pdf.tarikhema.ir

www.Pdf.Tarikhema.ir

pdf.tarikhema.ir

فهرست

- **نویسنده ی کتاب : روح الله خالقی**
- **چرا این سرگذشت را مینویسم ؟**
- **چند نکته**
- **مقدمه ی تاریخی (نظری بگذشته):**
  - ارزش موسیقی این دوره
  - موسیقی مجالس عروسی و مهمانی
  - تشخیص موسیقی و تأثیرآن
  - موسیقی درباری و اندرون شاهی
  - پایان مقدمه
- **آغاز سرگذشت**
  - تأثیرسرودها
- **ویولن همسایه**
- **کمانچه چیست؟ سرگذشت نوازندگان این ساز:**
  - سابقه ی کمانچه
- **تارعموجان:**
  - استاد زمانه
  - نوای تار
  - گاردن پارتی
- **کنسرتهای انجمن اخوت:**
  - محل اهل صفا
  - نغمه ی درویشان
- **دنباله ی سرگذشت:**

pdf.tarikhema.ir

- دیروز و امروز
- مقایسه ی آهنگها

- **خاندان هنر (مشهورترین تارزنها):**
  - آقا علی اکبر
  - آقا غلامحسین
  - شاگردان آقا غلامحسین
  - میرزاعبدالله
  - روش استاد
  - درگذشت
  - آقاحسینقلی
  - سبک استاد
  - پرکردن صفحه
  - معاصرین آقا حسینقلی
  - شاگردان آقا حسینقلی
  - خانواده ی آقا حسینقلی
  - فوت استاد
  - سابقه ی تاریخی
- **سنتور زن (سرگذشت این ساز):**
  - مجلس انس
  - سنتورخان
  - محمد صادقخان
  - علی اکبرشاهی
  - حسن سنتوری

pdf.tarikhema.ir

- سماع حضور

- **سازندگان آلات موسیقی**
- **ارکسترسه نفری :**
  - اولین سفر
  - بسوی شیراز
- **شهر گل و بلبل :**
  - مدرسه ی دیروز وامروز
  - محضرفرصت
  - بحورالالحان
  - موزیکچیها
  - قانون زن
  - نوازندگان قانون
- **موسیقی نظامی (نقاره خانه ، مدرسه ی موزیک):**
  - سرود جنگ
  - نقاره خانه
  - هنگامی که نقاره می کوفتند
  - وفا داری نقاره چیان برسم گذشته
  - انتقال نقاره خانه
  - موسیقی قراولان شاهی
  - آلات نقاره
  - مدرسه ی دارالفنون
  - موزیک دارالفنون
  - مواردیکه موزیک نواخته میشد

pdf.tarikhema.ir

- کارهای لومر
- سلیمان خان
- غلامرضا خان (سالار معزز)
- حسین هنگ آفرین
- ناصرهمایون
- ابراهیم آژنگ
- نصرالله باشیان
- سایر رؤسای موزیک
- مدرسه ی موزیک
- دیپلمه های مدرسه ی موزیک

- **موسیقی ایرانی باسازهای اروپائی:**
  - نوازندگان پیانو
  - معتمدالملک یحیائیان
  - محمود مفخم
  - مشیرهمایون
  - شاگردان مفخم
  - حسین استوار
  - مرتضی محجوبی
  - نوازندگان ویولن
  - تقی دانشور (اعلم السلطان)
  - جهانگیرمراد
  - برمکی
  - نوازندگان فلوت

pdf.tarikhema.ir

- نوازندگان قرنی

- **بازگشت:**
  - منزل بمنزل
  - قصه ی کوتاه
  - دراصفهان
- **نمایش رستاخیز:**
  - شاعرناکام
  - نتیجه
- **داستان نی زن:**
  - طاق نصرت
  - جشن عروسی
  - آهنگ نی
  - نایب اسدالله
  - چند نی زن
  - نی چیست؟
- **یا پیرجان :**
  - کودکی درویش
  - موزیک ملیجک
  - شاگردی آقا حسینقلی
  - درویش و شعاع السلطنه
  - موسیقی ضربی زمان درویش
  - داستان پیش درآمد
  - آثار درویش

pdf.tarikhema.ir

- پیش درآمدها
- رنگ ها
- تصنیفها
- قطعات متفرقه
- پرکردن صفحه
- کنسرتها
- خصوصیات هنری
- خواص اخلاقی
- مرگ درویش
- بیاد درویش

- **گفتگوئی درباره ی یک آهنگساز:**
- **موسیقی مذهبی:**
  - مذهب و موسیقی
  - شروع عزاداری
  - دوره ی صفویه
  - دوره ی قاجاریه
  - تعزیه هنر میشود
  - شبیه ها متناسب بودند
  - تعزیه گردان
  - تشریفات تعزیه
  - علم شاه
  - خلعت و پیشکش
  - نقش تعزیه درموسیقی ما

pdf.tarikhema.ir

- تعزیه خوانهای خوش آواز که شهرت یافته اند
- ابوالحسن اقبال آذر
- روضه خوانی
- روضه خوانهای خوش آواز
- نوحه خوانی
- اشعارنوحه
- اذان و مناجات

- **آوازخوانی :**
  - شعر و موسیقی
  - آواز
  - خوانندگان قدیم
  - متأخرین
  - شیخ محمود خزانه
  - سید عبدالرحیم
  - علی خان
  - طاهرزاده
  - آمدن بتهران
  - داستان سید رحیم
  - مسافرتها
  - سبک طاهرزاده
  - بهترین خاطره
  - سلیمان امیرقاسمی

- **سخنی از تصنیفها:**

pdf.tarikhema.ir

- نمونه ی تصنیفهائی که آهنگشان را نمیدانم
- آنچه عارف ذکر می کند
- نمونه ی تصنیفهای قدیمی که آهنگشان را می دانم
- علی اکبر شیدا

- **خوانندگان تصنیف :**
  - اهمیت تنبک
  - سلیقه ی تمبک زن
  - ضرب و تصنیف
  - آقاجان
  - تقی خان
  - حاجی خان
  - عیسی آقا باشی
  - عبدالله دوامی
- **تصنیفهای وطنی :**
  - کنسرت عارف
  - تصنیفهای عارف
  - مقام عارف
  - تلفیق شعر و موسیقی
- **شاگردان درویش :**
  - حسینقلی غفاری
  - شکری
  - علیمحمد صفائی
  - عبدالله دادور

pdf.tarikhema.ir

- موسی معروفی
- مرتضی نی داود
- ابوالحسن صبا
- حسین سنجری
- ارسلان درگاهی

- **نوازندگان دیگر:**
  - علی اکبر شهنازی
  - احمد عبادی
  - رضا محجوبی
  - حسین یاحقی
- **زن و هنر :**
  - زنان هنرمند
  - زنهای نوازنده
  - مطربان
  - خوانندگان
  - رقاصان
  - انواع رقص
  - رقص بازنگ
  - رقص با گیلاس
  - معلق زدن
  - رقص با شمعدان و لاله
  - اجرای رقص
  - پایان موضوع

pdf.tarikhema.ir

- ردیف موسیقی ایران
- پایان سخن

pdf.tarikhema.ir

روح الله خالقی در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در کرمان تولد یافت. موسیقی را با تار آغاز کرد و سپس نزد میرزا رحیم کمانچه کش به فراگیری ویلن پرداخت. مدتی نیز نزد رضا محجوبی تعلیم دید و در سال ۱۳۰۲ وارد مدرسه موسیقی وزیری شد. خالقی در این مدرسهء نوبنیاد، نزد علینقی وزیری که به تازگی از اروپا بازگشته بود به آموختن شیوه صحیح ویلن نوازی و تئوری موسیقی مشغول شد. کمی بعد به عنوان نوازنده ویلن به ارکستر مدرسه پیوست و به پیشنهاد وزیری، علاوه بر مطالعه کتاب های هارمونی ربر و دبوا، از راه نامه نگاری با دانشگاهی در پاریس، آموختن رشته های هارمونی و سازشناسی را فراگرفت. کوشش های پی گیر خالقی برای رفتن به اروپا و آمریکا برای فراگیری جدی این رشته ها به جایی نرسید.

خالقی از نوزده سالگی به تدریس ویلن و تئوری موسیقی در مدرسه موسیقی پرداخت و به موازات آن، در دانشسرای عالی تحصیلات خود را تا دریافت لیسانس در رشته ادبیات و پارسی ادامه داد. وی در ۱۳۲۳ با همکاری شماری از دیگر هنرمندان، «انجمن دوستداران موسیقی ملی» را تشکیل داد. این انجمن کنسرت هایی را ترتیب داد که مورد توجه دوستداران موسیقی ایرانی قرار گرفت. خالقی در نهایت در ۱۳۲۸ در زمانی که تدریس موسیقی ایرانی از برنامه کار هنرستان موسیقی حذف شده بود هنرستان موسیقی ملی را بنیان نهاد.

«او به مدد یک برنامه ریزی صحیح و منطقی و با تمام نیرو و توانی که داشت کمر به تربیت موسیقی دانان جوان بست و در زمانی نه چندان طولانی موفق شد چهره والایی از موسیقی ملی و تحصیل کرده های آن معرفی کند. گروه کثیری از هنرمندان معاصر موسیقی ایران دانش آموخته همین هنرستان هستند و برای موفقیت بنیانگذار آن، شاهدی زنده اند.»۱

«روح الله خالقی تا سال ۱۳۳۸ ریاست هنرستان موسیقی ملی را به عهده داشت و پس از کناره گیری از این سمت، در رادیو به فعالیت های خود ادامه داد. رهبری ارکستر گلها، تهیه و اجرای دو برنامه (یادی از هنرمندان) و (ساز و سخن)، تنظیم آثار نغمه پردازان پیشین مانند: عارف قزوینی، علی اکبر شیدا و ... (به صورت چند صدایی برای ارکستر)، از جمله فعالیت های گسترده خالقی در سازمان رادیو بود. » وی مدیریت مجله های چنگ و پیام نوین را نیز به عهده داشت.

«فعالیت اصلی خالقی در موسیقی، آهنگسازی بود. او در آهنگسازی از سبک استادش علینقی وزیری پیروی می کرد و آهنگ های خود را با هماهنگی{هارمونی} برای ارکستر می نوشت. خالقی معتقد بود وزن در موسیقی ایرانی باعث تحرک است و از سوی دیگر اگر قطعه موسیقی به صورت چندصدایی نوشته شود حزن و اندوه و یکنواختی آن کاهش می یابد. خود او با مطالعه در آثار وزیری (پیشگام چندصدایی در موسیقی ایرانی) و تجربیات شخصی روشهایی را برای هماهنگ کردن موسیقی ایرانی یافته بود و به کار می بست. نخستین کتاب اصول هارمونی نیز به کوشش او به زبان پارسی برگردان و منتشر شد.»۳

pdf.tarikhema.ir

روح الله خالقی به همراه دخترش گلنوش

خالقی اظهار می داشت: «فن هماهنگی در موسیقی ما سابقه نداشته و این علم را اروپاییان پس از تجربیات بسیار از روی موازین علمی از طبیعت استخراج کرده و بر لطف و ملاحت موسیقی بسی افزوده اند و به طوری که تجربه شده است با توجه به ویژگی های موسیقی ما که اهل فن از آن بهره دارند کاملا برای موسیقی ایرانی هم مناسب و مفید است. کار ما به مراتب مشکل تر از کسانی است که در کشورهای دیگر این فن را اعمال می کنند زیرا موسیقی هماهنگ در مغرب زمین صدها سال سابقه دارد ولی در کشور ما دوران آن بسیار کوتاه است و هنوز توده ملت که سهل است اشخاص تحصیل کرده نیز متوجه لطف این نکات نیستند. ما باید به تدریج از آنچه مطلوب تر و مطبوع تر است شروع کنیم و در بادی امر خود را تابع موسیقی دانان معاصر اروپا قرار ندهیم بلکه بیشتر باید از موسیقی دانان کلاسیک پیروی کنیم و در اثر گذشت زمان ذوق ها را راهنمایی و مردم را متوجه درک لذت نغمه های هماهنگ نماییم.» ٤

آثار موسیقایی خالقی را شاید بتوان در سه گروه کارهای باکلام (همچون **«می ناب»** روی سروده های حافظ، «حالا چرا» روی سروده های شهریار...)، آهنگ های بدون کلام (**«رنگارنگ»** ، اتودهای ویلن، رنگ و پیش درآمد...) و سرودها (مانند سرود **«ای ایران»** با شعر حسین گل گلاب) رده بندی کرد.

آثار پژوهشی وی علاوه بر تعداد زیادی مقاله، سه کتاب به نام های «سرگذشت موسیقی ایران» (منبع کلیه تحقیقات تاریخ موسیقی ایران در دوره معاصر)، «نظری به موسیقی»، «موسیقی ایران» و «آموزش ویلن» است.

روح الله خالقی در ۲۱ آبان ١٣٤٤ بر اثر بیماری زخم معده در یکی از بیمارستان های شهر سالزبورگ در اتریش درگذشت. از وی سه فرزند به نام های گلنوش، فرهاد و فرخ به یادگار مانده است. گلنوش خالقی دانش آموخته هنرستان موسیقی ملی و هنرستان عالی موسیقی در رشته پیانو، کالج اوبرلین و دانشگاه ویسکانسین در رشته رهبری کُر است. وی در واپسین سال های پیش از انقلاب رهبری گروه کُر رادیو و تلویزیون ملی ایران (گروه هم آوازان) را در دست داشت و چندین سال پس از مهاجرت به آمریکا در سال ١٣٦٤ ارکستر روح الله خالقی را در واشینگتن پایه گذاری کرد که متاسفانه پس از چندین سال به علت مشکلات مالی منحل شد. گلنوش در سال ١٣٦٩ در بیست و پنجمین سالروز درگذشت پدر به ایران سفر کرد و دو کاست با عنوان «می ناب» منتشر ساخت. در این آلبوم تعدادی از مشهورترین آثار خالقی با تنظیمی

pdf.tarikhema.ir

تازه برای ارکستر، آواز گروهی و آواز (کاوه دیلمی) ارائه شده است. وی به تازگی یک پایگاه اینترنتی به آدرس www.rkac.com پدید آورده که هدف از تشکیل آن حفظ و اشاعه آثار روح الله خالقی است. به تازگی چهار سی دی نیز به کوشش گلنوش خالقی از اجرای اصلی آثار خالقی به بازار عرضه شده است.

pdf.tarikhema.ir

چرا این سرگذشت را می نویسم؟

جوانان امروز ، داستان گذشته ی موسیقی ما را نمی دانند زیرا درین باره کتابی نوشته نشده است که بخوانند.موسیقی ما هم به مقتضای طبیعت ، در محیطی اختصاصی بوجود آمده و نشو و نمایافته که به مزاج اجتماع امروز ، درست نمی سازد.مردم ، نغمه و آهنگی را طالبند که دل به آن بندند و سرگرم شوند ولی چیزی را که می خواند ، نمی جویند.پس دست به دامان موسیقی اروپائی می برند.اما چون در همه کس مایه ی کافی برای فهم آن هم پیدا نمی شود ، به ساده ترین نوع آن که (جاز) است دل خوش می دارند.نوازندگان و خوانندگانی هم که رگ خواب آنها را پیدا کرده اند الحان ما را با آن سبک ، به گوش می رسانند و با این ترتیب موسیقی ما را ضایع و فاسد می سازند.شنیدن آهنگهائی از این قبیل که متاسفانه بیشترین بخش موسیقی رادیوی ما را تشکیل می دهد از طرفی و فراهم نبودن وسائل و موجباتی که بتوان موسیقی حقیقی را به گوش مردم رسانید از طرف دیگر مرا بر آن داشت که وضع این هنر را با روشی که داشته و تغییراتی که به تدریج در آن راه یافته ، در کتابی بنگارم و در دسترس علاقمندان هنر بگذارم.اینک به شرح عللی میپردازم که موجب شد این تاریخچه به شیوه ی خاصی نگاشته شود.

این کتاب شامل تاریخچه موسیقی ایرانست در پنجاه ساله ی اخیر که شاید بیشتر از زمانهای گذشته تغییراتی در آن راه یافته است.یعنی این داستان از سال ۱۲۸۵ هجری شمسی شروع می شود که مصادف با بیداری ملت و دوره ی مشروطیت است.شاید بعضی صاحب نظران بگویند که چرا کتاب فقط به این زمان کوتاه محدود شده است؟ نگارنده در هفده سال قبل در بخش دوم کتاب نظری به موسیقی ، اشاراتی به تاریخ قدیم موسیقی ایران نموده است و از این جهت پنجاه سال اخیر را برای این کتاب در نظر گرفته ام که مقارن دوران زندگانی خودم بوده است تا آنچه را به چشم دیده ام ، بیان کنم.اما برای حکایت سالهای اولیه ی عمرم که طفل بوده و قابلیت درک بعضی نکات دقیق را نداشته ام و در آن زمان نیز موسیقی ما خالی از داستانهائی نمی باشد ، گفته هائی را که از زبان اشخاص سالخورده شنیده ام بازگو کرده ام و درین قسمت هم گفته های آنها را در ترازوی ذوق و اندیشه و احساس گذارده ، آنچه را که به نظرم قابل قبول و درست آمده است نگاشته ام و تا چیزی برایم روشن و ثابت نبوده است ، به رشته ی تحریر نیاورده ام.در آنچه هم که خود دیده ام ، ذره ای از حقیقت و انصاف دور نشده ام ، به طوری که خواننده ی عزیزمی تواند با اطمینان خاطر این کتاب را که جز راست در آن چیزی نیست ، بخواند و از گذشته ی موسیقی کشورش به درستی اطلاع حاصل کند.

وقتی خواستم تاریخ موسیقی این پنجاه سال را بنویسم ، این اندیشه از خاطرم گذشت که اگر کتاب منحصرا جنبه ی تاریخی داشته باشد شاید در دیده ی بعضی از خوانندگان ، خشک و بی مزه جلوه کند.باین جهت چنین در نظرم آمد که کتاب را به صورت قصه و حکایت درآورم و نام سرگذشت بر آن گذارم و آن را با داستان زندگانی خود همراه کنم ، باشد که باین ترتیب خواندنش جالب تر آید.این را هم بگویم : گرچه این کتاب سرگذشت زندگی من هم هست ، اما نه تنها سرگذشت ، بلکه آنچه را که با موسیقی ارتباط نزدیک داشته است.بنابراین شرح حال خویش را نمی نویسم که خودنمائی کنم ، موسیقی آن زمان را حکایت می کنم تا شما هم این قصه را بشنوید. شاید مانند دیگر قصه ها شیرین و دلچسب نباشد ولی سعی میکنم که خسته و ملول هم نشوید.آیا توانسته باشم از عهده ی این کار برآیم؟ این شما هستید که می توانید در پایان کتاب ، مرا درخور آنچه می دانید به نیکی یا بدی یاد کنید.

pdf.tarikhema.ir

چند نکته

قبل از شروع مطلب از ذکر چند نکته ناگزیرم:

۱- درین کتاب هر جاسنه ای به طور مطلق ذکر شده است به سال هجری شمسی است.ممکن است در تبدیل سنوات هجری قمری به شمسی چند ماهی اختلاف پدید آید ؛ من کوشیده ام که همه را به یک نوع تاریخ ذکر کنم که درک زمان برای خواننده آسانتر باشد.اگر ذکر سنوات میلادی یا قمری برای مقایسه ضرورت داشته است سنه ی هجری قمری را با علامت ه.ق. وسنه ی میلادی را با حرف (م) نشان داده ام که اشتباهی حاصل نشود.

۲- نام اشخاص را همان طور که در زمان خود معروف بوده اند ، نگاشته ام و به ترتیبی که پیش آمده ام اگر فی المثل کلمه ی میرزا و خان از اسم آنها حذف گردیده و به اسم ساده ی خودشان خوانده شده اند همان طور که دوستانشان خطاب می کرده اند نامشان را نوشته ام چنانکه هنوز هم کسانی حیات دارند که اهل موسیقی نام آنها را بدون متعلقات نمی برند ، بنابرین چنانکه شهرت دارند از آنها نام می برم.

۳- درین کتاب ، رفتگان را با کلمه ی (مرحوم) و نام زندگان را با کلمات آقا و خانم ذکر نمی کنم ، چون می دانم که اهل هنر با سادگی خوشترند ، پس برای اینکه تساوی را رعایت کرده باشم اشخاص دیگری را هم که اهل موسیقی نبوده و نامشان به مناسبتی در اینجا آمده است به همین ترتیب نام برده ام.امیدوارم این رسم که برخلاف معمول ماست بر کسی گران نیاید : همه آقا و سرور من هستند.

۴- اگر از هنرمندانی نام برده ام که عکسشان را درین کتاب نمی بینید ، من هم نداشته ام.اگر دوستانشان داشته باشند و برایم با شرح حال بیشتری بفرستند نه تنها ممنون می شوم بلکه در بخش دوم به نظر عموم خواهید رسید و همه شکر گزار خواهند شد.من درین قسمت برای اینکه ایرادی باقی نماند در روزنامه ی اطلاعات و مجله ی موزیک ایران منظورم را آگهی کردم و از کسانی که شرح حال یا عکس موسیقی دانها را دارند تقاضای همکاری کردم ولی اکنون که چند ماه می گذرد کسی هنوز چیزی برایم نفرستاده است و آنچه درین کتاب ملاحظه می کنید مطالب و عکسهائیست که به زحمت و با رفت و آمدهای بسیار به دست آورده ام و درین قسمت مدیون برخی دوستان صمیمی و هنرمند هستم که هر چه از دستشان برآمد در راهنمائی و همکاری کوتاهی نکردند و چون نام آنها به تدریج درین کتاب خواهد آمد از ذکر اسمشان درین جا خودداری می کنم تا حمل برریا و تملق نشود.

۵- وقتی نوشتن کتاب را آغاز کردم در نظر داشتم که تمام آن را در یک جلد انتشار دهم ولی چون مطلب بسیار و قطر کتاب زیاد می شد و با قیمت گران در دسترس شما قرار می گرفت ناچار آنرا به چند بخش تقسیم کردم.معمول چنین است که کتابهای تاریخی را با شروع و خاتمه ی یک حادثه ی مهم سیاسی تطبیق می دهند و هر چند این کتاب ، تاریخ موسیقی نیست اما چون سرگذشتی است که چندان هم با وقایع تاریخ بی رابطه نمی باشد ، بنابرین بخش اول را از آغاز دوره ی مشروطه یعنی سال ۱۲۸۵ شروع و در آبان ۱۳۰۴ که زمان انقراض قاجاریه است ، تمام می کنم ولی چون اشاراتی به زمان قبل هم می شود ؛ می توان این بخش را (موسیقی دوره قاجاریه) نامید.

pdf.tarikhema.ir

اکنون برای روشن شدن مطلب یک مقدمه تاریخی می نگارم سپس سرگذشت را آغاز میکنم.ولی در ضمن کتاب هر جا لازم باشد بازهم بزمان گذشته برمیگردیم و سوابق تاریخی را نیز مینویسم تا رشته ی مطلب بهم پیوسته شود و نکات تاریخ ناگفته نماند.

pdf.tarikhema.ir

مقدمه تاریخی

نظری به گذشته

چنانکه اشاره شد آغاز این سر گذشت از دوره مشروطه است ولی چون ممکن است نام بعضی از نوازندگانی به میان آید که قبل از دوره زندگانی می کرده اند و ردیف موسیقی و سبک آنها در زمانی که داستانش را می نویسم بی اثر بوده است به این جهت بی فایده نخواهد بود اگر پیش از شروع سرگذشت ، یک نظر اجمالی هم به وضع موسیقی ایران در سالهای قبل از ۱۲۸۵ بیفکنیم.

بیشتر مطالب این فصل ، اقتباس از کتابهائیست که راجع به آن زمان نوشته شده و مولفان آن کتب ، شرح مشاهدات و نظریات خود را داده اند.ضمنا این نکته را نیز متذکر می شوم که از نظر نویسندگان ایرانی ، موسیقی را آن ارزش و اعتبار نبوده است که در نوشته های خود ازین فن چیزی بنویسند ولی ضمن مطالعه گاه ، به اشاراتی می رسیم که تا اندازه ای ما را به وضع موسیقی آن زمان آشنا می کند.اما نویسندگان اروپائی بیشتر از اوضاع سیاسی گفتگو کرده اند و در ضمن بحث امور اجتماعی چون اهل موسیقی نبوده اند ، توجه زیادی به این قسمت نداشته اند ، ولی به هر حال نکات کوچکی را از لحاظ این هنر تذکر داده اند که مورد توجه می باشد.برای مثال متذکر می شوم که در موقع خواندن یک کتاب سیصد صفحه ای ، شاید بتوان نکته ای راجع به موسیقی پیدا کرد ، بنابر این اگر می خواستم کاملا به این قسمت وارد شوم باید سالها مطالعه و تجسس نمایم تا بتوانم هر چه درین موضوع نگاشته شده جمع آوری کنم ، ولی چون درین جا مقصودم یک نظر اجمالیست ، مطالعات فعلی من درین قسمت شاید کافی باشد.البته حال که به این میدان وسیع قدم گذارده ام تفحصات خود را تعقیب خواهم نمود ، شاید بتوان بعدها رساله کاملتری راجع به موسیقی آن دوره نگاشت.

ارزش موسیقی این دوره - آنچه مسلم است موسیقی ما تا اواسط قرن نهم هجری جنبه ی علمی داشته است ، چنانکه کتابهائی تا آن زمان در دست ما می باشد مانند نوشته های فارابی - ابن سینا - صفی الدین ارموی - قطب الدین شیرازی و عبدالقادر مراغه ای.ولی از آن به بعد نه تنها کتابی درموسیقی نظری نوشته نشده ، از لحاظ عملی هم به واسطه ی مساعد نبودن اوضاع اجتماعی و موانع مذهبی ، تشویقی از اهل این هنر به عمل نیامده و به تدریج هنرمندان واقعی ، دلسرد و افسرده شده و کمتر کسی به فرا گرفتن این فن رغبت یافته است.در نتیجه موسیقی ما به دست مردم بی سواد نادان افتاده که از آن استفاده ی مطربی کرده اند.هر چند گاه بیگاه کسانی پدید آمده اند که علاقه ای به این هنر داشته اند ولی تا آنجا که تاریخ نشان می دهد ، مخصوصا از آغاز صفویه که توجه سلاطین بیشتر معطوف به تحکیم پایه های استقلال ایران بوده است و از مبانی مذهبی برای انجام نیات خود استفاده کرده اند و در اسلام هم موسیقی را در خور مقامی نمی دانستند ؛ سهل است آن را نیز حرام تصور می نمودند ، این هنر رو به ضعف نهاد ، چنانکه تالیفات شایسته ی ذکری درین باب نشد.تنها برخی اهل عمل بوده و نوازندگی می کرده اند ، آنهم در خفا که مورد تکفیر واقع نشوند و این بزرگترین لطمه ایست که به موسیقی ما رسیده و جلوی پیشرفت آنرا گرفته است.ادوارد براون انگلیسی می نویسد:

pdf.tarikhema.ir

سلطان ابراهیم میرزا شاعر و صنعتگر و موسیقی دان و خوشنویس بوده که به دست برادر خود شاه اسماعیل دوم صفوی در سال ۹۸٤ قمری (۹۸٤) کشته شده است.

pdf.tarikhema.ir

از نوازندگان دوره ی صفویه این اشخاص را نام می برند : حافظ احمد قزوینی - حافظ جلاجل باخرزی - حافظ مظفرقمی - حافظ هاشم قزوینی میرزا محمد کمانچه ای - استاد محمد مومن - استاد شهسوارچهارتاری - استاد شمس شتر غوهی ورامینی - استاد معصوم کمانچه ای - استاد سلطان محمد طنبوره ای - میرزا حسین طنبوره ای - استاد سلطان محمد چنگی.

در زمان کریم خان زند شخصی به نام **پریخان** و در سلطنت فتحعلی شاه قاجار نوازنده ای مرسوم به **چالانچی خان** و در دوره ی محمد شاه قاجار دو استاد بنام **زهره** و **مینا** همچنین **فتح الله** میرزای شعاع السلطنه ، فیروزه میرزای نصرت الدوله در کمانچه و **عبدالعلی** معتمد الدوله در تار دست داشته اند.

(شماره ی ۱) از کتاب خمسه ی نظامی (نسخه ی خطی کتابخانه ی سلطنتی)

بنابر نوشته ی مولف تاریخ عضدی استاد مینا زن مصطفی خان عمو و شاگرد **مهراب ارمنی اصفهانی** بود و استاد زهره زوجه ی جعفر قلی خان عمو و شاگرد **رستم یهودی شیرازی** است و هر یک ازین دو زن در علم موسیقی بی نظیر بودند و مهراب و رستم استاد آنها از معارف اهل این فن به شمارمی آیند و بر **آقا محمد رضا و رجبعلی خان و چالانچی** خان مغنیان آن عمر سمت استادی داشتند.بازیگرها که به حسب تعداد متجاوز از پنجاه بودند سپرده به استاد مینا و استاد زهره بود و در حقیقت دو دسته بودند که با تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه و سنتور و ضرب و خوانندگان و رقاصان نصف در دسته ی مینا و نصف دیگر در دسته ی زهره خوانده می شدند.صبح ها آقا محمدرضا و رجبعلی خان و چالانچی خان به معلم خانه می آمدند..خواجها می نشستند و شاگردان مدتی پیش استاد مردانه می کردند.بعد از آمدن منزل ... استاد مینا و استاد زهره هر یک مشغول تعلیم دسته ی خود می شدند.

همچنین می نویسد: **حاجی علی محمد لله** حضور خوش آواز بود و تمام نکات و مقامات و الحان را بکار می برد و در علم موسیقی

pdf.tarikhema.ir

(شماره ی ۲) رقاصه ی دوره ی فتحعلیشاه نقاشی از موزه ی هنرهای زیبای برلین

مهارتش به اعلی درجه بود ولی جز اوقاتی که خیلی خلوت بود این هنر خود را در خدمت خاقان (مقصود فتحعلی شاه است) جلوه نمی داد گویا کمتر کس می دانست که حاجی علی محمد به علاوه ی سایر کمالات دارای این فن شریف نیز هست.

pdf.tarikhema.ir

قاآنی شاعر قصیده سرای دوره ی محمد شاه و اوائل ناصر الدین شاه ، قصیده ی شیوائی در مدح محمد شاه دارد که در آن نام چند نوازنده را ذکر می کند.شرح قصیده اینست که شاعر از دل خود که روزی به بازار رفته و دلبری به چنگ آورده است گفتگو می کند:

دلکی هست مرا شیفته و هر جائی عملش عشق پرستی هنرش شیدائی

پیشه اش روز به دنبال نکویان رفتن شب چه پنهان زتو تا صبح قدح پیمائی

قصه ها دارم ازین دل که اگر شرح دهم همه گویند شگفتا که نمی فرسائی

همه بگذار یکی تازه حکایت دارم که اگر بشنوی انگشت تحیر خائی

من و دل هر دو درین هفته به بازار شدیم دلبری دید دلم رشک گل از رعنائی

دل ندانم به چه مکرش بسوی خانه کشید میکی پیش نهادش چون گل از حمرائی

من نشستم به کناری دل و او مست شدند مستی آغاز نهادند به صد رسوائی

دل سر آورد به گوشم که به جان و سرشاه که مرا در بر این ترک خجل ننمائی

این سخن گفت و زجاجست و به کرسی بنشست رو به من کرد که کوچنگی و چون شدنائی

تار زن زاغی و ریحان و ملیخای یهود ضرب گیر اکبری و احمدی و بابائی

حالا معلوم نیست که **زاغی** تارزن و ریحان و **ملیخای** یهود همچنین **اکبری** و **احمدی** و **بابائی** ضرب گیر از مطربان دوره گرد بازاری بوده یا به راستی در نوازندگی هنری داشته اند.

در دوره ی ناصرالدین شاه ، ملاعبدالجواد خراسانی ریاضیدان معروف که محل اقامتش اصفهان بوده و عده ی زیادی شاگرد و مرید داشته در موسیقی خیلی ورزیده بوده و تار را خوب می زده است ولی نظر به اینکه زدن تار در مذهب اسلام حرام بوده ، تار او را کسی نشنیده است.

pdf.tarikhema.ir

بنا به گفته ی گوبینو : آخوند ملاعلی محمد یکی دیگر از ریاضی دان های معروف این دوره است که در موسیقی نظری (نه عملی) خیلی استاد بوده ولی هیچ یک از ادوات موسیقی را نمی نواخته.گوبینو می نویسد:به طور کلی در ایران آنهائی که تار می زنند و در موسیقی استاد هستند ، غیر از طبقه ی اول و دوم می باشند و نجبا و اشراف ایرانی تار زدن را یک نوع عیب می دانند و یا اقلا باعث سبکی خود می شمارند.

اوژن فلاندن که در زمان محمد شاه قاجار به ایران آمده است در سفر نامه ی خود می نویسد: ایرانیانی که بسیار دولتمندند به سر نهار، دو سه مطرب می آورند.یکی از آنها خواننده است که پیوسته آوازهای یکنواخت می خواند و اشعارش بیشتر از عشق ، شراب و شجاعت صحبت می دارد.سازهائی که با این آواز همراهست یک دایره زنگی است ، یک چنگ و یک نوع ویولن که آنرا کمانچه می گویند.کنسرتی که این سازها تشکیل می دهند زیاد خوش آهنگ نیست.موسیقی ایران بسیار عقب است و دو دلیل دارد یکی اینکه موسیقی مانند نقاشی صنعتی تقلیدی نیست بلکه علمی است.دیگر اینکه موسیقی ایرانی به دست لوطیان و اشخاص بی سرو پا افتاده که کار دیگری از دستشان برنمی آید.به این جهت قدر و قیمت موسیقی به کلی در ایران از بین رفته است.به ندرت اشخاص اسم و رسم داری یافت می شوند که با موسیقی آشنائی داشته باشند.

(شماره ی ۳) نوازنده ی چنگ (مینیاتور قرن ۱۲ هجری)

pdf.tarikhema.ir

گوبینو می نویسد : کولاک شدید سبب شد که ما دو روز در میانه توقف کردیم لیکن در این دو روز به من بد نگذشت برای اینکه در این قصه سازندگان و نوازندگانی هستند که از قبیله ی (شکاری) می باشند و نسبتا خوب ساز می زنند.افراد این قبیله هر نوع حرفه را قبول می نمایند.بعضی از آنها چاوش می شوند و یک دسته ی دیگر عهده دار حمل جنازه به ا ماکن مقدسه می گردند و یک دسته هم سازندگی و نوازندگی را پیشه می نمایند.در فصول خوش سال ، افراد قبیله ی شکاری در اطراف ایران و کشورهای مجاور پراکنده هستند لیکن همین که هوا رو به سردی گذاشت به مسقط الراس خود که همین حدود است بازگشت می نمایند.

یکی دیگر از اروپائیان چنین می نگارد:

صنعت و حرفه ی موسیقی و رقص و آواز هم در این مملکت به طور انحصار در دست یهودیها واقع گردیده ، مشهور است که ملل شرقی اشتغال بدین قبیل حرف و صنایع را برای خود پست و حقیر دانسته و بطور انحصار آنرا به ملل سائره واگذار کرده اند.ایرانیها هم دارای همین نظریه هستند و از اشتغال به صنایع موسیقی و آواز و رقص عار دارند.

براون می نویسد : میزبان ، میهمانی را که از حیث شخصیت و مقام بزرگتر از دیگران است در صدر سفره می نشاند.موسیقی دان ها و خوانندگان و رقاصان هم پای سفره می نشینند.

این بود چند جمله از نوشته های خارجی ها.حالا ببینیم موسیقی دان ها از نظر خودمان چه قدر و منزلتی داشته اند: در دوره ی ناصرالدین شاه ، نوازندگان را **عمله ی طرب** می نامیدند.واقعا زهی تاسف که هنرمند هم ردیف عمله باشد : البته باید دانست که نوازندگان درباری که در بارگاه شاه حق جلوس و نواختن داشتند ، به این لقب پرافتخار نائل آمده بودند و آنها را **عمله ی طرب** خاصه می نامیدند.اینها کسانی بودند که از طرف شاه وظیفه و مقرری داشته اند و گرنه نوازندگان عادی را **مطرب** می گفتند.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات ، رئیس دارالترجمه و رئیس اداره ی روزنامه ی دولتی و پیش خدمت مخصوص و روزنامه خوان دربار ناصری که چند سال هم در پاریس تحصیل کرده و مرد متجددی بوده وقایع روزانه ی دربار ناصر الدین شاه را در پانزده سال آخر عمرش نوشته که یادداشت های سه سالش به نام (وقایع دربار) به چاپ رسیده و در این یادداشت ها مکرر از عمله ی طرب یاد شده است.از جمله می نویسد: در قصر قاجار بعد از ناهار ، شاه ما را خواست ، وارد باغ شدیم ، عمله ی طرب بودند.درجای دیگر می نویسد: شش به غروب مانده وارد سلطنت آباد شدیم ، در سرقنات ، آفتاب گردان زده بودند ، شاه ناهار خوردند.عمله ی طرب خبر کرده بودند از شهر آمدند.زیر درختهای آلوبالو که تازه شکوفه کرده بود شاه نشست ، قدری ساز زدند... امروز هم شاه سوار شدند می خواستند میان جنگل رفته آنجا نهار صرف فرمایند و عمله ی طرب هم خبر کردند...در شهرستانک آش پزان بود ، عمله ی طرب هم بودند...درب خانه رفتم ، دیگ زیاد و اقسام لحوم و ادویه و سبزی آلات! حبوبات ، قند و شکر و غیره و غیره حاضر بود عمله ی طرب خاصه طرفی نشسته و ساز می زدند.عمله ی خلوت از ناظر و امین الملک و غیرها طرفی نشسته سبزی و بادنجان پاک می کردند.خود پادشاه هم گوشه ای خزیده و تماشا می فرمودند مجلس خالی

pdf.tarikhema.ir

از شکوه و تماشا نبود.

عبدالله مستوفی می نویسد : چون اکثر این آش پزان در ماه مهر بود و ماه عزاداری نبود ، عمله ی طرب درباری هم یک قسمت این محوطه را اشغال کرده با آلات خود حاضر بودند. شاه بر صندلی خود جلوس کرده عملیات آشپزان با نوای موسیقی شروع می گشت.

pdf.tarikhema.ir

دوستعلی معیرالممالک می نویسد: در روز آش پزان ، میان سفره تنی چند از خواص نوازندگان جا می گرفتند و بعضی از دلقک ها و بذله گویان از قبیل حاجی لره و حسن کماجی و غیره در گوشه و کنار ایستاده و گاه به حرکتی خوش بالطیفه ای مناسب حضار را به سرور و انبساط می آوردند...ملک الشعرا بیتی چند ... خوانده ... آنگاه نوازندگان آهنگ عراق و حجاز کرده به اصفهان بازمی گشتند.

موسیقی مجالس عروسی و مهمانی - هر چند موسیقی را در اسلام تحریم کردند ولی در دو مورد به کار بردنش مانعی نداشته است یکی در جنگ و دیگری در عروسی.

موضوع موسیقی جنگی داستان دیگری دارد که مربوط به موزیک نظام است و در جای خود اشاره خواهد شد.در مجالس عروسی هم چنانکه هنوز معمولست مطرب دعوت می کرده اند.

مطابق نوشته ی اوژن فلاندن ، درموقعی که وی در تخت جمشید مشغول نقشه کشی و طراحی بوده ، شاهزاده ی فرهاد میرزا برادر پادشاه و والی فارس ، از شیراز به تماشای تخت آمده و از کارهای او تمجید نموده است.پس از مراجعت والی ، در آن حوالی جشن عروسی بوده که منظره ی آن را چنین وصف کرده : در این وقت سرور و شادی از خیمه های سیاه به اطراف پراکنده می گشت و مرد و زن و بچه همه خوشحال و بشاش بودند.چون ما عیسوی بودیم خوش نداشتند ما را دعوت کنند.ما هم به خوشی آنها خوش بودیم و از صدای نی لبک و تمبور و سایر سازهایشان استفاده بردیم.این شادی ، دو شبانه روز ادامه داشت بدون اینکه سر سوزنی از سر و صدا کاسته شود یا دقیقه ای صدای سازشان قطع گردد.ساعت عروسی در رسید ، در جلو ، مطربان و سپس عروس و داماد به حمام دهستان مجاور می رفتند.مطربان پیوسته در سازهای خود می کوبیدند.پشت سر داماد ، پدرش فلوت (مقصود نی است) می زد و سپس عروس که بر سرش چارقدی انداخته و بر الاغی سوارش کرده بودند ؛ در اطرافش زن و مرد رقص کنان حرکت می کردند.

دیگری می نویسد : در مجلس عروسی کمتر اتفاق می افتد مطرب دعوت نشود و گاهی آواز خوان هم دعوت می کنند.در مجلس عروسی بزن و بکوب و ساز و آواز و رقص دائما مهمانان را مشغول می کند.درین بحبوحه صدای دنبک و آواز لوطی هم بلند است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ی ٤) نوازندگان و رقاصان محلی در نزدیکی کرمانشاه

(از کتاب فردریک روزن آلمانی)

اعتماد السلطنته می نویسد : امشب امین الملک سفر را دعوت کرده است ، من هم بودم.خیلی مهمانی ظریف و خوبی بود.مطرب ایرانی هم بود.رقاصی داشت که چنگی بدل می زد... آقا علی تارزن کاشی آمد تار زد و آواز خواند.کجا دل فسرده ی کسل ما درک این عوامل را می کند ؟ ده تومان انعام دادم ، صبح رفت.

pdf.tarikhema.ir

بازهم باید گفت عجب مرد بذال و بخشنده ای بوده است زیرا ده تومان هفتاد سال پیش ، ارزش چهار صد تومان امروز را داشته که اعتماد السلطنه در یک شب به تار زنی که به منزلش دعوت کرده ، داده است.

مستوفی می نویسد ، یک دسته مطرب دهاتی خبر کرده بودند که گذشته از آوازه خوان و کمانچه کش و ضرب گیر و رقاص ، طبال و با طبل بزرگ و سرناچی هم داشتند تا برای موقع حمام رفتن داماد و آوردن عروس هم به اصطلاح محلی (سازنده) داشته باشند... مطربها یا به قول محلی ها سازنده ها با دهل و طبل گنده و سرنای خود جلوس عروس می رفتند و این عروسی در یکی از دهات بوده است.

ادوارد براون می نویسد : میزبان برای سرگرمی مهمانها هیئت ارکستر هم می آورد و این هیئت جز در مهمانیهای بزرگ درباری مرکب از سه نفر است که یکی از آنها تازمی زند و دیگری طبلی موسوم به دنبک را می نوازد و سومی آواز می خواند ... گاهی علاوه بر این سه نفر ، پسران رقاص هم در مجلس حضور می رسانند و ایرانیها از رقص آنها خیلی لذت می برند و آنچه بیشتر آنها را محفوظ می کند عملیات آکروباسی رقاصهاست نه زیبائی خود رقص.شیرازیها بیش از اهالی تهران به پسران رقاص علاقمند هستند و گاهی خواننده ی هیئت ارکستر نیز یک پسر است و هر گاه صدائی دلپذیر و وضعی خوب داشته باشد ، بیشتر موفقیت حاصل می کند و در یکی ازین مجالس که من حضور داشتم میهمانان از آواز آن پسر به طوری محفوظ شدند که همه از جا برخاستند و در اطراف آن پسر دائره ای بوجود آوردند و شروع به رقص کردند و هنگام رقص مرتبا به آهنگ مخصوص می گفتند : (بارک الله کوچولو) و این آهنگ و رقص دسته جمعی به قدری ادامه داشت تاتمام آنها خسته شدند و از حرکت باز ایستادند.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۵) رقاص در حال معلق (دوره فتحعلی شاه)

نقاشی از موزه ی برلین کنزینگتون لندن

در همان کتاب از یک مجلس میهمانی دیگر در شیراز صحبت می کند که دو نوازنده ی یهودی که در شغل خود معروفیت و مهارت داشتند و یکی از آنها موسوم به ارزانی بود ، ساز می زده و پسر رقاص ده ساله ای می رقصیده.بعد می نویسد : رقاص پایه ی گیلاس شرابخواری را به دندان می گرفت و بعد آهسته به هر یک از مهمانان نزدیک می شد و از پشت ، کمر را خم می کرد بطوری که گیلاس شراب که در وسط دندانهای او بود تا به نزدیک لب مهیمانان می رسید بدون اینکه شراب بآنها داده شود و درین نمایش چیزی که تولید حیرت می کرد ، نرمی استخوانهای کمر او بود.بعضی از میهمانها ازین حرکت آکروباسی چنان به وجد می آمدند که پیشانی او را می بوسیدند.

pdf.tarikhema.ir

این نوع رقص که ادوارد براون از آن صحبت می کند در میان رقاصان دسته های مطربها معمول بود و من به یاد دارم که در قدیم که برای مجالس عروسی ، مطرب دعوت می کردند ، علاوه بر کار نوازندگی و خوانندگی و رقص ، مطربها نمایش هم می دادند و صندوقی داشتند که همراه می آوردند و درموقع نمایش ، لباس های مختلف می پوشیدند و صورت خود را با رنگ ها تغییر می دادند و به اصطلاح امروز (گریم) می کردند و چون دسته های مطرب که به مجالس مردانه می آمدند فقط از مردان تشکیل می شد رقص بر عهده ی پسران کم سالی بودکه برای همین کار تربیت می شدند.هنوز هم از این دسته ها در شهرها حتی در تهران هم وجود دارد.

بنا به نوشته ی معیرالممالک در اواخر دوره ی ناصرالدین شاه دو دسته مطرب بوده اند که یکی را دسته ی کورها و دیگری را دسته ی مومن می نامیدند دسته ی کورها مرکب بود از چهار مرد و دو زن.رئیس آنها کریم نام داشت و تار و کمانچه می زد.سه مرد دیگر یکی ضرب می گرفت و دو تن دف می زدند دختر کریم کمانچه می کشید ، زن دیگر هم می خواند.در دسته ی مومن ، خود مومن دایره می زند و می خواند و در علم موسیقی و درست خواندن مهارت داشت.او را دو دختر بود که یکی ارگ دستی می نواخت و دیگری می رقصید.مادرشان هم ضرب می گرفت.

از قرار معلوم یک دسته نوازنده هم از کشمیر آمده بودند که معیرالممالک شرح ذیل را درباره ی آنها نوشته است:

فردا مادرم به اندرون رفت و عصر همان روز بساط بزم در اطاق برلیان ساز گشت.مطربها دوازده نفر بودند و میان آنها دو مرد قوی هیکل ... تنبک دو سری به گردن آویخته بودند و در حین رقص و چرخیدن با حالتی تماشائی ضرب می گرفتند...پسرکی سیه چرده به سن ۱۵ الی ۱۶ سال مشتی سوزن به زمین می پاشید ودربین رقص خم شده با پلک چشم آنها را یک یک بر می چید... انواع سازهای عجیب خوش صدا داشتند و نواهای پسندیده می خواندند که بسیار دلنشین بود.

معیرالممالک از چند دسته نوازندگان زنانه ی دیگر هم صحبت می کند به نام دسته ی **گل رشتی** - دسته ی **طاووس** و دسته ی **ماشاءالله** که آنها نیز در اواسط بهار روزی که شاه با زنها و دختران و خانمهای شاهزادگان در قصر قاجار بودند و آش رشته می پختند ، نوازندگی می گردند.

دیگری می نویسد: شب نشینی به طرز خوشی بر گذارمی شد.عده ی زیادی می آمدند و با ارکستر ایرانی سر گرم بودند.ارکستر را حکومت از روی لطف و صمیمیت برای ما فراهم می کرد.مطربها نیز با رغبت مشغول کار شده حضار را مشغول می کردند و ما هم از آنها اظهار امتنان می کردیم.

نویسنده ی مزبور در چند صفحه ی دیگر می نویسد : شب هم باید در مجلس پذیرائی حکومت حضور یافت که اسباب سرگرمی از هر حیث فراهم است از قبیل مطرب و مشروب و مأکول و مخصوصاً آتش بازی که ایرانیان در فراهم کردن آن مهارت فوق العاده ای دارند.مطربان به نواختن تار و تنبک و سایرآلات موسیقی مشغولند و پسرهای کوچک به تقلید دختران ، گیسوان بلندی دارند و با آهنگ سازمی رقصند.این سرگرمی ها در نظر ما غربی ها یکنواخت است اما اگر زبان فارسی را بدانیم کسل نمی شویم.

pdf.tarikhema.ir

تشخیص موسیقی و تأثیر آن - موسیقی ایرانی خواصی دارد که تشخیص آن برای کسانی که عادت ندارند مشکل است بنابراین اروپائیانی که به ایران آمده اند حق داشته اند اگر نوشته اند ما از موسیقی ایرانی لذت کامل نبردیم.عکس مطلب نیز صحیح است چنانکه ایرانیان هم از موسیقی اروپائی نمی توانستند استفاده ی روحی کنند و لذت برند چون به آن نوع موسیقی مأنوس نبودند.

pdf.tarikhema.ir

دیولافوا در سفر نامه ی خود شرحی راجع به حاکم کاشان که برای دیدن او به منزل رئیس تلگرافخانه آمده می نویسد که خالی از تفریح نیست: برادرزن شاه به محض ورود ، روی صندلی نشست و در حال بلعیدن چای به ارگ کوچکی که در کنار اطاق بود ، به دقت نگاه کرد و بالاخره پرسید که این چیست و چون به او گفتم که این یکی از آلات موسیقی است باحرارت زیادی گفت من خیلی میل دارم که صدای آن را بشنوم.رئیس تلگرافخانه معذرت خواست که مبتدی است و نزد استاد مشق نکرده است و نمی تواند آهنگی که قابل شنیدن باشد ، بنوازد ولی حاکم گفت نمی شود حتماً باید من صدای آن را بشنوم خلاصه بنابر خواهش میزبان مهربان ، من در مقابل ارگ نشستم و درین فکر بودم که چه آهنگی را شروع کنم زیرا که اولا مستعمین من به آهنگ های اروپائی آشنا نبودند و ثانیاً من از سرودها و آوازهای ایرانی اطلاع نداشتم.پس از مدتی فکر و سرگردانی بالاخره دل به دریا زده و یک آهنگ اروپائی را شروع کردم.حاکم گفت:

این آهنگ بسیار خوب است ولی شما تند می زنید خواهش می کنم قدری آرامتر بزنید.بنابراین من از قاعده خارج شده و آهسته تر آهنگهای بی ربطی می زدم ولی برعکس دیدم نشاطی در او پیدا شد و سر را بالا و پائین می انداخت که علامت تحسین و تمجید بود!(این حاکم ، به وسیله ی خواهر خود انیس الدوله یکی از زنان سو گلی ناصرالدین شاه به این مقام رسیده است) ... در جای دیگر وقتی از یک جشن عروسی در جلفای اصفهان صحبت می کند ، چنین می نویسد : یک نفر آمد و جعبه ای چوبی که آنرا سنتور می گویند در جلوی خود گذارد و با مضرابهای چوبی شروع به زدن آن کرد.این هنرمند ماهر برای نشان دادن استادی خود با کمال تندی مضراب را روی سیم فرود می اورد.من مدتی تماشا کردم ولی نتوانستم آن را با پیانو یا ساز دیگری که نغمات خوش آهنگی از آن شنیده می شود تشبیه کنم.البته معلومات دقیقی لازم است تا بتوان ارزش واقعی این موسیقی سحرانگیز را درک کرد و از استماع آن لذت برد ولی من با کمال خجلت اعتراف می کنم که از آن چیزی نفهمیدم و از لذت این نغمات دلکش محروم ماندم.

به قرار نوشته ی ادوارد براون ، (آلمااسترتل) که ترجمه ی تصنیف های ایرانی مرتب شده ی توسط (بلیرفیرچایلد) را به عهده داشته به قدری فریفته ی لذت و تاثیر وصف نشدنی آواز مطربان ایرانی بوده است که این جملات را در دیباچه ی آن جزوه نوشته است:

اما برای اینکه شخص کاملا بداند که این تصنیف ها چیست ، باید در مشرق زمین اقامت گزیند : شب گرم و روشن ایران ، شعاع چراغهایی که بر لباس براق و رنگارنگ حضار افتاده ، تاریکی اطراف که شبح های تیره فام در آن پرواز و رقص می کنند ، نوای عجیب موسیقی ، آهنگ هائی که گاهی بسیار دلپذیر است و با تشابه و تکرار دائمی اوج گرفته و فرود می آیند.تمام این ها قابل ترجمه نیست اما تاثیری که در شخص می کند به قدری زنده و محسوس و به اندازه ای سحار و فتان است که شخص آرزو می کند به هر شکلی هست آنرا ثابت و پایدار نماید.

گوبینو می نویسد: یک شب ما در یک مجلس شام دعوت داشتیم و جمعی از نجبای ایرانی از جمله میرزا تقی لسان الملک معروف به سپهر حاضر بود لسان سپهر گفت نکته ی دیگری که موجب حیرت من شده موسیقی اروپائیان است و تعجب می کنم ملل اروپائی با این هوش سرشار چرا موسیقی دلچسبی ندارند که شخص از آهنگ آن محفوظ شود.در پاسخ گفتم برخلاف تصور شما

pdf.tarikhema.ir

اروپائیان موسیقی خوب و جالب توجهی دارند.لسان سپهر پرسید آیا موسیقی اروپائی در شنوندگان تأثیر می نماید؟ گفتم بدیهی است.لسان الملک گفت مقصود شما از ین تأثیر چیست؟ گفتم مقصود اینست که موسیقی اروپائی گاهی چنان انسان را متأثر و محزون می کند که اشک از دیدگان سرازیر می گردد و زمانی چنان به نشاط می آید که بی اختیار از جا برخاسته و برقص می افتد.حاصل اینکه تأثیر موسیقی اروپائی به قدری است که حتی وقایع حقیقی زندگی هم نمی تواند چنین اثراتی بوجود آورد.

pdf.tarikhema.ir

لسان الملک گفت با این وصف موسیقی ایرانی تأثیرش خیلی زیادتراز موسیقی اروپائیست واگرموسیقی شما فقط در انسانها اثر

(شماره ٦) نازنین (تابلو نقاشی از کلکسیون ایمری انگلیسی)

می نماید موسیقی ما در حیوانات هم تأثیر می کند مثلا من دوستی داشتم که چندین قطار شتر داشت و شتران خود را برای بار کشی کرایه می داد.این شخص خیلی خوب نی می زد و به قدری در نی زدن مهارت داشت ک به وصف درنمی آید و برای اینکه هنر خود را نشان بدهد شتران خود را سه روز تمام در کاروانسرا نگاه می داشت و مانع از خروج آنها می شد به طوری که شتران از شدت تشنگی بی تاب می شدند و روز چهارم در کاروانسرا را می گشود و شتران را رها می کرد که به طرف جوی رفته آب بیاشامند.بدیهی است شتران تشنه با شتاب زیاد خود را به آب می رسانیدند ولی هنوز شروع به آشامیدن نکرده بودند که دوست من نی خود را بیرون می آورد و شروع به نی زدن می کرد.آن وقت شتران از آب خوردن صرف نظر کرده و مراجعت می نمودند و اطراف دوست مرا می گرفتند و گردن ها را می کشیدند و مثل این بود که از شنیدن آهنگ نی لذت می برند و همین که دوست من از نی زدن باز می ایستاد شتران مجدداً به طرف جوی آب می رفتند و رفع عطش می نمودند... بعد گوبینو می نویسید : در این که موسیقی در حیوانات تأثیر می نماید تردیدی نیست ولی لسان الملک مبالغه گوئی می کرد و از شخصی مثل اوبعید بود که اغراق بگوید.

اوژن فلاندن در کتاب خود شرح مبسوطی راجع به ملاقات با ملک قاسم میرزا فرزند فتحعلی شاه که او را یکی از مردان بزرگ مشرق زمین می داند ، نوشته است.چون قصه ی شیرینیست و نکاتی راجع به موسیقی دارد به طور خلاصه به آن اشاره می کنم.می نویسد: این شاهزاده در کشور فرانسه تربیت شده و زبانهای متعدد از جمله فرانسه و انگلیسی و روسی را خوب می دانسته و

pdf.tarikhema.ir

بسیار روشن فکر بوده و نقاشی را زیاد دوست می داشته است.اوژن مایل بوده است صورت زنی را بکشد ولی چون خانمها حجاب داشته اند مقصودش حاصل نشده تا اینکه از شاهزاده یاری می طلبد و او هم وعده می دهد که به زودی منظور نقاش را برآورد.بعد از چند شب ، مستخدم مخصوص ملک قاسم میرزا ، او را مخفیانه به اندرون شاهزاده می برد و پس از گذشتن از راههای پرپیچ و خم وارد قصر می شود.در اینجا به حیرت افتاده زیرا خود را در تالاری بزرگ دیده است که نقاشی های درودیوار،درپرتو چراغها

(شماره ۷) لطیفه اصفهانی (از کلکسیون نقاشیهای ایمری انگلیسی)

pdf.tarikhema.ir

و آئینه ها می درخشیده و زنان شاهزاده از دیدن او شروع به جیق و فریاد کرده اند.ولی شاهزاده از ته تالار جلو آمده و آنها را آرام نموده و به اوژن فلاندن گفته : برای خشنود کردن تو نتوانستم محلی دیگر به جز اندرون خود بیابم.اگر مردم می فهمیدند که شاهزاده یک عیسوی نامحرم را به حرمسرایش پذیرفته ، وی را در معرض خشم پادشاه قرار می دادند ولی شاهزاده دارای صفاتی بود که از یک مسلمان به دور است چنانکه برای اشخاص بزرگ ، عالم و هنرمند احترام خاصی قائل بود و خرافات و تعصبات مذهبی نداشت.اوژن و محسن میرزا پسرعموی ملک قاسم میرزا و میزبان در آن تالار ، دور میز کوچکی که شامی مطبوع رویش چیده بودند ، می نشینند و در تمام مدت صرف غذا آهنگهای موسیقی و رقص رقاصان ادامه داشته است.ابتدا یک زن تنها می رقصید و پس از اندک مدت زنی دیگر به او ملحق می شد.در انگشتان رقاصان ، زنگهای کوچک و قاشقک ها به صدا در می آمد که با آلات موسیقی همنوا بود.نوازندگان به استثنای کمانچه کش ، از خانمها بوده اند.یکی از سازها کمانچه بود که از استخوان ماهی ساخته شده و دسته ی درازی با سه سیم داشت و روی پایه ای قرار گرفته بود که از کشیدن آرشه روی سیمها ، صدائی کمی دلخراش شنیده می شد و مردی که این ساز را می نواخت کور بود.در کنارش زنی بامضراب فلزی چنگ می نواخت (مقصود تار است) زنی دیگر تنبکی کوچک در زیر بازوی چپ داشت که با دودست می نواخت و زن دیگری دایره می زد.زنان برای خوش آمد اربابشان می رقصیدند.وقتی رقص می خواست خاتمه یابد ارکستر با قوت و عجله می نواخت و رقاصان را کاملا گیج می ساخت.اگر چه این نوع رقص به نظر من تازه می امد ولی مرا خوش نیامد چه حرکات ، خشک و نامرتب بود و من حال عادی رقاصه ها را بدین وضع ترجیح می دادم.کم کم وقت دیر شد.با دو شاهزاده و خانمها خداحافظی گفته بازگشتیم و در بسته شد و شاید دیگر این در به روی مردها به ویژه فرنگی ها باز نشود.

(فردریک فون روزن) آلمانی که در دوره ی مظفرالدین شاه سفیر آلمان در تهران بوده درکتابی به نام (ایران درکلمه و عکس) می نویسد: غزلیات فارسی برای آوازه خوانی سروده شده و چنین به نظر می آمد که آواز ایرانی تقلید نوای بلبل است.غزلهای حافظ را اگر بخواهند به زبان دیگری ترجمه کنند باید به طوری این کار با مهارت انجام شود که در آن زبان هم همراه موسیقی ایرانی بتوان خواند.نغمه های ایران شنونده را واله و شیدا می کند.درک لطائف این موسیقی بسیار مشکل است و اشخاص خارجی باید آن را زیاد بشنوند و خوب به آن مأنوس شوند تا بتوانند به لطف آن پی برند.

براون می نویسد : آهنگهای موسیقی اثری بزرگ در مفرح نمودن آنها دارد.... یکی از خاطرات خوش او شبی بوده است که در منزل رئیس تلگراف کاشان بوده و میرزا حسین خان رئیس گمرک هم که افسانه های شیرین نقل می کرده حضور داشته است.می نویسد : بعد از صرف شام قدری سه تار زدند و آواز خواندند و من دیدم که تمام اهل مجلس هر یک به طریقی در موسیقی شرکت دارند و فقط من هستم که شرکتی در موسیقی ندارم.وقتی که میهمانها از جا برخاستند که بروند من با حیرت متوجه شدم که نیمه شب شده زیرا به قدری به من خوش گذشته بود که متوجه مرور ساعات نشده بودم.... براون در تهران منزل **نواب** میرزا حسن علی خان که در لندن با هم دوست شده بودند اقامت داشته و این شخص با اینکه مرد محترمی بوده ساز می زده چنانکه می نویسد: شبها

pdf.tarikhema.ir

وقتی با او تنها بودم و گاهی برادرش که در ارتش ایران درجه ی سرهنگی داشت با برادرزاده هایش آنجا بودند و راجع به مباحث مختلف صحبت می کردند گاهی نواب سه تار خود را که خوب می نواخت به دست می گرفت و قدری نوازندگی می کرد... در شیراز هم منزل نواب اقامت داشته که از فضلا بوده و از شخصی به نام **شکرالله** خان نام می برد که برادرش از خاصان نواب بوده و این شکرالله خان خوب سه تار می زده و با صدای خوشی آواز می خوانده است.

این چند جمله می رساند با اینکه ادوراد براون توجه زیادی به هنر های زیبا نداشته و مطالعات او در ادبیات ایرانست ولی چون احساسات خود را با ایرانیها هم نواخت کرده و به خواص روحیات ایرانی خوب آشنا شده از مجالس میهمانی ایرانی ها و شنیدن الحان موسیقی بیشتر لذت برده است مقصود اینست که برای فهم موسیقی یک ملت باید به افکار و کیفیات روحی آن مردم کاملا آشنا شد.

اکنون می خواهم مطلبی را بنویسم که در کتابی نخوانده ام ولی شهرت بسیار دارد و از زبان مردم شنیده ام که می گویند وقتی مظفرالدین شاه در سفر فرنگ به کنسرتی رفته و پس از خاتمه ی موسیقی تقاضا کرده است که قسمت اول را تکرار کنند و معلوم شد که تجدید کوک ارکستر را طالب بوده است.بنابرین از نغمات ، چیزی درک ننموده زیرا اصوات درهم سازها در موقعی که کوک می کرده اند چون ملایمتر بوده او را بیشتر مطلوب آمده است.داستان دیگری عبدالله مستوفی در کتاب خود نوشته که شخصا شاهد آن بوده زیرا در آن زمان عضو سفارت ایران در پطرزبورغ به شمار می آمده.به قراری که اشاره می کند : در سفر سوم فرنگ که این پادشاه همراه امپراطور روس و درباریان دریک مجلس کنسرت حاضر شده برنامه ی کنسرت را با نقش و نگار خیلی زیبا چاپ کرده بودند و هر کس یک نسخه از آن در دست داشته است.در اواسط کنسرت ، اعلیحضرت شاه چرت مختصری زدند و افتادن کارت از دستشان ایشان را به هوش آورد امپراطور خم شده کارت را برداشت و با کمال ادب تقدیم مهمان تاجدار خود نمود.

pdf.tarikhema.ir

واضح است او از موسیقی اروپائی چیزی نمی فهمیده زیرا به آن مأنوس نبوده در صورتیکه موسیقی ایرانی را که از کودکی شنیده دوست می داشت چنانکه مطابق نوشته ی مستوفی در همان کتاب : رستوران (ارنست) در آن موقع در پطرزبوزغ یک دسته ی ارکستری داشت و رئیس ارکستر موسوم به (اکه البی) سه قطعه به نام ماهور - بیات ترک و بیداد می نواخت.روزی که شاه در سفارت نهار مهمان میرزا حسن خان مشیرالملک (حسن مشیرالدوله ی آتیه) وزیر مختار ایران بود ، ارکستر هم آن قطعات را نواخت و شاه از شنیدن موسیقی ایرانی خیلی خوشوقت شد چنانکه در آخر هر قسمت برای هئیت ارکستر دست می زد و در پایان هم یک مدال طلا برئیس ارکستر جایزه داده شد.

هیچ معلوم نیست این آهنگها که در آن وقت به نام موسیقی ایران نواخته شده چه بوده شاید نغماتیست که قبلا توسط (لومر) و ناصر همایون چاپ شده است و در آتیه به آنها اشاره خواهم کرد.ولی منظور از ذکر حکایت این بود که برای درک موسیقی سابقه ی آشنائی لازمست چنانکه امروز هم در میان ایرانیان بعضی موسیقی اروپائی را خوب درک می کنند و به آن مأنوس هستند عده ی زیادی هم بدون اینکه بفهمند تظاهر به فهمیدن می کنند چون شنیدن موسیقی فرنگی مد شده و بسیاری هم اصلا آن را خوش ندارند زیرا به رموز و لطائف و زیبائیهای آن پی نمی برند.همان مظفرالدین شاه کم ذوق هم چنانکه از سفرنامه اش پیداست هر وقت در مسافرتهای اروپا آهنگهائی شنیده است که شبیه به نغمات ایرانی بوده لذت برده است چنانکه می نویسد:سرشام هم ساز که به نوای ایرنی می زدند خوب بود.همچنین در جای دیگر می نگارد : در بین شام موزیک مجار را می زدند بسیار خوب بود و به گوش ما لذت می داد زیرا شبیه به موزیک ایرانیست.

موسیقی درباری و اندرون شاهی

مجلس بزم و انس فتحعلیشاه در اندرون از لحاظ موسیقی شایسته ی ذکر است و این موضوع در کتاب تاریخ عضدی نگاشته شده که عیناً در اینجا نقل می شود:

از نوروز باستانی تا سیزدهم عید ، خاقان ... با تمام اهل حرمخانه ... مهمان تاج الدوله (یکی از زنان شاه) می شدند و درین سیزده روز... تماماً به عیش و استماع ساز و نوا... مشغول بودند ... دختر آقا محمدرضای موسیقی دان **شاه وردی خان بیگم رستم آبادیه** ملقبه به **یارشاه** با چند نفر دختران جواهر پوش که کارشان زدن ساز و خواندن آواز بود... داخل خدمه ی حرم

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۸) رقاصه (دوره فتحعلی شاه)

از مجموعه ی پرنس ارفع در منا کو - طرح از علی هاینبال

مزوجات بودند.دختر آقا محمد رضا درفن موسیقی استاد و از شاگردی پدرخود نائل به این استعداد شده بود.ولی اینها دخلی به دستگاه بازیگرخان و بازیگران... نداشتند.دستگاه بازیگر خانه ی خاقان یک فصل بسیار مفصلی می باشد.وضع آنها و اسم و رسمشان و شئونات و مخارجشان شرح علیحده می خواهد و هرگاه خوف ملامت نبود تفصیل نگارش گزارش می داد.

با اینکه مؤلف آن کتاب از گزارش این موضوع خوف داشته ولی در چند صفحه ی بعد بنا بر مناسبت شرحی نوشته است که معلوم می شود جزئی از بسیار است و به هر حال به خوبی ثابت می کند که موسیقی را در آن دستگاه تشریفات مفصل بوده است:

pdf.tarikhema.ir

ودسته ی استاد زهره با دسته ی استاد مینا پیوسته با هم رقابت و عداوت داشتند بلکه درمیان حرم خانه ضرب المثل بودند.اگر خصوصیتی میان دو نفر می دیدند می گفتند مثل دسته ی استاد مینا و استاد زهره منازعه می نماید...(هر دسته سپرده به یکی از زنان شاه بود) عمارت و مسکن و جیره و مواجب و نوکر و خواجه برای بازیگران حتی اسب سواری و طویله و جلودارشان از اهل حرم خانه خارج بود... مبلغ کلی در سال مواجب و مخارج بازیگرها و بازیگرخانه بود.هر وقت احضار می شدند احدی از سایرها اهل حرم خانه نخواسته حق حضور نداشتند.اکثر اوقات باغ قرق می شد و بازیگران آنجا می رفتند... تمام رقاصها یک قبای اشرفی که هزار عدد باجاقلی برآن دوخته شده بود داشتند ، کمرها و عرقچین ها تمام جواهر و با گلوبندهای خوب و گوشوارهای ممتاز... در مجلس هم دو سمت می نشستند : استاد زهره و استاد مینا سرصف بودند ... در قصر قاجار اکثر اوقات بازیگرها سوار می شدند و سرسواری می زدند و می خواندند.رقاصها اسب می تاختند.می گویند بازیگران هر وقت می خواستند از عمارت خودشان حرکت کنند ، های و هوی آنها ... قسمی بلند بود که قطع می نمودند پادشاه ، بازیگرها را احضار نموده.معلوم است پنجاه نفر خانم که اقلا پنجاه کنیز هم داشتند یکصد نفر زن همه کارشان منحصر در عیش باشد تا چه حد قیل و قال خواهند داشت.

در جای دیگر می نویسد : یکی از زنان شاه ، **مشتری خانم** اهل شیراز است که بعد از فوت خاقان هفت فرزند داشت.وی در علم موسیقی مهارت کامل و آوازی سرشار داشت.گویند شبی خاقان ... با زن دیگرش در طبقه ی اول برج جهان نما به عشرت ... به سر می بردند مشتری خانم در طبقه ی دوم بود.این شعر را به آواز بلند خوانده بود:

بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سربنهم زیرپای دوست

شخصی که بسیار دور بود شعر را شنید و نوشت.این خانم قریب صد سال عمر کرد.در آخر هم حالت طرب و مسرت از او نمایان بود هیچوقت او را مهموم و افسرده ندیدند. هر وقت خاقان به سفری عزیمت می فرمود... مشتری خانم باید مشغول خواندن باشد.در سفر آخر که تشریف فرمای اصفهان می شدند مشتری خانم به رسم مألوف مشغول خواندن این بیت شد:

تو سفری کردی و خوبان همه گیسو کندند از فراق تو عجب سلسله ها برهم خورد

خاقان مضمون بیت را به فال بد گرفته بسی اختیار فرمودند:اناالله و انااليه راجعون و در همان سفر از ساحت اصفهان به گلزار جنان رفتند.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۹) گل آرا - از کلکسیون تابلوهای نقاشی ایمری انگلیسی

همچنین می نویسد:شبی خاقان ... یکی از خواجه سرایان را برای مطلبی نزد ذوالفقار خان فرستاده بودند.بعد از مراجعت پرسیدند سردار چه می کرد؟ عرض کرد تنها نشسته مشغول خوردن شراب بود فرمودند چهار نفر از زنانی را که جزء عمله ی طرب هستند آلان مطلقه کرد با تمام جوا هر... که دارند ... برده بگو ... روا نمی دارم برتو بد بگذرد.این چهار زن مطربه به تو بخشیده شد.

pdf.tarikhema.ir

معلوم می شود عده ی زیادی در اختیار داشته که چهار تای آنها را به سرداری بخشش کرده است! راستی پادشاهان قدیم یعنی همان ها که چشم میل می کشیدند و تنه راه می کردند و سر می بریدند گاهی هم چقدر بذال و مهربان بودند! شاید پیشینیان همین را دیده اند که گفته اند عطایشان را به لقایشان بخشیدم.

در دوره ی ناصرالدین شاه موسیقی درباری دو قسمت بوده.یکی در سلام های رسمی و روزهای عید و جشن بکار می رفته و دیگری که در مجالس خصوصی درباری نواخته می شده.قسمت اول به وسیله ی موزیک نظامی با آلات بادی اجرا می شده و در قسمت دوم از عمله ی طرب خاصه که قبلا اشاره شد استفاده می کرده اند.این نوازندگان که در طول پنجاه سال سلطنت ناصرالدین شاه یکی بعد از دیگری به دربار رفت و آمد داشته اند از این قرارند:

آقا علی اکبر ، آقا غلامحسین و میرزاعبدالله نوازنده ی تار.

سنتور خان ، محمد صادق خان و سماع حضور نوازنده ی سنتور.

خوشنواز ، مطلب خان و جوادخان قزوینی نوازندگان کمانچه.

از این اشخاص بعدها به تفصیل بیشتری صحبت خواهم کرد.ناصرالدین شاه در اندرون گاهی مجالس بزم داشته است که از نوازندگان دیگر هم استفاده می شده.برای اطلاع از ین قسمت بهترین کتاب ، یادداشت های معیرالممالک است زیرا مادرش عصمت الدوله دختر ناصرالدین شاه بوده و خودش هم تا بچه بوده به اندرون آمد و رفت داشته است.اینک آن قسمت از کتاب مزبور را که مربوط به موسیقی اندورن شاهی است از نظر شما می گذرانم:

روزی شاه به مادرپدرم ماه نساء خانم می گوید که دوازده دختر زیبا حاضر نماید و آنها را به عمله ی طرب بسپارد تا انواع ساز و آواز رقص ها را بیاموزند و پس از تکمیل ، به اندرون فرستاد شوند .ماه نساء خانم در ظرف چند ماه دخترها را گرد آورده آنها را به اساتید موسیقی زمان ... می سپارد و مدت دو سال دخترها به آموختن فن موسیقی و انواع سازها مشغول می شوند.روزی ماه نساء خانم مجلسی آراسته شاه را از صبح به منزل خود دعوت می کند و بعد از ناهار ... بساط بزمی می آراید و رامشگران ماه پیکر در حضور شاه به سازندگی مشغول می شوند.

این حال سخت پسند خاطر خسورانه می افتد.انگشتری ... به ماه نساء خانم مرحمت می کند و انعام شایانی در حق اساتید نوازندگان مبذول داشته دخترها را به اندرون می فرستد... برخی از آنها نیز که مطبوع طبع ملوکانه واقع شده بودند صیغه شده در جرگه ی خانمها درآمدند.

اسامی بعضی از دوشیزگان طرب ساز و نغمه پرداز ازین قرار است : دلبرخانم - دلپسند خانم - عالیه خانم.فاطمله سلطان خانم - خاور سلطان خانم - زینب خانم و غیرها.

ماهی چند شب دیوان خانه را قرق می کردند و شاه با اهل حرم به گردش باغ و گلستان رفته شام را نیز همان جا صرف می نمودند و در تمام مدت ، رامشگران و خنیا گران به سازندگی و نوازندگی

pdf.tarikhema.ir

مشغول بودند.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۰) رقاصه در حال بشکن زدن - نقاشی دوره ی ناصرالدین شاه -

از موزه ی لنین گراد کپیه ی علی هانیبال

پس از پایان تفرج زنها گروه گروه ... رو به عمارت می آوردند.در وسط اطاق برلیان ، چیق بسیار زیبائی می کشیدند در یک طرف نوازندگان و در طرف دیگر خانمها می نشستند و صندلی شاه را چنان می گذاشتند که به هر دو سو نگران باشد... به اشاره ی وی بزم آغاز می گشت.

مستوفی می نویسد: گاهی شاه امر می داد در گوشه ی این تالار محوطه ای از تجیر می ساختند و عمله ی طرب را با چشم بسته به این محوطه وارد و درین جا چشمهای آنها را باز می کردند و مجلس صحبت به مجلس سماع مبدل می شد.

معیر می نویسد: خوابگاه شامل چهار در به اطراف داشت که یکی به اطاق رامشگران باز می شد.نقیب الممالک که دارای بیانی شیرین و در فن داستان سرائی بی مانند بود در یکی از اطاقها می نشست و در را اندکی بازمی گذاشت تا شاه صدایش را بشنود... قبل از آن یکی از نوازندگان مخصوص که **جواد خان قزوینی** بود و کمانچه ی بسیار کوچکی ترتیب داده و همیشه آن را زیر لباده داشت چند پنجه ی نرم نواخته و ساکت می شد و در خلال داستان ... نقیب الممالک بیتی چند مناسب حال به آهنگی خوش آهسته می سرود و جوادخان با ملاحتی ویرا به همان نرمی جواب می داد ، گاه نیز رباعی مؤثر به اشعار غم انگیز دیگری می خواند و اغلب در آن حال اشک از دیدگان فرو می ریخت زیرا در روزگار جوانی به لیلی نامی دل باخته و پیش از آنکه وصل دست دهد معشوقه اش از دست رفته بود با آنکه شاه هرگز نمی خواست آهنگهای حزن انگیز بشنود و پیوسته خاطر خود را شادمان می خواست شوریدگی جواد خان را دوست می داشت و بعضی شب ها هم به

pdf.tarikhema.ir

وی امر می کرد که تنها بزند و بخواند.

از نوازندگان موقع خواب یکی سرورالملک که خداوند موسیقی و مشهور بود ، دستمالی بر روی سنتور می گسترد و به قدری صدای ملیحی می داد که بهتر از آن نمی شد.دیگر **آقاغلامحسین** تارزن بود... دیگری **اسمعیل خان کمانچه کش** که بی نظیر، دیگری **حاجی حکیم** آوازه خوان بود که دو دانگ را کس بدان خوبی نخواند.در موقعی که جواب اشعار نقیب الممالک را می دادند گاه به هیئت اجتماع جواب داده و گاه تک تک تقریباً ساعتی می زدند و ساکت می شدند.هر گاه صدائی از شاه برمی آمد دوباره ادامه می دادند و هرگاه صدائی نمی آمد مرخص می شدند.

پایان مقدمه منظور نگارنده از ذکر این مقدمه آشنائی خوانندگان به وضع موسیقی آن زمانست که سرگذشت ما دنباله ی آن می باشد.اکنون که تا اندازه ای به کیفیت این هنر در دوره ی قاجاریه آگاهی یافته اید داستان را آغاز می کنم و چنانکه اشاره کردم هر جا ضرورت ایجاب کند برای درک کامل مطلب به سوابق امر نیز اشاره می نمایم.

pdf.tarikhema.ir

آغاز سرگذشت

در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲٤هـ.ق.) موقعی که پدرم میرزاعبدالله خان در کرمان منشی فرمانفرما والی ایالت بود ، به دنیا آمدم.هنوز چند ماهی از تولدم نگذشته بود که ماموریت پدرم به سر آمد و با او به تهران مراجعت کردیم و در خانه ای که پشت پارک مختار السلطنه بود ، در خیابان ارامنه منزل نمودیم. سالهای اولیه ی دوران کودکی را درست به خاطر ندارم ولی از سن پنج شش سالگی را خوب به یاد می آورم که در همان خانه با مادر و خواهر و برادر بزرگترم زندگی می کردیم.پدرم اغلب اوقات در مسافرت بود ولی هر وقت به تهران می آمد ، مجلس انسی با چند تن از دوستان خود داشت که همگی اهل ذوق و موسیقی بودند.

به طوری که می گفت مدتی نزد **آقا رضا خان** ، داماد **میرزا حسینقلی** و زمانی پیش خود میرزا و چندی هم در کلاس **درویش خان** ساز زده بود.شب ها که به منزل می آمد تاری را که کاسه ی بزرگ زردی داشت ، به دست می گرفت و به نواختن مشغول می شد.

درین هنگام ، مراهم مانند خواهرم (مخلوصه) و برادرم (کریم) به مدرسه ی امریکائی فرستادند.صبحها با دستمال بسته ی کتاب و قابلمه ی نهار، همگی راه مدرسه را که در خیابان قوام السلطنه واقع بود ، پیش می گرفتیم و از همه ی ما بزرگتر خاله ام (مریم) بود که همراه او به مدرسه می رفتیم.یک سال ازین تاریخ گذشت و خاله ام مدرسه را تمام کرد و زن (میرزا جعفر خان شیرازی) شد که در (شبانکهای) تجارتخانه داشت و از راه بندر انزلی به روسه و اروپا رفت و پس از یک دور گردش در فرنگستان به چین رهسپار شد.بعدها شوهرش تجارت را ترک کرد و به اروپا رفت و اکنون هم در شهر (نیس) در کشور فرانسه زندگی آرامی دارد.شیرازی اهل مطالعه است کتاب می خواند و چون به محیط فرهنگ خو گرفته به فکر بازگشت به وطن نیفتاده است.پس از عزیمت خاله ام ، خواهرم در موقعی که به مدرسه می رفتیم ازما سرپرستی می کرد و در دامان مادرم (مخلوقه) که بسیار اهل ذوق هم بود پرورش می یافتیم.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ی ۱۱) نمونه ای از لباس خانمها در چهل سال قبل.

از راست نفر اول مادرم.نفر دوم خواهرم.نفر سوم خاله ام.

تاثیر سرودها - مدرسه ی ما تالار بزرگی داشت که شاگردان هر روز صبح قبل از رفتن به کلاس در آن جمع می شدند.(مسترجردن) رئیس مدرسه به لهجه ی مخصوص فارسی خود اول دعا می خواند ، بعد (خانم جردن) پشت ارگ می نشست و آهنگی می نواخت و ما همگی با او هم آواز می شدیم و سرود می خواندیم.اشعار سرودها هم در کتابی چاپ شده بود تا هر کدام از شاگردان کلمات را از حفظ نداشتند از روی کتاب بخوانند.آهنگ بعضی ازین سرودها را هنوز هم به یاد دارم و یکی از آنها که بیشتر خوانده می شد با این شعر آغاز می گردید:

زینت نطق و بیان علم است علم کیمیای
عقل و جان علم است علم

روح جانان علم است علم فخر روز
امتحان علم است علم

بعضی از سرودها آهنگ فرنگی داشت که به فارسی ترجمه شده بود و برخی را هم صاحب منصبان موزیک نظام ایران ساخته بودند.رسم مدرسه این بود که در آخر سال تحصیلی جشنی در سالن کلیسا برپا می کردند و چند تن از فارغ التحصیل ها بیاناتی می نمودند.برای هر دوره هم سرودی آماده می شد و بیشتر این آهنگها را **غلامرضا خان سالار معزز** می ساخت که رئیس مدرسه ی موزیک بود.اشعار آن را یا شاگردانی که طبع شعر داشتند می سرودند یا از شعرای معاصر

pdf.tarikhema.ir

استمداد می کردند.نخبه ی این سروده ها در آن کتابچه چاپ شده بود و ما می خواندیم.

البته من در آن موقع منظور اولیای مدرسه را از این اجتماع و سرود خواندن و جشن ها در نمی یافتم.بعدها که به هدفهای تعلیم و تربیت آشنا شدم به خوبی درک کردم که همین کار کوچک چقدر برای ایجاد حس همکاری و به نشاط آوردن روح جوانی کمک بزرگی بوده است.چنانکه در آن موقع ، ما بعد از سرود خواندن ، خوش و خندان به کلاسهای درس می رفتیم بدون اینکه توجه کرده باشیم که این آهنگ موسیقی و وزنهای شادی بخش سرودهاست که ما را سرخوش و خرم کرده است.

pdf.tarikhema.ir

چهل سال قبل امریکائیها در مدرسه ی خودشان این رسم را داشتند.وزارت معارف هم می دید و می شنید اما در مدارس ایرانی این کار را تقلید نمی کردند و سالها طول کشید تا سرود جزء برنامه ی مدارس شد.هر چند مثل همه ی کارها ، اول معنویتی داشت ولی به تدریج فقط اسم آن باقی ماند و معنایش از بین رفت.

از آموزگاران سرود که به دبستانهای جنوب شهر تهران می روند مکرر شنیده ام که می گویند محیط ما مساعد با این درس نیست: مدیر مدرسه می گوید ساز همراه نیاوردید! در ایام عزاداری هم که چندین ماه سال تحصیلی را در بردارد باید در کلاس به جای درس سرود ، املاء فارسی گفته شود.حتی در بعضی از شهرها به احترام مقابر متبر که اصلا معلم سرود وجود ندارد! نمی دانم چرا مشاهده ی مناظر شهوت انگیز صحنه های رقص (دانسینگ ها) و سینماها و پوشیدن لباس (دکولته) برای خانمها در میهمانیهای رسمی و وجود (ناحیه ی ده) در بیرون دروازه ی قزوین و نشریات خلاف اخلاق و مبتذل مجاز است ولی خواندن سرودهائی که با اشعار نصیحت آمیز فردوسی و سعدی همراهست موجب سستی ایمان می شود !همچنین نمی دانم چرا رادیوی تهران در ایام ماه رمضان موسیقی پخش نمی کند ولی در همان موقع شنیدن نغمات ، از بلندگوی داخل سینماها مانعی ندارد ! گمان می کنم این وضع نظیر همان داستان قدیمی است که می گفتند:

قربان برم خدا را یک بام و دو هوا را

شاید هم اثرات سیاستهای پرده پوشی و ظاهر سازی و عوام فریبی است تا بدین وسیله مشتی مردم ظاهرالصلاح و ریاکار با استفاده از حربه ی دین ، مانع ترقی و پیشرفت جامعه ی ما شوند و جلوی رشد فکر اجتماع را بگیرند.ممکن است سر دیگری هم در کار باشد زیرا چون سرودها شادی بخش و فرح انگیز است ، خواندنش توصیه نمی شود ؛ اگر به سبک نوحه ، غم انگیز و اندوهناک بود ، مناسبتر می نمود.زیرا ملتی که قرنها در قید خرافات اسیر است ، باید همو‌راه به حال زار خود بگرید و رسم دیرین سوگواری را از دست ندهد و شادی نیابد که پشتکار پیدا کند و همراه غافله ی تمدن بیش رود !

pdf.tarikhema.ir

ویولن همسایه

شب های تابستان ، در آجر فرش جلوی اطاق پنج دری ، روی قالیچه ای که با کتان آبی رنگ فرش شده بود ، می نشستیم. یک فانوس قشنگ هم در کنار حوض بزرگ مربع مستطیلی که نمای آن از سنگ بود ، قرار داشت و نیمی از حیاط را روشن می کرد و عطر گلهای در هم اطلسی و شاه پسند مشام جان را تازه می نمود.پیر زن اصفهانی خوش صحبتی در خانه ی ما بود که قصه می گفت.بعضی شبها هم به سبک ولایتش (بریانی) درست می کرد.رسمش این بود که باید هر کس بشقابش را دست بگیرد تا او یک کفگیر از بریانی را با پیاز خرد شده لای نان سنگک تازه بگذارد و به او بدهد.بعد از شام روی تخت بزرگی که چندین رختخواب رویش جا می گرفت ، دراز می کشیدیم و پیر زن قصه را آغاز می کرد.گاهی کلام خود را ناگهان می برید و می گفت : بچه ها گوش کنید ، صدای ویولن بلند شد.ما هم طوری به این صدا مانوس بودیم که سکوت می کردیم و گوش می دادیم و با نغمه ی ساز به خواب می رفتیم.

نوازنده ی ویولن یک صاحب منصب نظمیه بود که پشت منزل ما در پارک پدرش منزل داشت. من آن موقع هنوز شکل ویولن را ندیده بودم ولی مادرم برایم گفته بود که ویولن سازی است شبیه کمانچه که به عوض اینکه روی زانو یا زمین بگذارند زیر چانه می نهند و با کمانی که آن را تفاوت دارد و قبلا ساده تر بوده و بیش از دو سیم نداشته است.به طوریکه لاند در کتاب تجسس در گامهای عرب می نویسد بعید به نظر می رسد که این ساز قبلا آرشه ای باشد.فارابی در کتاب موسیقی خود نامی از غژک نمی برد.ولی از ساز دیگری گفتگو می کند که شباهت کامل به غژک داشته و دارای دو سیم بوده و بی کمان نواخته می شده است.نام این ساز **رباب** است که بعدها شاعران ما زیاد از آن یاد کرده اند.چنانکه حافظ گفته است:

رباب و چنک به بانک بلند می گویند که گوش
هوش به پیغام اهل راز کنید

موسیقی دانهای قدیم ایران در کتابهای خود ، سازها را دو دسته کرده اند: یکی **ذوات الاو تار** یا آلات سیمی و زهی ، دیگری **ذوات النفخ** یا آلات بادی.ذوات الاوتار دو نوع بوده : یکی آنکه مثل چنگ و قانون و سنتور برای هر صدائی یک سیم روی ساز بسته می شده و در روی آن رشته ها انگشت نمی گذارند.نوع دوم آنهائیکه روی رشته ها که هر یک از آنها را **وتر** می نامیدند انگشت های دست چپ نوازنده ، تکیه می کرده مانند بربط (عود) و طنبور و رباب. ساز اخیر که اول دو سیم داشته بعدها یک سیم دیگر به آن اضافه شده و با **کمانه** به صدا درآمده و همان است که ما امروز **کمانچه** می گوئیم.

pdf.tarikhema.ir

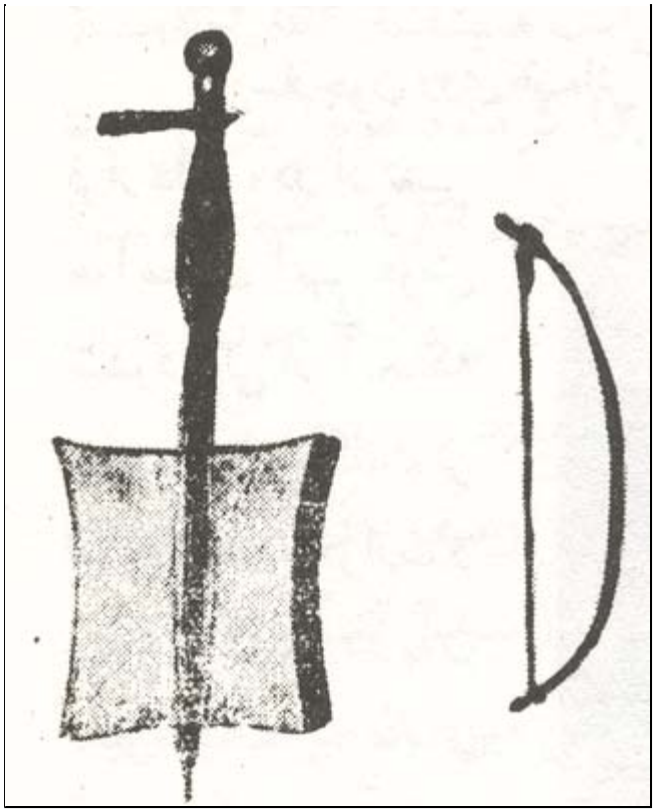

(شماره ی ۱۲) رباب ساز قدیم ایران و کمانه ی آن

pdf.tarikhema.ir

در تالار عمارت چهل ستون اصفهان ، جزء نوازندگان ، یکی هم کمانچه می نوازد.از دوره ی صفویه به بعد کمانچه یکی از ارکان موسیقی ایران به شمار آمده است که کمان آن پس از اینکه بعدها در دوره ی مظفرالدین شاه ویولن به ایران آمد ، نام خود را از دست داد و به **آرشه** که کلمه ی فرانسوی است تبدیل شد.

چون کمان را در روی این ساز می کشند و مانند مضراب به تار و سنتور نواخته نمی شود ، کسی که نوازنده ی این ساز بوده به **کمانچه کش** مرسوم شده و برای عمل نواختن ، **کمانچه کشیدن** گفته اند نه کمانچه زدن ولی حالا هر دو را استعمال می کنند.

این ساز چون روی کاسه اش پوست کشیده شده و خرک ، روی پوست قرار دارد ، در اثر تغییر هوا صدای آن هم عوض می شود ولی از آنجا که پوست کمانچه کلفت تر از تار است ، حرارت و رطوبت کمتر در آن تاثیر می کند.صدای کمانچه کمی تو دماغی است در صورتیکه آهنگ ویولن به طبیعت نزدیکتر است.وقتی ویولن به ایران آمد ، چون دارای چهارسیم بود ، کمانچه کش ها هم یک سیم آخر را به تقلید ویولن اضافه کردند و چون در طرز نواختن ،

(شماره ی ۱۳) کمانچه کش (تابلوی نقاشی موزه ی مردم شناسی تهران)

خیلی شبیه به ویولن بود ، کمانچه کش ها معلم ویولن شدند.از آنجا که ویولن سازی کوچکتر و از لحاظ حمل و نقل راحت تر و از جهت صورت ظاهر ، قشنگتر بود ، به تدریج جای کمانچه را در ایران گرفت به طوری که دیگر حالا کسی کمانچه نمی کشد.طبیعی است همیشه ساز کامل جای ساز ناقص را می گیرد چنانکه فلوت جای نی را گرفت و هوبوا به عوض سرنا نواخته می شود.در میان سازهای مضرابی که در اروپا ساخته شده هنوز سازی نتوانسته است جانشین تار شود زیرا ماندولین و گیتار چون سیمشان کلفت تر است.لطافت و طنین آهنگ تار را ندارد.

pdf.tarikhema.ir

این نکته را باید تذکر دهم که شرح و توصیف سازها مربوط به این سرگذشت نمی باشد وازین مطلب در کتاب ساز شناسی گفتگو می شود ولی چون در این ایام کمتر کسی دنبال نواختن این ساز می رود ، خواستم مختصری از سابقه ی آن بنویسم که درین کتاب هم اثری از آن به یاد گار بماند.مردم همیشه چیزهای تازه و نو را طالبند و کهنه ها را کنار می گذارند تا کهنه پرست نباشند ولی بعضی هم کهنه ها را که نوجویان به دور افکنده اند بیشتر قابل مطالعه و بحث می دانند مخصوصا در آثار ملی بیشتر آنها را جستجو می کنند.

pdf.tarikhema.ir

هر چند امروز همه به ویولن مشتاقند ولی نکته ای را نباید از نظر دور داشت که اگر استعداد بسیار و وسائل بی شمار تحصیل موسیقی در مملکت ما فراهم باشد برای اینکه کسی بتواند هنرمند توانائی در نواختن ویولن بشود اقلا ده دوازده سال کوشش و تمرین و زحمت می خواهد.تازه چنین نوازنده ای در دنیای امروز که ویولن به کمال رسیده است هنرمند قابلی در انظار جهانیان جلوه نخواهد کرد.در صورتیکه اگر نصف این زمان را کمانچه بکشد ، ارزش بیشتری خواهد داشت.کسانی که به ویولن آشنائی دارند ؛ می توانند با یکی دو سال صرف وقت ، کمانچه را نیز به خوبی بنوازند و جای آن دارد که برخی هم به دنبال این ساز بروند تا بعدها این ساز ملی ما ازبین نرود زیرا در صدای آن کیفیت و حالتی است که مخصوص این ساز است و خالی از لطف و زیبائی نمی باشد.

اکنون که تا اندازه ای از سابقه ی کمانچه گفتگو کردم موقع آنست که از نوازندگان این ساز هم سخنی به میان آورم و کمانچه کشانی را که این آلت موسیقی را در قدیم خوب می زده اند بشناسانم زیرا اکثر در گذشته اند و اگر معدودی از آنها حیات دارند ، عمر خود را کرده و پیری و فرسودگی ، ذوقی در آنها باقی نگذارده است که آهنگ سازشان به گوش کسی برسد ، پس چه بهتر که یادی از آنها بکنم و نامشان درین دفتر به یادگار باقی ماند.

کمانچه کش ها - سابقا نامی از دو کمانچه کش دوره ی صفویه میرزا **محمد کمانچه ای** و **استاد معصوم کمانچه ای** برده شد که متاسفانه اطلاع بیشتر از آنها ندارم.معروفترین کمانچه کش دوره ی ناصری **خوشنواز** بوده است که (کنت دو گوبینوی) فرانسوی او را دیده و کمانچه اش را شنیده و در کتاب خود موسوم به (سه سال درایران) از او نام برده است.دوستعلی خان معیرالممالک هم در کتاب خود از او ذکری به میان آورده ولی چون این نوازنده معاصر مادر پدرش بوده و از او اطلاعی نداشته شرحی در باره اش ننوشته. به هرحال طبق نوشته ی گوبینو این شخص معاصر آقا علی اکبر و در اوائل دوره ی ناصرالدین شاه از نوازندگان درباری بوده و شهرت به سزائی داشته و از معمرین امروز هم کسی او را ندیده است.

(شماره ی ١٤) ردیف نشسته از راست:١- حسن سنتور خان ٢- آقا مطلب پدر محمد صادق ٣- میرزا عبدالمولی (تار) ٤- آقاغلامحسین (برادرزاده ی آقا علی اکبر) ٥- حسن خان (کمانچه) ٦- میرزا حسن برادر بزرگ میرزا عبدالله ٧- محمد صادق خان سرورالمکلک.

ردیف استاده از راست:١- آقا علی کاشی ٢- میرزا حسن کاشی (معروف بحسن فکلی) ٣- رضاقلی تجریشی ٤- سید زین العابدین

pdf.tarikhema.ir

قراب (هرچهارتن خواننده هستند).

بعد از خوشنواز معروفترین کمانچه کش دوره ی ناصری **آقا مطلب** پدر محمد صادق خان است که نوازنده ی زبردستی بوده ، این شخص نیز معاصر آقا علی اکبر و حسن سنتور خان است که عکس او در بین نوازندگان درباری دیده می شود.در همین عکس نوازنده ی دیگریست به نام **حسن خان** که کمانچه می کشد و از شرح حال او بی خبرم.

pdf.tarikhema.ir

دیگر از کمانچه کش های معروف آن دوره **اسمعیل خان** است که نوازنده ی خوبی بوده و در تابلوی دیگری که از نوازندگان دوره ی ناصری در دست است با سایر اهل هنر دیده می شود.اسمعیل خان برادر کوچکتری داشته است به نام **قلی خان** که او هم کمانچه می کشیده و عکس او را در میان سایر نوازندگان ، بعدا ملاحظه می نمائید ، به طوریکه می گویند مهارت قلی خان از برادرش اسمعیل کمتر بوده است.

کمانچه کش مشهور دیگری موسی کاشی است که کلیمی بوده و اغلب در کاشان اقامت داشته.آوازه ی شهرت او به گوش ظل السلطان رسیده و او را به اصفهان خواست و مدتها در دستگاه او جزء نوازندگان مخصوص بود.کمانچه ی او شش سیم داشته به این ترتیب که سیمهای اول و دوم آن مضاعف بوده وسیم چهارم هم از زمان او معمول شده زیرا تا قبل از او کمانچه فقط سه سیم داشته است.

کمانچه کشهای دیگری نیز کم و بیش شهرت داشته اند مانند : **میرزا علی جان گنده** و سه پسرش رضا و اکبر و حسن.رضا بعدها به شیراز رفته و در نزد قوام الملک شیرازی مقیم آن شهر شده است.**اکبر** هم از **حسن** بهتر می نواخته است.دیگر حسین معروف به **کریم کور** است که در عکسی که بعد خواهید دید سمت راست نفر اول از راست نشسته است.این نوازنده جزء دسته ی مطربهای **سید احمد** بوده است.دیگر مشهدی علی حسن معروف به بنا که نوازنده ی خوبی بوده و میرزا رحیم سابق الذکر که تعزیه خوان بوده و کمانچه هم خوش می نواخته است.

همچنین **میرزا غلامحسین** پدر سماع حضور است که کمانچه ی مخصوصی هم اختراع کرده و از او باز هم سخن گفته خواهد شد.نوازنده ی دیگری هم در دستگاه نایب السلطنه بوده است به نام **صفدرخان** که با علی خان نایب السلطنه خواننده ی نامی همراهی می کرده است.

کمانچه کش معروف دیگر که در دربار ناصری طرف توجه بوده **جواد خان قزوینی** است.او تعزیه خوان بوده و آوازی خوش داشته و کمانچه هم خوب می زده مخصوصا وقتی به همراهی ساز خود می خوانده است بسیار مطلوب و دلنشین بوده.

حسین خان - نوزانده ی دیگری که در دوره ی اخیر شهرت بسیار داشت **حسین خان اسمعیل زاده** فرزند اسمعیل خان کمانچه کش سابق الذکر است.حسین خان شاگرد عموی خود قلی خان و در آغاز امر جزء دسته ی مطربهای سرپولک تهران بوده نظر به اینکه در نواختن این ساز مهارت بسیار پیدا کرده و با هنرمندان انجمن اخوت آشنا شده بود به تشویق ظهیرالدوله در سلک اخوان صفائی درآمد تا روش مطربی را کنار بگذارد و به همین منظور کلاس مشق کمانچه دائر کرد و مشغول تعلیم شد.در جلسات انجمن.اخوت هم چنانکه بعد خواهم نوشت شرکت می کرد و سولیست آتیه ی کنسرتهای درویش و عارف به شمار آمده است.می گویند به همان اندازه که میرزاحسینقلی در تار مهارت داشت ، حسین خان در کمانچه مسلط بود.درین زمان چون نواختن ویولن مرسوم شد اغلب کساین که می خواستند ویولن بزنند از محضر او استفاده می کردند.از شاگردان او کسی کمانچه زده ، حسین یا حقی است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ی ۱۵) حسین اسمعیل زاده استاد کمانچه

سایرین که ویولن می زدند و شهرت یافته اند ازین قرارند : رکن الدین خان - ابوالحسن صبا - رضا ویولنی (برادر مرتضی محجوبی) شهباز برمکی پسر ناصر همایون - ابراهیم منصوری و بسیاری دیگر که ذکر نامشان باعث طول کلامست.

رامشگردیگر از نوازندگان این ساز **باقرخان رامشگر** است که شاگرد موسی کاشی بوده.باقر خان اصلا اصفهانیست و در جوانی در همان شهر نزد استاد کمانچه زده سپس وارد دستگاه بانوی عظمی شده است.باقر خان می گوید : موسی در نواختن سازمهارت و تسلط داشت ولی ردیفش فوق العاده نبود زیرا پس ازاینکه رامشگر داماد آقا حسین قلی شده ردیف را به طور کامل

pdf.tarikhema.ir

(شماره ١٦) از راست و بالا:١- موسی کاشی استاد کمانچه - ٢- باقر رامشگر شاگرد موسی

٣- مردخا کلیمی (ضرب گیر) ٤- علی اکبر کاشی (خواننده)

ازین استاد آموخته است. باقرخان در کمانچه کاملا تسلط داشت و مخصوصا در نواختن رنگها خیلی سلیقه به خرج می داد و به سرعت و با آرشه ای مخصوص کمانچه ، به تندی اجرا می کرد.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ی ۱۷) باقر خان رامشگر نوازنده ی کمانچه

وی سه سفر برای پر کردن صفحه به خارج از ایران مسافرت کرده.سفر اول همراه آقا حسینقلی به پاریس رفته.سفرهای دیگر به همراهی درویش خان یک بار به لندن و یک بار هم به تفلیس عزیمت کرده و با سایر نوازندگان آهنگهائی نواخته که ضبط شده است.کمانچه ی شش سیم را هم از استاد خود موسی اقتباس کرده است.اکنون هم که این سطور را می نویسم در سن هشتاد سالگی حیات دارد ولی می گوید در حدود ده سال است که دیگر ساز نمی زند.

چنگی کمانچه کش دیگر علیرضا خان چنگی است که شاگرد جواد خان قزوینی بوده.به طوریکه می گوید از سن سیزده سالگی نواختن ساز را نزد استاد شروع و هفده ماه نزد وی کار کرده و همراه جواد خان به دربار مظفرالدین شاه رفته و جزء هیئت نوازندگان مخصوص شده است.نوازندگان و خوانندگان درباری اینها بوده اند: جواد خان - میرزا علی اکبر سنتوری - مراد خان (نوازنده ی تار) غلام و حبیب (نوازندگان ضرب) قلی خان و حاج قربان خواننده.بعد هم در دستگاه محمد علی شاه بوده و نوازندگی کرده است.علت رفتن دربار به مناسبت این بوده است که پدرش مستوفی آبدار خانه ی دستگاه سلطنتی بوده است.مدتی هم نزد داود شیرازی پدر اسمعیل (معروف به ساقی) کار کرده به این ترتیب که داود با تار می نواخته و او با کمانچه تقلید می کرده است.علیرضا خان می گفت استادش جواد خان مرد متدین با ایمانی بود و در نیمه های شب به آواز خوش حجاز می خواند و کمانچه می زد و با خداوند راز و نیاز می نمود.از جمله ی گفته های استادش است که هرگز نگوئید خوب ساز می زنم ، بزنید ، شنوندگان ، خود قضاوت خواهند کرد.علی رضا خان کلاس مشق داشته و اسمعیل زرین فر خواهر زاده اش ، شاگرد اوست.اینک که بیش از هفتاد سال دارد هنوز هم کمانچه می زند.

pdf.tarikhema.ir

یک اشاره - این نکته را نیز اشاره می کنم که سیمهای اول و دوم کمانچه او از ابریشم تابیده بوده و سیم سوم را سیم زرد می انداختند.بعد از اینکه ویولن به ایران آمد سیم اول را فنری کردند و سیم چهارم را هم از سیم های ماندولین استفاده نمودند.علت تغییر تار های ابریشمی به سیم این بوده که رشته های ابریشمی زود به زود پاره می شد و کوک را همم نمی توانستند زیاد بالا ببرند.به جای کلفن هم ، ماده ای به نام **حسن لبه** که از **راتیانج** درست می شد به آرشه می مالیدند و آرشه را هم **مضراب** می گفتند.

این بود داستان کمانچه و نوازندگان این ساز.عارف در شرح حال خود می نویسد: موسیقی قدیم و حتی بعضی از آلات موسیقی ایران در سایه ی بی احترامی از میان رفته است و تنها اثری از آنها در داستانها مانده است.

کمانچه مانده و سنتور و تار تازود است بحکم شرع
پر هر سه زود باز کنید

کمانچه هم دارد جای خود را به ویلن می دهد و شاید عاقبتش بعد از حسین خان و باقر خان همان باشد که عاقبت دیگر افتخارات و آثار ملی.

عارف در دنبال این مطلب از اینکه توجهی به حفظ آثار ملی نمی شود اظهار تاسف می کند.امیدوارم هنر دوستان امروز نگذارند اندیشه های او جامه ی عمل پوشد و گذشته ها را جبران کنند و از حفظ و نگاهداری این هنر ملی غافل نمانند تا بعدها آیندگان را دچار تاسف نسازند.

pdf.tarikhema.ir

کمانچه چیست ؟

سرگذشت نوازندگان این ساز

در فصل گذشته از میرزا رحیم کمانچه کش حکایتی به میان آمد.اکنون جای آنست که ازین ساز ملی نیز گفتگوئی بشود.

سابقه ی کمانچه - کمانچه یکی از سازهائیست که در مشرق زمین سابقه ی بسیار قدیم دارد.موسیقی دان فرانسوی موسوم به لاوین یاک در یکی از کتابهای خود به نام موسیقی و موسیقی دانها قدیم ترین سازی را که با آرشه نواخته می شده به نام **راوانسترون** ذکر کرده و نوشته است که این ساز در زمانهای بسیار قدیم در چین به کار می رفته است.

در ایران قبل از اسلام سازی موسوم به **غژک** یا غژ معمول بوده.نظیر این ساز را نگارنده در سال ۱۳۱۵ در صفحات سیستان بلوچستان دیده است که در شهرهای داورپناه و ایرانشهر توسط نوازندگان محلی نواخته می شد و آن را غیچک می نامیدند.نمونه ی آن را در همان موقع اداره ی فرهنگ محل به تهران فرستاد که درموزه ی مردم شناسی که تازه تاسیس شده بود نگاهداری شود.سازیست شبیه کمانچه و با آرشه ای که از چند تار مو تشکیل شده ، نواخته می شود و عده ی سیمهای آن بیش از کمانچه است.البته شکل آن با غژک اصلی آرشه می نامند ، نواخته می شود.چون در کودکی مکرر با آواز ویولن به خواب رفته بودم همیشه آرزو می کردم که من هم بتوانم روزی این ساز را بزنم.به مادرم گفتم چه می شود اگر اجازه دهی نزد همین همسایه نواختن ویولن را فرا گیرم - تبسمی کرد و گفت : حالا خیلی زود است ؛ باید درست را بخوانی ؛ پدرت هم در سفر است و من چنین کاری را بی مشورت او نمی کنم ؛ ازین گذشته این آقای همسایه که معلم ساز نیست ؛ شنیدن صدای ویولنش هم برای همه کس میسر نمی باشد ؛ از حسن تصادف است که ما در جوار او هستیم و آهنگ سازش را گاهی می شنویم ؛ در این خصوص هم بهتر است با کسی صحبت نکنی زیرا وضع اداری او این اجازه را نمی دهد که به نام ساز زن که در اذهان مردم شغل آبرومندی نیست شهرت پیدا کند ؛ ممکن است بفهمد و تابستانها درهای اطاقش را ببندد که مثل ایام زمستان صدای سازش به گوش ما نرسد.

pdf.tarikhema.ir

این خاطره در ذهن من ماند تا بعد ازاینکه به تحصیل موسیقی پرداختم ، متوجه شدم که همسایه ی قدیمی ما یکی از هنرمندان عهد خود بوده است که باید درین سرگذشت از او نام برد ولی من هم مثل مادرم خواهم گفت : حالا زود است ، موقع آن خواهد رسید.

قبلا اشاره کردم که مادرم ویولن را به کمانچه تشبیه کرد.چرا؟ برای اینکه کمانچه را خوب می شناختم.دختر عمه ای داشتم که شوهرش این ساز را خوب می زد.مردی بود مسن و فربه و با قامت متوسط و ریش های حنا بسته که دو زانو می نشست و کمانچه ی زیبائی را که رویش صدفکاری و خاتم نگاری داشت به دست می گرفت و می نواخت.می گفتند در جوانی در دستگاه تعزیه ی شاهی بوده و صدای خوشی داشته.بعدها در نواختن کمانچه مهارت یافته.و در شمار نوازندگان دستگاه نایب السلطنه درآمده است.اما در این موقع کار مرتبی نداشت و با اندوخته ای مختصر زندگی درویشانه ای می کرد.با دختر عمه ام زیاد به منزل ما می آمد.کمانچه را هم در کیسه ای می گذاشت و زیرعبا می گرفت و با خود می آورد.ما نیز به آهنگ سازش بسیار مانوس بودیم.از قدمای موسیقی بود که دستگاهها را به تفضیل می نواخت و به همایون علاقه ی بیشتری داشت.از انگشتانش صدای گرم پخته ی مطلوبی بیرون می آمد و هنگامی که همایون می زد ، مثل این بود که با آهنگ کمانچه اش نصیحت می داد و این موعظه ی خوش آهنگ در دلها اثری عمیق داشت چه همه سراپا گوش می شدند.من نیز در گوشه ی اطاق می نشستم و خیره به انگشتان **میرزا رحیم کمانچه کش** می نگریستم.

آن ویولن زن و این کمانچه کش اولین مربیان موسیقی من بوده اند.اکنون که این داستان را می نویسم اولی هنوز هم می نوازد ولی دومی به خواب ابد رفته است.ما هم می رویم ولی چه بهتر که در دل آیندگان یاد بودهای شیرینی داشته باشیم.

pdf.tarikhema.ir

تارعمو جان

اکنون که کمانچه کشها و شاگردان آنها را شناختید دوباره به سرگذشت خود برمیگردم:

پدرم ازمسافرت بازگشت و مجالس انس و موسیقی ما بیشتر شد.مادرم نیز که علاقه ی مفرطی باین هنر داشت ، شبها از پدرم مشق تار میگرفت ، علاوه بر میرزا رحیم ، با یکی از نوازندگان مشهور که مرد بسیار مهربان و خوش صحبت و مودبی بود آشنا شد و بمنزل ما رفت و آمد پیدا کرد.بما بچه ها گفتند **میرزا غلامرضای شیرازی** عموی شماست.

مادرم نزد عمو جان نواختن تار را ادامه داد.بقدری زود با میرزا غلامرضا انس گرفتم که باندک مدت مثل این بود که او سالهای دراز درین خانواده عموی حقیقی ما بوده است.

استاد زمانه - عمو جان میگفت : در شیراز ساز میزدم و همه می گفتند از من بهتر کسی تار نمیزند.بعد باصفهان آمدم و آنجا هم منحصر بفرد بودم.روانه ی تهران شدم و در یکی دو مجلس که ساز زدم همه پسندیدند خیال کردم که دیگر کسی بهتر از من تار نمیزند.شبی در منزل یکی از دوستان بودم.پیرمرد لاغر اندامی از در وارد شد که حضار قدم او را گرامی داشتند و در صدر مجلس جایش دادند.من تصور کردم آن پیرمرد یکی از رجال است.چه دستهای لاغر و چه انگشتهای بلندی داشت.اگر استعداد داشت و در جوانی ساز زده بود شاید تارزن خوبی هم میشد.اما میخواست چکند!لابد ثروت یا شغل مهمی داشت که آنقدر مورد احترام جماعت بود! همینکه من کمی تارزدم و ساز را زمین گذاردم او دست دراز کرد و ساز را پیش کشید.دل من به تشویش افتاد که الان این جناب خان پرافاده میخواهد مضراب بسیم بزند و چون ناشی است پوست تار، پاره و سازم خراب میشود ، تلنگری بسیم ها زد که دل من فرو ریخت.با کمال ادب گفتم آقا دست بساز نزنید!نگاه تندی بمن کرد و گفت واردم و با یک حرکت تار را در بغل گرفت و دستش بگوشی رفت و مثل برق کوک کرد و نواخت.همینکه انگشت هایش بکار افتاد و چند مضراب زد ، توجه مرا جلب کرد نغمه ها بود که چون در از پنجه اش میریخت! در دل گریستم و با خود گفتم : اگر تارزدن اینست ، پس من تا کنون عمری تلف کرده ام ! وقتی سازش تمام شد و تار را زمین گذاشت من در راهرو بودم که از خجلت موقعی که سایرین سراپا گوش بودند از اطاق بیرون آمده بودم.خودم رفتم و تارم بجای ماند.توی خیابان با قدمهای تند راه میرفتم.وقتی بمنزل رسیدم در اطاق نشستم و بسختی گریستم و دیگر از خانه بیرون نیامدم.دو روز بعد یکی از دوستان که در همان مجلس حضور داشت بسراغم آمد.ماجرا را بر او گفتم و از غم نالیدم.خندید و گفت مگر تو استاد را نشناختی ؟ کیست که **میرزا حسینقلی** استاد زمانه را نشناسد!گفتم من بینوا که باو گفتم دست بسازم نزند و باز گریه کردم.رفیقم گفت چرا گریه میکنی؟ گفتم بعمر از دست داده تاسف میخورم و از کاری که در پیشگاه چنین استادی کرده ام سخت خجلم.گفت ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است.گفتم میگوئی چکنم؟گفت برو نزد استاد ، زانوی ادب بر زمین زن و هنر بیاموز.گفتم او از من دلتنک است چگونه مرا بشاگردی میپذیرد؟- گفت این کار با من !

درین جا عمو جان بتفکر فرو رفت و سکوت کرد... ما همه انتظار پایان حکایت را داشتیم.عاقبت پدرم بسخن آمد و گفت خوب بعد چه شد ؟میرزا غلامرضا گفت آری جوان بودم و کم تجربه و

pdf.tarikhema.ir

مغرور.باین امید بتهران آمده بودم که بهترین تار زنم.اما تیرم بسنگ خورده بود ! بامیرزا حسینقلی آشنائی نداشتم.کسی را هم نمی شناختم.اما درین اندیشه ها بودم که روز بعد همان دوست نزدم آمد و گفت برخیز تا نزد استاد برویم.گفتم شرمنده ام ! گفت من ماجرا را برای او گفته ام .پرسیدم او سخنی نگفت ؟ دوستم دیگر حرفی نزد و مرا بمنزل استاد برد.سربزیر افکندم و وارد شدم.میرزا گفت بنشین و از همان روز ، مثل یک طفل ابجد خوان ، شاگرد او شدم و آنقدر تمرین کردم و ساز زدم تا بعد از سالیان دراز استاد گفت حالا دیگر تار میرزا غلامرضا شنیدنی است.

pdf.tarikhema.ir

نوای تار - عمو جان در بیرون دروازه ی گمرک باغ بزرگی داشت.اوائل پائیز دوستان خود را به نهار دعوت میکرد ولی رسم این بود که همه صبح زود حاضر شوند.وقتی وارد باغ میشدیم ، دور هم مینشستیم و انگور پاک میکردیم.بعد انگورها را به اطاقی که یکی دو پله از سطح باغ پائین میرفت میبردند و توی خمره هائی که دور تا دورچیده بودند میریختند.آن روز بخوشی با شنیدن ساز عمو جان میگذشت.دوباره بعد از چهل روز عمو جان میگذشت.دوباره بعد از چهل روز عمو جان میامد و دوستان را بباغ میبرد.همه وارد آن اطاق میشدند و روی سکوها می نشستند.عمو جان جامها را از مایع زرد یا قرمزرنگی که در درون خمره ها بود.پرمیکرد و بهمه میداد و سیبی هم پوست میکند و قطعات آنرا توی ظرف خود میریخت.ما بچه ها

(شماره ۱۸) میرزا غلامرضای شیرازی نوازنده تار

میدانستیم که آن نوشیدنی ها بدردمان نمیخورد ولی مثل اینکه از تماشای این منظره لذت میبردیم و تا میتوانستیم از آن سیب های سرخ که توی سینی بزرگی روی هم ریخته بود برمیداشتیم و برای بازی بباغ میرفتیم.پس از ساعتی که برمیگشتیم همه ساکت دور عمو جان نشسته بودند و گوش بتارش داشتند.بچه های بازیگوش چون میدیدند مجلس جای شوخی نیست دوباره بباغ برمی گشتند ولی نمیدانم چه سری درکار بود که پایم سست می شد و درگوشه ای آرام می نشستم تا خوب صدای تار را بشنوم.هر چند درست تشخیص نمیدادم ولی همینقدر می فهمیدم که از مادر و پدرم خیلی بهتر میزد.

در آن وقت گاهی وقتی در باغ عمو جان گردش میکردم ، آواز می خواندم.روزی عموجان صدایم کرد و گفت خودت میدانی چه میخوانی ؟ البته من نمیدانستم ولی او گفت اوعطا میخواندی ؛ حالا گوش کن اوبوعطا همین است که برایت میزنم.عمو جان مدتی ابوعطا زد ولی من نمیتوانستم پای

pdf.tarikhema.ir

سازش بخوانم.عمو جان گفت خوب است روحی جان هم تاربزند تا بتوانم صدایش را تربیت کنم ولی پدرم گفت حالا زود است ؛ باشد برای بعدها و باز هم از یاد گرفتن موسیقی بی نصیب ماندم.وقتی که باین هنر علاقه مند تر شدم و تحصیل موسیقی را آغاز کردم تاسف خوردم که چرا زودتر باین کار دست نزدم و چند سالی از عمر خود را تلف کردم.البته من تقصیر نداشتم پدرم هم پای بند رسوم زمانه بود.آنوقت کمتر موسیقی را از کودکی میآموختند ، وقتی بزگتر میشدند ، خود بصرافت طبع آغاز مینمودند.می گفتند ساز، طفل را بخود مجذوب میکند و از درس باز میداد.تازه اگر هم اینطور بود چه مانعی داشت ؟مگر موسیقی درس نبود؟ نه ، در آن زمان موسیقی را جزء درس حساب نمیکردند زیرا از جنبه ی علمی آن اطلاع نداشتند و آنرا یک کار عملی میدانستند.تعجب در اینجاست که هنوز هم همینطور است و مردم مملکت ما نمیدانند که موسیقی مدتهاست علم شده است و باید آنرا سالیان دراز در مدرسه آموخت و فرا گرفت.بنابراین چون برای مشغول شدن ، بساز گوش میدهند موسیقی هم جنبه ی تفریحی یافته و روش علمی خود را از دست داده است.هنر وقتی ترقی میکند که جدی پنداشته شود نوازندگان ما نباید باین دل خوش دارند که سازشان در میان دوستان شنوندگانی دارد.هر وقت مردم موسیقی شناس و هنرمند آهنگی را پسندیدند آن نغمه دارای ارزش است.امروز غیر از دیروز است.

pdf.tarikhema.ir

باری میرزا غلامرضای شیرازی وقتی تارمیزد همه را فریفته و مجذوب میکرد.لطف و ملاحتی در پنجه داشت و مضرابش آن چنان ریز و نرم و پیوسته بود که نسیم سحر گاهان را جلوه گر میساخت.نگوئید تو کودک بودی چگونه چنین تشخیص دادی.هم اکنون استادانی هستند که نوای تار او را شنیده اند.همه ی آنها میگویند نغمه ی سازش شنونده را ساکت و خاموش میکرد و آهنگ تارش ملیح و جذاب بود.

گاردن پارتی - یاد دارم در باغ عمو جان جشنی بر پاکردند که نامش (گاردن پارتی) بود.از جمله ی متصدیان این امر، مرد دانشمند با ذوقی بود که ما او را (دائی مترجم) میگفتیم ، چه با مادرم دست برادری داده و آمد و شد خانواده ی ما با او بسیار بود.این دائی مترجم و آن عمو غلامرضا خان در حقیقت از بستگان بسیار نزدیک ما محسوب میشدند و هر دو هم براستی مردمان نازنینی بودند.دائی مترجم رئیس مدرسه ی زردشتیان و بمترجم همایون ، معروف بود.همان کس است که برای اولین بار کتاب حساب بسبک جدید نوشت و تالیفاتش سال ها در مدارس تدریس میشد.دائی مترجم مرد خوش صحبت و مهربانی بود که هیچکس ازمجالست او سیر نمیشد.خیلی هم متجدد بود و بروش جدید تعلیم و تربیت علاقه ی بسیار داشت.چند نمایشنامه هم

(شماره ۱۹) نفر اول از راست:۱- میرزا عبدالله خان (پدرنگارنده) ۲- کریم خالقی (برادرم)

۳- میرزاغلامرضا شیرازی نوازنده تار (عموجان) ٤- مؤلف درکودکی (۱۲۹٤)

نوشته بود و درآن موقع که کسی تاتری نمیدید ، خود و دوستانش که اغلب آنها هم معلم مدرسه بودند این قطعات را در جلسات دوستانه که با آشنایان خود داشتند ، بازی میکردند.حتی گاهی لباس خود را هم تغییر میدادند ولی صحنه ای در کار نبود.در خانه ای که دور هم بودند ، همگی دور اطاق مینشستند و بازی کنان از اطاق دیگری که باین سالن راه داشت بنوبت وارد شده رلهای خود

pdf.tarikhema.ir

را بازی میکردند.نمایشنامها جنبه ی اخلاقی و تربیتی داشت و در مهمانیهای دوستانه همه را یکی دو ساعت مشغول می کرد.

باری صحبت گاردن پارتی بود.برای ترتیب دادن این جشن از دو ماه قبل مشغول کار شدند و چیزی که از نظر من بیشتر اهمیت داشت ارکستری بود که زیر نظر عمو جان بنا بود درین گاردن پارتی نوازندگی کند.عده ی نوازندگان در حدود ده تن بودند که با سازهای خود از قبیل تار و کمانچه و ضرب از مدتها قبل هفته ای دو سه روز در باغ عمو جان جمع میشدند و آهنگها را تمرین میکردند.چون هنوز نت معمول نشده بود نغمات را سینه بسینه فرا میگرفتند و همینکه همه خوب یاد میگرفتند.دسته جمعی آنقدر مینواختند تا آماده و مهیا میشد.در روز گاردن پارتی یک سن موقتی با چوب در باغ ساختند و آنرا با قالیچه های قشنگ تزیین کردند و ارکستر درین سن چند پرده نوازندگی نمود و عمو جان به تنهائی تار زد و همه را مجذوب ساخت.

pdf.tarikhema.ir

کنسرتهای انجمن اخوت

موضوع گاردن پارتی و کنسرت از اوائل مشروطیت در تهران رسم شده بود.از قراری که بعدها تحقیق کردم ، صفاعلی ظهیرالدوله قطب درویشان صفائی که مرد وارسته ای بود و جمعی از نیکان زمانه دست ارادت به او داده بودند انجمن اخوت را تشکیل کرده و یکی از اولین موسسین این کار بوده است.

ظهیرالدوله از رجال دوره ی ناصرالدین شاه بود که مقام پدر را به ارث برده و با اینکه در ناز و نعمت بزرگ شده بود ولی خاطرات خوشی از دوران استبداد نداشت و طبع آزاده اش مخالف این بود که مردم مال و جاه و ناموس و شرف را به اختیار شاهی مستبد بگذارند و او هرچه می خواهد بکند و کس هم جرات دم زدن نداشته باشد.همینکه نسیم خوش آزادی وزید و ملت برای دریافت حق خود به مظفرالدین شاه ملتمس شد ، او نیز از اول کسانی بود که در پیش بردن این ذیت خیر پیش قدم شد و چون به درک محضر مرشدی مانند صفی علیشاه رسیده و مجذوب او گردیده بود ، درین راه از انفاق مال خودداری نداشت.وقتی هم خود جانشین مرشد گردید ، یاران با حقیقت را به دور خود گرد آورد و به تربیت و تزکیه ی نفوس پرداخت.ضمناً چون مردی آزاده و باذوق و متجدد بود وسائلی جدید برای ایجاد مهر و صفا برانگیخت که یکی از آنها اجتماع مریدان باوفا بود.

محفل اهل صفا -اخوان صفائی دور مرشد خود ظهیرالدوله جمع می شدند و از محضر او استفاده ی اخلاقی و روحانی می کردند.منزل مرشد که بعدها به همین منظور وقف شد و هنوز در خیابان فردوسی مرکز انجمن اخوت است محل این اجتماعات بود.چند بار هم این جلسات در باغهای بهجت آباد و عشرت آباد تشکیل شده است.

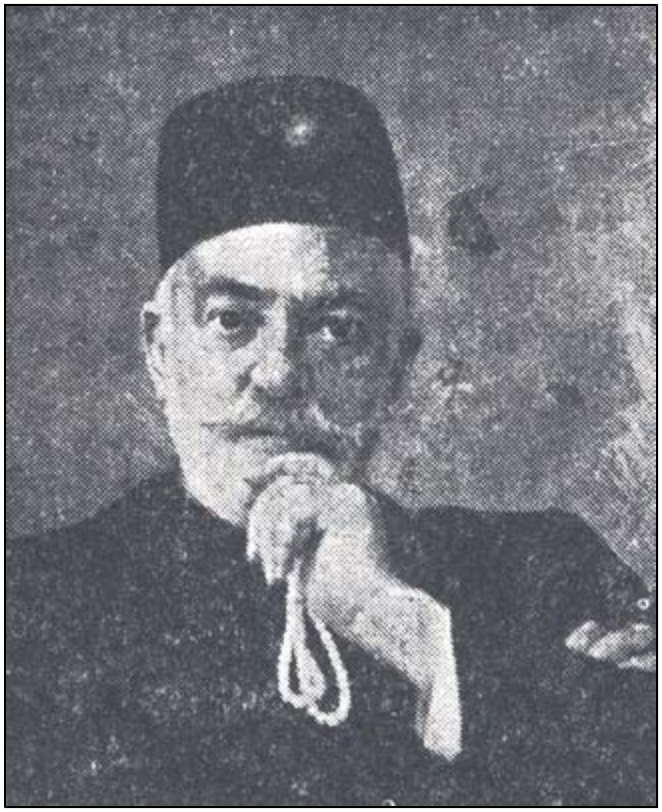

pdf.tarikhema.ir

(شماره ی ۲۰) صفا علی ظهیرالدوله (تابلو نقاشی کار استاد علیمحمد حیدریان)

مهمترین روزی که دوستان صفا برای آن اهمیت بسیار قائل بودند و جشنی بزرگ برپا می ساختند ، سیزدهم ماه رجب یعنی روز تولد حضرت علی علیه السلام بود.گویند مشهدی عباس ارسی دوز از اخوان صفائی ، نصف عوائد سالانه اش را به مصرف مخارج این جشن می رسانید ولی بعد ها تهی دست شده و از عهده ی انجام این نیت خیر برنیامد.ظهیرالدوله دستور داد بلیط هائی به قیمت سه تومان چاپ کردند که اخوان با رغبتی تمام خریدند.

(شماره ی ۲۱) یکی از جلسات انجمن اخوت در باغهای شمالی تهران

pdf.tarikhema.ir

و وسائل برگزاری جشن فراهم شد.در حدود پانصد تن درین جشن شرکت می کردند و اگر هم کسانی بودند که توانائی پرداخت وجه نداشتند مجاناً حضور می یافتند.درین جشن که بیست و چهار ساعت به طول می انجامید و مثلا از امروز عصر تا فردا غروب ادامه داشت آقائی ونوکری در کار نبود و همه خدمتگزار هم بودند.برابری و مساوات حقیقی که یکی از آرمانهای بزرگ بشریت درین جلسه ی پرمهر و صفا بدون کوچکترین امتیازی برقرار بود.آنها که می توانستند غذا طبخ می کردند.شام و صبحانه و نهار به این ترتیب توزیع می شد که همه به ترتیب به آشپزخانه می رفتند و غذای خود را که در یک سینی گذارده می شد و مخصوص دو نفر بود ، می گرفتند و با هم نشسته می خوردند.حتی رجال و اعیان که در خانه ی خود نوکر ها داشتند و هرگز دست به سفید و سیاه نمی زدند ، سینی به دست می آمدند و دو به دو در اطراف باغ نشسته با کمال صفا به خوردن غذا مشغول می شدند.همه با هم یارانی مهربان بودند و این بزرگترین درسی بود که از پیر مرشد استاد فرا گرفتند.ضمنا برای اینکه شب و روزی را به خوشی و مسرت بگذرانند و نامرادیهای زندگانی را فراموش کنند علاوه بر اینکه هر کس اهل سازی بود ، وسائل کار را با خود می آورد ، تفریحاتی نیز مانند آتش بازی و سینما برای یاران فراهم می شد و چون برق نبود سینما هم به وسیله ی گاز به کار می افتاد.از همه مهمتر اینکه اکثر مردم باذوق و مخصوصا موسیقی شناسان آن عصر درین جلسات حضور می یافتند و گوئی سری بود که هنرمندان را به این خانه ی اهل دل می کشانید و در نتیجه کنسرتهائی در این جشن داده می شد.گاهی هم به غیر از روز جشن مولای متقیان به منظور کمک به امور خیر کنسرتهائی ترتیب می دادند: مانند کنسرتی که به منفعت حریق زدگان آمل (در مجلس شورای ملی) داده شد و کنسرت دیگری که برای ترمیم خرابیهای حریق بازار در سال ۱۲۸۸ در خانه ی ظهیرالدوله تشکیل گردید.

رئیس ارکستر ، **غلامحسین خان درویش** بود و بهترین نوازندگان و خوانندگان زمانه درین کنسرتها شرکت می کردند.گویند گاهی هئیت ارکستر به بیست نفر هم می رسید.از جمله ی نوازندگان تار که درین کنسرتها شرکت می کردند اشخاص زیر را نام می برند :

دکتر مهدی منتظم الحکما و حسین هنگ آفرین نوازندگان سه تار از شاگردان خاص میرزا عبدالله - مشیرهمایون و غلامرضا سالارمعزز و یوسف فروتن نوازندگان پیانو - ارفع الملک و یوسف خان صفائی و یحیی خان قوام الدوله ای و فخام الدوله علی نقی وزیری و اسمعیل قهرمانی و شکرالله معروف به شکری و حاج غلامرضا مشهور به گاوی که همه تار می نواختند.حسین اسمعیل زاده کمانچه کش و تقی دانشور (اعلم السلطان) و رکن الدین خان و حسام السلطنه و حشمت دفتر نوازندگان ویولن.حاجی خان ضرب - رضا قلیخان نوازنده ی ضرب و آوازه خوان - نایب اسداله که او را نایب می گفتند و شاهیدی نوازندگان نی - ناصر سیف و میرزا حسین ساعت ساز و سید حسین طاهر زاده که آواز می خواندند.

نغمه ی درویشان - نغماتی که در ارکستر نواخته می شد عبارت بود از پیش درآمدها و رنگ های درویش خان و تصنیف های شیدا.این را هم بگویم که میرزا علی اکبر معروف به (**شیدا**) چنانکه از نامش پیداست خود در سلک اخوان و مردی وارسته و تا قبل از پیدایش عارف مهمترین تصنیف ساز بوده و برای این جشن هم تصنیفی به نام مولود نبی در سه گاه ساخته است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ی ۲۲) گوشه ای از کنسرت انجمن اخوت (۱۵ رجب ۱۳۳۱ ه.ق)

pdf.tarikhema.ir

مولود نبی محبوب خداست زین
حسن ظهور عید فقراست

نازم به چنین بزمی که بپاست با هم
به صفا سلطان و گداست

به به چه صفا به به چه صفا

به به چه شهی به به چه گدا

ساز دو دف و نی هو حق زندا دم از
دم هو مطلق زندا

زین نغمه ی خوش منطق زندا کز
مهر علی ذرات به پاست

عالم هم از او پرشور و نواست

به به چه صفا به به چه صفا

به به چه شهی به به چه گدا

احسنت بدین (احسنت بدین) عیش و
طربی (عیش و طربی)

وشا به چنین (خوشا به چنین) عشق
و طلبی (عشق و طلبی)

به به به چنین بزم ادبی

کز مهرو صفا و الطاف خداست کاین جشن
چنین ، بی ریب و ریاست

به به چه صفا به به چه صفا

به به چه شهی به به چه گدا

نازم به مقامی که در او خسرو و درویش هستند به هم
یکدل و هم مسلک و هم کیش

چه خوش فکرت درویش چه خوش
فطرت درویش

pdf.tarikhema.ir

چـه خـوش نیـت درویـش چـه خـوش عشرت درویش

****

این آهنگ و اشعار مخصوص روز تولد حضرت علی علیه السلام است که هنوز هم اگر در روز سیزدهم ماه رجب جشنی برپا گردد ، در انجمن اخوت خوانده می شود زیرا درویشان ظهیرالدوله ای با این شعر و آهنگ راز و نیازها دارند و گذشته های باصفائی را از یاران پر مهر و وفا به یاد می آورند.

انجمن اخوت سرودی هم داشت که در آغاز کنسرت نواخته می شد ولی با شعر توام نبود و آهنگ آن در مایه ی دشتی و به وزن دوضربیست.

درخاتمه ی کنسرتها ، ظهیرالدوله به رسم پاداش مدالی را که به همین منظور ساخته شده بود به نوازندگان اعطا می کرد و همه از اینکه از دست مرشد طریقت ، یادگاری می گرفتند بسی خرسند و مشعوف و مفتخر می شدند.

نت این دو آهنگ بعدها توسط موسیقی دانهائی که به خط موسیقی آشنا بوده اند نگاشته شد و برای استفاده ی کسانی که علاقمند به فرا گرفتن آنها باشند موجود می باشد ولی به چاپ نرسیده است والحق اشعار تصنیف مولود نبی نماینده ی روحیه ی خاص اهل صفا و اجتماع آنان چنانکه گذشت بهترین جلسه ی محبت آمیز بی ریای این سلسله است.

این بود اولین کنسرتهائی که به تشویق ظهیرالدوله داده می شد و خاطره های شیرینی در کسانی که آن را دیده و شنیده اند و اکنون هم حیات دارند ، باقی گذارده است.بعدها نیز کنسرتهای دیگری داده شده که جنبه ی عمومی داشته و مخصوص اخوان صفا نبوده است و در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

pdf.tarikhema.ir

دنباله ی سرگذشت

صحبت از تارعمو جان و گاردن پارتی باغ او بود که به مناسبت مرا به موضوع دیگری کشانید متاسفانه پدرم در سلک اخوان نبود و سن من هم این تقاضا را نداشته که شنیدن این کنسرتها برایم دست داده باشد ولی داستان آن را مکرر از زبان مردم صاحب ذوقی که بعدها از دوستانم بوده اند شنیده ام.باغ بهجت آباد را با استخر بزرگ که قنات آبی در آن جریان داشت و درختان سبز و خرمی آن را احاطه کرده بود ، به خوبی به یاد می آورم که گردشگاه زیبائی به شمار می رفت و مردم ، اوقات فراغت خود را در آن حوالی به خوشی و مسرت می گذراندند ، بعدها به دست دیگران افتاد و تقسیم به خانه های کوچکتری شد که حالا دستی هم به دامانشان نمی رسد.آن روز گردشگاه ملت بود ، امروز خانه ی صاحبان عزت!

دیروز و امروز - منزل ما هنوز در شهر بود.پدرم ذوق فلاحت داشت و می خواست باغی داشته باشد و از گاو و گوسفند خود شیربدوشد و به ما بخوراند.به راهنمائی عموجان باغ بزرگی بیرون دروازه ی قزوین خریده پر از درختان میوه بود و به آنجا انتقال یافتیم.گرچه بسیار به مدرسه دور بود ولی ما بچه های آن دوره به راه رفتن عادت داشتیم.صبح زود راه می افتادیم و از خیابانهائی که در زمستان مستور از گل و بهار و پائیز پر از گرد و خاک بود گذشته بعد از یک ساعت به مدرسه می رسیدیم و عصر هم به همین ترتیب برمی گشتیم.همیشه هم قبل از زنگ ، قابلمه را در نهارخوری گذارده برای خواندن سرود در سالن حاضر می شدیم.گوئی فراهم بودن وسائل زندگی ، مردم را نسبت به سابق تنبل کرده است.همین است نتیجه ی آثار تمدنی که به ناقص به ما رسیده است!اگر آن طور که دیگران دارند ما هم داشتیم مثل امروز سرگردان نبودیم ! آیا تقصیر ماست یا گناه آنها که ما را به دنبال خواسته های خود می کشانند؟

در هر حال با همان وسائل موجود که هنوز بهترش را ندیده بودیم ، خیلی هم خوش بودیم ، سلامتمان هم بهتر بود.اشتهای بیشتری هم داشتیم ، چه از صبح تا غروب توی باغ میوه می خوردیم ولی شام و نهار هم ترک نمی شد حالا بچه های ما بسیار کم خوراکترند ، چه ساعات تفریحشان را به خواندن مجلاتی می گذرانند که خواننده را بهره ای نمی دهد ولی البته صاحب مجله را به آب و نانی می رساند.اگر برای آنها مضر است برای اینها که بی فایده نیست!

باری لذت ما بچه های آن روز وقتی به سرحد کمال می رسید که شبهای جمعه در می رسید و چندین خانواده که با هم مانوس بودیم راه شمیران را در پیش می گرفتیم.در آن روزها ییلاق رفتن هر چند موقتی و چند روزه بود ، به یک مسافرت کامل شباهت داشت.همیشه هم موجباتش فراهم نمی شد.شاید سالی یکی دوبار پیش می آمد و چون بسیار از امروز قانع تر بودیم خیلی هم خشنود می شدیم.چرا؟ علتش معلوم است : کافه ای نبود که بروند و خودی به هم نشان بدهند.دانسینگ نبود که در آغوش هم بیفتد و برقصند و کارشان به رسوائی و بدنامی بکشد.سینمائی نبود که منظره های شهوت انگیز و هولناک را که مایه ی تباهی فکر جوانان است ببینند و آروز های دور و دراز در سر بپرورانند.تجریش هم سرپل نداشت که در آن گاراژ اتومبیلهای لوکس توی ماشین بنشینند و مال خود را به رخ دیگران بکشند.آن هم مالی که معلوم نیست از کجا بدست آمده! آب علی و رامسر هم بیغوله های خرابی بود که هنوز آثار تمدن به آنجا نرسیده و قمارخانه ی خانه برانداز و میعادگاه

pdf.tarikhema.ir

عشاق نشده بود! حالا ببینیم آن زمان چگونه به شمیران می رفتیم:

چندین مفرش و رختخواب می بستیم و با درشکه به میدان سرچشمه می آوردیم.همانجه که کاروانسرای الاغ های شمیرانی بود.بارها را روی قاطر ها می گذاردیم.خودمان هم سوار شده به طرف دروازه ی شمیران به راه می افتادیم.بعضی از خانمها که از الاغ سواری می ترسیدند دهانه ی الاغشان را خرکچی ها می گرفتند.لااقل یک ساعت طول می کشید تا به استخر قصر می رسیدیم.همانجائی که حالا ایستگاه فرستنده است و آهنگهای موسیقی را پخش می کند خواه درست باشد خواه نادرست!مقصود کاری است که ما هم رادیو داریم و نغماتی می نوازیم که حالا نمی توانیم بزنیم یا بد می زنیم و گوش مردم را می خراشیم و موسیقی ایران را تباه می کنیم و آبروی خود را می بریم اینها مطالب مورد تاملی است که حالا مورد بحث نیست.

pdf.tarikhema.ir

صحبت از رفتن شمیران بود.در قصر ، قهوه خانه ی خوبی بود که استخر بزرگی داشت.در آنجا چای می خوردیم و رفع خستگی می کردیم بعد دوباره به راه می افتادیم تا به قلهک می رسیدیم.در باغ یکی از دوستانمان حاج میرزا یحیی دولت آبادی که مرد آزادی خواه دانشمند معارف دوستی بود منزل می کردیم.این شخص یکی از مفاخر آن زمان بود ، مرد ها دور او می نشستند و صحبت می کردند.محضر بسیار گرمی داشت.اما چون بحث آنها در اطراف مطالب سیاسی بود ما از صحبتهایشان چیزی نمی فهمیدیم.بعدها دانستم که او از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود که بسیار وطنش را دوست می داشت و در عقیده ی خود استوار و ثابت قدم بود.تا پای جان می ایستاد و از راهی که راست تصور می کرد منحرف نمی شد چنانکه در آخرین دوره ای که نماینده ی مجلس بود با وضعی که پیش آوردند مخالفت کرد و به همین مناسبت در دوره های بعد دیگر وکیل نشد و تا پایان عمر مغضوب و خانه نشین ماند... مردم دیروز پیرو مرام بودند ، امروز دنبال نامند!

مقایسه ی آهنگها - روز بعد مجددا به راه می افتادیم و به تجریش می رفتیم که یا به دربند و پس قلعه برویم یا به اوین و درکه روی آوریم.حوالی ظهر به مقصد می رسیدیم و بساط خود را کنار رودخانه پهن می کردیم.شبها در نور ماهتاب همه دور هم می نشستیم و از نواهای دلپذیر کمانچه ی میرزا رحیم و تار میرزا غلامرضا استفاده می کردیم.

درین موقع به جمع ما هنرمند دیگری هم افزوده شده بود که سوت زیری داشت و او را **سید حسین قراب** می گفتند.مردی بود کوتاه قد و چاق و سرخ رو و خندان که ضرب هم می گرفت.دو پسرش محمد و قاسم حالا هر دو اهل موسیقی هستند ؛ با تار و ضرب آشنایند و آواز هم می خوانند.

آهنگهای عارف در آن موقع بسیار معمول بود.اهل ذوق نسخه ی تصنیف ها را برمی داشتند و درکتابچه ای که همواره در جیب

pdf.tarikhema.ir

داشتند همراهشان بود.همین که موقع خواندن تصنیف می رسید کتابچه را در می آوردند و دسته جمعی می خواندند:

هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد دربار بهاری
تهی از زاغ و زغن شد

از ابر کرم خطه ی ری رشک ختن شد دلتنگ چو
من مرغ قفس بهر وطن شد

من از همان موقع به تصنیف های عارف علاقمند شدم.آنها را در کتابچه ای نوشته و ازبس خوانده بودم آهنگ و شعر را به خوبی از حفظ داشت.وقتی یاد خواندن دسته جمعی مردم در آن ایام می افتم و وضع فعلی مجالس دوستانه را می بینم به خوبی درمی یابم که در آن زمان ، مردم ذوق و نشاطی داشتند و آهنگهای مناسبی در دسترسشان بود که می خواندند و لذت می بردند.کسی مانند عارف تصنیف ساز بود که هم آهنگش دلربا بود و هم شعرش مضامین خوب داشت.حالا با این که باید ترقی کرده باشیم مثل اینکه به انحطاط رفته ایم:آهنگهای کنونی آن شور و جذبه را ندارد ، اشعار هم دور از لطف و مفهوم است ، کمتر کسی نیز می تواند بخواند.خوب رادیو هست ، هر وقت خواستیم پیچش را باز می کنیم اما حیف که اکثر خارج می خواند.تصور نکنید گفته ی من است.از زبان همه کس می شنوم اما مثل اینکه متصدیان این دستگاه هم از بس آهنگ بی رویه شنیده اند گوششان خارج شده است واز کسی هم که گوشش درست باشد چاره اندیشی نمی کنند.نتیجه اینست که من و شما هم باید این صداهای ناموزون را بشنویم!همه می دانند عیب از کجاست ، همه هم می خواهند نواقص مرتفع شود.پس چرا درست نمی شود؟... یا تنبلیم و بی علاقه ، یا ناتوانیم و بی اختیار!

درهمین موقع که مشغول چاپ این قسمت هستم صحبت از اصلاح موسیقی رادیو به میان آمده است و جمعی از استادان این هنر را برای انجام منظور دعوت کرده اند.امیدوارم مثل همه ی کارهای این کشور فقط حرف نباشد و نتیجه ی عملی حاصل شود.انشاءالله!

pdf.tarikhema.ir

خاندان هنر

مشهورترین تارزنها

تا کنون چند جا از تار سخن گفته ام.حالا موقع آنست از خاندانی صحبت کنم که همه در نواختن این ساز استاد بوده و باعث رواج آن شده اند.

می گویند ناصرالدین شاه مردی باذوق بوده و از اهل هنر تشویق می کرده و توجه مخصوصی نسبت به نوازندگان و خوانندگان داشته است.همچنین شعر می گفته ، نقاشی می کرده و از ساز و آواز خوب خوشش می آمده است.اشعاری از وی نقل شده که در کتب و تذکره ها موجود است. نقاشان زبردستی هم مانند صنیع الملک و کمال الملک و محمود ملک الشعرا و مزین الدوله در دوره ی او می زیسته که طرف توجه و التفات شاه بوده اند.

اما راجع به ذوق موسیقی او آنچه به نظر می آید و از خواندن کتابهائی که درزمانش نوشته شده استنباط می گردد ، او به گردش واسب

(شماره ٢٤) این تابلو در موزه ی گلستان و در زیر آن نوشته شده است : (١٢٧٥ مشق شد ، ناصرالدین شاه قاجار).

توضیح اینکه کار سال یازدهم سلطنت وی میباشد.شاید او طرح کرده و نقاش دیگری تکمیل نموده است.

سواری و شکار و خوش گذرانی بیش از هر چیز رغبت داشته ولی دربار شاه هم همواره دارای یک دسته عمله ی طرب خاصه بوده که در مجالس بزم و سرور و شادی ، نوازندگی می کرده اند چنانکه شهرت دارد او نسبت به اهل هنر بی علاقه نبوده و آنها را مورد تشویق هم قرار می داده

pdf.tarikhema.ir

است.

آقا علی اکبر - در دیوان عارف چند سطری راجع به معروف ترین نوزازنده ی تار دربار ناصری آقا علی اکبر فراهانی نوشته شده که ماخذ آن را ذکر نکرده است:

این استاد گرامی نیز مانند بعضی از ارباب حرفه و هنر قرن اخیر در دربار ناصری تربیت یافته و بی اندازه مورد تشویق و محبت شاه بوده است.به طوری که اغلب وقت را در مصاحبت شاه گذرانیده و او را از نغمات عالی و بی نظیری که ساخته ی خود اوست سرمست نگاه می داشته است.از عجایب اینکه درجه و میزان هنر استاد به حدی بود که کسی را یارای مخالفت یا جرات حسادت با او نبوده و اخلاقا هم طوری با اطرافیان شاه می زیسته که محبوب همه واقع و مورد توجه عموم قرار گرفته بوده.با آنکه مانند امروز ، آن روز هم تا اندازه ای وضعیت زندگانی هنرمندان ، تیره و ناراحت بوده ، ولی زندگانی استاد در نهایت خوشی و آسایش بوده است.زیرا گذشته از اینکه رقیبی در مقابل نداشته ، مورد محبت و تشویق مخصوص شاه بوده و استاد هم ازین مهربانی ها بهره مند و کامیاب به سر برده است.شاهد ، عکسی است که دیده می شود و به امر شاه از بهترین صورت های دل فریب کشیده شده است.(این عکس را بعد ملاحظه خواهید کرد).

pdf.tarikhema.ir

جملات فوق بدون ذکر ماخذ که روش نویسندگان قدیم ماست اگر هم شاهد علاقه مندی و توجه شاه به آقاعلی اکبر باشد مربوط به سالهای اولیه ی سلطنتش می باشد زیرا این تابلوی آب و رنگ که اصل آن اکنون نزد علی اکبر شهنازی (نوه ی آقا علی اکبر) است به سال ۱۲۷۳ ه.ق.(سال نهم سلطنت ناصر الدین شاه) کشیده شده است.در صورتیکه اعتمادالسلطنه عضو دربار ناصرالدین شاه که سابقا ذکرش گذشت و وقایع روزانه ی دربار را در پانزده ساله ی آخر دوره ی آن پادشاه نوشته به کلی برخلاف آن اظهار نظر می نماید چنانکه می نویسد:

برخلاف عادت هائی که این پادشاه دارند که به ساز و صحبت میل ندارند و به آنچه سلاطین سلف مایل بوده اند ، نیستند و جز شکارهای پر زحمت هیچ نمی خواهند و نمی طلبند ، عمله ی طرب را احضار فرمودند.به واسطه ی بی میلی پادشاه به این طبقه و فقر و پریشانی مردم و دماغ سوختگی اهل پایتخت که کسی طالب خواست و اجرت دادن به این سلسله نیست عمله ی طرب جز یک نفر که آقا محمد صادق باشد باقی بی معنی و دوک تراش هستند.

عارف از نغمات عالی و بی نظیری که آقا علی اکبر ساخته گفتگو کرده ، در صورتیکه آهنگی در دسترس ما نیست که به او منسوب باشد ولی نوازندگان سالخورده ی امروز از زبان پدرانشان می گویند که آقاعلی اکبر هنرمند بزرگی بوده و در نواختن تار مهارت و استادی به سزائی داشته و این گفته کاملا مورد تصدیق است زیرا کنت دو گوبینوی فرانسوی که در زمان آقا علی اکبر در تهران بوده ، او را دیده و سازش را شنیده و چند جمله هم راجع به او نوشته است:

درمیان طبقات متوسط معروفترین نوازندگان تار، علی اکبر است که خیلی خوب تار می زند و من دیده ام اروپائیانی که هیچ به موسیقی مشرق زمین توجه نداشته اند در موقع شنیدن ساز علی اکبر دچار تاثر شده اند علی اکبر با روح و حساسیت خیلی زیاد تار می زند و نه تنها این شخص در ایران هنر پیشه ی بزرگی است بلکه در تمام کشورهای جهان هم چنین شخصی یک هنر پیشه بزرگ محسوب می شود ولی نظیر بعضی از هنرپیشگان و نویسندگان اخلاقی مخصوصی دارد و تند خلق است و بایستی خیلی اصرار کرد تا او را مجبور به تار زدن نمود.

مستوفی در شرح زندگانی خود داستانی دارد که به مناسبت ، نام آقا علی اکبر هم به میان آمده است و ذکر آن درین جا بی موقع نیست : **میرزاعبدالجواد اصفهانی** از خوش نویسان بوده و شیوه ی میرعماد را بسیار خوب می نوشته ، شعر هم می گفته و عنقا تخلص می کرده.به موسیقی علاقه ی فراوانی نشان می داد و در مجالس انس خیلی محرمانه ضرب هم می گرفت ولی از این هنر او جز دو سه نفر کسی خبر نداشت.**میرزا محمود وزیر**هم خط خوب می نوشت و تار و سه تار را خوش می نواخت.به این جهت این دو تن با هم خیلی مانوس بودند و میرزا عبدالجواد پای ساز میرزا محمود ضرب می گرفت.روزی میرزا محمود وزیر و میرزا عبدالجواد در مجلس دو نفری خود بودند.مستخدم وارد شد و آمدن آقا علی اکبر نوازنده ی معروف تار را اعلام داشت.ورود هنرمند موجب شعف آنها شد.اتفاقا جمعی از دوستان میرزا محمود هم که ورود آنها به این مجلس نداشت رسیدند و مجلس دو نفری ، مجلس انس هفت هشت نفری شد.بعضی از مهمانها تقاضا کردند ساز استاد را بشنوند.برخی هم گفتند: چه خوب بود ضربی هم می داشتیم.یکی از آنها (البته غیر از میرزاعبدالجواد) گفت من ازین فن بی بهره نیستم ، اگر تنبکی باشد حاضرم.خدمتگزار ، تار را به

pdf.tarikhema.ir

استاد داد و تنبکی آورده آن را یکسر به دامان میرزا عبدالجواد گذارد.میرزا که چنین انتظاری نداشت برآشفت و گفت.من که ضرب نمی گیرم! مستخدم که به مناسبتی از او دلتنگی داشت گفت ببخشید ، نمی دانستم جلوی آقایان نمی خواهید تنبک بزنید.اهل مجلس فهمیدند که میرزا عبدالجواد سابقه ی ضرب گرفتن داشته است.

مقصود از ذکر حکایت این بود که در آن دوره موسیقی را آن قدر و اعتبار نبود که دانستن آن برای مردم اسباب افتخار باشد و میرزا عبدالجواد که خط خوش را هنر خود می دانست از نواختن ضرب در پیش جماعت امتناع داشت و نمی خواست کسی بداند که او از این فن بهره ای دارد.

pdf.tarikhema.ir

مطالب زیر را از یادداشتهای **حاج آقا محمد ایرانی مجرد** که از مردان موسیقی شناس و اهل ذوق می باشد و همواره محفل ایشان مرکز هنرمندان و استادان موسیقی است و همه ی عمر را به جمع آوری آثار هنری و مخصوصا سازهای کار دست اساتید معروف که از نظر ارباب ذوق قدر و ارزش بسیار دارد صرف نموده است ، استفاده کرده ام و این سطور خلاصه ایست از اطلاعاتی که ایشان در مورد آقا علی اکبر استاد معروف جمع آوری نموده در دسترس نگارنده گذارده اند:

هفت نفری که در تابلو آب و رنگ کار صنیع الملک اطراف استاد دیده می شوند به این شرح می باشند:

۱- دختر سمت راست که چهارقد به سر دارد کوکب خانم است.

۲- پسر طرف راست با کلاه بلند موسومست به میرزا عبدالله خان علاءالملک.

۳- پسر وسطی دست راست که کلاه چلواری عرقچین به سر دارد علی اکبر بازیگر است.

۴- پسر سربرهنه ی سمت راست ، حسن خان است.

۵- پسر دست چپ با کلاه بلند ، مسعود میرزاست.

۶- دختر طرف چپ که روسری دارد نامش سلطان خانم است که تصنیفی به نام او معروفست و بعد ذکر خواهد شد.این خانم در اندرون ناصرالدین شاه نوازنده ی تار و سه تار و مایه دادن بوده است.

۷- پسر سر برهنه ی سمت چپ ، نامش میرزا حیدر علی سرهنگ می باشد.

چنانکه ملاحظه می شود سن هیچکدام ازین جوانان به بیست نمی رسد و اینها همه شاگردان آقا علی اکبر بوده که از تعالیم استاد برخوردار شده اند.

تار دست استاد به نام قلندر معروف بوده و اکنون در دسترس نیست و استاد درین تصویر مردی در حدود چهل تا چهل و پنج به نظر می رسد.

این تابلو که به واسطه ی فوت نقاش ، ناتمام مانده پس از آقاعلی اکبر در اختیار فرزندش میرزاعبدالله بوده که او نیزبه پسر خود

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۲۵) آقا علی اکبر فراهانی استاد تار .این تابلو کار صنیع الملک است.

احمد عبادی داده و در نگاهداری آن کمال توصیه را کرده است و اکنون در منزل علی اکبر شهنازی نوه ی آقا علی اکبر موجود می باشد.

به قرار معروف ، آقا علی اکبر، مردی با حقیقت و درویش سیرت و با اخلاص و اهل ایمان بوده. گویند در تعقیب نماز عشاء یکی از سوره های قرآنی را نواخته است که شنوندگان تشخیص داده اند که سوره ی یسین است.شاید به نظر اغراق آید ولی اهل فن دانند که وقتی مهارت به درجه ی کمال رسید با سرانگشت هم می توان گفتگو کرد.استاد ، اهل شعر و ادب بود و از جمله این دو بیتی را میرزا عبدالله به او منسوب می دانست که در آواز **طوسی** (ماهور) نواخته می شود:

اگر از تو جدا باشم ، نباشم به
غیری آشنا باشم ، نباشم

من بی دست و پا در زیر تیغت به
فکر دست و پا باشم ، نباشم

pdf.tarikhema.ir

از آوازخوانهائی که مجلس استاد را درک کرده اند و رضا قلی تجریشی است که با سیدزین العابدین قراب کاشی معاصر بوده و عکس هر دو در تصویر صفحه ٦٥.همین کتاب دیده می شود.از رضاقلی منقول است که خسرونامی در زیبائی و حسن و جمال ، یوسف شهر بوده و به برکت ساز استاد با محبوب خود که سرستیز داشته به لطف و مهربانی آمده است.

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم

آقا علی اکبر عمر طولانی نکرده و به طوریکه می گویند در هنگام فوتش با یکی از همسایگان درباره ی صدای ساز مشاجره داشته است تا شبی با تار قلندر به بام خانه می رود و با ساز به مناجات و راز و نیاز مشغول می شود و همانجا می خوابد.بامدادان او را متوفی می یابند.

تصنیف ذیل که با وزن سنگین سه ضربی در چهار گاه خوانده می شود و آهنگ زیبائی دارد ساخته ی سلطان خانم شاگرد آقا علی اکبر است که در قسمت آخر، تند و شش هشتم می شود :

بتا بتا ، مجنون و مفتونم من از غم تو (من از غم تو) دیده چون جیحونم من از غم تو (من از غم تو)

صبا آن شوخ رعنا را بگو مجنون مکن ما را

تاکی صنما با ما بکینی ، دلبر با مدعیان من نشینی ، دلبر

رحمی بنما بر دل مسکینم دیده ی خونینم

اشک چو پرویزم سینه ی غمگینم

ورنه به خدا جای تو من یار دگر بگزینم ورنه بروم با مدعیانت بنشینم

صبا بیاری به غمگساری زسوی مجنون به کوی لیلی ببرپیامی ای دوست خدا را مشکن دل ما را بگذار جفا را پیش آروفا را

تا اینجا از یادداشتهای حاج آقا محمد استفاده شده است.اینک دنباله ی مطلب نقل از گفته ی جواد عبادی فرزند بزرگ میرزاعبدالله:

آقا علی اکبر فرزند شاه ولی است و طبع شعر نیز داشت چنانکه ابیات ذیل را به او منسوب می دانند:

غمناک از آن نیم که فلک دشمن من است تا دوست با من است چه پروای دشمن است

pdf.tarikhema.ir

دائم خیال روی تو ما راست در نظر چشم کسی ندیده بهشتی که با من است

گر دوست پای ننهد ، از مهر بر سرم دیگر چه غم ، از آنکه زپی دست دشمن است

باز آیم ار برانیم خویش ، کاین مثل با تو حکایت مگس و باد بیزن است

درمان مجو ز درد دل عاشق ای طبیب درمان درد عاشق بیچاره ، مردن است

****

هر آنکه چشم سیاه تو دید ، با خود گفت خطا بود که بخوانند ، آهوی ختنش

به باغ عارض تو ، هر که دسترس دارد چه حاجت است به نسرین و سنبل و سمنش

آقا غلامحسین - فرزند محمدرضا و برادر زاده ی آقا علی اکبر است که شاگرد عموی خود بوده و پس از وی هنرمندی بزرگ به شمار آمده و در دربار ناصری طرف توجه و علاقه ی مخصوص شاه گردیده است.اعتمادالسلطنه در یادداشتهای خود می نویسد.در غیاب من آقا غلامحسین تارزن احضار شده بود که تار بزند.

دوستعلی معیری می نگارد : یکی از نوازندگان ، آقا غلامحسین تارزن که در فن خود از اساتید دهر ... و از دست پروردگان آقا علی اکبر معروف بود.

pdf.tarikhema.ir

آنچه به نظر می رسد بعد از آقا علی اکبر دو تن از نوازندگان در دربار ناصرالدین شاه دارای مقام مهمی بوده و موسیقی دانهای دیگر آنها را به استادی قبول داشته اند : یکی محمد صادق خان است که بعد ذکرش خواهد آمد ؛ دیگر آقا غلامحسین که پس از آقا علی اکبر زبردست ترین نوازنده ی تار بوده است ، چنانکه می گویند به قدری مضرابش تند و ریز او سریع و مرتب و متوالی بوده که از صدای آرشه ی کمانچه را می داده است.از آقا حسینقلی منقول است که وقتی از هنرش تحسین کردند ، گفته است اگر تارزدن آقا غلامحسین را شنیده بودید به خوبی در می یافتید که من در مقابل او ذره ای بیش نیستم.

هر چند این بیان حاکی از نگاهداری احترام مقام استادی باشد ولی به هر حال به خوبی می رساند که آقا غلامحسین نوازنده ی بزرگی بوده است.

(شماره ۲۶) آقا غلامحسین استاد تار

آقا غلامحسین شاگردان خوبی تربیت کرده که علاوه بر میرزاعبدالله و آقا حسینقلی که عموزاده های او بوده و هر دو چنانکه بعد خواهم نوشت مقام استادی یافته اند ، سه تن دیگر هم نوازنده ی خوبی بوده اند:

۱- **نعمت الله خان** معروف به اتابکی - استادانی که ساز او را شنیده و هنوز حیات دارند از وی بااحترام و تحسین یاد می کنند.باقر خان رامشگر می گوید : نعمت الله خان اهل کرمان و نخست در دستگاه فیروز میرزای نصرت الدوله والی آن ایالت بود که بعد به تهران آمد و نزد یحیی خان مشیرالدوله رفت و سپس به دستگاه اتابک منتقل شد و به همین جهت با تابکی معروف گردید.

۲- **یوسف خان صفائی**- که چون ازمنسوبین ظهیرالدوله بود به یوسف خان ظهیرالدوله ای معروف

pdf.tarikhema.ir

شد.موسی معروفی که هنرش

(شماره ۲۷) از راست نفر اول : نعمت الله خان معروف باتابکی - نفر دوم اکبر

خان (خواننده) - نفر سوم نعمت الله خان

pdf.tarikhema.ir

را از نزدیک دیده است اظهار می دارد که سبک ساز او خصوصیتی داشت و در مضراب تک و چپ و راست بسیار مسلط بود و از ردیف و علم موسیقی هم به خوبی اطلاع داشت و برخی نغمات مخصوص به خود می نواخت اما مضراب ریز کمتر در سازش مشاهده می شد و شنیدن ساز تنهایش ترجیح داشت تا اینکه همراه آواز و ضرب به گوش برسد.نگارنده وی را در اوائل تاسیس مدرسه ی عالی موسیقی و ریزی (سال ۱۳۰۲) دیده بودم که در آن وقت مرد سالخورده ای بود و تارهای مدرسه را تعمیر و مرتب می کرد.البته در آن هنگام تقریبا با ساز متار که بود و قدرت زیادی در نواختن نداشت ولی تک مضرابها و چپ و راستهایش شمرده و خوش آهنگ بود.نوه ی او رحمت الله صفائی است که اول نزد پدر بزرگش تار زده سپس شاگرد موسی معروفی شده و اکنون معلم مدرسه ی ایرانیان در بغداد است.

۳- محمد علی خان مستوفی - یکی دیگر از شاگردان آقا غلام حسین بوده است که چون شغلش موسیقی نبوده از این لحاظ شهرت فراوانی کسب نکرده است : نامبرده از مستوفیان معروف و صاحب فضائل و کمالاتی هم بوده است.

(شماره ۲۸) یوسف خان صفائی (نوازنده تار - شاگرد آقا غلامحسین)

فرزندان آقا علی اکبر- این استاد سه پسر داشته است : **میرزا حسن** : که از تعلیمات پدر برخوردار شد و در نواختن تار و سه تار نیز مهارت یافت چنانکه در سلک نوازندگان دربای هم درآمد ولی در جوانی درگذشت.

فرزندان دیگر آقا علی اکبر استادان مشهوری هستند که تاکنون یکی دو جا نام آنها به مناسبت به میان آمده است و به زودی از این دوتن یعنی میرزا عبدالله و آقا حسینقلی گفتگو خواهم کرد.چون آقا علی اکبر عمر زیاد نکرده و این دو پسر، کوچک بوده اند نتوانسته اند ، از معلومات پدر خویش

pdf.tarikhema.ir

استفاده نمایند و موسیقی را از پسرعموی خود آقاغلامحسین فراگرفته اند.معروفست که آقا غلامحسین توجهی به تعلیمات موسیقی عمو زاده های خود نداشته و مانند اغلب هنرمندان آن زمان ، مردی حسود بوده و میل نداشته است هنر خود را به دیگران حتی عموزاده های خویش هم بیاموزد.

ردیف دستگاههای موسیقی امروز ما در حقیقت روایت آقا علی اکبر است و اگر حسن تصادفی نشده بود و آقا غلامحسین معلومات خود را به عموزاده ها نمی آموخت ضرر بزرگی به موسیقی ما وارد شده بود.حسن تصادف این بود که چون میرزا عبدالله و آقا حسینقلی طفل بودند و سرپرست نداشتند آقا غلامحسین بعد از فوت آقا علی اکبر زوجه ی او را به عقد خود درآورد و نسبت به این بچه ها سمت پدری هم پیدا کرد.فرزندان آقا علی اکبر علاقه ی بسیاری به فرا گرفتن موسیقی داشتند چنانکه در موقعیکه پسر عمویشان ساز می زد ، از پشت در، گوش می کردند و نواها را ضبط می نمودند و به ذهن می سپردند ، مادر آنها که این عشق فوق العاده ی پسرها را حس کرد ، از آقا غلامحسین خواهش نمود که آنها را از این هنر بی بهره نگذارند.او نیز قبول کرد و تعلیمات موسیقی آنها را به عهده گرفت.این دو برادر بعدها جانشین پدر و پسر عموی خود شدند و نگذاردند که شهرت موسیقی این خانواده یا به عبارت دیگر خاندان آقا علی اکبر را که نگارنده **خاندان هنر** نامیده است از بین برود.در حقیقت این دو برادرند که آهنگهای گذشته را حفظ کرده و با زحمات زیاد آن را تکمیل نموده به دست ما سپرده اند و اینک که سالهاست خود ، از بین رفته اند هنوز داستانشان برسر زبانها می باشد.

pdf.tarikhema.ir

میرزاعبدالله - اولین تعلیمات موسیقی را از برادر بزرگتر خود میرزا حسن فرا گرفت و بعدها در مکتب پسرعموی خویش آقا غلامحسین که استاد معروف زمانه بود ، پرورش یافت.می گویند با کمک **سید احمد** نامی که سه تار می زده و دستگاه دان بوده ردیف موسیقی را منظم و مرتب کرده است.به برادر کوچک خود آقا حسینقلی هم تار آموخت تا اینکه او نیز بزرگتر شد و مستقیما از پسر عموی خویش آقا غلامحسین استفاده کرد.

میرزا عبدالله که موسیقی را با کوشش و زحمت آموخت و از حسادتهای استادان زمان خود دلخوش نبود ، در اثر اخلاق کریمانه ی جبلی تصمیم گرفت که ازین پسر هر چه می شنود به خوبی فرا گیرد و دستگاهها را کامل و بی نقص به ذهن بسپارد و آنچه با ذوق و همت خستگی ناپذیر کسب کرده است و در طبق اخلاص گذارده به شاگردان خود بیاموزد تا میراث گذشته را از دستبرد حوادث زمان ، مصون دارد و عیناً به آیندگان تحویل دهد.او دیده بود که استادان قدیم نمی خواستند معلومات خود را به دیگران بیاموزند چنانکه ما هم ازین طبیعت های حسود داستانها شنیده ایم.

یا اوضاع زمانه این حس بدبینی را در آنها برانگیخته بود مبادا شاگرد جای معلم را بگیرد و مقام استاد از بین برود یا چون خودشان رنج برده و گنج به دست آورده بودند ، نمی خواستند آنرا به رایگان از دست بدهند.میرزاعبدالله به خوبی دریافت که عمر انسان ابدی نیست و غفلت های گذشتگان باید برای آیندگان ، درس عبرت باشد.با این فکر دست به کارشد و هر جا از استادی

(شماره ۲۹) میرزاعبدالله استاد تار و سه تار

چیزی می شنید که درگنجینه ی ذهن خود نداشت آنرا هم به دیگر دانستنیهای خود می افزود و به هر کس از او می خواست می آموخت و همین همت و فکر بلند پایه ی استاد بود که از زوال نغماتی که تا آن روز به دستش رسیده بود ، جلوگیری کرد.میرزاعبدالله شنیده بود که بسیاری از

pdf.tarikhema.ir

نغمات دلپذیر قدیم موسیقی ما ، در اثر همین حسادت ها و کوتاه بینی ها به دست فراموشی سپرده شده است و خواست ما امروز از او که موجب نگاهداری آهنگهای زمانه اش بوده است با احترام و نیکی یاد کنیم.از این گذشته وی مردی بود خوش طینت و مهربان و همه را از گنج هنرش بهره می رساند.

(شماره ۳۰) شاگردان کلاس میرزاعبدالله ردیف پائین از راست : ۱- علی اکبر روحانی (محب السلطان) ۲- جواد عبادی فرزند بزرگ میرزاعبدالله ۳- میرزاعبدالله (استاد) ٤- سید حسین خلیفه ردیف بالا از راست : ۱- مرتضی صبا ۲- غلامحسین خان ۳- رضا هندمی ٤- اسمعیل قهرمانی ٥- ناصرخان

خواننده ی عزیز می داند که تا سی و چند سال پیش تنها صاحب منصبان و افراد موزیک نظام از خط موسیقی بهره داشتند ؛ مدرسه ی موزیک هم مخصوص همان طبقه بود و دیگران از نت اطلاعی نداشتند.اگر چند تن دیگر از ین خط بی نصیب نبودند چنانکه بعد خواهید دید ، خارج از دسته ای بودند که حرفه ی موسیقی داشتند.مطلب به سادگی امروز نبود که کسی نغمه ای را بنوازد ، یکی هم آن را بنویسد و ضبط کند.رسم دیرین بود که آهنگها را در لوح سینه بنویسید و آنقدر بزنند و تکرار کنند تا مرکوز ذهن شود و فراموش نگردد.همین کاری بود که میرزا عبدالله کرد و ردیف موسیقی ایرانی را در **هفت دستگاه** که معمول امروز است به دست شاگردان خود سپرد.آنها هم خوب فرا گرفتند و به دیگران آموختند.برخی هم برای اینکه دیگر فراموش نشود چنانکه بعد اشاره خواهم کرد قلم و کاغذ به دست گرفتند و **ردیفها** را نوشتند و حالا امیدواریم میراث گذشتگان را هنر، دوست امروز بیند و بخواند و بفهمد و بنوازد و از یاد نبرد.

pdf.tarikhema.ir

بیخود نیست که از اخلاق و رفتار میرزا عبدالله همه کس تعریف می کند ، اگر مرد شریفی نبود ، او هم رسم گذشته ی نوازندگان را تعقیب می کرد ولی خواست دیگران که دنبال او می آید جز به نیکی از اوسخن نگویند.این بود خلق و خوی یک هنرمند واقعی که شایسته ی بسی تعظیم است.او مردی درویش بود و کنج فراغت و مصاحبت یاران صمیمی را به مجالس مهمانی ترجیح می داد.یکی از دوستان می گفت : طفل بودم و با یکی از همبازیهای خود ، گاهی عصر به کنار خندق دولاب می رفتیم.میرزا عبدالله و عیسی آقا باشی که در آواز و ضرب دست داشت ، روی خندق دور از جماعت می نشستند.میرزا عبدالله ساعتها تار می زد و آقا باشی که پیر شده بود و دیگر نمی توانست بخواند زمزمه می کرد ؛ ماهم پهلوی آنها می نشستیم و

(شماره ۳۱) میرزاعبدالله

گوش می دادیم.بعد آقا باشی ما را به دوش می گرفت و به منزل می آورد و به پدرمان که با او آشنا بود می سپرد.مقصود اینست که آنها دور از اغیار ، برای خودشان ساز می زدند و کیف می بردند نه برای خود نمائی و جلب منفعت مادی.

شاگردان میرزا عبدالله - این استاد در تعلیم شاگرد ، حوصله ی بسیار داشت چنانکه معروفست اشخاص کم استعدادی هم که به کلاس او می آمدند مایوس نمی شدند و استاد با صبر و بردباری با آنها کار می کرد و هرگز طالبان موسیقی را دلسرد و ناامید نمی نمود.از جمله کسانی که محضر استاد را درک کرده و کسب فیض نموده و هر یک مقامی یافته اند اشخاص زیر را می توان نام برد:

۱- **سید حسین خلیفه** که در کلاس استاد ، سمت جانشینی داشته و مشقهای شاگردان دیگر را روان می کرده و مدتی هم شاگرد آقا حسینقلی بوده است.

pdf.tarikhema.ir

۲- **دکتر مهدی صلحی** (منتظم الحکما) که در نواختن سه تار مهارتی به سزا داشته و پس از فوت میرزا عبدالله همه ی شاگردان ، او را جانشین استاد خود می دانستند.**منتظم** مدتی هم شاگرد محمد صادقخان بوده و به همین جهت در ردیف او ، آثاری از آن استاد دیده می شود.فرصت شیرازی در کتاب **بحورالالحان** از اطلاعات علمی و ذوق موسیقی او بسیار تمجید کرده است.

مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) هم سالها از محضر او استفاده کرده و چنانکه بعد گفته خواهد شد با او مانوس و مصاحب بوده است.این هنرمند ردیف استادش را با سه تار نواخته و هدایت تمام دستگاهها را طبق روایت او به خط موسیقی نگاشته و این کار در حدود هفت سال به طول انجامیده است و اکنون یکی از بهترین منابع موسیقی ایرانی وردیف میرزا عبدالله می باشد. منتظم

(شماره ۳۲) دکترمهدی صلحی (منتظم الحکما)

pdf.tarikhema.ir

الحکماء علاوه بر موسیقی و سررشته از پزشکی مردی دانشمند بوده است.هر روز صبح در مطب خود می نشسته و بیماران را معالجه و مداوا می نموده و نظر به علاقه ای که به فن موسیقی داشته ، هفته ای سه روز عصرها کلاس موسیقی دائر کرده است.حاجی آقا محمد ایرانی مجرد و اسمعیل قهرمانی و سید مهدی دبیری نخست ، شاگرد او بوده سپس به مکتب میرزا عبدالله راه یافته اند.

۳- **اسمعیل قهرمانی** - فرزند ابراهیم ملقب به قهرمان تفنگدار ناصرالدین شاه بود که شاه او را (ارمن) خطاب می کرده است.اسمعیل در سال ۱۲۵۸ متولد شد.پدرش چون در دربار بود با نوازندگانی مانند میرزا عبدالله و آقا حسینقلی دوستی ورفت

(شماره ۳۳) اسمعیل قهرمانی

و آمد داشت و اسمعیل از کودکی به ساز استادان موسیقی خو گرفت.سید حسین خلیفه بهترین شاگرد میرزاعبدالله با عموی اسمعیل ، هم منزل بود و همین نزدیکی موجب شد که اسمعیل از ۱۷ سالگی نزد او اولین مشقهای تار را فرا گرفت و پس از دو سال به مجلس درس میرزاعبدالله راهنمائی شد و در حدود ۱۲ سال از آن استاد کسب هنر کرد و درین ایام با نوازندگان معروف و مردم با ذوق تهران همنشین گردید و این عشق و ذوق فوق العاده تا سن چهل سالگی که تمام اوقاتش به موسیقی می گذشت ادامه داشت و حتی کلاس مشق هم دائر کرد.ضمناً به محضر مستوفی الممالک راه یافت و چون علاقه مند به شکار و سواری بود در سلک همراهان او درآمد ولی هیچگاه ساز را کنار نگذارد و همواره در اوقات فراغت با نوای تار ، دل خوش می داشت.بعدها وارد خدمات دولتی شد و مسافرتهائی کرد تا چند سال قبل که بازنشسته شد.وی اکنون نوازنده ی منحصر به فردیست که ردیف استادش میرزا عبدالله را کاملا می داند و با همان روش استاد می نوازد و هنوز هم در دوره ی کهولت هر روز صبح لااقل یکی دو ساعت ساز می زند تا محفوظات خود را از دست ندهد.از

pdf.tarikhema.ir

ده سال قبل با نورعلی برومند آشنائی یافته و نظر به علاقه ای که او به فرا گرفتن ردیف موسیقی ایرانی داشته یک دوره ی کامل نزد قهرمانی سینه به سینه مشق کرده است چنانکه هم اکنون برومند نمونه ی برجسته ای از زحمات استاد خود می باشد.اخیرا نیز به فکر افتاده اند که این ردیف را ضبط نمایند تا یادگاری نفیس برای آیندگان باقی بماند و نوارهائی که به سعی و همت قهرمانی و برومند آماده شده یکی از صحیح ترین منابع ردیف موسیقی ایرانی به شمار می آید.قهرمانی مردیست خوش محضر و باذوق که همواره مجلس دوستان را با نقل حکایات شیرین و خاطرات دلپذیر خود شاد می دارد.وی بهترین نمونه ی عشق به هنر است که همیشه ساز را مونس خود دانسته و این مایه ی دلبستگی را از خویش دور نکرده است.جوانان امروز باید از این قبیل هنرمندان قدیم سرمشقی شایسته گیرند و هر چند ایام زندگانی به کامشان نباشد از تمرین و کار غافل نشوند و هنری را که به زحمت اندوخته اند ترک نگویند و دلسردی پیشه نسازند چه سرّ موفقیت ، جز این نیست.

۴- سید علی محمد خان مستوفی در تار از شاگردان میرزاعبدالله و میرزا حسینقلی و در نقاشی شاگرد کمال الملک بود وخط نستعلیق و تحریر را هم بسیار خوب می نوشت.مردی اهل دانش و ذوق و از مستوفیان معروف بود که در آخر عمر سفری هم به اروپا رفت و در آنجا نیز به نواختن ویولن آشنا شد ولی متاسفانه عمرش کوتاه بود و در سال ۱۲۷۶ قبل از اینکه به پنجاه سالگی برسد در تهران وفات یافت.

فرزند بزرگش سید **باقردبیری** (بیان السلطان) نیز ذوق موسیقی و خط را از پدر ارث برد و نزد میرزا عبدالله به نواختن تار مشغول بود.

pdf.tarikhema.ir

سید مهدی دبیری فرزند کوچکتر که در ۱۲۷۳ (۱۳۱۳ه.ق) تولد شده بود ، درین محیط ذوق و هنر پرورش یافت و موقعی که مشغول تحصیل بود پیش خود ، تار می زد تا اینکه در هفده سالگی شاگردی منتظم الحکما را پذیرفت و تا وقتی که او به اتفاق مخبرالسلطنه ی هدایت بشیراز رفت تا اندازه ای مضراب و پنجه اش راه افتاد.سپس نزد میرزاعبدالله رفت و چند سالی نیز در خدمت آن استاد به درک رموز موسیقی همت گماشت.وقتی سازش شنیدنی شده بود ، روزی به دیدار استاد رفت ، آقا حسینقلی نیز در آنجا حضور داشت.میرزا عبدالله شاگردش را به برادر خود معرفی کرد.سید مهدی خان بسیار مشتاق بود که ساز جناب میرزا را نیز بشنود.آقا حسینقلی تاری برداشت و شروع به درآمد چهار گاه کرد و به دبیری گفت تار را بردار تا این دستگاه را با هم بزنیم.دبیری بیشتر مایل بود گوش باشد اما امر استاد را واجب دانست و تاری به دست گرفت و ردیف چهارگاه را به همراهی استاد، تا آخر نواخت و آقا حسینقلی او را بسیار تشویق کرد.

دبیری پس از اینکه دوره ی درس را نزد میرزا عبدالله به پایان رسانید ، نزد خود به تمرین سه تار پرداخت.شبی منزل حاج آقا محمد بود که درویش خان حضور داشت.درویش پیش درآمد افشاری را که اخیرا ساخته بود ، نواخت.حاجی آقا ، دبیری را معرفی کرد و با پیر جان میل کرد ساز او را بشنود.دبیری افشاری نواخت و درویش خان پیشانی او را بوسید.

(شماره ۳٤) سید مهدی دبیری

دبیری اوقات فراغت خود را همواره به نواختن سه تار صرف می نمود و از محضر موسی معروفی که با او نیز نسبتی داشت برخوردار می شد و آهنگهای ضربی و پیش درآمدهای جدید را از وی می آموخت.گرچه خدمات و مشاغل اداری به او فرصت کار بسیار در موسیقی نداده است ولی هنوز هم که در حدود شصت سال دارد ، ساز را بهترین مونس و ندیم خود می داند و هر وقت

pdf.tarikhema.ir

مجال کند با سه تار خود ، راز و نیازها دارد.مردیست بسیار خوش محضر و سه تارش کاملا شنیدنیست.

شاگردان دیگر- از کسانی که در مکتب میرزا عبدالله هنر اندوخته اند اشخاص ذیل را می توان نام برد :

باصر السلطنه راد - محب السلطان روحانی - باقرفهیمی - مرتضی صبا - **آقا رضا خان** (فرزند آقا غلامحسین) که بعد شاگرد و داماد آقاحسینقلی شد - بیان الممالک که مستوفی با کمالی بود و خطی بسیار خوش داشت - ابوالحسن صبا که داستان زندگی هنری او بعدها به تفصیل نگاشته خواهد شد **حاج آقا محمد ایرانی مجرد** که سابقاً ذکرش گذشت و هر چند در نواختن مهارتی ندارد ولی اطلاعات ردیفی او بسیار خوبست و علاوه برآوازها به تصانیف و آهنگهای

(شماره ۳۵) بیان الممالک

pdf.tarikhema.ir

قدیم ، آگاهی بسیار دارد و اهل موسیقی نظریات و اقوال او را سندی معتبر می دانند و مصاحبت او را همواره مغتنم می شمارند.نامبرده همیشه به اهل موسیقی علاقه مند بوده و بهترین اوقات خود را در مجالست هنرمندان دانسته است موسیقی دانها ، وی را حاج آقا می نامند و به او که همواره عاشق و فریفته ی موسیقی بوده است احترام فراوان می گذارند.الحق مردیست سزاوار تکریم و دوست داشتنی ، چه در ادب و دوستی و حسن تشخیص و آگاهی به رموز موسیقی قدیم ، کمتر می توان برایش تالی و نظیری اندیشید.

فرزندان میرزا عبدالله - این استاد دو دختر و دو پسر داشته است که هر چهار تن ، ذوق موسیقی داشته و سه تار زده اند.دختر بزرگش **مولود** از دیگران ، بیشتر به ردیف پدر وارد بود و متاسفانه چند ماه قبل درگذشت. دختر کوچکش **ملوک** است که او هم نزد پدر خود ، سه تار زده است.پسر بزرگش **جواد عبادی** است که مستقیماً از تعلیمات پدر استفاده کرد ولی به واسطه ی نقصی

(شماره ٣٦) حاج آقا محمد ایرانی مجرد

که به دستش رسید ، از ادامه ی کار موسیقی محروم ماند و وارد خدمات دولتی شد.

کوچکترین فرزند هم احمد عبادی است که وقتی پدرش فوت کرد ، طفل بود و بعدها از خواهران خود مخصوصاً مولود خانم تعلیم موسیقی گرفت و اکنون نوازنده ی مشهوریست که هرگاه صدای سه تارش از رادیو شنیده شود مشتاقان بسیاری دارد که گوش به زنگ نشسته اند تا از نغمات دلپذیرش محفوظ شوند.البته از او بعدها به تفصیل بیشتری سخن خواهم گفت.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۳۷) احمد عبادی

pdf.tarikhema.ir

روش استاد - میرزا عبدالله در نواختن سه تار مهارت بیشتری داشته یعنی همان اندازه که برادر کوچکش در تار معروف بوده او نیز در سه تار شهرت داشته است.معروفست که در مجلسی به نواختن مشغول بوده و هنگامی که با دست چپ ، پنجه کاری می کرده و بی مضراب می نواخته ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس ثانی شاعر معروف که در جلسه حضور داشته این رباعی را باالبدا هه سروده است :

عبدالهی که شور، ز سازش همی به پاست با دست چپ ،
همی بنوازد نوای راست

هر نغمه ای که خواست ، به یک دست ، می زند بیهوده گفته اند
که یک دست ، بی صداست

از قرار گفته ی جواد عبادی ، این رباعی را دکتر منتظم الحکما در وصف استاد خود ساخته است:

ای آنکه به ملک علم و دانش ، شاهی در برج سماء موسیقاری ، ماهی در خلق و ادب فردی و در تار و سه تار هستی تو خدا ، اگر چه عبداللهی حاج آقا محمد رباعی فوق را هم منسوب به شیخ الرئیس ثانی می داند و جای تاسف است که تاکنون دیوان این شاعر بزرگ چاپ نشده است.دیگری درباره ی میرزا عبدالله گفته است:

(شماره ۳۸) جواد عبادی

اگرخسرو پرویز ، بدی ما را شاه می گفت نکیسای من است عبدالله این پرده ، زیرده می کشد ، پردگیان لاحول و لا قوة الا با لله

pdf.tarikhema.ir

ادیب الممالک قائم مقامی فراهانی ، درباره اش گفته است:

تا زخمه ی تو ، به نغمه دمساز شود زآوازه ی تو ، جهان پرآواز شود

گویند زسیم ، مـی شود قطـع ، زبـان در دست تو ، سیم را زبان باز شود

درگذشت - یکی از دوستان میرزاعبدالله این دو بیت را در مرگ استاد سروده است:

ایـن بنـده ی خـدا و خداونـد موسـقی رفـت از جهان فانی و میرند ما بقی

ای خاک تیره مرشد مـا را عزیز دار عیدالهست ، پیر جوانان متقی

مجدالملک ، ماده تاریخ ذیل را در فوت او ساخته است:

فاریـابی عصـر عبـدالله چـون بـه موسیقی ، او بدی استاد

دوره ی محبـث مفصـل را زهـره در چرخ از او گرفتی یاد

هفـت بعـد از هـزار سـیصد و سـی روی هجرت ، به کوی دوست نهاد

pdf.tarikhema.ir

البته مقصود گوینده ی شعر (ابونصرفارابی) است که موسیقی شناس بوده نه (ظهیرفارابی) شاعر قرن ششم هجری.به هرحال ، تاریخ فوت استاد به حساب شمسی سال ۱۲۹۷ (مطابق ۱۳۳۷ه.ق) درسن ۷۵ سالگی بوده است.

آقا حسینقلی - نخست ، نزد برادر خود میرزا عبدالله و سپس پیش پسر عمویش آقا غلامحسین به نواختن تار مشغول شد و آنقدر تمرین و ممارست کرد تا استاد مشهور زمان خود گردید.عارف در دیوانش می نویسد:

(تار هم بعد از میرزا حسینقلی چراغش تقریبا خاموش شد و با اینکه حالا معمولترین آلت موسیقی ایرانیست ، باز بزرگترین استاد آن که قرنها لازمست که دست طبیعت پنجه ای بدان قدرت به وجود آورد از میان رفت.پنجه ای که هر وقت به حرکت می آمد ، قرار از کف و آرام ، از دل شنوندگان می ربود و مانند صورت بر دیوار ، بی اختیار مجذوب سکوت می گردید.)

کاسه ی تار بعد از او زیبد که در
آن ، عنکبوت بندد تار

سبک استاد - آقا حسینقلی در نواختن تار بسیار چابک و زبردست بود.مضرابش قوی و خوش طنین و چپ و راستهایش مرتب و شمرده و صحیح ادا می شد.به ردیف موسیقی و نغمات دستگاهها کاملا وارد بود و همه او را درزمان خود بزرگترین استاد

(شماره ۳۹) آقا حسینقلی استاد تار

تار می دانستند.مجلس درسش منظم بود و در تعلیم ساز هر چند نسبت به شاگردان کم مایه عصبانی می شد ، ولی کمال دقت را به کار می برد که هنرجویان ، آهنگها را صحیح بنوازند.در ردیف ، سبکی مخصوص داشت که از روش برادرش پرکارتر و در تنظیم آن ذوق بیشتری به کار رفته بود.

pdf.tarikhema.ir

نصیحت استاد - وی همواره به شاگردان خود سفارش می کرد که زیاد تمرین کنند و هر روز حتما چند ساعتی برای خود ساز بزنند.

(شماره ٤٠) ردیف نشسته از راست : ١- حسین کریم کور ٢- قلی خان ٣- سماع حضور ٤- محمد صادق سرورالملک (رئیس) ٥- آقاحسینقلی ٦- میرزاعبدالله ٧- مطلب خان پسر محمدصادق خان ٨- میرزاغلامحسین پدر سماع

ردیف ایستاده از راست :١- ابراهیم کربلائی سعید ٢- ابوالقاسم خالدار ٣- یوسف خان معیری ٤- عبدالله (سنتور) پسرمحمد صادق خان - در ردیف اول سه تن اول ، خواننده اند

زیرا اگر یک روز از کار غافل شوند ، عقب می مانند و دست و پنجه ، سست و تنبل می شود.حتی مبالغه را به جائی رسانیده بود که وقتی تار، دستش بود و آن را برای آتش زدن سیگار، زمین گذارد و هنگامی که دوباره ساز را به دست گرفت ، گفت همین فاصله ی مختصر هم موثر است!

یکی از شاگردانش می گفت : روزی در مجلس درس استاد نشسته بودم.شخصی وارد شد و از جانب یکی از رجال زمانه او را دعوت کرد.استاد عذر خواست و گفت حالم خوش نیست.وقتی آن مرد رفت دوباره تار را برداشت و مشغول تعلیم شد.پرسیدم خدای نکرده شما را چه می شود ؟ علاج دردتان به دست کیست؟ - خندید و گفت : من که ناخوش نیستم ! - گفتم اینکه اظهار کسالت کردید چه مقصودی داشتید؟ استاد گفت : دست و پنجه ام خوب کار نمی کند.- با تعجب پرسیدم شما که الان تار به دست دارید و مشغول نواختن هستید. گفت آری مشق می دهم ؛ اینکه ساز زدن نیست! باز هم مقصود را درنیافتم ولی به احترام استاد سکوت کردم.گفت مثل اینکه مطلب را درنیافتی! گفتم صحیح است.خندید و گفت : وقتی نوازنده ای می خواهد برای مردم ساز بزند باید به اندازه ی کافی قبلا تمرین کرده باشد که دست و پنجه اش درست کار کند ؛ من هر روز صبح چند ساعتی برای خود ساز می زنم و امروز که این مجال ، پیدا نشده است آماده ی کار نیستم ؛ چگونه شب بروم برای مردم ساز بزنم؟

پر کرد ن صفحه - آقا حسینقلی یک سفره به همراه باقرخان رامشگر ، اسدالله خان نوازنده ی تار و سنتور ، سید احمد خان آواز خوان و محمد باقر معروف به لبو (ضرب گیر) برای پر کردن صفحه ی گرامافون به پاریس رفت و آثاری از او ضبط شد.چند نمونه از این صفحه ها که در آنها استاد به تنهائی تار زده است موجود می باشد مانند : ماهور و سه گاه و شور و همایون و رهاب و مسیحی که تا اندازه ای معرف مضراب و پنجه ی استادانه ی نوازنده می باشد.در هنرستان موسیقی ملی

pdf.tarikhema.ir

نیز صفحه ی عراقش ، موجود است و صفحه ی دیگری هم در ماهور و دلکش ، همراه با آواز سید احمد تعزیه خوان داریم که اگر خواننده نداشت بهتر بود زیرا آواز خوان ، بلند و حتی گاهی هم خارج خوانده ولطف ساز را از بین برده است.ضرب گیر هم تمام مضرابها را با تلنگر های بی موقع که به لبه ی ضرب نواخته ، تقلید کرده است و صدای خوشی ندارد و تعجب اینجاست که نوازنده ای به آن زبر دستی چرا از لحاظ انتخاب خواننده و ضرب گیر، کم ذوقی به خرج داده است ؛ شاید هم بهتر از آنها پیدا نکرده است.

pdf.tarikhema.ir

به قرار اظهار باقر رامشگر ، این هیئت در پاریس بنا به دعوت چند تن از موسیقی دان ها برنامه ای هم اجرا کرده اند.متصدی سالن خواهش کرده است که آواز، با سازها توام نباشد زیرا اروپائیان از سبک خواندن مشرقیها خوششان نیامده است.نوازندگان هم چند آهنگ ضربی اجتماعاً در ماهور نواخته اند که مطلوب شنوندگان واقع شده است.در مراجعت از راه صربستان به اسلامون آمده و بیش از یک ماه در آنجا اقامت کرده و به تشویق ارفع الدوله وزیر مختار ایران ، در سفارت نیز کنسرتی داده اند که نصف درآمد آن به رسم اعانه به مدرسه ی ایرانیان اسلامبول اهدا شده است.روی صفحه هائی که درین سفر ضبط شده عکسی از همراهان آقا حسینقلی چاپ شده است.

معاصرین آقا حسینقلی - میرزاعبدالله و آقا حسینقلی هر دو از نوازندگان دربار ناصر الدین شاه بوده اند.علاوه بر سایر نوازندگان درباری که عکس آنها را در صفحه ی ۱۳۲ ملاحظه کردید چند نوازنده ی دیگر هم در همین موقع کم وبیش از شهرت داشته و با آنها هم عصر بوده اند :

۱- **داود شیرازی** - از خانواده ی صاحب ذوقیست که آن خاندان سالیان دراز در شیراز به هنرمندی و موسیقی دانی شهرت داشته اند.داود ، نوازنده ی بسیار خوبی بوده است و تار را خوش می زده است.

(شماره ٤١) ردیف ایستاده از راست : ۱- باقرلبو ۲- اسدالله خان اتابکی ۳- باقرخان -

ردیف نشسته از راست : ۱- سید احمد خان ۲- آقا حسینقلی

۲- **حاج سید حسن** نوازنده ی سه تار که تصنیف و آواز هم می خوانده است.در سفری که برای ادامه ی فریضه ی حج به مکه رفته است سه تار کوچکی به نام روشنک داشته که با خود برده است.این سه تار به قدری ظریف بوده که در آستین لباسش جای می گرفته و در مراجعت نام سه تار خود را حاج **روشنک** گذارده است! استادانی که ساز او را شنیده اند از روش وی تحسین بسیار می کنند.

۳- **جعفرخان** نوازنده ی تار فرزند **رسول خان**.می گویند حسام السلطنه معروف به فتاح هرات ، رسول خان را از افغانستان به تهران آورد و نامبرده در نزد ناصرالدین شاه هم مکرر نوازندگی

pdf.tarikhema.ir

کرد و **چنگی** نام داشت.پس از او فرزندش جعفر خان نیز طرف توجه شاه بود و بعد از کشته شدن پادشاه از ایران مهاجرت کرد و به اسلامبول رفت و در همانجا مقیم گردید.

۴- **مراد خان** - وی نوازنده ی مخصوص مظفرالدین شاه و طرف مهر و علاقه ی او بود و حتی در سفر دوم فرنگ هم همراه شاه به اروپا مسافرت کرد.عارف در ضمن شرح حالش از او نام می برد و از طرز نوازندگی او تکذیب می کند.استادان دیگر هم می گویند او خوب ساز نمی زده ، حالا چرا شاه به وی علاقه داشته ، شاید چون سالها در خدمتش بوده از جهت علاقه ی آقا و نوکری و انس و صمیمیت ، طرف توجه بوده است.

pdf.tarikhema.ir

شاگردان آقا حسینقلی - از آنجا که این استاد در عصر خود بسیار معروف و تار هم در آن دوره تنها سازی بود که طالب زیاد داشت ، هر کس به نواختن تار علاقه مند بود روی به کلاس وی می آورد و از میان شاگردان بسیارش کسانی که شهرت یافته اند می توان اشخاص زیر را نام برد:

ارفع الملک که او را بهترین شاگرد آقاحسینقلی گفته اند.

غلامحسین درویش که خود داستانی طولانی دارد و جداگانه به شرح آن خواهم پرداخت.

میرزا غلامرضا شیرازی که وصف او قبلا گذشت.

باصرالدوله ی راد که در آتیه از ساز او سخن به میان خواهد آمد.

علینقی وزیری که علاوه بر شاگردی آن استاد قسمتی از ردیف وی را هم به خط موسیقی نوشته است و چون نامبرده خدمات گرانبهائی به موسیقی ایران نموده است شرح کامل اقدامات او را به موقع درین کتاب به میان خواهد کشید.

علیمحمد فخام بهزادی (فخام الدوله) فرزند محمود سراج الدوله متولد ۱۲٦٤ است.پدرش دوستدار موسیقی بود.فخام از کودکی

(شماره ٤۲) میرزاغلامرضای شیرازی

به سازعشق داشت و با زبان تقلید مضرابهای تار را می کرد.پدرش به یوسف خان (پدر ابراهیم آژنگ) پنج تومان داد که برای پسرش سه تار بخرد ولی او گفت تار بزنی بهتر است ، سه تار هم خواهی زد.

pdf.tarikhema.ir

فخام نخست نزد یوسف خان صفائی به نواختن تار آغاز کرد و در سن ۱۵ سالگی به کلاس آقا حسینقلی رفت و تا وقتی که آن استاد

(شماره ٤٣) ردیف بالا از راست : ۱- قربان خان ۲- میرزاشکرالله خمسه ای ۳- باقرخان ٤- آقا حسینقلی ٥- میرزاعبدالله ٦- درویش خان ۷- میرزاغلامرضای شیرازی.ردیف پائین از راست : ۱- عیسی آقا باشی ۲- احمد کاشی ۳- علی اکبر شهنازی (طفل) ۴- حسین خان ملندوق ٥- اسدالله خان کرمانی

زنده بود از مکتب هنرش استفاده کرد و یکی از بهترین شاگردان او محسوب شد.پس از آقا حسینقلی چندی هم نزد میرزاعبدالله مشق سه تار کرد.از سال ۱۳۲۸ که بازنشسته شد و چند فرزندش را از دست داد تنها تار است که تالمات درونی او را مرتفع می سازد.او در وصف استادش می گوید که آقا حسینقلی پایه ی ساز را به جائی رسانید که کمیت دیگران لنگ شد.نامبرده با دائی نگارنده (اسدالله خالقی) دوست صمیمی بود و من مکرر او را دیده و سازش را شنیده ام.در تار، مسلط بود و مضرابی قوی داشت ولی حالا کندتر شده است.از او پرسیدم بعد از استادت ، ساز کدام نوازنده را بیشتر پسندیده ای ؟ گفت تنها تار علینقی وزیری مرا مجذوب کرده است زیرا او استادیست در نواختن تار مسلط و سازش عجب آو است!

سایر شاگردان - از دست پروردگان آقا حسینقلی این اشخاص را نیز نام می برند که سازشان شنیدنی بوده است:

یحیی خان قوام الدوله ای - **آقا رضاخان** (داماد حسینقلی) **اسمعیل** فرزند داود شیرازی که نوازنده ی شیرین پنجه ای بوده است خلیل **فهیمی** (فهیم الملک) یوسف فروتن که علاوه بر تار در نواختن سه تار مهارت دارد و به پیانو و ویولن هم آشناست - جهانشاه میرزا بیابانی - محسن میرزا ظلی - سلطان مجید میرزا رخشانی که در اواخر عمر دیوانه شد و با وجود این در حال جنون نیز خوب ساز می زد - خازن الدوله - شهاب دفتری - سراج - محمد رضا سالار معظم - **مرتضی نی داود** که از او در جای خود گفتگو به میان خواهد آمد - معزالدین غفاری و حسینقلی غفاری (فرزند کمال الملک) - محمود وقار- نسقچی باشی -

pdf.tarikhema.ir

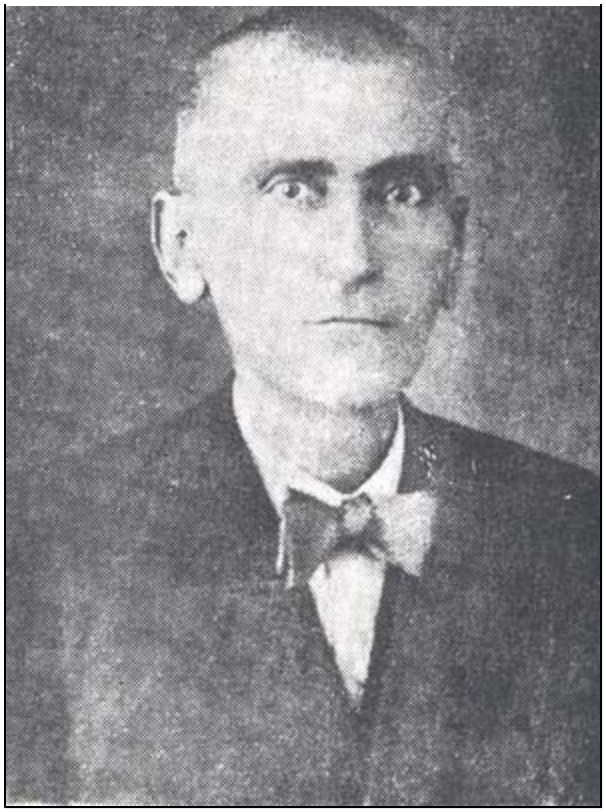

(شماره ٤٤) معزالدین غفاری

میرزا امان الله امانی - کمال زاده فرزند سید کمال حسین بختیاری - اسدالله سرور کرمانی (سرور حضور) - حاج غلامرضا (معروف به گاوی).

pdf.tarikhema.ir

خانواده ی آقا حسینقلی - اولین عیال این استاد خانمی بوده است به نام **سکینه** که حسن سنتور خان نوازنده ی معروف اوائل دربار ناصری خویش داشته و در اندرون ناصرالدین شاه نیز طرف توجه خانمها بوده.خوش می خوانده و خوب تار می زده و به ردیف موسیقی کاملا وارد بوده است و آقا حسینقلی از اطلاعات موسیقی او استفاده زیاد نموده است.

(شماره ٤٥) از راست : ١- آقا رضاخان نوازنده ی تار (داماد میرزا حسینقلی)

٢- جواد عبادی (سه تار) فرزند بزرگ میرزاعبدالله ٣- محمد خان (آواز)

آقا حسینقلی ازین خانم ، دو دختر پیدا کرده است که یکی را به آقارضاخان فرزند آقا غلامحسین داده است.

آقارضاخان معلومات خود را نزد پدرزن خویش تکمیل نموده و کلاس مشق تار دایر کرده است. (چنانکه پدرم مدتی شاگرد او بود) دختر دوم آقا حسینقلی ، زن **باقر خان رامشگر** شد.باقر خان مدتی هم شاگرد آقا حسینقلی و به قدری به ردیف او خوب آشنا بود که به اتفاق یکدیگر آوازها را هم می نواختند.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ٤٦) آقای حسینقلی و علی اکبر شهنازی

پس از فوت سکینه ، آقا حسینقلی زن دیگری گرفت که از او سه پسر پیدا کرد:

pdf.tarikhema.ir

۱- **علی اکبر شهنازی** که شش سال از تعلیمات پدر برخوردار شد و پس از فوت او چون به این هنر عشق فراوان داشت با کوشش و ممارست به تکمیل معلومات خود پرداخت و اکنون بهترین یادگار آقا حسینقلی و در تار استادی ماهر است. نگارنده بعدها راجع به او به تفضیل بیشتری خواهم نوشت.

(شماره ٤٧) عبدالحسین شهنازی

۲- **محمد حسن شهنازی** که نزد برادر بزرگتر به نواختن تار آشنا شد ولی دنبال این کار را نگرفت و به مشاغل دیگر پرداخت.

۳- **عبدالحسین شهنازی** که نزد علی اکبر شهنازی کار کرد و پنجه ی شیرین ملیحی داشت و در سال ۱۳۲۷ فوت شد.

فوت استاد - آقا حسینقلی در حدود سه سال قبل از میرزا عبدالله در گذشته است بنابرین تاریخ فوت او حوالی سال ۱۲۹٤ در شصت و چند سالگیست.

سابقه ی تاریخی تار - تار در لغت به معنی رشته است و در آلات موسیقی همانست که به اصطلاح امروز سیم گفته می شود و پیشینیان ، آنرا وتر می نامیدند.هیچ سازی نیست که از آن بی بهره باشد مگر آلات بادی که در آنها فشار هوا موجب ارتعاش و تولید صدا می شود.

معلوم نیست از چه زمان این نام به سازی که امروز در دست ماست اطلاق شده است.تنها در شعر فرخی سیستانی در ردیف غژ و نزهت که نام دو آلت موسیقی است به کار رفته است:

pdf.tarikhema.ir

هر روز یکی دولت و هر روز یکی غژ هرروز یکی نزهت و هر روز یکی تار

آنچه مسلم است ما تا دوره ی صفویه سازی به نام و شکل تار امروزی نداشته ایم زیرا در نقاشیهای آن دوره هم اثری از آن دیده نمی شود ، در صورتیکه در مجلس بزم تالار چهل ستون اصفهان کمانچه و عود و سنتور را می بینیم.

ساز دیگری در ایران به نام **طبور** یا **تنبور** سابقه ی بسیار قدیم دارد که فارابی نیز از آن نام می برد و در اشعار شاعران پیشین ایران هم ذکر آن رفته است چنانکه منوچهری دامغانی گوید :

pdf.tarikhema.ir

به یاد شهریارم ، نوش گردان به بانگ
چنگ و موسیقار و طنبور

و همچنین در جای دیگر سروده است :

خنیا گرانت ، فاخته و عندلیب را بشکست نای
در کف و طنبور در کنار

و ناصرخسرو گوید:

آن یکی برجهد ، چو به وزنگان پای کوبد ،
به نغمه ی طنبور

بعضی گویند تار ، همان بربط باستانیست که بعدها عود نامیده شده است : در ین که عود و بربط یکیست شکی نمی باشد ولی تار به طنبور بیشتر شباهت دارد تا به عود و بربط.

در قدیم دو نوع طنبور بوده است:طنبور خراسانی و طنبور بغدادی.این ساز دو سیم داشته و مضرابی بوده که با انگشتان دست راست نواخته می شده و هم اکنون در کردستان معمولست حتی در تهران یکی از قضات محترم دادگستری که شاید نخواهد نامش را ذکر کنم این ساز را در نهایت خوبی می نوازد و نواهای قدیم موسیقی کرد را که خود بحث جداگانه ایست در کمال زیبائی اجرا می کند.اسامی نغمات ، تمام فارسی خالص است و کمتر به موسیقی امروز ما شباهت دارد.

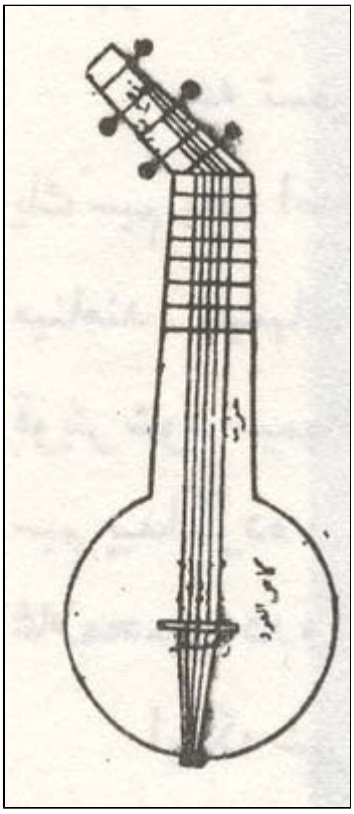

(شماره ٤٨) شکل قدیم بربط (عود) اصل

pdf.tarikhema.ir

آن از کتاب کنزالتحف است.

برخلاف عود که دسته ای کج دارد ، دسته ی طنبور راست و بلند است و مانند تار، پرده بندی می شود ولی عده ی پرده های آن کمتر است.شکل طنبور همه جا در نقاشیهای قدیم به خصوص در مینیاتورها دیده می شود و کاسه ی آن از چوبست و دهانه ی آن پوست ندارد مثل سه تار ولی کاسه اش بزرگتر است به شکل یک نصفه ی خربوزه.

به نظر چنین می رسد که سه تار از نوع طنبور بوده است با این تفاوت که طنبور را با چهار انگشت دست راست (بدون شست) به صدا می آورند ولی درسه تار، ناخن سبابه عمل مضراب را انجام می دهد.تصور می کنم چون صدای سه تار کم بوده است کاسه ی این ساز را بزرگتر کرده وروی آن پوست کشیده اند و با مضراب فلزی نواخته اند تا طنین آن بیشتر شود.

وجه تسمیه ی سه تار معلومست زیرا در اول سه سیم داشته و بعدها یک سیم به آن اضافه شده است هنوز هم برخی از اهل فن آن را **سه سیم** می نامند.سیمهای تار هم اقتباس از سه تار است منتها برای اینکه صدا قویتر شود سیمهای اول و دوم (زرد و سفید) را جفت بسته اند و پنج سیم پیدا کرده است و سیم ششم چنانکه معروفست بعدها به وسیله ی **غلامحسین درویش** از روی سه تار ، به آن اضافه شده است.

pdf.tarikhema.ir

اینکه شهرت دارد ابونصر فارابی مخترع تار بوده است حکایتی بیش نیست و سند تاریخی ندارد.

در دوره ی صفویه ازنوازنده ای به نام استاد **شهسوار چهار تاری** نام برده اند ومعروفست که شیخ حیدر (وفات ۸۹۸ه.ق.) که یکی از موسسین این سلسله است مخترع **چهارتار** است.همچنین گویند شخصی به نام رضاءالدین شیرازی ، **شش تار** را اختراع کرده است.

در دوره ی قاجاریه ، تار، یکی از ارکان موسیقی ایران شده است.چنانکه قبلا دیدید اوژن فلاندن آن را چنگ نامیده است.و این نامگذاری مناسب نیست زیراچنگ ازسازهای بسیار قدیم مشرق زمین وایرانست که درنقش برجسته ی طاق بستان کرمانشاهان

(شماره ٤٩) منور شیرازی - تابلوی نقاشی کار ابوالقاسم تبریزی از

کلکسیون ایمری انگلیسی

هم نمونه ی آن موجود است.در آنجا چنگ قدیم به خوبی دیده می شود که به سبک هارپ اروپائی ولی ساده تر با هر دو دست نواخته می شود ولی تار، غیر از چنگ است.

ساز دیگری هم از نوع طنبور و سه تار در ایران داریم که دو تار نامیده می شود و در میان ترکمن های دشت گرگان نیز معمولست شاید بتوان در قفقاز که نوعی از تار بسیار معمولست سابقه ی قدیم تری برای تار پیدا کرد.

تار در میان آلات مضرابی ازهمه خوش آهنگتر است و هر چند نواقصی دارد چنانکه پوست آن در اثر تغییر هوا باعث کم و زیاد شدن صدا می شود و سیمها چون نازک است زود به زود پاره می گردد و دسته ی بلند آن نواختن و مخصوصاً نت خوانی را مشکل می کند ولی چون سازهای

pdf.tarikhema.ir

مضرابی اروپائی مانند ماندولین و گیتار و بالالایکا صدایشان خشک است و لطف صوت تار را ندارد ، هنوز سازی نتوانسته است جانشین آن بشود و برای موسیقی ما و نشان دادن حالات مخصوص آن بهترین اسباب است که دارای آهنگی مطلوب و طنین خوبیست و اگر نوازنده با مهارت و خوش سلیقه باشد تاثیر بسیار در شنونده دارد و حق اینست از ین ساز که فعلا برای ما جنبه ی ملی دارد و برای اجرای مقامات موسیقی ما نیز کاملا مناسب است به خوبی نگاهداری شود.

هر چند جوانان امروز دنبال مد می روند وکمتر آنرا می نوازند ولی شک نیست که لطائف موسیقی ایرانی با این آلت به بهترین وجهی نمودار می شد و شایسته نیست که مثل سایر آثار ملی که به تدریج در اثر بی علاقگی مردم از بین می رود این ساز مطبوع خوش آواز را از نظر دور بداریم.

****

داستان خاندان هنر و تار، کمی طولانی شد.امیدوارم شما را خسته نکرده باشد.اکنون حکایت سنتور را به میان می آورم.

pdf.tarikhema.ir

سنتور زن

سرگذشت این ساز

پدرم دوستی داشت به نام حاج حیدر خان معروف به آبدار باشی.مردی بود نسبتاً چاق و کوتاه قامت که در چهره اش اثری از زیبائی دیده نمی شد.سرش طاس بود و تنها چند تار مو مانند گیاههای هرزه ی پژمرده ای که در بیابان بی آب و علف روئیده باشد از اطراف آن سبز شده کله ی گنبدی شکلش را زینت داده بود.مثل اینکه خداوند وقتی کسی را از لطف ظاهری محروم می کند از راهی دیگر وی را هدیه ای می بخشد که در عدلش تردید راه نیابد.چنانکه این مرد هم که حسن صورت نداشت سیرتی بس نیکو در نهادش بود که مردم اهل ذوق همواره به دورش گرد می آمدند.مردی بود خوش خلق و مهربان و شوخ بذله گو که هفته ای چند شب مجلس بزمش خالی از ساز و می و معشوق نبود.یک روز عصر که پدرم به منزل آمد گفت امشب با جمعی از دوستان منزل آبدارباشی مهمان هستیم و از قراری که وعده داده است یکی از استادان معروف موسیقی هم آنجا خواهد بود ، اگر می خواهی تو را هم با خود ببرم که سازش را بشنوی.یکی از آلات موسیقی را می زند که تاکنون ندیده ای.گفتم آن ساز چیست؟ گفت بعد خواهی دید ، صدائی بس مطلوب و دلنشین دارد.

مجلس انس - با کمال اشتیاق به دنبال پدر به راه افتادم. به خانه آبدارباشی رسیدیم ، در زدیم و از یکی دو پله پا به حیات نهادیم.صدای صحبت و خنده ی میهمانان بلند بود.قدم در اطاق نهادیم و نشستیم.حضار همه از دوستان پدرم بودند و اغلب آنها را می شناختم.مجلس انس بسیار خوبی بود ولی سازی شنیده نمی شد.میزبان که میهمانان را در انتظار نوازنده ، بی تاب دید با پذیرائی و شوخی و بذله گوئی سرآنها را گرم کرد.پاسی از شب گذشت و در زدند.چون دیگر کسی منتظر کسی نبود معلوم شد آنکه همه در انتظارش هستند ، رسیده است.آری خودش بود.مردی از در وارد شد بلند قامت ، سفید چهره ، پهن شانه ، خوش اندام و با اینکه برف پیری برموهایش نشسته ، به خوبی نشان می داد که ورزشکار بوده است.دست فرزندش را که پسری سیزده ساله بود گرفته از در وارد شد و سلام کرد.میزبان و میهمانان مقدمش را بسی گرامی داشتند و در صدر مجلسش جای دادند. چیزی که تصور نمی شد این آدم اهل ساز و موسیقی باشد.چه تا آن وقت هر چه اهل موسیقی دیده بودم ضعیف اندام و خوش تعارف و مجلس آرا بودند در صورتیکه این شخص ، خوش هیکل و متکبر و بی اعتنا به نظر می رسید.پس از خوردن چای به پسرش گفت : درست را بخوان ببینم یاد گرفته ای ؟ فرزندش گره دستمالی که دستش بود باز کرد و چند صفحه کاغذ و مداد و کتاب در آورد و مشغول نوشتن شد.حضار به هم می نگریستند که اینجا مکتب نیست! ولی کسی را یارای اعتراض نبود ، تنها با گوشه ی چشم صاحبخانه اشاره می کردند.درس و مشق آقا زاده مدتی طول کشید.آبدارباشی که مرد تجربه دیده ای بود و می دانست که با هر کس چگونه باید صحبت کند ، آغاز سخن کرد و از موسیقی و ساز تعریفها نمود و قصه ها گفت.سپس آقا معلم را چنین معرفی کرد: بزرگترین استاد زمانه **سماع حضور** که امشب بر ما منت گذارده مجلس را به قدوم خود مفتخر فرموده اند.

من تازه از کلمه ی سماع حضور فهمیدم که این شخص همان موسیقی دان معروفیست که بنا بود امشب ما را از هنر خود مستفیض کند.استاد سر خود را به تشکر حرکت داد و گفت : آری یک

pdf.tarikhema.ir

زمانی کار می کردم و ساز می زدم ، حالا مدتیست شوق و ذوق از بین رفته کمتر مضراب به دست می گیرم ولی ماشاالله پسرم بسیار با استعداد است و چندی است به او تعلیم ساز می دهم ، اگر اینجا چشم کسی تنگ نباشد و نظرش نزند برایتان خواهد نواخت اما چون به این فکر نبودم فراموش کردم که ساز خود را همراه بیاورم.میزبان به عجله برخاست و گفت اگر اجازه بفرمائید بفرستم سازتان را بیاورند.گفت بد نیست ، مستخدمتان را صدا کنید. بعد نشانی داد و رفتند سازش را آوردند ویک کیسه ی پارچه ای که سازی در آن بود جلوی استاد گذاردند.سماع حضور

pdf.tarikhema.ir

ساز را بیرون آورد و جلوی خود گذارد.جعبه ای بود ذوزنقه شکل که سیمهای زیاد رویش کشیده بودند.معلوم شد **سنتور** است.از زیر سیمها دو مضراب چوبی بیرون کشید و به دست گرفت و چند ضربه به سیم ها نواخت.سپس کلیدی هم درآورد و به کوک کردن مشغول شد.کوک مدتی به طول انجامید و همه را کوک کرد و مشتاق نمود.بعد ساز را جلوی پسرش گذارد و گفت : حبیب جان بزن.

آبدار باشی برای اینکه خوش خدمتی کند صدا کرد ، چند گل آتش آوردند و دانه های اسپند را روی آن پاشید ودود را دور سر آقا زاده گردانید و گفت : خداوند از چشم بد دورش بدارد.این حرکت دوستانه بسیار مطبوع طبع سماع حضور واقع شد و پسرش نواختن را شروع کرد.من تا کنون این ساز را نشنیده بودم ولی به خوبی تشخیص می دادم که نوازنده ، مبتدیست و هنوز خوب نمی زند.ولی که جرات تکذیب داشت.**حبیب کوچک** چند دقیقه ساز زد و مضراب را کنار گذارد.صدای احسن و آفرین از همه برخاست که واقعاً از پدری مانند سماع حضور باید این چنین فرزندی نیز به وجود آید.استاد هم سر را به علامت

(شماره ۵۰) سنتور زن - کپیه از روی تابلوی دوره ی فتحعلی شاه کار ژول لوران که در حدود صد سال

پیش در ایران کشیده شده و اکنون درکتابخانه ی هنر موجود است.

رضایت حرکت می داد ولی مثل اینکه هیچ خیال نداشت حضار را از نوای ساز خود بهره مند کند.باز چشمهای مهمانان متوجه میزبان شد و او را به سخن آورد.صاحبخانه روی خود را به استاد کرد و گفت این آقایان که امشب درین مجلس حضور دارند همه مردمی اهل ذوق هستند و کمال اشتیاق را به شنیدن سنتور خودتان دارند ، امیدوارم که آنها را بی نصیب نگذارید.استاد مضرابها را به دست گرفت و ضربه ای به سیم ها نواخت و گفت همانطور که گفتم دیگر ذوق و شوقی باقی

pdf.tarikhema.ir

نمانده است ، مدتیست کار نمی کنم فقط گاهی اشتیاقی پیدا می شود برای خودم می نوازم زیرا مردم هنرپسند بسیار کمیابند و صنعت موسیقی به دست کسانی افتاده که مطرب صفتند و من خوش ندارم نزد جماعت ساز بزنم ، حالا دیگر نوبت فرزندم است.

pdf.tarikhema.ir

آبدار باشی که رگ حساس اشخاص را زود به دست می آورد از اطاق بیرون رفت و یک **ضرب** کوچک خاتم با خود آورد و نزد یکی از مهمانان که به نواختن **تمبک** آشنا بود ، گذارد.تا چشم استاد به ضرب افتاد ، گفت چه ضرب خوش ترکیبی است ، بدهید ببینم. ضرب دست به دست گشت و نزدیک استاد رسید.سماع حضور با دقت تمام تنبک را نگریست و کف دستی روی پوست زرد و چند تلنگر نواخت و گفت بسیار خوش صداست ، کمتر اتفاق می افتد که ضربهای خاتم خوب بخواند ولی این تمبک از روی اصول صحیح ساخته شده به همین جهت درست صدا می دهد آبدارباشی گفت کار شیراز است که چند سال پیش تهیه کرده ام ، اگر مورد پسند است تقدیم شود. سماع حضور گفت متشکرم ، من هم یک ضرب کوچک دارم که پسرم می زند.راستی فراموش کردم بگویم که فرزندم در گرفتن ضرب هم مهارت یافته است.بعد شرحی داد که هر کس بخواهد در موسیقی پیشرفت کند باید از طفولیت با تمبک آشنا شود چنانکه من هم مدتی پای ساز استادم ضرب می گرفتم ، خداوند رحمتش کند ، هنرمند بی نظیری بود ، دیگر دست زمانه چنین نوازنده ای را نمی پروراند.آبدار باشی گفت من این افتخار را دارم که از سنتور استادتان نصیب برده ام ، او هنرمند بزرگی بود ، راستی که اسم بامسمائی داشت و مایه ی سرور مجلس بزرگان بود.

ذکر کلمه ی سرور ، موجب انبساط خاطر سماع حضور شد و به یاد استادش افتاد.سربه جیب تفکر فرو برد و سکوت کرد ، بعد مثل کسی که از گذشته ای بسیار دور ، یاد می کند گفت آری استاد من محمد صادق خان سرور الملک بود که او را رئیس می گفتند زیرا در میان نوازندگان دربار ناصرالدین شاه همه او را به استادی و ریاست قبول داشتند.آبدار باشی که موقع را مناسب دید گفت برای شادی روح آن مرحوم که استادی مانند شما پرورانده است امشب ما را از نغمات زیبای سنتور خود بهره مند کنید.سماع حضور مثل کسی که حالت جذبه ای یافته باشد بی تامل حوله ای روی سنتور کشید و مضرابها را به دست گرفت و شروع به نواختن کرد.هنوز چند مضراب بیشتر نزده بود که به پسرش اشاره کرد ضرب را بردارد و با او همراهی کند.حبیب کوچک تمبک را به بغل گرفت و نرم نرمک با انگشتان ظریف خود بنواخت.دیگر صدائی جز ضربات مضراب استاد و پشتیبانی ضرب شنیده نمی شد ، گوئی نفس ها در سینه ها حبس و همه ی چشمها به دستهای استاد خیره شد.مضرابها با سرعت به سیمها می خورد و به قدری زیر دست استاد ، مرتب و شمرده و متوالی بود که جز خطی که برتارهای سنتور عمود بود چیزی در هوا دیده نمی شد.استاد گاهی ضربی می زد و گاهی نغمات آوازی می نواخت.شاید بیش از نیم ساعت ساز زد که همه را فریفته و مجذوب ساخت.

کجا بودند نوازندگان امروزی سنتور که ببینند استادی و مهارت چیست! من کجا می توانم شرح سازی را که از سماع حضور شنیدم وصف کنم! فقط یک جمله می نویسم و بس : سالهای بعد وقتی حبیب کوچک بزرگ شد و **حبیب سماعی** نام یافت ، سنتورش اثری از ساز استاد را داشت.

این بود اولین خاطره ای که از سنتور سماع حضور به یاد داشتم چند سال بعد هم زندگانی را بدرود گفت.دیگر نه او را دیدم نه پسرش را تا وقتی که سالها بعد با حبیب سماعی دوست و آشنا شدم و از ساز او بهره ها بردم که در جای خود ذکر خواهم کرد.اینک که نام سنتور به میان آمد کمی هم از داستان گذشته ی این ساز بنویسم و خواننده ی عزیز را با استادان این فن آشنا کنم:

pdf.tarikhema.ir

سنتورخان - کنت دو گوبینوی فرانسوی می نویسد : دو هنر پیشه ی دیگر در ایران هستند که هر دو معروفیت دارند یکی **خوشنواز** که در زدن کمانچه ماهر است و برعکس علی اکبر(مقصود آقا علی اکبر پدر میرزا عبدالله و آقا حسینقلی است) مردی خوش مشرب می باشد و دیگر **محمد حسن** که خیلی خوب سنتور می زند.لیکن محمد حسن برعکس خوشنواز مردی ساکت و کم حرف می باشد و کمتر او را دیده اند که بخندد.

آقا علی اکبر و خوشنواز و محمد حسن در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه یعنی همان موقعی که گوبینو کتاب سه سال در ایران را نوشته از نوازندگان دربار بوده اند.به طوری که دیگران می گویند ، محمد حسن یا حسن خان را **سنتور خان** هم می گفته اند و او قدیمترین استاد سنتوری است که ما می شناسیم.از شرح حال این نوازنده چیزی به دست نیامد ولی او شاگردی داشته است به نام محمد صادق خان که از هنر او بسی داستانها شنیده ام.

محمد صادق خان - در دربار ناصری نوازنده ی زبردستی به شمار می رفته و اولین موسیقی دانیست که لقب گرفته و **سرورالملک** شده او را رئیس هم می گویند زیرا سمت ریاست نوازندگان دربار و نقاره خانه را داشته است.محمد صادق خان فرزند **مطلب خان** کمانچه کش است که نخست پیش پدر خود به نواختن کمانچه شروع کرده سپس معلومات خویش را نزد سنتور خان تکمیل نموده و نوازنده ی زبردستی شده است.

محمد صادق خان سه تار خوب می زده و به پیانو هم آشنائی داشته است.وقتی در زمان ناصرالدین شاه پیانو به ایران آمد ، کسی به نواختن این ساز آشنا نبود.می گویند میان موسیقی دانهای ایرانی اول کسی که به این ساز آشنا شد و نواختن آن را شروع کرد محمد صادق بود که آهنگ های ایرانی را روی پیانو نواخت.

معیرالممالک در کتاب خود چنین می نویسد :

در بالا خانه ی انیس الدوله پیانوئی بود ولی هیچکس از اهل اندرون زدن آنرا نمی دانست.در آن زمان پنج یا شش پیانو در تهران بیش نبود و کمتر کسی از فن نواختن آن سر رشته داشت.محمد صادق خان که استاد سنتور بود و در اواخر ملقب به سرورالملک شد پیانو را نیز خوش می زد.مادرم **تبسم** نامی از کنیزانش را برآن داشت تا نزد مشارالیه پیانو بنوازد و او هر چه مشق می کرد به مادرم می آموخت (مادر معیرالممالک مرسوم به **عصمت الدوله** دختر ناصرالدین شاه ازخجسته خانم تاج الدوله دختر سیف الله میرزای پسر فتحعلی شاه بود) این کار بین خانمهای اندرون شهرتی به سزا یافت و شاه را نیز خوش آمد.از آن پس هر شب که مادرم خدمت پاشاه می ماند حسب الامر باید پیانو بزند .... چون دستگاه آواز به پایان می رسید یکی از خانمها که از عهده ی خواندن تصنیف برمی آمد آغاز خواندن می نمود.

در جای دیگر می نویسد : نوازندگان موقع خواب یکی سرورالملک که خداوند موسیقی و مشهور بود ، دستمالی بر روی سنتور می گسترد ، به قدری صدای ملیحی برای موقع خواب می داد که بهتر از آن نمی شد.

pdf.tarikhema.ir

اعتماد السلطنه نیزدر یادداشتهای خود از سنتور محمد صادق خان تمجید کرده است که در صفحات قبل همین کتاب خوانده اید.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۵۱) مجلس نوازندگان دوره ی ناصری تابلوی کار کمال الملک در سال ۱۳۱۰ هـ.ق کشیده شده و اصل آن در موزه ی گلستان است ۱- محمد صادقخان (نوازنده ی سنتور) ۲- اسمعیل کمانچه کش ۳- آقاغلامحسین (نوازنده ی تار)

شاگرد وی سماع حضور فرزند میرزا غلامحسین بوده به طوریکه معیر می نویسد: وی ساز اختراع کرده بود به ترکیب کمانچه با سیمها و پیچهای زیاد و دسته ای بلند به همین جهت آنرا ایستاده می زد و مجلس آرا نام نهاده بود.آنرا در حضور شاه به صدا در می آورد و انصافاً خوش می نواخت.

می گویند وقتی ناصرالدین شاه به فرنگ می رفته است در یکی از مسافرتها سرورالملک و سماع حضور هم همراهش بوده اند.وقتی شاه از سرحد خارج شد محمد صادق خان و سماع حضور به قصد گردش از همراهان جدا و به دهی وارد می شوند و در جلوی قهوه خانه ای می نشینند ولی هر چه طلب می کنند کسی به آنها اعتنائی نمی کند.محمد صادق خان به شاگردش سماع حضور می گوید : حبیب جعبه ی سنتور مشغول می شود.صدای ساز همه را به دور او جمع می کند و دهاتیها به قدری مشتاق و علاقه مند می شوند که چند روز آنها را نزد خود نگاه می دارند و با کمال احترام پذیرائی می نمایند.

محمد صادق خان دو پسر داشته است یکی به نام **مطلب خان** (هم اسم جدش) که او هم سنتور می زده و در عکس نوازندگان درباری دیده می شود ولی در جوانی در گذشته و شهرت زیادی نیافته است.فرزند دیگرش هم میرزاعبدالله سنتور زن است اما کسی که بعد از محمد صادق خان نام استاد را زنده نگاهداشته شاگردش سماع حضور می باشد.

سرورالملک یکی از هنرمندترین موسیقی دانهای دربارناصریست که تا زمان مظفرالدین شاه هم حیات داشته و بر همه ی نوازندگان درباری سمت استادیش مسلم است.نامبرده گوش بسیار دقیقی داشته و علاوه بر سنتور، در نواختن سه تار نیز استاد زبردستی بوده است.می گویند تا به آن پایه هوشمندی و ذوق و زیرکی داشته که با مختصر تمرین و ممارست از عهده ی نواختن هر سازی برمی آمده است.داستانی از او حکایت می کنند که کاسه های چینی یا گیلاسهای مختلف را آب می کرده و با کم و زیاد کردن آب درون آنها یک گام موسیقی تشکیل می داده و آهنگهائی می نواخته است.کسانی که سمت شاگردی او را داشته اند مانند حبیب سماع حضور در سنتور و ضرب ، مهدی صلحی در سه تار و حبیب الله شهردار (مشیر همایون) در پیانو همه بعد از وی استادان

pdf.tarikhema.ir

مسلمی به شمار آمده اند.

علی اکبر شاهی - یکی از نوازندگان سنتور که بعد از استادی محمد صادق خان مهارت داشته ، میرزا علی اکبر معروف به **آبدارخانه** است که نوازنده ی مخصوص نایب السلطنه بوده است.ظل السلطان وصف او را شنیده وی را نزد خود می خواند.علی اکبر به قصد مسافرت اصفهان به قم می رود.نایب السلطنه اطلاع می یابد و دستور بازگشت او را می دهد.علی اکبر در صحن قم متحصن می شود.بین نایب السلطنه وظل السلطان (دو برادر) برسر این موضوع رنجشی به میان می آید.شاه از موضوع با خبر می شود و علی اکبر را نزد خود می خواند و او هم چون از ترس پسران شاه در آبدار خانه ی دربار می ماند ، به میرزا علی اکبر آبدارخانه معروف می شود.صفحه ای از او به یادگار مانده است که آواز **رهاب** و **مسیحی** نواخته است.نام آهنگ را در روی صفحه آواز دلاویز نوشته اند و نمونه ی بسیار خوبی از سبک ساز قدماست که با روش مطلوبی اجرا شده است.

از میرزا علی اکبر سنتوری منقول است که وی روزی به منزل محمدصادق خان رفته و از پشت در ، صدای سنتور شنیده و چنین به نظرش آمده است که جوانکی با صورت زیر، همراه با استاد می خواند.صدای سنتور و آواز ، او را به درون اطاق می کشاند و مشاهده می کند که استادش با یک دست در زیر و با دست دیگر به طوری در بم کار می کند و مضراب ریز آنقدر متوالی و نرم به سیمها می خورد که از دور اثر صوت خواننده ی جوانی را می دهد.هر چند این داستان کمی به نظر اغراق آمیز می آید ولی به خوبی می رساند که مهارت سرورالملک بسیار بوده است.

pdf.tarikhema.ir

حسن سنتوری - شاگرد دیگر محمد صادق خان است که همراه با نوزاندگان دیگر چند صفحه سنتور زده ولی چون صفحه ی ساز تنها ندارد معلوم نیست هنرش تا چه پایه بوده است.البته او را نباید باحسن سنتور خان که قبلا شرحش گذشت اشتباه کرد.

****

سماع حضور- حبیب سماع حضور شاگرد محمد صادق خان نخست ضرب گیر استاد بوده و بعد نزد او به نواختن سنتور مشغول شده است.استادان امروز موسیقی که ساز او را شنیده اند می گویند در سنتور مسلط بوده است.برای اینکه از انعکاس زیاد صدای سنتور جلوگیری کند و صدای سیمها مخلوط نشود وی را عادت بر آن بود که دستمالی روی سنتور می کشید و به نواختن می پرداخت و شک نیست که با این ترتیب صدای سازش مطلوبتر می شد.

وی علاقمند به ورزش بود و در فن کشتی مهارت داشت.معیر در کتاب خود قصه ی بامزه ای از او نقل می کند:

یکی از تفریحات شاه تماشای کشتی گیری بود... در چنین روزی هر کس که از فن کشتی بهره ای داشت برای عرض اندام و کسب شهرت حاضر می شد.از جمله حبیب سنتوری ملقب به سماع حضور که مردی بلند بالا و سپید پوست و ستبر بازو و در فن کشتی سرآمد زمان بود قرار شد با حاجی مبارک آشپز عصمت الدوله که سیاه بود و از پهلوانان نامی به شمار می رفت پنجه در

(شماره ۵۲) حبیب سماع حضور در جوانی استاد سنتور

پنجه افکند.سماع حضور که میان حریفهای خود تنها از حاجی مبارک پروا داشت قبلا او را به

pdf.tarikhema.ir

طرز خوشی فریفته و به وی گفته بود که چون من قدم در میدان نهادم دیگر پهلوانان با من طرف نخواهند شد و البته با تو درخواهم آویخت مشروط برآنکه در ظاهر با کمال سختی به هم بپیچیم ولی باطناً قصد زمین زدن یکدیگر را نداشته باشیم. آن وقت نتیجه چنین خواهد شد که پس از زمانی تلاش ما را جدا خواهند کرد و هر دو مورد مراحم ملو کانه واقع خواهیم شد.مبارک پیشنهاد وی را می پذیرد و همین که سماع حضور فوطه برمیان بسته پا در میدان می گذارد سیاه بیچاره پیش آمده - یکی سپید چو شیر و دگر سیاه چو قیر- باهم گلاویز می شوند ...خلاصه پس از مختصر تلاشی حبیب ، مبارک ما را بر زمین کوبید.از مشاهده ی این حال ، خون سیاه خوش باور به جوش می آید و به چابکی از جا جسته... سر در عقب می گذارد و فریاد کنان می گوید : تو کسی بودی که بتوانی مرا زمین بزنی ؟

pdf.tarikhema.ir

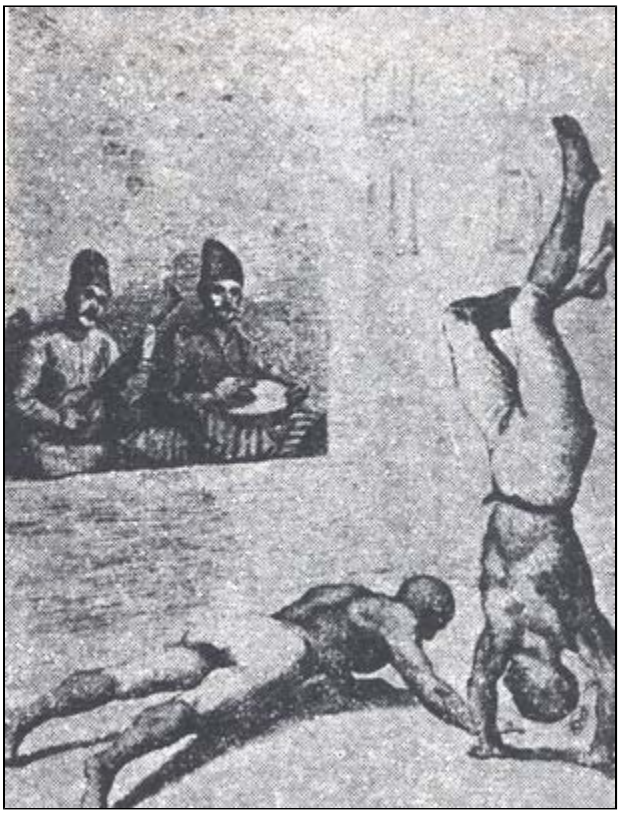

(شماره ۵۳) موسیقی درزورخانه (از کتاب Perse تالیف Louis Dwbeaux چاپ ۱۸۴۱ میلادی)

این کتاب در دوره ی فتحعلیشاه نوشته شده است.

به جقه ی شاه اگر در دامان خود او هم به روی خواهمت کشت! سماع حضور ناچار رو به پله های عمارت آورد.شاه چون چنین دید... هر دو را به حضور طلبیده به حاجی مبارک گفت : سیاه ، زمین خوردن که دیوانگی و این حرکات را ندارد.مبارک... قضایا را به عرض رسانید. شاه خندید و ... امر کرد حضوراً یکدیگر را در آغوش بگیرند.

یکی از دوستان می گفت در مجلس جشن بزرگی که برای عروسی یکی از بزرگ زادگان برپا شد و در باغی چادر زده بودند

pdf.tarikhema.ir

(شماره ٥٤) حبیب سماع حضور و پسرش حبیب سماعی

سماع حضور و میرزا حسینقلی هم حضور داشتند. میرزا به نواختن تار مشغول بود ولی کسی به ساز او توجه نداشت.سماع حضور می گوید حیف از تو که برای این مردم ساز بزنی ، صدای تار کم است و میهمانان را متوجه نی مکند.بعد می گوید سنتور مرا بیاورید و با قوت شروع به نواختن می کند.چون ساز او طوری خوش صدا بود که همه را جلب می کرد ، مجلس ساکت و آرام شد.بعد به تدریج صدا را ملایم کرد و روی خود را به میرزا نمود و گفت حالا همه سراپا گوشند و از ساز استاد استفاده خواهند کرد.میرزا حسینقلی نواختن را دوباره آغاز کرد و مجلسیان ازاینکه قبلا توجهی به ساز او نکرده بودند خجل شدند.

pdf.tarikhema.ir

سماع حضور مرد با اعتقاد و با ایمان و در سلسله ی درویشی از فقرای نعمت اللهی بود.در آخر عمر وی را عادت براین بود که در خلوت ، اول وضو می گرفت بعد سنتور می زد.از اول پرسیدند مقصود ازین حرکت چیست؟ گفته بود من وقتی ساز می زنم با خدای خود رازو نیازمی کنم انسان وقتی به طرف خدا می رود باید پاک و مطهر باشد. با این وصف باید گفت این هنرمند به جائی رسیده بود که موسیقی را وسیله ی تزکیه ی نفس می دانست و شک نیست که چنین راز و نیازی حتماً در پیشگاه خداوند مقبول خواهد افتاد.

(شماره ۵۵) حبیب سماعی استاد سنتور

حبیب سماعی فرزند سماع حضور بعدها جانشین مستحق پدر شد و مقامی را در سنتور یافت که همه او را استاد زمان خود می دانستند.هنر را از پدر به ارث برده بود ولی در خوی و رفتار وعقیده شباهتی به او نداشت.البته در مقام خود به شرح حال وی خواهیم رسید.

این بود داستان سنتور و سابقه ی این ساز خوش آهنگ که خوشبختانه امروز بازار رائجی دارد و طالبان نواختن آن بسیارند اما حیف که اغلب ، دیمی می نوازند و استاد قابلی ندارند و این ساز ملی را که سابقه ی بسیار طولانی دارد آن طور که باید خوب معرفی نمی کنند در صورتیکه سنتور سازی قدیمی است چنانکه نام آن در شعر منوچهری هم به کار رفته است :

کبک ناقوس زن و شارک سنتور زن است فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا

pdf.tarikhema.ir

سازندگان آلات موسیقی

ساختن ساز، علاوه بر مهارت و تجربه ، ذوق و سلیقه ی خاصی هم می خواهد که از عهده ی همه ی صنعتگران برنمی آید.در دوره ای که سرگذشتش را می نویسیم ، عده ای صنعتگر بوده اند که کارهای آنها معروفست و سازهائی که ساخته اند و به دست اهل فن رسیده ، همه در نوع خود بسیار خوب و کم نظیر می باشد.

استاد فرج الله - از صنعتگران ممتازیست که در ساختن تار و سه تار و کمانچه مهارت داشته است.

زادور ارمنی - در ساختن سه تار استاد بوده است.

یحیی قدیم - سه تارهای ممتاز ساخته است.او را یحیی قدیم نامیدم ، چون از یحیی دیگری هم گفتگو خواهم کرد.

حاج محمد کریمخان - درساختن تار و سه تار و سنتور و کمانچه مهارت داشته و مخصوصاً کمانچه را بسیار خوب از کار درمی آورده است.

حاج طایر- درمجمع الصنایع کاروانسرای وزیر نظام تهران حجره داشته و سه تار و کمانچه می ساخته ولی به اصطلاح اهل فن ، شگردش ، ساختن سه تار بوده و وصالی ساز را به خوبی از عهده برمی آمده است.

سید جلال و **غلامحسین خان** که تار های آنها معروفست.**سید جلال** ، سه تارهم خوب می ساخته است.

در مراغه نیز چند صنعتگر بوده اند که سه تارهای خوبی ساخته اند و کارهای دست آنها به نام سه تار کار مراغه مشهور است ولی از نام آنها بی خبریم.

هامبارسون ، عموی یحیی دوم است که تار می ساخته است ولی شهرت یحیی را ندارد.**خاچیک** ، پدر یحیی دوم نیز تار و سنتور می ساخت.سنتورهای کار **مار کار** اصفهانی معروفست.**آقا گلی** اصفهانی تار ساز خوبی بود و دو سال قبل فوت کرد.

مگردیج اصفهانی در ساختن تار مهارت داشت و **ملکم** اصفهانی که هنوز حیات دارد کار هایش بد نیست.

دیگر از صنعتگران ماهر، **علیمحمد صفائی** است که در سه تار ، شاگرد درویش بوده است.مخصوصا درریزه کاری ، سرآمد همه ی سه تار سازان بوده و سه تار را با قطعات متعدد کوچک به طرز زیبائی می ساخته است.از او دوباره سخن به میان خواهد آمد.

یحیی دوم - درین زمان ، مردم به تار علاقه ی بسیار داشتند.تقریبا هرکس می خواست سازی

pdf.tarikhema.ir

انتخاب کند ، تارمی زد.استادان موسیقی جستجو می کردند و تارهای خوش صدا انتخاب می نمودند.چون خریدار تار خوب ، زیاد بود کسانی هم پیدا شدند که صنعتگر ماهری بودند.از جمله یحیی دوم است که کارهای استاد فرج الله را الگوی خود قرار داد و تصرفاتی هم در آن کرد.می گویند وی تفحص بسیار می نمود و کنده های درخت توت را که کاملا خشک شد و مناسب ساختن تار بود ، پیدا می کرد و کاسه های خوبی می ساخت و چون به تجربه آموخته بود که چگونه دسته و کاسه را بسازد ، سازهائی را که می ساخت بسیار خوش صدا بود چنانکه هنوز هم تارسازان ، نمونه های او را سرمشق کار خود قرار می دهند.

(شماره ٥٦) یحیی تارساز

pdf.tarikhema.ir

معمول یحیی این بود که سالی یکبار استادان تار و نوازندگان معروف را به نهار دعوت می کرد و به اصطلاح درویشان ، دیک جوش می داد و میرزا عبدالله و آقا حسین قلی ، تار ها را امتحان می کردند و هر یک ساز مناسبی برای خود انتخاب می نمودند.شاگردان آن دو استاد نیز تاری برمی داشتند.روز بسیار خوشی بود که هم از دیدار یکدیگر شاد می شدند و هم راجع به طرز ساختمان تار، مذاکرات مناسب می کردند و استادان ، دستورهای شایسته می دادند.یحیی هم تجربیات خود را تشریح و توضیح می نمود.خوشبختانه از یکی ازین جلسات ، عکسی هم برداشته شده.

صنعتگران دیگر - استاد جعفر و برادرش **استاد عباس** صنعت نیز هردو ، از تارسازان ماهرند.عباس صنعت شاگرد یحیی است و اکنون هم حیات دارد ولی کارگاهی ندارد.اما اگر دوستانش ساز خوبی داشته باشند که محتاج اصلاح باشد ، به خوبی از عهده برمی آید.استاد جعفر شاگرد او بوده است.

(شماره ۵۷) عده ای از موسیقی دانها در مغازه ی یحیی تارساز.شخص طرف چپ که تیشه دارد یحیی است

مفتح آهنگ - ابوالقاسم اعتمادی (مفتح السلطان) شاگرد استاد عباس ، صنعتگر خوبی بود که در تهران (خیابان شاه آباد) مغازه داشت و همه نوع ساز می ساخت.

استاد حاجی آقا نیز تار ساز بود و فرزندش **رمضان شاهرخ** اکنون دارای همین پیشه است و یک نوع تار هشت سیم هم ابداع کرده است که به عقیده ی او اگر رواج یابد موجب سهولت نواختن می شود ولی کمتر مورد استعمال قرار گرفته است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۵۸) عباس صنعت (تارساز)

عشقی - شاگرد سید جلال و سه تار ساز خوبیست که اکنون حیات دارد و مغازه اش در تجریش است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۵۹) جعفر صنعت (تارساز)

(شماره ٦٠) مفتح آهنگ

تذکر- شاید برخی از خوانندگان بگویند که این سرگذشت بنا بود داستانی دلپذیر باشد و کم کم جذبه ی تاریخی و فنی یافت.حق با آنهاست.اما داستان نویسها هم در خلال قصه ها مطالب معترضه ذکر می کنند.تا کنون کسی راجع به تاریخ موسیقی ایران چیزی ننوشته است اکنون که نگارنده دست به این کار زده است ، مطالبی به نظر رسید که نتوانست از ذکر آنها صرف نظر کند.شاید سالی چند بگذرد و کسانی که ازین اطلاعات دارند ، دیگر پیدا نشوند و دانستنیهای آنها هم در پرده ی فراموشی افتد.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ٦١) استاد حاجی آقا (تارساز) (شماره ٦٢) رمضان شاهرخ (تارساز) در مغازه اش

از دو حال خارج نیست ، یا خواننده ی این کتاب اهل موسیقی است که ازین گونه بحث ها خسته نمی شود ، یا اهل فن نیست و حوصله ی خواندن این مطلب را ندارد.نگارنده مراعات حال هر دو طبقه را کرده است چنانکه اکنون نیز مجددا بحث تاریخی را کنار گذارده دوباره حکایتی بیان می کند.

pdf.tarikhema.ir

ارکستر سه نفری

اولین سفر- بعد از چندی پدرم به مسافرت رفت.مدت دو سال که از سفرش گذشت ، ما را هم به شیراز خواست.در شهریور ۱۲۹۷ بعد از سال قحطی همان روزی که باد سختی وزید و مرض (آنفلوانزا) سراسر ایران را گرفت ، با یک کالسکه ی بزرگ چهار اسبه ، از دروازه ی شاهزاده عبدالعظیم ، به سوی قم حرکت کردیم.روز دوم مسافرت ، همه ناخوش شدیم ولی چند روزی که در قم توقف کردیم ، بهبودی یافتیم و به طرف اصفهان رهسپار شدیم.

در اصفهان به منزل صدیقه ی دولت آبادی وارد شدیم .این بانو ، خواهر حاج میرزا یحیی و از زنان باسواد متجددی بود که برای آزادی نسوان بسیار کوشش می کرد و در آن وقت روزنامه ی (زبان زنان) را انتشار می داد او از جمله کسانی بود که می خواست راه تربیت و ترقی ، برای خواهرانش که آن وقت در حجاب بودند ، باز شود تا آنها هم بتوانند دوش به دوش مردان ، پیشرفت کنند.البته زمینه مساعد نبود و اولیای مذهبی مخالفت می کردند ولی او از پا نمی نشست و به فعالیت های خود ادامه می داد.آرزوهای او آن روزها برآورده نشد و بعدها در سال ۱۳۱۳ جامه ی عمل پوشید و زنان از چادر بیرون آمدند.ظاهراً لباس تمدن به بر کردند ولی آیا تربیت معنوی هم یافتند ؟ خیال می کنم در تقلید ظواهر چنان تند پیش رفتند که کمتر توانستند به معنی و حقیقت پردازند.از سال ۱۳۲۰ هم که دوباره بازار خرافات پرستی رواج یافت گروهی از آنان چادرها را به سر کردند و راهی را که هفت سال پیموده بودند ، قبل از اینکه به مقصد برسند دوباره به عقب بازگشتند.امروز هم متجددترین آنها یا به فکر خود سازی اند یا در پشت میز بازی!

باری دیدن مناظر زیبا و آثار تاریخی اصفهان ، برای کودکی که اولین بار به مسافرت می رفت ، بسیار جالب بود.خیابان چهارباغ با آن درختهای کهن و عمارات چهل ستون و عالی قاپو با آن جلال و عظمت و مساجد شاه و شیخ لطف الله و چهار باغ با کاشی کاریهای زیبا و زاینده رود با پل های عظیم سی و سه چشمه و خواجو و مخصوصاً منارجنبان که وقتی توی یک مناره می نشستم و آن را به حرکت می آوردم ، مناره ی دیگر هم به آرامی رفت و آمد داشت ، برایم بی نهایت تماشائی و مشغول کننده بود.حالا وقتی درست فکر می کنم ، به روان پادشاهان صفوی که بانی این بنا های بزرگ بوده اند ، درود می فرستم ولی از اینکه بازار موهومات و خرافات را رواج دادند ، متاسف می شوم.هر چند منظوری سیاسی داشتند که پایه ی استقلال ایران را محکم کنند ولی حالا که ما قصد آن روز آنها را دریافته ایم و مقصود ، حاصل شده است چرا دست از مرده پرستی و افکار پوچ برنمی داریم و درخت وهم و خیال ار از ریشه نمی کنیم؟

****

pdf.tarikhema.ir

(شماره ٦٣) این دختر با روبند و چادر، روزنامه

زبان زنان را بدست دارد (سال ١٢٩٧)

به سوی شیراز - راه میان اصفهان و شیراز را ، راهزنان گرفته بودند و رفت و آمد ، خطر جانی داشت.به شیراز تلگراف کردیم و منتظر جواب شدیم.پاسخ تلگراف دو روزه آمد و حالا که چهل سال جلو رفته ایم ، بیشتر طول می کشید! جواب این بود که به بانک شاهی مراجعه کنیم و با گاری امانتی که به شیراز می فرستند حرکت نمائیم.مسافرت تا شیراز آن هم با گاری ، بسیار خسته کننده بود اما چاره ای نداشتیم.از بانک دستور گرفتیم و آماده شدیم.مادرم به بازار رفت و مقداری پارچه و پنبه خرید ؛ حلاج هم به خانه آمد و چندین تشک و لحاف دوخت.از مادرم پرسیدم ، این همه رختخواب برای چیست؟ گفت روی نقره خواهیم نشست ، باید زیرمان نرم باشد! تعجب کردم زیرا معمولا پول نقره را در جیب می گذارند ، چرا آنقدر این سکه ها بدبخت شده اند که باید رویشان بنشینیم ! معلوم شد بانک شاهی می خواهد یک گاری پول نقره ی یک قرانی و دو قرانی به شیراز بفرستد.پولهای آن زمان ، قیمت داشت زیرا نقره ی خالص بود.پنج قرانش تمام مخارج یک خانواده را ، در روز تامین می کرد.بانک نمی توانست این همه پول اصل را بدون محافظ به خطر اندازد.مثل امروز نبود که کاغذ چاپ کنند و به دست مردم بدهند و صد ریالش کار پنج قران سابق را انجام ندهد! این گاری نقره را دویست سوار قزاق و ژاندارم بدرقه می کرد و به سرحد فارس می رسانید.از شیراز هم صد سرباز تفنگچی می آمد و پول را تحویل می گرفت.

ترتیب مسافرت داده شد.مادرم مقداری کرباس خرید و به چادر دوز داد.او هم برای روی گاری سایبانی درست کرد.هر چه لحاف و تشک داشتیم روی جعبه های در بسته ی مهر و موم شده ی نقره ها انداختیم.گیوه ها را هم از پا در آوردیم و چهار زانو روی صندوقها نشستیم.گاریچی ، مرد بلند قامت ترک زبانی بود.مهار اسب ها را به دست گرفت ؛ سوتی کشید و شلاق را به کپل اسب

pdf.tarikhema.ir

ها فرود آورد و گاری از زمین کنده شد.غلام بانک و پستخانه هم ، پهلوی سورچی نشستند.روی هم رفته سرنشینان این محمل قیمتی در حدود ده نفر بودیم که تمام لوازم مسافرت حتی هزار پیشه و اسباب آشپزخانه را هم همراه داشتیم.از سی و سه پل که گذشتیم و به اول (تخت پولاد) رسیدیم ، جماعتی را از دور دیدیم که معلوم شد همراهان این گاری پربها هستند.گذشته از نظامیان که با بارو بنه ، آماده ی حرکت بودند ، تمام مسافرینی هم که از چند ماه قبل ، قصد مسافرت شیراز را داشتند ، از این فرصت استفاده کرده باردوی ما پیوسته بودند.بعضی پیاده ، برخی سوار الاغ و اسب و قاطر ، زنهای چادر نمازی هم با پالکی و کجاوه مهیای حرکت بودند.صاحب منصبی که رئیس اردو بود به گاری ایست داد وجلو آمده کاغذی را که رئیس

pdf.tarikhema.ir

بانک نوشته بود از مادرم گرفت و خواند و گفت مواظب باشید هیچکس جز شما حق ندارد به این گاری سوار شود ؛ شما مورد کمال اطمینان بوده اید که اینجا نشسته اید ؛ سفارشتان را هم کرده اند ، هر وقت کاری داشتید به من مراجعه کنید.بعد خبردار کشید و با فرمانهای او ، سواران قزاق و ژاندارم با خط زنجیر در بیابان پراکنده شدند ؛ گروهی به جلو رفتند و گروهی به عقب ؛ دسته ای به راست و دسته ای به چپ.به مسافرین هم دستور داد که دنبال گاری حرکت کنند.به سورچی گفت هر وقت دست راستم را بالا بردم و به جلو حرکت دادم علامت حرکت است و هر وقت دستم را محکم پائین آوردم نشانه ی توقف خواهد بود ؛ مواظب باش که باید به فرمان من حرکت کنی.بعد خودش مهمیز زد و اسب تاخت و به جلو رفت و وسط جاده ی خاکی ایستاد ؛ نظری به اطراف افکند و فرمان داد و همه با گاری به راه افتادند.ساعتی به تماشای مسافرین و نظامیان مشغول بودیم ولی به تدریج خسته شدیم و هر کدام در یکی از گوشه های گاری دراز کشیدیم و خوابمان برد.

به اولین منزلی که رسیدیم ، مرد کوتاه قد چاق سرخ روئی را دیدیم که به زحمت از قاطر پیاده شد و به طرف ما آمد.خیلی شبیه سید حسین قراب بود که قبلا وصفش را گفته ام.آری خودش بود که پیش آمد و سفربخیر گفت : به به ، شما کجا ، اینجا کجا ، چه همسفران خوبی! ما هم از گاری پیاده شدیم و اسباب سفر را پائین گذاردیم.سید حسین گفت با دو تن از دوستانم به شیراز می روم.چون با او سابقه ی الفت داشتیم ، قرار شد شبها در یک منزل با هم به سر بریم.گفت دوستانم را هم می آورم.مادرم گفت ما که آنها را نمی شناسیم - قراب گفت مردمان خوبی هستند ؛ با شما هم آشنا می شوند ؛ ازین گذشته مگر نمی دانید؟ تاملی کرد و گفت خوب بعد معلوم می شود!مادرم پرسید چه گفتی؟ قراب گفت رئیس اردو دستور داده جای خوبی برای شما تهیه کنند ، همه با هم خواهیم بود ؛ شب های خوشی خواهیم داشت ؛ می خوانیم و می زنیم - من به سید حسین گفتم خواندنش درست ، اما زدنش با کیست؟ ما که تار نداریم اما اگر شما داشته باشید مادر جان می زند.مادرم گفت تار من که لایق آواز قراب نیست - سید حسین گفت آخر یک کاری می کنم...

شب همه دور یکدیگر در اطاقی نشستیم و دوستان قراب هم آمدن چیزی که بیشتر توجه مرا جلب کرد دو جعبه ای بود که در طاقچه گذارده بودند.از سید حسین پرسیدم اینها چیست؟ گفت بعد معلوم می شود!مادرم به قراب گفت : چرا همه چیز را به بعد وعده می دهید؟ قراب خندید و به طرف طاقچه رفت و جعبه ها را پائین آورد و آنها را باز کرد و آنچه درون جعبه ها بود روی زمین گذاشت.با کمال تعجب دیدم ، یک تار و یک ویولن است.من به طرف ویولن رفتم و به تماشای آن که تاکنون ندیده بودم مشغول شدم.قراب به دوستانش گفت : این بچه عاشق موسیقی است تصنیفهای عارف را هم می خواند ، حالا بنوازیم و بخوانیم.بعد رویش را به من کرد و گفت : سازها را دست آقایان بده.من آن دو مرد را نمی شناختم و نمی دانستم چه می زنند.تار را دادم دست آنکه چاق تر بود و ویلن را هم به دست آن یکی که باریک اندام بود سپردم.قراب خندید و گفت : گرز درخور پهلوان است ، چه خوب شناختی !

pdf.tarikhema.ir

حالا که همه چیز معلوم شد دوستان را معرفی می کنم : این آقائی که تار به دست دارد **باصرالدوله** است که به عضویت کابینه ی ایالتی فارس منصوب شده.آن آقا هم که ویولن را دست گرفته **حشمت دفتر** راد که منشی مخصوص قوام الملک است و من بسیار مفتخرم که در خدمت این دو دوست ارجمند عازم شیرازم.بعد رویش را به آقایان کرد و گفت : من با این خانواده الفتی قدیم دارم ، با میرزا غلامرضای شیرازی و میرزا رحیم کمانچه کش در میان آنها شبهای خوشی گذرانده ام.امیدوارم آنها هم از مجالست دوستان من در این مسافرت خشنود شوند ، بعد گفت راستی ضرب کجاست؟ من دویدم و به اطاق مجاور که اسبابها در آنجا بود نگاه کردم ، کیسه ی ضرب را پیدا کردم و تمبک را به دست سید حسین دادم.باصرالدوله مضراب را به سیم کشید و صوت دلکشی داد.دیدم همان صدای کمانچه است ، اما تو دماغی نیست.سازها کوک شد و پیش درآمد ابوعطای درویش خان آغاز گردید.صدای تار و ویولن و ضرب بسیار مطلوب بود.مادرم گفت : ما بندگان خوب خدائیم که در سفر هم از نعمت موسیقی و مجالست هنرمندان بی نصیب نمی مانیم.نوبت به آواز رسید و سید حسین با صوت رسای خود گاه همراه با تار و زمانی با پشتیبانی ویولن ما را محفوظ کرد.سپس تصنیف را همه به این شرح خواندیم:

دل هوس سبزه و صحرا ، ندارد میل به گلگشت و تماشا ، ندارد

دل سر همراهی با ما ، ندارد خون شود این دل که شکیبا ، ندارد

ای دل غافل نقش تو باطل خون شوی ای دل

دلی دیوانه داریم زخود ، بیگانه داریم زکس ، پروا نداریم

این تصنیف را عارف در موقعی که محمدعلی میرزا ، شاه مخلوع ، به تحریک اجانب ، به گمش تپه آمد ، در وصف او سرود که هنوز هم بعد از هفت سال در سر زبانها بود.

من در آن زمان از موسیقی بهره ای نداشتم و نمی توانم بگویم که ساز نوازندگان تا چه پایه از هنر مایه می گرفت.همینقدر می دیدم که نه تنها در گوش من اثر مطلوب داشت بلکه همه را شیفته و مجذوب می کرد باصرالدوله مضراب را به تار می نواخت و حشمت دفتر آرشه را به نرمی و ملایمت به سیم می کشید.

بعدها شنیدم که باصرالدوله از شاگردان خوب آقا حسینقلی و حشمت دفتر از دست پروردگان حسین اسمعیل زاده بوده است.قراب هم درخواندن آوازهای ضربی و تصنیف مهارت داشت و صدایش به اصطلاح معروف شش دانگ بود یعنی اوجش توانائی داشت وبا قدرت می خواند.ولی گاهی زیاد جیغ می کشید ، هر وقت ملایمتر می خواند اثر بیشتری در شنونده داشت.

pdf.tarikhema.ir

شهر گل و بلبل

مسافرت بیست روزه ی ما به پایان رسید و از زیر دروازه ی قران گذشته به شهر زیبای شیراز وارد شدیم همان شهری که مردمش به خوش ذوقی مشهورند و شهر گل و بلبلش نامیده اند.بعد از چند روز، مرا به مدرسه ای که درگوشه ی میدان سربازخانه بود ، فرستادند.ساختمان دبستان ، مناسب نبود ولی رفتار معلمین و علاقمندی آنها به اینکه ما باسواد شویم ، به زودی مرا به آن محیط آشنا کرد.معلم ما آخوند مهربان با اطلاعی بود که همه ی مواد برنامه را یک تنه درس می داد و در تدریس ، مهارت کامل داشت و مربی به تمام معنی بود.

مدرسه ی دیروز و امروز - اصولا آن روزها عالم درس و مدرسه صفائی داشت.کسی برای تصدیق گرفتن درس نمی خواند ، چون برای ورود به خدمات دولتی از کسی مطالبه ی گواهینامه نمی کردند ، سواد و معلومات می خواستند.منظور شاگرد ، کسب معرفت و مقصود معلم ، تربیت او بود که مانند اولادش می دانست ، در آن موقع عده ی محدودی به مدرسه می رفتند و وقتی درسشان را تمام می کردند ، هر چه خوانده بودند در ذهن داشتند و از فضائل اخلاقی هم بهرمند بودند.البته وسائل تحصیل ، برای همه کس فراهم نبود.امروز ، موجبات مدرسه رفتن بیشتر آماده است ولی مقصود ، کسب دانش نیست ، به دست آوردن ورقه ایست که ارزش استخدامی داشته باشد ، هر چند صاحب آن چیزی نداند! حالا در مملکت ما وقتی می خواهند کسی را به کاری بگمارند از او نمی پرسند چه می دانی ، به او می گویند چه دانش نامه ای داری؟ اینست که جوانان برای به دست آوردن مدرک تحصیلی به همه جا متوسل می شدند ولی به خود کمتر زحمت می دهند زیرا عشق فضیلت جوئی ازبین رفته است.با اینکه ما ملتی هستیم که بیش از همه ، کتب اخلاقی داریم ولی آنها را اگر هم بخوانیم به کار نمی بندیم.امروز وقتی جوانان می بینند که یک دلال بازاری بی سواد با پشت هم اندازی ، صاحب سرمایه و تاجر می شود یا یک راننده کامیون ، از باربری قشون اجنبی درموقع جنگ ، گاراژ دار می شود یا یک بنا از خرید و فروش زمین ، به نوائی می رسد و هر که صاحب ثروت است در جامعه ارزش بیشتری دارد و کسی که عمری دانش اندوخته ، به ذلت زندگانی می کند ، دنبال تحصیل نمی روند و این بزرگ ترین بدبختی جامعه امروزی ماست.

ظاهر سازی و عوام فریبی و ریاکاری ، جای حق و حقیقت را گرفته و در نتیجه هیچکس به کار خود ، ایمان و اعتقاد ندارد : بقال کم می فروشد ، عضو اداره از کارش می دزدد.معلم وقت می گذراند ، دانش آموز هم که حالا بهتر از سابق می فهمد ، درس نمی خواند! و در نتیجه مملکت روبه تباهی می رود.کیست که فکر اساسی کند و ما را به راه راست بکشاند؟ آیا جز مدرسه ، کسی از عهده ی این کار برمی آید؟ این وظیفه ی رهبران قوم است که بکوشند و وزارت فرهنگ را در پیشرفت مقصود ، کمک و یاری کنند.آیا این وظیفه را انجام می دهند؟

محضر فرصت - از مطلب دور افتادم ، ورود به مدرسه در شیراز و وضع تحصیل آن ایام مرا به این مقایسه کشانید.به هرحال با اینکه بعدها زیاد سفر کردم ولی هیچ شهری را مثل شیراز دوست نداشته ام.درختهای سرو، منظره ی جالب بابا کوهی و چاه مرتضی علی ؛ زمین های سرسبز اطراف شهر و باغهای مسجد بردی ، اسیاب سه تائی و هفت تن و چهل تن ، باغ دلگشا و حافظیه و مقبره ی سعدی ، مسجد و بازار وکیل و شاهچراغ ، ارگ دولتی و از همه بالاتر محبت و مهمان

pdf.tarikhema.ir

نوازی شیرازیها را هرگز فراموش نمی کنم.

pdf.tarikhema.ir

بهترین تفریح من اسب سواری بود.مخصوصاً آب رکن آباد همیشه در نظرم است.روزی یکی به من گفت ، هرکه از آب بخورد ، شاعر می شود ؛ من هم خوردم و با زحمت ، چند شعری ساختم و آن را برای فرصت الدوله دوست پدرم خواند.گفت باید قواعد شعر را هم فرا گرفت.

(شماره ٦٤) نگارنده در شیراز

میرزای فرصت کلاس درسی داشت که صبح های خیلی زود تشکیل می شد.من هم به کلاس او رفتم.جمعی از جوانان ، نزد او نقاشی می کردند و برخی دیگر ادبیات می خواندند.چندی در محضر آن استاد ، عروض خواندم و نقاشی کردم اما هرگز نتوانستم مثل لطفعلی صورتگر که در همان وقت شاگرد او بود شعر بگویم و یا مانند سید صدرالدین که بهترین شاگرد نقاشش بود ، نقاشی کنم زیرا دلم بیشتر به گرو موسیقی بود.فرصت الدوله مرد وارسته ی دانشمند با ذوق هنرمندی بود.کتب بسیار نوشته و در چاپخانه ی بمبئی به چاپ رسانیده بود.از آن فضلائی بود که از تمام علوم و فنون بهره داشت.کتاب بحورالالحان را هم در موسیقی نوشته بود که بعدها مطالعه کردم و اینک به شرح آن می پردازم:

بحورالالحان - میرزا نصیر فرصت کتاب بحورالالحان را که در علم موسیقی و نسبت آن با عروض است در سال ۱۲۹۳ به چاپ رسانیده است.این کتاب ده سال قبل از طبع ، تالیف شده و بعد از اینکه مولف سفری به تهران آمده و با اهل موسیقی رابطه و آشنائی یافته ، قسمتی به آن افزوده است.مخصوصاً از اطلاعات **مهدی صلحی** (منتظم الحکما) که او را بسیار ستوده ، استفاده کرده است.مقدمه ی این کتاب اقتباس از کتب موسیقی قدماست که به طور خلاصه به آنها اشاره شده و رابطه ی شعر و موسیقی را از نظر وزن ، بیان داشته. سپس اسامی دستگاهها و گوشه های آواز را هم به سبک اخیر که هنوز معمول است نوشته و مقداری از اشعار شعرای متقدم مخصوصاً

pdf.tarikhema.ir

غزلیات سعدی و حافظ را انتخاب کرده و در بالای هر غزل نوشته است با چه آوازی مناسبت بیشتری دارد و دراین قسمت نیز به طوری که خود می نویسد با شش تن از اهل فن مشورت کرده است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ٦٥) میرزا نصیر فرصت شیرازی

در سال ۱۳۲۸ کوهی کرمانی که او هم شاگرد فرصت بود در نظر گرفت این کتاب را با قطع کوچک تجدید چاپ نماید و ازمن خواست که مقدمه ی بسیار مختصری برای آن بنگارم. من نیز خواهش آن دوست را پذیرفتم و کتاب مزبوربه چاپ رسید.اینک

pdf.tarikhema.ir

چند سطری که مربوط به همین موضوع است از آن مقدمه درین جا می آورم:

اینکه استاد در بالای غزلیات نوشته است: به فلان لحن خوانده شود مناسب است.مقصودش ذکر قاعده ی قطعی و از لحاظ حصر نبوده بلکه تناسب و حتی موضوع شعر و وزن و غیره را در نظر گرفته است.چنانکه در آخر کتاب ، اشعاری که مناسب خواندن در روز و شب و چمن و باغ و صحرا و منزل وغیره است تعیین کرده و این نیز از همان نظریه ی قدما سرچشمه گرفته است که برای نواختن و خواندن آهنگ ها موقع مخصوص را در نظر می گرفتند چنانکه می گفتند: فلان مقام برای صبح مناسب است و آهنگ دیگر شام راست ؛ یا مزاج اشخاص را برای نواختن نغمات منظور داشتند و ازین قبیل. به هرحال چند غزلی را که استاد برای خواندن آن ، آهنگی را مناسب دانسته ، من با آوازی دیگر نیز خواندم که مناسب بود و چون فرصت چنانکه نوشتم نظریه اش از باب حصر نبوده است بنابراین می توان گفت ، این کتاب برای کسانی که علاقه به موسیقی ملی دارند بسیار مناسب است و مخصوصاً آواز خوانها را راهنمائی می کند.چه با داشتن این کتاب که جنگی محسوب می شود ، آنها را از همراه داشتن دیوانهای دیگر بی نیاز می کند ، زیرا خواننده برای نغمه سرائی ، احتیاج به غزلیات اساتید دارد و چه بهتر که آن غزلها در بحور و اوزان مختلف از طرف استادی چون فرصت انتخاب شده و همیشه در دسترس باشد.این را نیز بگویم که تقریباً هر غزلی را با هر آهنگی نمی توان خواند ولی این مطلب را تنها از لحاظ آواز و ردیف باید در نظر گرفت زیرا از آن که بگذریم و موضوع آهنگهای ساخته شده را در نظر بگیریم ، برای یک شعر می توان آهنگهای مختلف حتی به وزنهای متفاوت در مقامات و دستگاههای متعدد ساخت و درین مورد آنچه بیشتر اهمیت دارد ، معنی و مفهوم و مقصود و مضون شعر است که باید با آهنگ و مقامی که برای آن ترکیب می شود متناسب و موافق باشد.

pdf.tarikhema.ir

این بود شرح مختصری از محضر فرصت شیرازی و ذکرخلاصه ی کتاب بحورالالحان ، اکنون برگردیم به دنباله ی سرگذشت:

موزیکچی ها - وقتی روزها به مدرسه می رفتم **موزیکچی ها** در یکی از گوشه های میدان تمرین می کردند.عصرها رئیس موزیک آنها را دور خود جمع می کرد و آهنگهای نشاط آوری می نواختند که برای من بسیار خوش آیند و مطلوب بود.گذشته از مارش و والس و پولکا و مازورکا و رومی نغمات ایرانی هم می زدند.از جمله تصنیفی بود در ماهور که با این شعر آغاز می شد:

گو به ساقی کز ایاغی ترکن دماغی زان
شرابی که شب مانده باقی

گوینده و سازنده ی آن معلوم نیست.چنین به نظر می رسد که نغمه ای ترکی بوده و در روی آن اشعاری ساخته اند.بعضی هم این تصنیف را منسوب به عارف می دانند ، هر چند به گفته های او شبیه است ولی در دیوانش ذکر نشده است.

رئیس موزیک ، افسر مهربانی بود.چون یک بار هم عکسی از او و دسته ی موزیکش برداشتم که در این جا ملاحظه می کنید ، خیلی به من علاقمند شد.وی که گویا سرهنگ فضل الله خان بود به ویولن هم آشنائی داشت و حاضر شد به من نیز تعلیم دهد ولی باز پدرم صلاح ندانست ، مبادا از فکر تحصیل و دروس مدرسه بازمانم. من هم به این دلخوش بودم که در گوشه ی میدان بایستم و به نواهای موزیک گوش دهم.

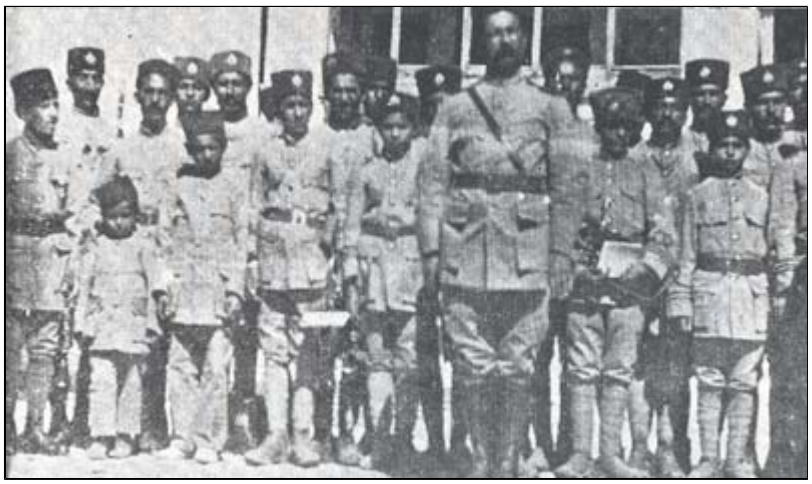

(شماره ٦٧) دسته ی موزیک سربازخانه در شیراز (سال ١٢٩٨)

قانون زن - تا آن وقت ، قانون را ندیده بودم.اولین بار که رحیم قانونی را دیدم و سازش را شنیدم.از صدای خوش آهنگ و لطیف و پخته ی این ساز، بسیار خوشم آمد.سالها بعد نیز، یک بار دیگر به شیراز رفتم و چون به موسیقی آشنائی بیشتری یافته بودم ، سراغش را گرفتم و مکرر، سازش را شنیدم.مهارت فوق العاده ای نداشت ولی سازش مطلوب و دلچسب بود.

رحیم فرزند ابراهیم در ١٢٥٤ در شیراز تولد شد.در سن ١٥ سالگی همراه پدرش به بیروت و شام و مصر مسافرت کرد و دوره ی این سفر، هشت سال طول کشید.وی اولین بار، این ساز را در شام

pdf.tarikhema.ir

دید.چون پدرش به موسیقی آشنا بود و رحیم ازین

(شماره ٦٨) رحیم قانونی با سه تن از همکارانش (این عکس نقل از ویولن امیرجاهد است)

آلت موسیقی خوشش آمد در همان جا به فراگرفتن آن همت گماشت.استادش ، نغمه های عربی می نواخت ولی او همینکه به اصول نواختن این ساز آشنا شد ، شروع به تمرین آهنگهای ایرانی کرد چنانکه هر وقت سازش را می شنیدم ، موسیقی خودمان را می نواخت و مانند جوانهای امروز تقلید نواهای عربی را نمی کرد.

pdf.tarikhema.ir

ذکر این جمله مرا به یاد گفته ی یک نوازنده ی عرب انداخت.چندی پیش یکی از موسیقی دانهای مصری به هنرستان موسیقی ملی آمد و ضمن نواختن عود ، صحبت ازموسیقی ما به میان آورد و با کمال تعجب پرسید: چرا نوازندگان رادیو تهران موسیقی عرب را به طرز نامطلوب و غلط می نوازند ؛ اگر می خواهند آهنگهای ما را بزنند ، آیا بهتر نیست نت های آن را از ما بخواهند و دست بزنند؟ من خجالت کشیدم به او بگویم ، چون موسیقی خودمان را درست نمی دانند و مایه ی کافی ندارند ، جملات معترضه می بافتند! زیرا آن وقت به من جواب می داد: مرگ رادیوی تهران کارش روی حساب و قاعده نیست؟ من هم ناچار بودم گفته ی او را تصدیق کنم و این اعتراف باعث سرشکستگی بود.ناچار سکوت کردم و مطلب را عرض نمودم و خوشبختانه او هم موضوع را دنبال نکرد.

به هرحال وقتی رحیم قانونی ، ازین مسافرت برگشت ، قانون را هم با خودش به ایران آورد و نه تنها در شیراز، شهرت یافت بلکه آوازه اش به گوش مردم تهران هم رسید ، چنانکه چند بار در رادیو تهران نوازندگی کرد.نامبرده چند شاگرد داشت که از جمله ، فرزندش جلال قانونی بهتر از دیگران شد و از سال ۱۳۲٤ که پدرش فوت کرد ، جانشین او گردید.

جلال قانونی درسال ۱۲۸۵ در شیراز به دنیا آمد و از ۱۵ سالگی نواختن این ساز را نزد پدر خود آغاز کرد.نامبرده نیز همچون پدرش همواره مقیم شیراز است ولی تنها همشهریهای خود را از نوای سازش بهره مند نمی کند ، گاهی هم به تهران می آید و در مجالس دوستانه ، تهرانی ها را نیز محفوظ می نماید و از جمله چند بار هم در رادیو تهران نوازندگی کرده است.روش او نیز از سبک رحیم اتخاذ شده است و اکنون هم در شیراز چند شاگرد دارد ، تا از میان آنها چه بیرون آید.

حالا ببینیم قانون چیست؟

قانون سابقاً در ایران معمول بوده.معلوم نیست چطور شده که از این کشور رفته و دوباره به ارمغان آمده است.سیمهای این ساز

(شماره ٦۹) جلال قانونی

pdf.tarikhema.ir

ازروده است و با دو مضراب که مانند انگشتانه ، به انگشت سبابه می کنند ، با هر دو دست نواخته می شود و چون نغمه های زیر و بم را با هم به صدا در آورد ، آهنگ این ساز بسی مطلوب و دلنشین است به خصوص کمه مانند سنتور ، انعکاس صدا هم ندارد.ازین گذشته با خرکهای متعددی که دارد ، می توان به سرعت صداها را عوض کرد و تغییر کوک داد.به این ترتیب ، نواقصی که در سنتور موجود بوده ، درین ساز از میان رفته است.صدای قانون ، هم به تنهائی و هم با ارکستر، بسیار مطبوعست ولی چون کم صداست و قوت سنتور را ندارد ، اگر در ارکستر به کار رود ، باید نوازندگان دیگر، خیلی ملایم بزنند که صدای آن را نپوشانند.

pdf.tarikhema.ir

از سه سال قبل مهدی مفتاح هنرآموز هنرستان موسیقی ملی به تمرین این ساز مشغول شده و چون تحصیلات موسیقی داشته و

(شماره ۷۰) مهدی مفتاح

به سازهای دیگر و علم موسیقی آشنا بوده ، سبک بهتری پیدا کرده است و اغلب در موقع نواختن ملودیها با دست راست ، به وسیله ی دست چپ ، هم آهنگی مطلوبی نیز ایجاد می کند و با اینکه دوران تمرین او زیاد نبوده به نظر اینجانب هم اکنون روش فنی مطلوبتری دارد که اگر ادامه دهد ترقیات بیشتری نصیبش خواهد شد.امیدوارم وسائلی فراهم شود که این ساز ، دوباره در ایران متداول گردد و به مثل معروف ، آب رفته به جوی باز آید.مفتاح هم توفیق یابد ، کتابی که برای فرا گرفتن این ساز تهیه کرده است به چاپ برساند و موجبات نواختن این ساز خوش صدا ، برای علاقمندان فراهم گردد.

این که گفتم ، این ساز در ایران معمول بوده ، ازین نظر است که حتی اختراع آن را به ابونصر فارابی (متوفی ۳۳۹.ه.ق) نسبت می دهند ولی امروز آن را ساز مصر و عراق می گویند.زهی تاسف که هر چه خود داشته ایم ، ارزش آن را ندانسته ایم و از دست داده ایم.هنوز هم متنبه نمی شویم و از تقلید دست برنمی داریم:

ای خان را ، تقلیدشان برباد داد
دوصد لعنت برین تقلید باد

pdf.tarikhema.ir

موسیقی نظامی

نقاره خانه - مدرسه ی موزیک

در فصل گذشته اشاره ای به دسته ی موزیک سرباز خانه ی شیراز کردم.در آن زمان ، یک دسته ی موزیک آبرومندتری هم در دستگاه قشون جنوب وجود داشت که زیر نظر افسران انگلیسی اداره می شد.افراد این سپاه در روزهای سلام ، مقابل والی فارس از جلوی تمثال احمد شاه رژه می رفتند و آلات موسیقی آنها هم مانند اسلحه و دیگر لوازمشان برعکس سربازهای خودمان از نوی و خوبی برق می زد.نوازندگان این دسته ی موزیک ، هندی بودند و چون وسائل کار و تمرین آنها مرتب تر بود ، مارشهائی هم که می نواختند مطلوبتر جلوه می نمود.

اکنون که به مناسبت ، صحبت موزیک نظامی به میان آمده است ، تصور می کنم خواننده ی این سرگذشت بی میل نباشد از سابقه ی این نوع موسیقی در ایران اطلاع حاصل کند:

سرود جنگ - موسیقی نظامی در ایران سابقه ی بسیار قدیم دارد.از دیرباز ، سرودهای جنگی موجب نشاط سربازان و رسیدن آنها به فتح و پیروزی بوده است.برای نمونه چند جمله از کتاب (خصال کوروش) تالیف (زنوفن) مورخ یونانی را ذکر می کند:

کوروش هنگام حمله به قشون آسور ، بنا بر عادت خود ، سرودی آغاز کرد که سپاهیان باصدائی بلند و با احترام و ادب بسیار ، دنبال آن را بخواندند و چون سرود به پایان رسید ، آزاد مردان با قدمهای مساوی و با نظم تمام به راه افتادند.

در جای دیگر گوید : کورش برای حرکت سپاه چنین دستور داد که صدای شیپور، علامت حرکت و عزیمت خواهد بود و همین که صدای شیپور بلند شد باید همه ی سربازان حاضر باشند و حرکت کنند.

پس از چند سطر دیگر می نویسد : در نیمه ی شب که صدای شیپور عزیمت و رحیل بلند شد ، کوروش سردار سپاه را فرمان داد تا با همراهان خود در جلوی صفوف سپاهیان قرار گیرد.بعد کوروش می گوید همینکه به محل مقصود رسیدم و حملات دو سپاه نزدیک شد ، سرود جنگی را می خوانم و شما بی درنگ جواب مرا بدهید.درموقع حمله چنانکه گفته بود ، کوروش سرود جنگ را آغاز کرد و سپاه همگی با وی هم آواز شدند.

سازهائی مانند کوس ، دهل ، کرنا ، شیپور ، سرنا و غیره آلات موسیقی جنگ بوده که شاعران ما مکرر از آنها نام برده اند.

موسیقی نظامی ما تا دوره ی ناصرالدین شاه که آلات بادی اروپائی به ایران آمد ، همان اسباب و افزاری بود که در **نقاره خانه** به کار می رفت.پس باید نخست ازین دستگاه گفتگو کنم.

نقاره خانه - شاردن فرانسوی که در نیمه ی دوم قرن یازدهم هجری دو سفر به ایران آمده و چند

pdf.tarikhema.ir

سال در اصفهان پایتخت صفویه سکونت کرده است راجع به نقارخانه می نویسید:

pdf.tarikhema.ir

سمت سر در بازار شاه ، دو ایوان سرپوشیده است که آن را نقاره خانه خوانند و هنگام غروب و سحر، با نقاره و کوس و دهل که قطر آن سه برابر قطر طبلهای اروپاست ، می زنند.محل این نقاره خانه در قیصریه ی کهنه بود و قبل از شاه عباس بزرگ ، به هنگام شام و سحر نقاره می زدند.تا آنکه میدان شاه را ساختند و نقاره خانه به آنجا انتقال یافت.

همچنین می نویسد: در محله ی خواجو هم کاخ نقاره چیان هندیست که در آن ، کرنا زنان و سایر نوازندگان هندی منزل دارند.شاه عباس دوم هنگام شکست مغول کبیر و فتح قندهار، عده ای از این نوازندگان را به همراه آورد و در این قصر که در آن هنگام خالی بود ، جای داد.

در جای دیگر می نگارد : در یکی ازگوشه های این میدان (مقصود میدان محله ی عباس آباد است) نقاره خانه ای مانند نقاره خانه ی میدان شاه است که به هنگام غروب آفتاب ، در آن نقاره می زنند و این یکی از امتیازات شهرهای بزرگ است.شاه عباس اول ، برای جلب مردم بدین محله نقاره خانه ای به آنجا داد و می خواست به محله ی جلفا که مسکن مسیحیانست و مقارن و مقابل با ساختمان این بخش بنا شده است ، نیز نقاره خانه بدهد ولی ارامنه از ترس خرجی که برایشان تحمیل می شد ، از قبول آن خود داری کردند.

(تاورنیه) سیاح و تاجر فرانسوی که در دوره ی صفویه ، چندین سفر به ایران آمده است در سفر نامه ی خود چنین می نویسد:

در روی این گالری (مقصود ایوان میدان شاه اصفهان است) اول غروب آفتاب و نصف شب ، نقاره و کرنا مشغول دادن کنسر می شوند که صدایش در تمام شهر شنیده می شود ، در بعضی از نقاط این ایوان ، اطاقهای کوچک برای منزل این نقاره چیها ساخته شده.در همه ی شهرهای خان نشین به حکام این امتیاز داده شده که نقاره خانه داشته باشند.

در جای دیگر می نویسد : در طلوع و غروب و نصف شب ، در هر شهری جماعتی موظفند که یک ربع ساعت از اقسام آلات موزیک مثل نقاره و دهل و سرنا و سنج ، کنسری بدهند.این جماعت می روند در یک بلندی می ایستند که صدای نقاره شان به همه ی شهر برسد.یک قسم کرنا هم دارند که هفت هشت پا طول دارد و دهانش خیلی گشاد است و صدای آن تا نیم (لیو) مسافت می رود.اما کرنا فقط در پایتخت و کرسی ایالت زده می شود.در تمام اعیاد و اوقاتی که شاه یک حاکم تازه یا صاحب منصب بزرگی معین می کند هم نقاره خانه می کوبند و این نقاره چیها حق دارند که به هر خانه ای که در آنجا اولاد ذکوری متولد شده باشد بروند و نقاره بزنند.صاحب خانه هم مجبور است یک مبلغی به آنها بدهد.

در سفرنامه ی (برادران شرلی) چنین آمده است که شاه عباس بزرگ ، آنها را در محل وسیعی که در وسط بازار بوده و سکوئی داشته ، مهمانی کرده است و می نویسد: بعد با طبل و نقاره ، خوانچه های ضیافت به میان آمد که ۲٤ نفر از نجبا می آورند و وقتی طبالها و نقاره چیها رفتند ، اهل طرب به میان آمدند.بیست نفر زن با لباسهای فاخر می خواندند و به صدای موزیک می رقصیدند.وقتی جشن به انتها رسید ، پادشاه برخاست و دست (سر آنتوان) بگرفت و دست به دست همینطور در کوچه های شهر

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۷۱) نقاره چیان (از کتاب سفرنامه ی دیولافوا)

می گشتند و آن بیست نفرزن ، از جلو می رفتند و آواز می خواندند و می رقصیدند.بعد از آنها اهل دربار می رفتند و هر کدام از آنها دست یکی از ماها را گرفته بود و در سر هر کوچه ، موزیک جدید مشاهده می کردیم.

دیولافوا می نویسید : نقاره چیان با آن کرناهای بلند ، قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب آن ، در بالای عمارت نقاره خانه ، به رسم نیاکان باستانی خود ، به آفتاب که بزرگترین نماینده ی قوای زنده ی طبیعت است ، سلام می دهند.

عبدالله مستوفی می نویسید : در ایران از زمان قدیم ، معمول بوده است که در طلوع و غروب آفتاب ، نوازندگان این موسیقی وطنی ، در محل مرتفعی به دور هم گرد می آمدند و بوق و کوس و کرنا و دهل خود را به صدا در می آوردند و با نوازندگی خود ، خورشید و روشنائی آن را استقبال و بدرقه می کردند و در مواقع رزم هم به آلات موسیقی خود که سنگین های آن را به پشت شتر می بستند ، در میدانهای جنگ به نواهای مهیج خود ، سلحشوران را به شجاعت می آوردند و در کوچ های منزل به منزل اسباب سرگرمی پیادگان و سواران بودند.در زمان ناصرالدین شاه چون در جنگ و تمرین های جنگی ، آلات موسیقی اروپائی معمول شده بود ، نقاره خانه از شغل اصلی خود افتاده و جنبه ی تجمل به خود گرفته بود فقط در اعیاد و صبح و عصر، کار سابق خود را انجام می دادند.در مسافرتها هم البته عده ای از آنها همیشه با اردوی ناصرالدین شاه بودند و صبح و عصر، نوازندگی خود را در استقبال و بدرقه ی خورشید معمول می داشتند.

هنگامیکه نقاره می کوفتند - در دوره ی ناصری نقاره خانه درین موارد به کار می رفت:

۱- در هر بامداد ، پیش از طلوع آفتاب و در شامگاهان هنگام غروب خورشید ، از سردر نقاره خانه ی ارگ ، نوازندگی می کردند.

۲- در روزهای عید که سلام رسمی منعقد می شد ، در موقعی که شاه به تخت می نشست ، از

pdf.tarikhema.ir

سردر نقاره خانه ، نقاره چیان باد در کرنا و سرنا نموده طبل ها را به نوازش در می آورند. سپس خطیب الممالک آغاز خطبه می نمود.

pdf.tarikhema.ir

۳- در روز عید قربان (دهم ذیحجه) چنانکه اعتماد السلطنه می نویسد : شتر قربانی را امروز با نقاره چی و مطرب حضور آوردند.از رسومات قجر است که شتر قربانی را با اسباب طرب می گردانند.

معیرالممالک می نویسد : در عید اضحی شتر قربانی را به حضور می آوردند.صدای ساز و نقاره برمی خاست و از دور، رقاصان چهل بند پوشیده و زنگ بردست ، پای کوبان نمایان می شدند. (چهل بند) خامه ی زربفتی بود که دامنش دارای طبقات چندی از پارچه های مختلف بود که دور آن رشته های گلابتون قرار می دادند و هنگام رقص ، دایره ی رنگارنگی اطراف رقاصها تشکیل می یافت.خطیب ، خطبه خوان ، در جلو و نقاره چیان در عقب ، روان بودند و چند تن نوازنده ی تار زنان و کمانچه کشان و دف کوبان در طرفین حیوان می آمدند.نقاره چیان ، کلاه پوستی سیاه با طاق ماهوت و یراق دوزی بر سر و نیم تنه ی ماهوت قرمز با مغزی سیاه برتن و شلواری به همین رنگ به پا داشتند...شتر را بدین ترتیب می آوردند و پس از زمانی نوازندگی و دریافت خلعت ، مرخص می شدند.

۴- کوبیدن طبل ، هنگام شب ، برای اطلاع یافتن راهگذارها از ساعت.چنانکه معیر می نویسد:

(شماره ۷۲) نقاره چیان شترسوار (نقاشی آب و رنگ دوره محمد شاه قاجار که اصل آن

در موزه ی مردم شناسی تهران است)

در سردرنقاره خانه که درمیدان ارگ واقع بود ، سه نوبت طبل می زدند: غروب آفتاب ، نقاره می کوبیدند.آنگاه یک ساعت از شب گذشته **طبل خبردار** می زدند و طبال در حین زدن ، به دور خود می چرخید که صدا به تمام شهر برسد.ساعت دو ، **طبل برچین** را می زدند که کسبه شروع به برچیدن بساط و بستن دکانها می نمودند.ساعت سه **طبل بگیر و ببند** را رده شیپور ارگ را می کشیدند و درها بسته می شد.

۵- در شبهای ماه رمضان ، چنانکه معیر می نگارد : هنگام افطار و سحر (ماه رمضان) هر بار چهار توپ به غرش می آمد و شب دو نوبت ، طبل و نقاره می کوفتند.یک بار آن از نیمه ی شب گذشته بود و آن را طبل دم کردن سحری می گفتند.

pdf.tarikhema.ir

۶- در روزهای اسب دوانی وقتی شاه سوار می شد تا وقتی به پوش سلطنتی می رسید ، شاطرها اطراف و شترهای نقاره خانه پیشاپیش آن به حرکت می آمدند.

pdf.tarikhema.ir

۷- در تعزیه ی تکیه دولت که در فصل مربوط به آن بیان خواهد شد.

وفا داری نقاره چیان به رسم گذشته

این آئین دیرین که قرنها سابقه ی تاریخی داشت در سالهای بعد به تدریج از اهمیتش کاسته شد و حالا تقریباً متروک است.عبدالله مستوفی شرحی در کتاب خود درین باره نوشته است که عیناً نقل می شود:

وقتی که مشروطه تازه به ایران آمده بود ، بعضی مشروطه چیها که در تظاهر تجدد طلبی ، بی مزگی و تصور می کردند که آنچه قدیمی است باید از بین برود ، پاپی نقاره هم شدند و چندین ماه به این بدبختها که جز برپاداشتن رسم دیرین مملکت و استقبال بدرقه ی فرد کامل نورانیت گناهی نداشتند ، حقوق ندادند ولی این آقایان که حقاً باید آنها را بعد از این وقعه آقایان نامید ، از دم در نرفتند و صبح و عصرها حتی در شب های رمضان کار خود را بی گرفتن حقوق انجام دادند.آنها که در این بی مزگیها خیلی دو آتشه بودند و حرارت به خرج می دادند برای نقاره چیها پیغام فرستادند که عبث به خود زحمت می دهید و باد به سرنا و کرنا می دهید ، دیگر نه در گذشته و نه در آینده حقوقی نخواهید داشت.آقایان جواب گفتند:ما برای افتخار و احیای رسم دیرین کشور مشغول کاریم و از کسی هم حقوق نمی خواهیم ، اگر به ایوان سر در ارگ که محل نوازندگی ماست احتیاج دارید ، بگوئید راه پله ی آن را تیغه کنند تا ما ، در نزد وجدان خود آسوده باشیم و الا تا این راه نبسته اید ، ما از کارخود دست برنمی داریم.خلاصه اینکه همین مقاومت چند ماهه ی آنها سبب شد که بعدها که قدری عقل به کله ها برگشت و این شورهای بی نمک ، دست از بی مزگی برداشتند برای آنها حقوق برقرار کردند.

انتقال نقاره خانه - در دنباله ی این واقعه می نویسد: رضا شاه هم اولین حمله ای که به اساس سلطنت قاجاریه وارد آورد ، تصرف نقاره خانه بود که به وسیله ی انتقال محل آن از سر در ارگ بسر در تازه ساز میدان مشق (همان سردری که اکنون در خیابان سپه واقع می باشد) این تصرف را عملی کرد و در حقیقت ، این علامت سلطنت را از مقر قدیم خود کند و به دسترس خود و تحت امر خویش گذاشت که توجه عامه را نسبت به اقتدار خود بیشتر جلب نماید.

موسیقی قراولان شاهی - این بود تشکیلات و موارد استعمال نقاره خانه که تا دوره ی ناصری علاوه بر حفظ رسوم قدیم و نوازندگی از سردر ارگ و مواقع دیگر، تنها موسیقی قراولان پادشاهی بود که در تشریفات رسمی به کار می رفت چنانکه اوژن فلاندن درزمان محمد شاه قاجار از آن به نام (موزیک گارد سلطنتی) نام برده است:

در موقع ورود به تهران از دور مشاهده کردیم که مقدمات تشریفات دربار جهت ورود سفیر فراهم گشته است.**موزیک شاه** مشغول نواختن بود و هر یک می خواست از خود ابتکاری به خرج دهد.همگی در قیافه ی ما می نگریستند که بفهمند این ارکستر در ما چه تأثیری می کند.با اینکه سعی داشتیم خود را محفوظ نشان دهیم ، نشد و عاقبت دانستند که ما را خوش نیامده است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۷۳) موزیک نظامی دوره محمد شاه (تابلو از موزه ی مردم شناسی)

چون درین موقع پیشامدهائی امور اصفهان را مختل کرده و محمد شاه برای حفظ نظم و امنیت به طرف آن شهر رهسپار شده بود ، هیئت فرستادگان دولت فرانسه هم به اصفهان عزیمت کردند که در آنجا شاه را ملاقات نمایند و مأموریت خود را انجام دهند.چنانکه اوژن فلاندن می نویسد: برای خوش آمد سفیر و همراهان ، جشنی در قصر (هفت دست) برپا کردند که موجبات خشنودی سفیر فراهم شود.درین جشن ، کشتی گیرها ، رقاصان بالای طناب و آتشبازی هم از جمله تشریفات درباری بود و شاه به سوی هر یک از صنعتگران ، مشت مشت طلا می ریخت و بازیگران هم با جدیت ، کارهای خود را انجام می دادند.پس از این ضیافت درباری ، وزیر خارجه هم مهمانی دیگری در یکی از قصور سلطنتی ترتیب داد و در آنجا **موزیک گارد سلطنتی** که بالنسبه خوب به نظر می آمد ما را محفوظ کرد.

آلات نقاره - درین ارکستر، دو نوع ساز و دو قسم طبل بکار می رفته است.از آنجا که اکنون مورد استعمال ندارد تا به چشم آید ، شرح آنها بی مناسبت نخواهد بود تا به یادگار بماند:

۱- **سرنا** - آلتی است بادی شبیه (هوبوا) که مانند نی ، شش سوراخ در جلو دارد و یکی در عقب.زبانه ی آن ، مضاعف است که از دو قطعه چوب نازک به نام **نی می** و تبچ ساخته می شود و دور آن را با نخ می بندند.وقتی دو نوازنده ی سرنا در میان نقاره چیان باشند یکی از آنها نغمه (ملودی) را می زند و دیگری به اصطلاح نقاره چیان ، دم می دهد به این طریق که صدای پرده ی اصلی (تنیک Tonique) را مرتبا می کشد.

سرنا از سازهای قدیم ایرانست.عربها سازی شبیه به آن موسوم به **مزمار** یا **زمز** داشته اند که لوله ی آن استوانه شکل و پرده ی صوتش معیوب بود ولی لوله ی سرنای ایرانی ، مخروطی و صدایش بهتر است.

۲- **کرنا** - آلتی است بادی و بلند که صدای آن بم می باشد و چون سوراخ ندارد ، با انگشتان نواخته نمی شود.بنابراین فقط برای دم دادن است.

۳- **نقاره** - دو طبل کوچک متصل به هم است یکی بزرگتر که صدایش بم تر است و یکی کوچکتر با صدای زیرتر.آلت نواختن نقاره دو عدد چوب است به نام **چوب نقاره** و با دو دست نواخته می

pdf.tarikhema.ir

شود.گاهی یک دست در بم و دست دیگر در زیر، کار می کند ، گاه هر دو چوب ، به بم یا به زیر می خورد.

pdf.tarikhema.ir

کاسه ی نقاره از مس است و پوست آن از گاو تهیه می شود که کلفتر است.

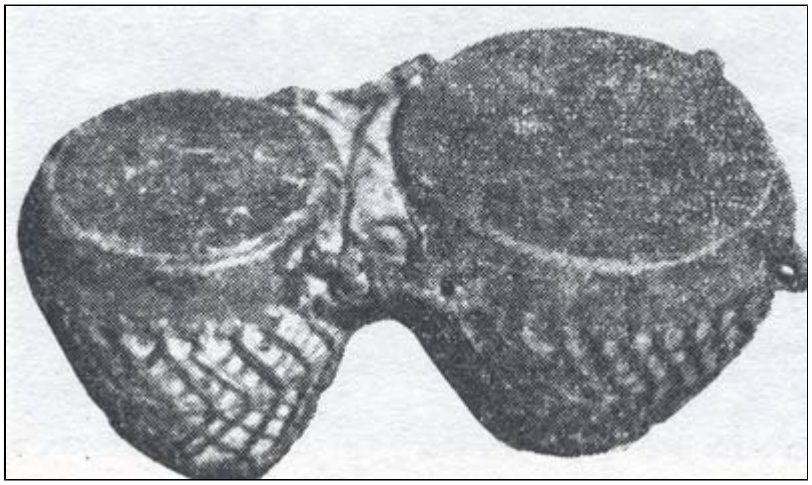

(شماره ٧٤) نقاره

۴- **گورگه** - طبلی است از نقاره بزرگتر و پوست آن که نازکتر است از گوسفند تهیه می شود.کاسه ی آن گلی است و با دو عدد ترکه ی نازک به صدا می آید.

****

مدرسه ی دارالفنون - وقتی ناصرالدین شاه به تخت سلطنت نشست (١٢٢٦ مطابق ١٢٦٤هـ.ق.) وزیر کاردانش میرزا تقی خان امیر نظام (امیرکبیر) که از طرز تعلیم و تربیت عمومی در اروپا اطلاع حاصل کرده بود ، به خوبی متوجه شد که باید سطح فرهنگ مملکت را بالا برد و ایرانیان را به علوم جدید آشنا ساخت ، بنابراین در تدارک مقدمات یک دانشگاه در تهران ، بذل جهد نمود تا در این مرکز نوین تعلیم و تربیت ، علوم جدید مانند ریاضی و مهندسی و طب و دواسازی تدریس و فنون نظامی نیز تعلیم شود که رسته های پیاده و سوار و توپخانه و مهندسی هر یک به وظائف خود آشنا گردند و افسرانی تربیت شوند که بتوانند وضع نظام ایران را اصلاح نمایند و مانند سایر ممالک ، قشون متحدالشکل منظمی به وجود آورند.به این منظور به تأسیس مدرسه ای به نام دارالفنون اقدام و در همین محل فعلی شروع به ساختمان بنای مناسب کرد و معلمین متخصص از ممالک اطریش و فرانسه استخدام نمود.ساختمان محل مدرسه چند سالی به طول انجامید و روزی که در ١٢٦٨ هـ.ق.موجبات افتتاح آن فراهم شد متأسفانه صدر اعظمی که بانی این بنای خیر بود ، در اثر سعایت اطرافیان شاه ، از کار برکنار شده در باغ فین کاشان به حالت تبعید می زیست و منتظر سرنوشت شومی بود که در کمینش نشسته بود.آری اینست سزای مردم خدمتگذار این مملکت!

باری مدرسه ی دارالفنون با حضور شاه و میرزا آقاخان نوری صدر اعظم و وزرا و درباریان و اهل فضل و کمال و معلمین ایرانی و اروپائی افتتاح گردید و در هر شعبه عده ای به تحصیل علوم جدید مشغول شدند.

موزیک دارالفنون - سالها بعد لزوم دسته های موسیقی نظامی به سبک جدید که جزء لوازم و

pdf.tarikhema.ir

تشریفات سلطنتی بود مورد توجه قرار گرفت.بانی منظور شعبه ای در مدرسه ی دارالفنون به نام **شعبه ی موزیک** تأسیس شد و برای تعلیمات فنی ، یک تن متخصص فرانسوی به نام **لومر** از اروپا استخدام شده به ایران آمد.متخصص دیگر ی هم از اطریش آورده بودند به نام **گوار** که موزیک کارمان میرزا نایب السلطنه را اداره می کرد.

pdf.tarikhema.ir

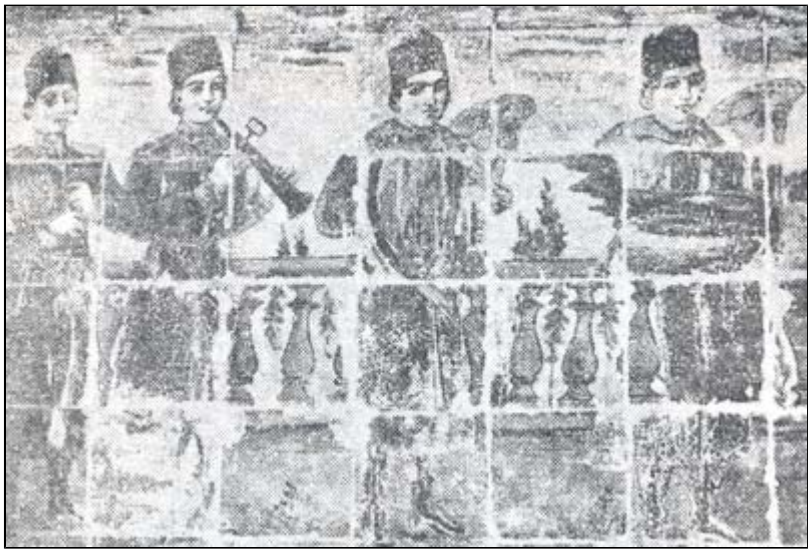

(شماره ۷۵) موزیکچی ها (کاشیکاری باغ گلستان)

ازین موقع کلمه ی موزیک به دسته های موسیقی نظامی اطلاق شد و **موزیک** ، جای نقاره را گرفت.

منظور اساسی این شعبه تهیه ی نوازنده ی آلات بادی موسیقی نظام و تربیت مربی برای اداره کردن دستجات موسیقی نظامی بود. شاگردان این شعبه که لباس به تن داشتند ، مشغول فراگرفتن تعلیمات موسیقی شدند.چون معلم اروپائی ، زبان فارسی نمی دانست **میرزا علی اکبر خان نقاش باشی** (مزین الدوله) که معلم فرانسه و نقاشی دارالفنون هم بود ، به سمت مترجمی (لومر) منصوب گردید و درس موسیقی نظری او را که برای شاگردان می گفت به طور سئوال و جواب به فارسی ترجمه کرد و اولین کتاب

pdf.tarikhema.ir

تئوری موسیقی را به سبک جدید با جمله های فرانسه و ترجمه ی فارسی آنها نوشت و در چاپخانه ی دارالفنون به چاپ رسانیده در دسترس شاگردان مدرسه قرار داد (۱۲۶۱ مطابق ۱۳۰۱ هـ.ق).

دروس دیگر مانند سرایش (سلفژ) و تعلیم علمی آلات بادی بوسیله ی معلم اروپائی به عمل می آمد و وسائل و اسباب و لوازم کار از قبیل آلات موسیقی نظامی هم که سفارش داده بودند از اروپا رسید و پس از چند سال یک **دسته ی موزیک** حاضر و آماده شد که در جشنها و سلامهای رسمی و هنگام پذیرائی و معرفی سفرا به حضور شاه برای اولین بار به جای نقاره خانه ی قدیم به کار رفت.

pdf.tarikhema.ir

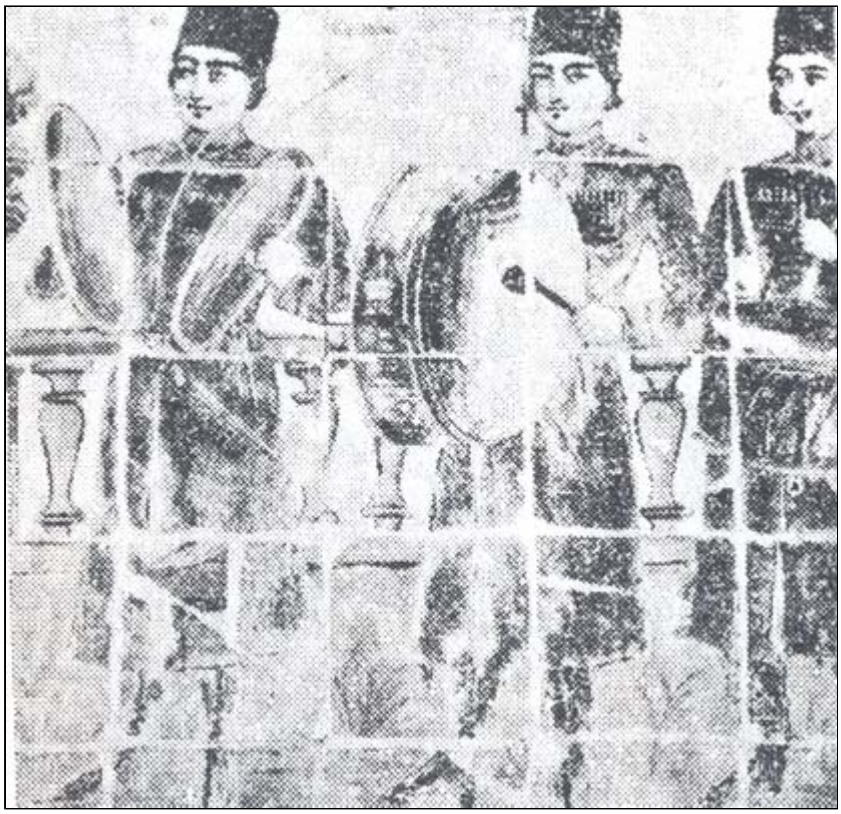

(شماره ۷۷) طبال و سنج زدن (کاشیکاری باغ گلستان)

مورادی که موزیک نواخته می شد

در دوره ی ناصرالدین شاه ، موزیک نظامی درین موارد به کار می رفته است:

۱- در روزهای عید که سلام رسمی منعقد می گردید ، وقتی شاه به تخت مرمر وارد می شد و بر صندلی مخصوص می نشست ، موزیک ، سلام ایران را می نواخت ، آن گاه شیپورچی ، باد به شیپور کرده متعاقب آن غرش توپها به گوش می رسید.اولین آهنگ سلام را لومر ساخت که تا زمان محمد علی شاه معمول بود و در دوره ی احمد شاه تغییر کرد.

۲- درمسافرتهای ییلاقی دو دسته موزیک نظامی همراه بود که بامداد و شامگاه نزدیک به سرا پرده ی سلطنتی آهنگ های خوش می نواخت.

۳- در تشریفات رسمی درباری و شرفیابی سفرای خارجه که از مقابل گارد احترام رد می شدند موزیک ، سلام کشور مربوط را می نواخت.

pdf.tarikhema.ir

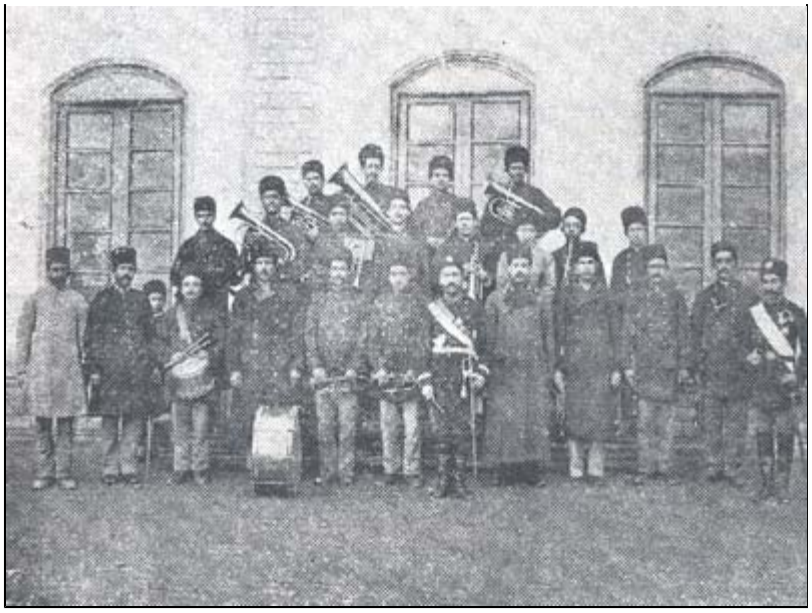

(شماره ۷۸) موزیک دارالفنون در زمان ناصرالدین شاه

۴- در تعزیه ی تکیه دولت نیز موزیک نظامی وظیفه ی نوازندگی داشت که در موقع خود به آن اشاره خواهد شد.

۵- همه روزه از یک ساعت به غروب مانده یک دسته موزیک در حیات تخت مرمر نوازندگی می کرد که به نام آقشام (شامگاه) موسوم بود و نزدیک غروب ، سلام می زدند و می رفتند.

pdf.tarikhema.ir

۶- اشخاصی که میل داشتند. می توانستند برای جشن عروسی از موزیک نظامی ، در مقابل دادن انعام ، استفاده کنند.مستوفی می نویسد: دو مرتبه دسته ی موزیک نظامی به خانه ی عروس می رفت ، یکی بعد از ظهر روز عروسی برای بردن رخت حمام داماد به سرحمام و دیگری در موقع بردن عروس به خانه ی داماد ، به این ترتیب که در مراجعت از حمام ، دسته موزیک جلوی داماد می افتاد و او را تا عروسی خانه می رساند.در موقع عروس آوردن هم باز دسته موزیک جلوی عروس می افتاد و او را به خانه ی داماد می رسانید.

در باغ شاه هم که مجسمه ی ناصرالدین شاه را سوار بر اسب ساخته بودند ، روز پرده برداری از مجسمه ، جشن گرفتند و چند دسته موزیک در باغ مزبور آهنگهای مختلف می نواختند.در روز های اسب دوانی و مسابقات کشتی گیری نیز دستجات موزیک نوازندگی می کردند.

کارهای لومر - در دوره ی ناصرالدین شاه ، لومر سمت **موزیکانچی باشی** داشت. نامبرده در سفر سوم شاه به فرنگ در نمایشگاه ایران در پاریس نیز حضور داشته است چنانکه شاه در سفرنامه خود می نویسد:

داخل اکسپوزه ی ایرانی شدیم. یکی از فرنگیها از ما اجازه خواسته بود که اسبابهای ایران را خودش در اینجا اکسپوزه کند.ما هم اجازه دادیم.حالا او با مسیولمر موزیکانچی باشی ما و مسیور ریشار معروف اینجا را به شراکت دست کرده اند.مسیولمر و آن شخص فرنگی و مسیو ریشار حاضر بودند.جای وسیع خوبی بود با انواع اسبابهای ایرانی از قالیهای خوب و امتعه ی دیگر مزین کرده و خیلی خوب ترتیب داده بودند.

(شماره ۷۹) طبال (کاشیکاری باغ گلستان)

pdf.tarikhema.ir

درین سفر بعضی آهنگها مورد توجه قرار گرفته و شاه دستور داده است نت آنها را بفرستند چنانکه می نویسد : دسته موزیکانچی هم که یک دسته قرمز پوش و متعلق به پولیس بودند ، آمده حلقه زدند و شروع به زدن موزیکال کردند.نواهای فرح انگیز بسیار خوب می زدند به طوریکه فرمودیم نت آن نواها را برای ما بفرستند به طهران ببریم که موزیکانچیهای ایران بزنند.

علاوه بر موزیکانچی ها ، عده ای هم زیر نظر لومر فرانسوی تحصیل کرده برای اداره کردن دستجات موزیک تربیت شدند که به تدریج سمت صاحب منصبی یافتند و به ریاست دسته های موزیک منصوب گردیدند.

در سالهای آخر دوره ی ناصری نیز یک تن فرانسوی موسوم به دووال (Duval) استخدام شده به ایران آمده .نامبرده ویولن زن بود و به تشکیل ارکستر آلات زهی اقدام کرد ولی دو سال بیشتر در ایران نماند و همان لومر بود که دنباله ی کار و تعلیمات دسته های موزیک را به عهده داشت.

در دوره ی مظفرالدین شاه برای دفعه ی اول چند آهنگ ایرانی توسط لومر برای پیانو نوشته شد و در پاریس به چاپ رسید.چنانکه در سفرنامه ی مظفرالدین شاه به این مطلب اشاره شده است:

pdf.tarikhema.ir

ناصر همایون و مسیو لومر را که به پاریس فرستاده بودیم امروز آمده فرمایشات ما را از بابت نتهای موزیک به خوبی انجام داده اند.یک نسخه ازین نتها که در همان موقع در پاریس چاپ شده اکنون در کتابخانه ی هنرستان موسیقی ملی موجود است و شامل قسمتی از آواز چهار گانه و همایون و ماهور با چند تصنیف و رنگ می باشد و لومر نیز یک صفحه مقدمه به زبان فرانسه در آغاز آن نوشته و مخصوصاً از ناصرهمایون شاگردش که در جمع آوری و نوشتن آهنگها به او کمک کرده تشکر نموده است.لومر در حدود ٤٥ سال قبل در تهران فوت کرد.

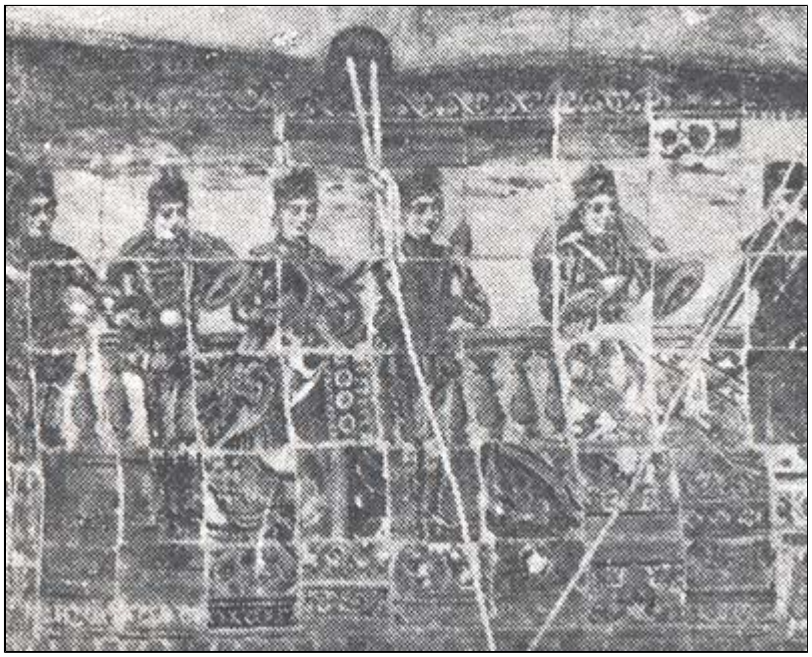

(شماره ۸۰) موزیکانچی ها (نمای غربی شمس الماره در باغ گلستان)

اکنون از شاگردان اولیه ی شعبه ی موزیک شمه ای بنگارم:

سلیمان خان - از اولین و بهترین شاگردان لومر بود.وی قرنی کوچک می زد ولی در تعلیم تمام اسبابهای بادی دست داشت و پیانو هم می نواخت.صاحب منصبان آتیه ی موزیک حتی سالار معزز که بعدها رئیس کل موزیک بود احترام بسیار به او می گذاردند و او ار از همه ی شاگردان لومر برتر می دانستند.وی بعدها رئیس موزیک عبدالحسین میرزای فرمانفرما شد و حتی یک سفر هم برای آوردن آلات موسیقی نظام به خارج از ایران مسافرت کرد. معاونین او اول **انوشیروان** میرزا بعد **عبدالرحیم** خان و سپس مجید **حشمت دیوان** بود.این دسته ی موزیک در سفرهای آذربایجان و کرمان و کرمانشاه نیز همراه فرمانفرما بود.سلیمان خان بعدها دوباره به تهران آمد و مدتی رئیس موزیک علاءالدوله و چندی هم رئیس موزیک گارد سلطنتی شد.

سلیمان خان فرزندی داشت به نام اصلان خان که صنعتگر خوبی بود و تا چند سال قبل که فوت کرد در خیابان فردوسی مغازه داشت و آلات موسیقی را تعمیر می کرد.یک اطریشی هم به نام آلبر هادویکر در موزیک علاءالدوله متصدی اصلاح سازها بود.از همشاگردیهای سلیمان خان ارمنی که او هم نزد لومر فرانسوی کار کرده و معلومات خوبی در اداره ی دستجات موزیک نظام داشته **یوسف خان** است که اطلاع بیشتری از وی به دست نیامد.

pdf.tarikhema.ir

غلامرضا خان (سالار معزز) از شاگردان لومر بود که بعدها سمت معلمی **شعبه ی موزیک** و ریاست کل موزیک را یافت ، از کارهای نامبرده به کمک مزین الدوله ترجمه ی یک دوره کتاب هم آهنگی و ساز شناسی و ارکستر شناسی موسیقی نظامی است که به شاگردان مدرسه که می خواستند بعدها رئیس دسته های موزیک شوند تدریس می شد ولی این جزوه ها به چاپ نرسیده است.کسانی که دوره ی مدرسه را تمام می کردند به سمت رئیس دسته های موزیک نظامی منصوب و به واحد ارتشی برای تعلیم و تربیت موزیکچی ها معرفی می شدند.

pdf.tarikhema.ir

بعد از فوت لومر، غلامرضا خان که تا درجه ی سرتیپی ترقی کرد به سمت ریاست این مدرسه منصوب شد و شاگردانی که بعدها رئیس دسته های موزیک نظامی بودند از زیر دست او بیرون آمدند.

(شماره ۸۱) غلامرضاخان مین باشیان سالار معزز رئیس موزیک نظام

این مدرسه نخست یکی از شعب دارالفنون بود سپس جزء تشکیلات وزارت معارف شد و نامش که شعبه ی موزیک بود به **مدرسه ی موزیک** تبدیل یافت و اولین موسسه ایست که برای تعلیمات موسیقی به روش علمی در ایران دائر شده است.منتها چون منظور از تاسیس آن ، بهبود وضع موسیقی نظایم بود ، بیشتر ازین نظر تعلیمات آن پیشرفت می کرد.

سالار معزز برای تدریس سلفژ و دیکته ی موسیقی و تعلیم آلات بادی ، معلم خوبی بود و گرچه به مقتضای روحیه ی نظامی ، سخت گیری می کرد ولی هنرجویان از او کاملا استفاده می نمودند.در نظم و ترتیب مشهور است چنانکه شاگردانش می گویند همیشه قبل از شروع ساعت کار ، در مدرسه حاضر می شد و به کار خود ، دلبستگی و علاقمندی داشت.در نواختن پیانو مخصوصاً در اجرای نغمات ایرانی بی ذوق نبود و برخلاف موسیقی دانهای تحصیل کرده ی این دوره که توجهی به موسیقی ایرانی ندارند حتی خود ، کوک پیانو را تغییر می داد و آهنگهای ملی را در روی پیانو می نواخت مخصوصاً معتقد بود که باید شاگردان مدرسه به اصول موسیقی ملی هم آشنا باشند.

چون در آن موقع مدرسه ی موزیک برای تعلیم اسبابهای بادی معلمین متخصص نداشت ، سالار، تدریس آنها را شخصاً به عهده داشت و با مراقبت و دقت مخصوص همه را تعلیم می داد.

سالار معزز (مین باشیان) مارشهای نظامی و سرودهای وطنی هم می ساخت.در آن موقع هر وقت

pdf.tarikhema.ir

اولیای مدارس می خواستند سرودی داشته باشند ، تنها مرجعشان سالار معزز بود و چنانکه قبلا اشاره شد تمام سرود های مدرسه ی امریکائی را ، او تصنیف می کرد.از سرودهای خوب او که برای آن مدرسه ساخته و دارای نغمه ی زیبائیست آهنگیست که اشعار آن چنین است:

خیز، همتی گمار اکنون عالمی نما
پرخون ، بیدریغ

ترک جان وتن کن ، تابه کی درنک سربه تن
نزیبد ، باشد ار به ننک

همتی غیرتی ، تابکی خموش

بی غم و ندامت از ره کرامت با دو صد
شهامت خیز و جان فشان

ای نژاد ساسان ، قدم نو بگیر تابه کی
زجهل ما ، سر وطن به زیر

خاک پاک ایران ، وطن بی نظیر در قیود
مسکنت شده کنون اسیر

pdf.tarikhema.ir

سرود فوق دو بند شعر دیگر دارد که در خواص علم و وطن پرستی است و گوینده ی اشعار آن معلوم نیست.منظور از ذکر اشعار این سرود برای نمونه بود.سرودهای دیگری هم که در آن دوره می ساختند ، همه ازین قبیل بود و همواره در سرودهای

(شماره ۸۲) موزیکانچیها (کاشیکاری باغ گلستان)

وطنی ازاینکه کشور ایران از غافله ی تمدن عقب افتاده است ، اظهار تاسف و از گذشته های با افتخارش یاد می شد و جوانان را به وطن دوستی و کسب علم و کمال راهنمائی می کرد و از کسی هم تمجید و تحسین به عمل نیآمد.در صورتیکه از سال ۱۳۰۱ به بعد ، مضمون سرودها عوض شد و جنبه ی ستایش و تملق یافت زیرا اوضاع زمانه بازار چاپلوسی و ریا را دوباره رواج داد.

سالار معزز در سال ۱۳۱٤ زندگانی را بدرود گفت.

قطعه ای دیگر از سالار معزز به یادگار مانده است به نام (فانتزی ماهور) که برای پیانو نوشته شده و در روسیه به چاپ رسانیده است و نسخه ای از آن در کتابخانه ی هنرستان موسیقی ملی موجود می باشد.

از شاگردان دیگر لومر که بعدها شهرت یافته اند اشخاص زیر را می توان نام برد:

حسین هنگ آفرین - معروف به حسین خان (ر) که رئیس یکی از دسته های موزیک قزاقخانه بود.این شخص علاوه بر تحصیلات موسیقی نظامی چون از موسیقی ایرانی هم کاملا بهرمند بود و به نواختن سه تار آشنائی داشت سمت معلمی موسیقی

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۸۳) یک دسته موزیک نظامی - افسرانی که در جلو ایستاده اند:

۱- عبدالله میرزا ۲- میرزا حسین خان ۳- سالار معزز

pdf.tarikhema.ir

ایرانی را در مدرسه ی موزیک به دست آورد. نامبرده از شاگردان بسیار خوب میرزاعبدالله بود که سه تار را خوش می نواخت و به ردیف موسیقی ایرانی کاملا احاطه داشت.نواختن پیانو و سازهای بادی و ویولن را هم می دانست و کلاس خصوصی هم در منزل خود فراهم آورد.معروف است که در آن زمان چون برای نواختن موسیقی ایرانی و کوک کردن ویولن با تار، سیم اول ویولن را یک پرده پائین می آوردند و به جای اینکه آن را با نت (می) هم آهنگ کنند (ر) کوک می کردند و او وقتی می خواسته است ویولن شاگردان را کوک کند مکرر می گفته است: (ر بده) به حسین خان (ر) مشهور شده است.

هنگ آفرین ردیف دستگاه ماهور را که از استاد خود ، میرزاعبدالله فرا گرفته بود با ویولن نواخته و سالار معزز آنرا نوشته و این نتها بعدها در برلن به چاپ رسیده است که اکنون نسخه ای از آن در کتابخانه ی هنرستان موجود است.

چون موسیقی ایرانی دارای پرده های مخصوصی است که در سبک نت نویسی اروپائی ، آن علامات موجود نیست درین نوشته ، نت هائی که یک ربع پرده بالا رفته یا به اصطلاح موسیقی دان ها کرن شده ، با خط کوچکی که علامتهای (بمل) را قطع کرده این نت ها را هم نشان داده است.

نصرالله زرین پنجه که اکنون معلم هنرستان است از شاگردان هنگ آفرین بوده که جزء دسته ی موزیک او به شمار می رفته و در کلاس خصوصی او تار را هم فرا گرفته است.

هنگ آفرین را در سالهای آخر عمرش ، دیده بودم.با اینکه پیر و شکسته شده بود بسیار خوب سه تار می زد و یک روز هم بنا به خواهش من ردیف کامل چهارگاه را نواخت و به تصدیق **اسمعیل قهرمانی** که حضور داشت و از او قبلا سخن گفته ام به خوبی از عهده برآمد.هنگ آفرین از درویشان صفائی بود و چنانکه سابقاً اشاره شد ، در ارکسترهائی که به تشویق ظهیرالدوله در انجمن اخوت تشکیل می گردید سمت نوازندگی و گاهی هم سرپرستی ارکستر را داشت.نامبرده در سال ۱۳۳۱ در سن ۷۶ سالگی وفات کرد.

علی محمد فخام بهزادی که قبلا ذکرش گذشت و با هنگ آفرین بسیار مأنوس بوده ، این چند شعر را در رثای او گفته است:

پریروز بو دست ، یوم العسیر ز فقدان
هنگ آفرین شهیر

زخلق و سلوکش ، زبان الکن است که این
مرد درویش ، بد بی نظیر

به موسیقی شرق و غرب او بصیر به هر
ساز و آلات آنهم خبیر

pdf.tarikhema.ir

اجل این هنرمند ، ناگه ببرد به خاک
اندرش کرد و کردش اسیر

ناصر همایون - دیگر از شاگردان قدیم لومر، ارسلان خان فرزند امیرخان است که از شاگردان دارالفنون و به نواختن پیانو و سایر آلات موسیقی آشنا بود و سمت ریاست موزیک را داشت و در دوره ی مظفرالدین شاه پیشخدمت مخصوص او گردید و لقب ناصر همایون گرفت سپس به درجه ی سرتیپی رسید و رئیس موزیک مخصوص سلطنتی شد.درتمام سفرهای مظفرالدین شاه به فرنگ نیز همراه بود و دستورهای او را راجع به خرید آلات و لوازم موسیقی و به چاپ رسانیدن نت ها انجام می داد.چنانکه اشاره شد ، لومر هم از او در مقدمه ی کتابش نام برده است.مظفرالدین شاه چند جا در سفرنامه ی خود از او یاد کرده است چنانکه می نویسد:بعضی نتهای آواز ایرانی را که ناصر همایون درست کرده و به ارکست ها داده بود ، مشغول زدن هستند ، رفتیم دیدیم ، خیلی خوب می زدند .....

pdf.tarikhema.ir

(شماره ٨٤) حسین هنگ آفرین

الحق ارسلان خان ناصر همایون هم خیلی خوب از عهده ی تعلیم آنها برآمده است... ارکست ها قدری موزیک ایرانی زدند و خیلی خوب می زدند ؛ تمام فرنگیها نت ایرانی را پسندیده اند.

در جای دیگر می نویسد: ناصر همایون را فرمودیم پیانو زد ، تمام فرنگیها تمجید کردند.

سپس می نویسد : این دوروزه ارسلان خان و مسیو لمر ازروی نت، آواز ایرانی و شعر فارسی به او آموخته بودند.ناصرهمایون

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۸۵) حسین هنگ آفرین

پیانو زد و دختر مغنیه شروع کرد به خواندن.آواز ایرانی را به قدری خوب خواند که ما تعجب کردیم.ناصر همایون در ظرف دو سه روز خوب به او آموخته است.

عبدالله مستوفی که در سفر سوم مظفرالدین شاه به فرنگ (۱۲۸٤) عضو سفارت پطرزبورغ بوده نیز ارسلان خان را همراه شاه دیده و در کتاب خود ، از او یاد کرده است بعد از مظفرالدین شاه ، ناصرهمایون نخست به زنجان و از آنجا به تبریز رفته و موسیقی را کنار گذارده سمت ریاست قشون را پیدا کرده و در سال ۱۲۹۹ در همان شهر در سن ٥٤ سالگی وفات نموده است.

ابراهیم آژنگ - شاگرد مدرسه ی موزیک بود و از تعلیمات لومر فرانسوی استفاده کرد.ویولن را از (دووال) استاد فرانسوی فرا گرفت و در محافل هنری به **ابراهیم ویولنی** معروف شد.علاوه بر سرپرستی دستجات موزیک و معاونت کلاس موزیک دارالفنون،کلاس خصوصی هم برای تعلیم موسیقی و مخصوصاً ویولن درمنزل خود دائر کرد.تا این وقت ابراهیم خان به موسیقی

pdf.tarikhema.ir

به موسیقی ایرانی آشنا نبود بنابراین برای فراگرفتن ردیف ، نزد آقا حسینقلی استاد تار رفت ودستگاهها را فرا گرفت و به شاگردان خود تعلیم داد.آژنگ تا درجه ی سروانی ترقی کرد و سالها در این پایه باقی ماند و همین ، سبب دلتنگی و دلسردیش شد.وی به کمک **احمد میرزا** اپرتی به نام **دکتر ریاضی دان** تهیه کرد که آهنگهای موسیقیش را خود ترتیب داد و چند بار به نمایش گذارد و مورد تشویق و استقبال جماعت قرار گرفت.اوعلاوه بر اپرت مزبور آهنگهای دیگری از قبیل پیش درآمد و رنگ نیز ساخته است که از جمله پیش درآمد شوشتری و ماهور و مخصوصاً پیش درآمد راست پنجگاهش که تا آن تاریخ کسی درین دستگاه چیزی نساخته بود قابل ذکر است.وقتی رادیو تهران تأسیس شد ، او سمت سرپرستی نوازندگان را داشت و تا سال ۱۳۲۰ درین مقام باقی بود تا اینکه چند سال قبل ، از خدمت ارتش بازنشسته شد.

نصرالله مین باشیان - فرزند ارشد سالار معزز است.مقدمات موسیقی را در شعبه ی موزیک دارالفنون فرا گرفت سپس برای تحصیل به روسیه رفت و پس از تکمیل اطلاعات به تهران آمده سمت معلمی مدرسه در قسمت ویولن ، ویلن سل و پیانو یافت.نصرالله خان ، پیانو و ویلن را به خوبی می نواخت ولی توجهش بیشتر به موسیقی اروپائی بود.البته در عین حال به موسیقی ملی نیز آشنائی داشت و آهنگهای ایرانی را در پیانو می نواخت ولی کسانیکه سازش را شنیده اند می گویند نغمات فرهنگی را بهتر با پیانو اجرا می کرد.بهترین شاگرد او در ویولن ، **محمود ایروانی** دیپلمه ی مدرسه ی موزیک بود.نصرالله خان که ملقب به **نصرالسلطان** شد ، بعدها سمت معاونت مدرسه ی موزیک را پیدا کرد و در تشکیلات آخری موزیک ، معاون کل موزیک و پس از پدر به ریاست موزیکهای نظامی منصوب گردید و چندی هم سمت بازرسی دستجات موزیک را داشت.

(شماره ۸۶) ناصرهمایون در خدمت مظفرالدین شاه هنگام سفراروپا

pdf.tarikhema.ir

سایر رؤسای موزیک - از کسانی که در قدیم صاحب منصب موزیک بوده و از پرورش یافتگان شعبه ی موزیک دارالفنون هستند اشخاص دیگری هم مانند این چند تن که نامشان به دست آمده ذکر می شوند که اغلب در قید حیات نیستند:

محمود خان رئیس موزیک اعتضادیه (به نام اعتمادالسلطنه پسر مظفرالدین شاه) میرزا فضل الله معلم موزیک سلطنتی (معاون ناصر همایون) صفرعلی خان رئیس موزیک شهرستانک - غلامحسین خان وثوق حضور- میرزا حسین خان رئیس موزیک قزاقخانه - مصطفی خان رئیس موزیک مدرسه ی نظام - آقا بزرگ خان - حاجی خان - ضیاء نظام و احمد خان که هر دو رئیس موزیک ژاندارمری بوده اند - حاتم خان - مسلم خان رئیس موزیک نظمیه - سید علی خان رئیس موزیک خراسان و اسدالله میرزا رئیس موزیک اصفهان.

مدرسه ی موزیک - شعبه ی موزیک دارالفنون به شرحی که گفته شد خدماتی برای تاسیس دستجات موزیک نظام به جای آورد.در سال ۱۲۹۷ که تشکیلات جدید فرهنگی داده شد ، این قسمت هم به سازمان وزارت معارف ملحق گردید و مدرسه ی موزیک نام یافت و یک مدرسه ی اختصاصی متوسطه شناخته شد و شرط ورودش داشتن گواهینامه ی ابتدائی و دوره ی آن هم پنج سال بود.

pdf.tarikhema.ir

حالا ببینیم این آموزشگاه چه اثری در موسیقی ما داشت.البته می دانید که منظور از تاسیس آن ، تربیت کردن افسر برای دستجات موزیک نظام بود.بنابراین شاگردان باید ، به طوری آماده شوند که بتوانند یک دسته موزیک را اداره کنند.پس علاوه برتعلیمات مقدماتی مانند تئوری موسیقی و سلفژ و دیکته ی موسیقی باید به هم آهنگی و سازشناسی و ارکستر شناسی موسیقی نظامی هم آشنا شوند و لااقل یکی از سازهای بادی را بنوازند.ازین گذشته چون به تدریج دستجات موزیک ، ارکستر آلات زهی و ارکستر بالا لایکا هم پیدا کرده بود ، فارغ التحصیل های مدرسه باید بتوانند یک ارکستر آلات زهی یا سیمی را اداره کنند پس لازم بود که به یکی ازین سازها هم آشنا شوند.نواختن پیانو هم تا درجه ای برای این قبیل اشخاص ضرورت داشت.البته با این همه کار، فرصتی نبود که بتوانند به فراگرفتن موسیقی ایرانی و ردیف آوازها بپردازند.

شاگردانی که ساز بادی می زدند توجهی به فرا گرفتن موسیقی ایرانی نمی کردند زیرا نواختن آن ، در روی آلات بادی ، کار آسانی

(شماره ۸۷) ارسلان خان ناصرهمایون

نبود ، تنها کسانی که سازهای زهی مخصوصاً ویولن می زدند کمی با موسیقی ملی آشنا می شدند ولی به واسطه ی محدود بودن دوره ی تحصیل و کمی فرصت ، هیچکدام در موسیقی ایرانی اطلاعات کافی پیدا نکردند اما برای منظور اصلی که اداره ی یک دسته موزیک نظامی بود به خوبی آماده شدند چنانکه به محض فراغ از تحصیل با درجه ی افسری به کار مشغول می گردیدند.اگر دسته موزیک افسر تحصیل کرده ای داشت ، آنها معاون او می شدند و بعد به ریاست دسته های موزیک نائل می آمدند.در دوره ی افسری هم اوقات آنها به تعلیمات فنی صرف می شد.پس توجهی به این قسمت نبود که موسیقی ملی ایران هم باید راه تحولی در پیش گیرد.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۸۸) ابراهیم آژنگ

در این اواخر رسم شده بود که هر شاگردی بخواهد دوره ی مدرسه را تمام کند باید علاوه بر گذراندن امتحان ، یک آهنگ مارش هم بسازد و آن را مطابق قواعد علمی ، هم آهنگ کند و در روز جشن فارغ التحصیلی ، یک دسته موزیک را رهبری نماید ، من در سال ۱۳۰۵ که چند تن ازین مدرسه فارغ التحصیل می شدند و با یکی از آنها دوستی داشتم درین جشن حضور یافتم ، هر یک از دیپلمه ها یک قطعه موسیقی اروپائی را با ساز تخصصی خود می نواخت که توسط یکی از معلمین ، به وسیله ی پیانو پشتیبانی می شد.بعد ارکستر مدرسه ، پیش درآمد ، ماهور رکن الدین خان را که برای ارکستر، هم آهنگ شده بود نواخت سپس حضار به فضای آزاد ، هدایت شدند و یک دسته ی موزیک نظامی که حاضر بود و مارشهای ساخته شده ی فارغ التحصیل ها را قبلا نواخته و آماده کرده بود ، آهنگها را به هدایت هنرجویان دیپلمه نواخت و در این سال ، چهار تن ازین مدرسه گواهینامه گرفتند.

pdf.tarikhema.ir

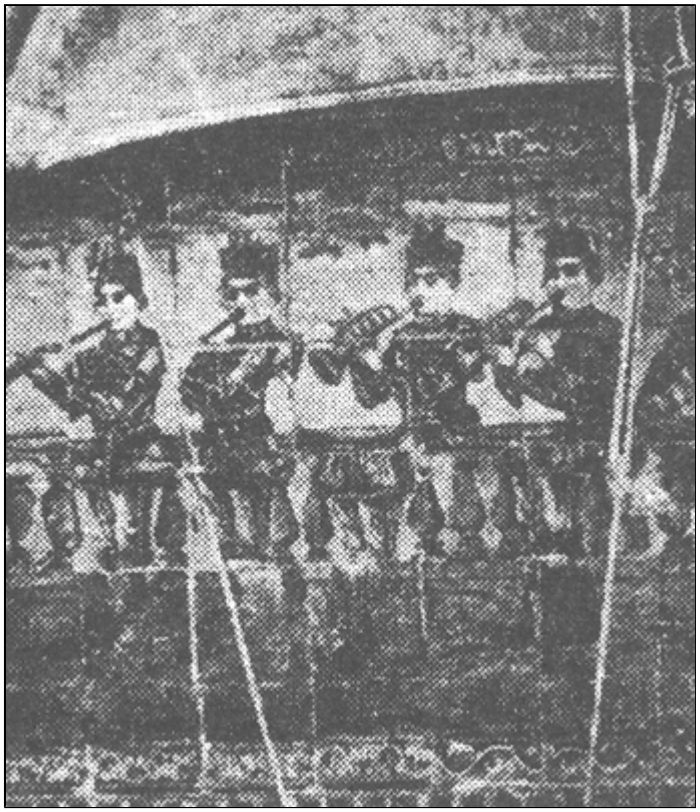

(شماره ۸۹) کاشیهای باغ گلستان

دیپلمه های مدرسه ی موزیک - از مدرسه ی موزیک سه دوره و روی هم رفته ده تن دیپلمه بیرون آمده است که به استثنای مختاری که در خدمت فرهنگ بود و حالا متقاعد است ، بقیه افسر شده به ریاست دسته های موزیک منصوب گردیدند.ازین نه

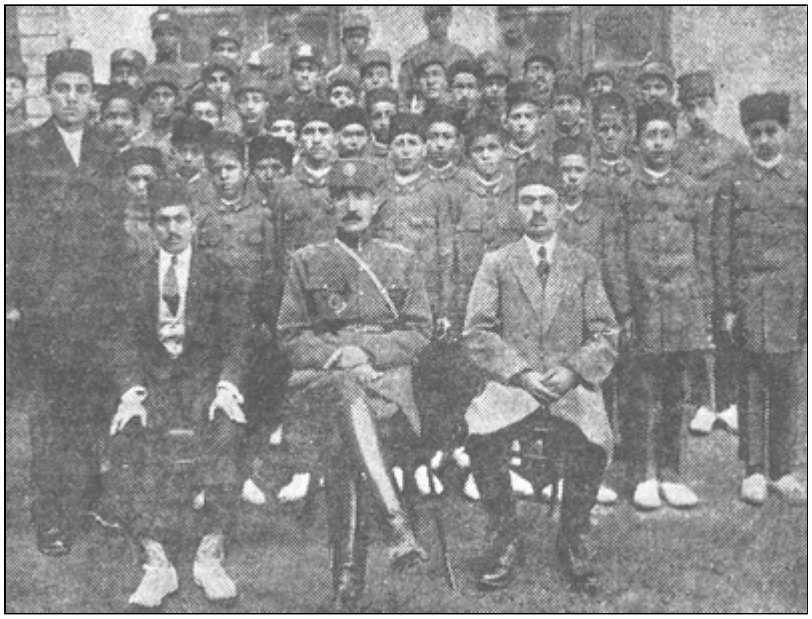

(شماره ۹۰) شاگردان مدرسه ی موزیک در خدمت استادشان سالار معزز

نفرمحمود ایروانی در گذشته ، بعضی بازنشسته شده و سایرین هم اکنون با درجه ی سرهنگی درخدمت ارتش می باشند ولی کارهای مربوط به موسیقی نمی کنند!

pdf.tarikhema.ir

دوره ی اول سه دیپلمه داشته : حسین لطیفی ، داود نجمی و حسین نعیمیان.

دوره ی دوم نیز سه تن فارغ التحصیل داده است : محمود ایروانی ، سید احمد نورانی و محمد انصاری.

دوره ی سوم چهار تن دیپلمه داشته : مصیب رضوانی ، ضیاء مختاری ، محمد نجی و حسن رادمرد.

از میان فارغ التحصیل های نامبرده **لطفی** و **انصاری** سمت معلمی تئوری و نورانی و مختاری هنر آموزش سرایش را در مدرسه داشته اند.

محمود ایروانی در نواختن ویولن مهارت داشته و بعدها به ریاست ارکستر مدرسه منصوب شده است.این مدرسه تا سال ۱۳۰۷ به همین نام باقی بود و از آن به بعد تشکیلاتش تغییر کرد و به **مدرسه ی موسیقی دولتی** نامیده شد ، سپس اسامی دیگری به نام **مدرسه ی موسیقیار و هنرستان موسیقی** پیدا کرد و همان موسسه ایست که اکنون به **هنرستان عالی موسیقی** موسومست.البته به موقع خود به این تغییرات نیز اشاره خواهد شد.

pdf.tarikhema.ir

موسیقی ایرانی

با سازهای اروپائی

هر ملتی آثار هنری خاصی دارد ولی چون مردم روی زمین با هم همواره در آمد و شد و ارتباط هستند ، هر چه این رابطه ها بیشتر شود ، در آثار هنری آنها هم تأثیراتی می کند.چنانکه ایرانیان قدیم که در هنر و موسیقی پیشرفتهائی نصیبشان شده بود ، پس از ظهور اسلام ، موسیقی عرب را جلوه ی مخصوص بخشیدند و این هنر ایرانی به وسیله ی اعراب ، از شبه جزیره ی عربستان هم پا بیرون نهاد و در مصر و شمال افریقا حتی در اندلس نیز اثراتی گذارد.هم اکنون موسیقی عرب ، شامل الحان و نغماتیست که نامهای ایرانی دارد.وجود کلماتی مانند : زیر ، بم ، یگاه ، راست ، زیرافکند ، نوا و غیره در موسیقی عرب ، صادق این گفتار است.

نظر به کمی آمیزش ایرانیان با اروپائیان و نبودن وسائل کافی ارتباط ، موسیقی ایرانی تا قبل از دوره ی ناصرالدین شاه ، اثری از موسیقی اروپائی را نپذیرفته بود ولی پس از استخدام مستشاران موزیک نظامی و تأسیس شعبه ی موزیک نظام و ورود آلات موسیقی اروپائی و آشنائی شاگردان آن شعبه با سازهای فرهنگی ، به تدریج بعضی اسبابهای موسیقی مانند فلوت ، قرنی ، ویولن و پیانو که نواختن آهنگهای ایرانی با آنها عملی بود ، مورد شناسائی مردم قرار گرفت.از میان سازها ، ویولن چون ظریف و کوچک و قابل حمل بود ، پسند خاطر علاقمندان موسیقی گردید و برخی به نواختن آن همت گماشتند.پیانو چون ساز بزرگی بود و به قیمت ارزان در دسترس همه کس قرار نمی گرفت ، مخصوص طبقه ی اول شد ، به همین دلیل نخستین اشخاصی که به نواختن آن آغاز کردند ، اعیان و بزرگان بودن و داشتن پیانو ، اسباب ایجاد شخصیت گردید.

ضمناً همین که دسته های موزیک نظام شروع به نوازندگی کردند ، مردم کم کم با نغمه های اروپائی و مخصوصاً ساده ترین آنها مانند مارش های نظامی که بیشتر نواخته می شد آشنا شدند و متصدیان موزیک ، آهنگهائی از موسیقی اروپائی راکه به گوش ایرانیان مطلوب تر بود ، برای اجرای موزیک انتخاب می کردند.

در آن دوره ، موسیقی اروپائی تأثیر مهمی در موسیقی ایران نکرد ولی سازهای اروپائی کم و بیش نواخته شد و نوازندگان ، علاقه داشتند که آهنگهای ملی را با آنها اجرا کنند بنابراین کسانی که می خواستند ویولن بزنند ، نظر به شباهت این ساز با کمانچه استاد خود را از میان کمانچه کشها انتخاب کردند و دستور و قواعد مخصوص ویولن را مراعات ننمودند.در پیانو هم چون برای نغمات ایرانی اشکال موجود بود ، برای اولین دفعه محمد صادق خان استاد سنتور ، به این ساز آشنا شد و برای اینکه بتواند آهنگهای ایرانی را با آن اجرا کند در هر گام دو پرده را تغییر کوک داد که هنوز هم معمول است.این نکته را نیز ذکر می کنم که پیانو در اواخر دوره ی ناصرالدین شاه و ویولن چند سال پس از آن به ایران آمده است.

pdf.tarikhema.ir

نوازندگان پیانو - چنانکه اشاره شد **محمد صادق خان** این ساز را می نواخت و به برخی هم تعلیم می داد ولی شک نیست که چون به روش نواختن آن ، آشنائی کامل نداشت ، نمی توان او را پیانو زن نامید.

پس از او ، اولین کسیکه پیانو را خوب نواخته و موسیقی ایرانی را درین ساز اجرا کرده **غلامرضا خان سالار معزز** رئیس موزیک است که سابقاً شرحش گذشت.

بعد از سالار معزز ، سه تن دیگر که معاصر وی بوده اند درین ساز از لحاظ نواختن موسیقی ایرانی شهرت یافته اند که اکنون در باره ی آنها سخنی چند نگاشته می شود.

معتمدالملک یحیائیان - پسر یحیی خان مشیرالدوله که نخست تار می زد.او مرد بسیار باذوق نقاش زبان دانی بود و در وزارت امور خارجه سمتی داشت و از اعیان زمان خود به شمار می آمد و در پیانو شاگرد سالار معزز است.نامبرده آهنگهای ایرانی را به خوبی با پیانو می نواخته است.

عیال او موسوم به زیور خانم (درة السلطنه) همشیره ی مشیرهمایون استاد معروف پیانوست.معتمدالملک و درة السلطنه چون اولاد نداشتند در حیات خود قرار گذاردند که هر یک زودتر فوت شد ، اموالش به دیگری تعلق گیرد و بعد از رحلت شخص دوم هم برای امور خیریه وقف شود.اول معتمدالملک مرحوم شد و پس از درگذشت خانمش ، به طوریکه وصیت نموده بودند بیمارستانی به نام شفا از محل درآمد موقوفات آنها تأسیس شد که هم اکنون در خیابان ژاله دایر و یادگار نیت خیر بانیان آن می باشد.

محمود مفخم ملقب به **مفخم الممالک** که خانمش فرخنده خانم یکی دیگر از همشیره های مشیر همایونست.پدر مفخم موسوم به ماشاءالله خان منتصرالممالک برادر انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدین شاه بود.مفخم با ناصر همایون صاحب منصب موزیک نظام نسبت داشت و شاید تعلمیات اولیه ی پیانو را از او گرفته است.مفخم در دربار رفت و آمد داشت و در زمان

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۹٤) معتمدالمملک یحیائیان

pdf.tarikhema.ir

سمت پیشخدمت مخصوص یافت.در یکی از سفرهای مظفرالدین شاه به فرنگ که محمد علی میرزای ولیعهد به سمت جانشین شاه به تهران آمده بود ، به او اطلاع دادند که خانم تاج السلطنه خواهر شاه به قصد مسافرت اروپا همراه مفخم که استاد پیانوی او بوده به طرف قزوین حرکت کرده است.چون چنین رسمی نبود که از خانمهای منسوب نزدیک شاه ، در آن موقع که نسوان در حجاب بودند خیال مسافرت فرنگ کنند و این تصمیم بدون اطلاع مقام سلطنت گرفته شده بود ، محمد علی میرزا عده ای را مأمور کرد که بروند و قبل از اینکه تاج السلطنه و مفخم از سرحد خارج شوند ، آنها را به پایتخت برگردانند.مأمورین حرکت می کنند و آنها را از قزوین برمی گردانند.پس از رسیدن به تهران ، مفخم هم مورد بی مهری ولیعهد قرار می گیرد و تنبیه می شود

(شماره ۹۵) محمود مفخم

وآمد و رفت او از همین تاریخ با دربار قطع می گردد.او هم برای اینکه کاری داشته باشد کلاس مشق پیانو دائر می کند و کسانی که علاقه به فرا گرفتن این ساز داشتند موقع را مغتنم دانسته در کلاس او حاضر می شوند و از تعلیمات وی برخوردار می گردند.

مفخم مرد شریف افتاده ی درویشی بوده ، بسیار شیرین و دلچسب ساز می زده و چون قبلا در تار شاگرد آقا حسینقلی بوده ، به موسیقی ایرانی کاملا آشنائی داشته و از نوازندگان برجسته ی زمان خود به شمار آمده است.ریز دادن با یک انگشت که در سبک شاگرد او **مرتضی محجوبی** اثر گذارده ، از روش مفخم کسب گردیده زیرا چون قبلا تار می زده ، مضراب ریز تار را خواسته است با پیانو تقلید نماید در صورتیکه این روش به خلاف سبک خاص پیانوست که (ترمولو) را به کمک انگشت های شست و کوچک بافاصله ی هنگام (اکتاو) می دهند.

مشیر همایون - حبیب الله شهردار فرزند نصرالله خان سپهسالاری می باشد که در زمان ناصرالدین شاه رئیس خزانه ی نظام و پیشکار حاجی میرزا حسین خان سپهسالار بوده

pdf.tarikhema.ir

است.حبیب الله در سال ۱۲۶۵ پا به عرصه ی وجود گذارد.پدرش ساز نمی زد ولی چون به موسیقی علاقه داشت پیوسته خانه ی او جایگاه هنرمندان آن زمان بود و حبیب الله از کودکی با آهنگهای ملی و تار استادان فن مانند آقا حسینقلی و میرزا عبدالله و نی نایب اسدالله و پیانوی سالار معزز و سنتور **محمد صادقخان** آشنا شد.پدرش در یکی از مسافرتهای فرنگ پیانوئی خرید و به تهران آورد و حبیب الله شروع به نواختن این ساز کرد.پدرش چون به استعداد فرزند پی برد ، سرهنگ **آقا بزرگ خان** صاحب منصب موزیک قزاقخانه را به معلمی او برگزید و برای تحریک ذوق او از آقا حسینقلی و حسین خان کمانچه کش دعوت می کرد که نواهای ایرانی را بنوازند و حبیب الله خان از آنها تقلید نماید سپس محمد صادق خان استاد سنتور را نیز به معلمی او انتخاب نمود و او حبیب الله خان را در نواختن آوازها راهنمائی می کرد.

pdf.tarikhema.ir

شاگرد با استعداد ، کاملا به موسیقی ایرانی خو گرفت و ردیفها را از استادان زبردست زمان خود بیاموخت و به انجمن اخوت راه یافت ، چنانکه در کنسرتهای آن انجمن پیانو می زد و ساز او کاملا شنیدنی بود.

(شماره ۹۶) حبیب الله شهردار (مشیرهمایون)

درین موقع با دیگر موسیقی دانها مانند درویش خان و حسین هنگ آفرین و سید حسین طاهر زاده خواننده ی مشهور و باقرخان کمانچه و اسدالله خان نوازنده ی تار و سنتور روابط دوستانه یافت و در سال ۱۲۸۹ با نوازندگان معروف آن زمان برای پر کردن صفحه بلند رفت و با دیگر استادان فن صفحه هائی ضبط نمود که مقداری از آنها به تهران رسید ولی بعد در اثر بمباران هوائی ، صفحات این کارخانه از بین رفت.

مشیر همایون هرچند پیانو را ذوقی نواخته و به اصول و روش این ساز کاملا آشنا نشده چنانکه مدت کمی نت خوانده ولی درنواختن پیانو ذوق و سلیقه ی مخصوص به کار برده و در اجرای آهنگهای ایرانی روی این ساز به حد کمال رسیده است بطوریکه اکنون تمام موسیقی دانها استادی او را قبول دارند و پنجه ی شیرین او مخصوصاً در صفحاتی که بعداً با کمپانی کلمبیا پر کرده و همراه با آواز **رضا قلی میرزای ظلی** پیانو زده است کاملا نمایان می باشد.

از جمله ی صفحه ی دشتی و راست پنچگاهش که سولو زده در لطف ذوق و طرز اجرا از لحاظ موسیقی ایرانی بسیار عالی و بی نظیر است.

مشیر همایون علاوه بر نواختن ساز ، ذوق ادبی هم دارد و اشعاری سروده و به قراری که اظهار می دارد این نمایشنامه ها را تهیه کرده است :

۱- اولین قطعه ای که نوشته و به شکل پانتمیم (حرکات بدون گفتار توأم با آهنگ موسیقی) به روی صحنه آمده موسوم به باغ شاه بوده که بعد از دوره ی استبداد صغیر در انجمن اخوت

pdf.tarikhema.ir

بازی شده است.

۲- درسال ۱۲۹۶ نمایشنامه ای به نام **بیچاره ارومی** نوشته که توام با کنسرت ، با شرکت دوستان خود درویش خان و رکن الدین خان به منفعت خیریه نمایش داده است.

۳- قطعه ی دیگر نمایشی است به نام **دمپخت فری** که بعد از سال قحطی ۱۲۹۶ در تالار گراند هتل اجرا شده.وجه تسمیه ی نمایشنامه برای اینست که در آن موقع به واسطه ی کم بارانی سالهای قبل ، قحطی سختی در تهران شد و برای کمک بینوایان به جای نان ، به مردم دمپخ می دادند.این نمایشنامه باکنسرتی توأم بوده که خواننده ی آن ، دائی او رضاقلی خان است.

pdf.tarikhema.ir

علاوه بر قسمت های فوق ، آهنگهای دیگری ساخته و نمایشنامه های منظوم با اشعار شعرای بزرگ مانند فردوسی و حافظ و سعدی ترتیب داده است که مورد بحث آتیه خواهد بود.

(شماره ۹۷) مشیر همایون

****

شاگردان مفخم - چنانکه اشاره شد مفخم شاگردان زیادی در پیانو داشته است ولی از کسانی که شهرت یافته اند دو تن را باید ذکر کرد حسین استوار و مرتضی محجوبی.

حسین استوار - پدرش به تار و سه تار آشنائی داشت.حسین در سال ۱۲۷۵ متولد و از کودکی با نوای لطیف سه تار مأنوس شد و نزد خود به نواختن تار شروع کرد. سپس در کلاس درویش خان به تکمیل ساز پرداخت.بعد پیانوئی تهیه کرد و نزد مفخم به زدن آن مشغول شد.استوار می گوید پیانو نمی تواند احساسات مرا منعکس سازد و تصور می کنم سازهای زهی بیشتر قادر به نمایش احساسات باشد.محیط زندگانی استوار برای علاقمندی وی به موسیقی و نواختن پیانو مساعد بود زیرا خانمش دختر سالار معزز رئیس موزیک نظام است.علاوه بر منسوبین و دوستان خانوادگی او که همه اهل ذوق بودند ، شاگردی درویش خان نیز در او تأثیرات نیکو گذارد چنانکه وی مرد محجوب دقیق مرتب با سلیقه ایست.بعد از درویش خان تماس اوبیشتر با علی اکبر شهنازی

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۹۸) حسین استوار

است که به اتفاق او کنسرتهای متعدد داده و حتی اپرتهائی هم نوشته که با کمک هنرمندانی مانند **فکری** و **ظلی** و دیگران به روی صحنه آمده است و در جای خود مورد بحث قرار خواهد گرفت.

pdf.tarikhema.ir

مرتضی محجوبی - پدرش عباسعلی معروف به ظاهر مرد با ذوقی بود و نی می زد.مرتضی در سال ۱۲۷۹ در تهران تولد شد.در منزلشان پیانو داشتند و مادرش فخرالسادات کمی به این ساز آشنا بود.محیط مناسب خانوادگی ، مرتضی را به جانب موسیقی کشانید.وی در کودکی پشت پیانو می نشست و نواهائی می نواخت.والدین ، به استعداد وی پی بردند و تعلیم او را به حسین هنگ آفرین محول داشتند.سپس نزد مفخم رفت و شاگردی او را قبول کرد.پدر مرتضی اولین کافه را در خیابان لاله زار دائر نمود و پسرانش رضا و مرتضی در آنجا ارکستری داشتند.رضا ویولن می زد و مرتضی ، پیانو.هنگامی که در سالن سینمای فاروس (خیابان لاله زار) از طرف عده ای از هنرمندان مانند مفخم و حسین خان اسمعیل زاده و حاجی خان ضرب گیر کنسرتی داده شد ، مرتضی که بیش از ده سال نداشت برای اولین بار در حضور جماعت پیانو زد و عارف تصنیف ساز معروف که درآنجا

(شماره ۹۹) مرتضی محجوبی

حضور داشت آواز خواند.

اولین دفعه مرتضی را در سال ۱۳۰۲ درکلاس درس برادرش رضا خان دیدم. در همان وقت شهرت به سزائی داشت و نوازندهی خوبی بود.این هنرمند روش استاد خود را به خوبی حفظ کرده ، انگشتان تندی دارد و ملودیهای ایرانی را بسیار دلچسب می نوازد.پنجه ی او شیرین و سلیقه ی او عالیست.در اغلب کنسرتهائی که از آن وقت به بعد داده می شد شرکت می کرد ، آهنگهای بسیاری از قبیل پیش درآمد و رنگ ساخته است.مخصوصاً تصنیفهایش که بیشتر روی اشعار شاعر با ذوق **رهی معیری** است شهرت به سزا دارد و در آتیه ازین آثار هنری گفتگو خواهم کرد.شغل محجوبی همواره نواختن پیانو معلمی این ساز بوده است.مردیست متواضع ، دست ودل باز ، با ذوق ، عصبانی و زود رنج.چون کارهای او بیشتر مربوط به سالهای بعد است باید در بخش های دیگر این کتاب ازاو مجدداً سخن گویم.درین جا به طورمختصرمی توان اشاره کرد که وی اکنون نوازنده ی منحصر

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۰۰) مرتضی محجوبی (شماره ۱۰۱) رهی معیری

به فردیست که آوازها و نغمات ایرانی را به روش مطلوب و با شیوه ی دلپسند در روی پیانو می زند.وقتی نوای سازش از بلند گوی رادیو شنیده می شود، بی اختیار همه ی شیفتگان موسیقی ایرانی مجذوب می کند.

pdf.tarikhema.ir

نوازندگان ویولن - چنانکه گفتم در شعبه ی دارالفنون فقط سازهای بادی موزیک تدریس می شد و سازهای زهی هنوز به ایران نیامده بود چنانکه ناصرالدین شاه در سفرنامه های خود نام ویولن را ، کمانچه فرنگی گذارده است از جمله می نویسد : درمیان سازهای تماشاخانه یک کمانچه بسیار بزرگست ، یک کمانچه قدری از آن کوچکتر، یک چنگ که هارپ می گویند ، چند شیپور موزیکال ؛ یک طبل ، یک سنج ، باقی همه کمانچه ی کوچک است ، اما کمانچه ها شبیه به تار ایران است قدری پهن تر که با تیر کمانچه کش می زنند.

در جای دیگر می نویسد: مطربهای هونگری... مشغول ساز زدن بودند یکی سنتور بزرگی داشت به طرح سنتورهای ایران با دو چوب می زد سایرین کمانچه ی فرنگی می زدند.

چنانکه قبلا اشاره شد ویولن در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمد.گذشته از کسانی که کم و بیش در شعبه ی موزیک دارالفنون به وسیله ی معلم اروپائی به این ساز آشنا شدند مانند تقی دانشور و حسین هنگ آفرین و ابراهیم آژنگ ، دیگران به واسطه ی شباهت این ساز به کمانچه نزد کمانچه کش ها مشغول نواختن آن گردیدند.از جمله **سیاوش خان** برادر ناصر همایون به ویولن آشنا شد سپس برای تحصیل موسیقی به فرانسه رفت.مظفرالدین شاه در سفر دوم به فرنگ ، چنگ (Harpe) را دیده است و به ناصر همایون گفته است به سیاوش خان بنویسد که نواختن این ساز را هم فرا گیرد ولی معلوم نیست این سفارش به کار بسته شده باشد ، سیاوش خان بعد از مراجعت به ایران موسیقی ایرانی را فراموش کرد بعدها هم آنرا رها کرد و به تجارت مشغول شد و اکنون در اروپاست.

تقی دانشور (اعلم السلطان) - در سال ۱۲۵۸ در تهران متولد شد.مزین الدوله او و دو تن از همسالانش را که با آنها خویشی داشت ، به مدرسه ی دارالفنون برد تا زیر نظر (لومر) تحصیل موسیقی کنند.تقی خان پس از فرا گرفتن قواعد نت خوانی ، به زدن آلات بادی مشغول شد و بعد نزد (دووال) نواختن ویولن را آغاز نمود.

بچه های همسال او که در موزیک دارالفنون کار می کردند سی وشش تن بودند که وقتی ارکسترشان شنیدنی شد ، یک بار هم در عمارت نارنجستان کاخ گلستان که حالا خراب شده است در حضور ناصرالدین شاه نوازندگی کرد و مورد مرحمت قرار گرفتند.

تا این جا تقی خان فقط به موسیقی اروپائی آشنا بود سپس برای اینکه موسیقی ایرانی را فرا گیرد ، مدتی در کلاس حسین خان اسمعیل زاده و چندی در خدمت میرزا عبدالله ردیفها را فرا گرفت.درین موقع با حسام السلطنه آشنا شد و مدتی وی را تعلیم ویولن داد و به توسط او به دربار راه یافت و چند بار در حضور مظفرالدین شاه ساز زد.در دوره ی محمد علی شاه ، سمت پیشخدمت مخصوص یافت و اولین باری که به حضور رسید ، جواد خان قزوینی مشغول نواختن کمانچه بود.محمد علی شاه دستور داد سازش را آوردند و تقی خان برایش ویولن زد.

pdf.tarikhema.ir

در دوره ی مظفرالدین شاه به لقب اعلم السلطان نائل شد و اهل هنر، او را به این نام می شناسند.از اولین ایرانیانیست که به ویولن آشنا شده و این ساز را نواخته و در ٤٥ سال قبل شهرت داشته است.نامبرده آهنگی در چهار گاه ساخته که اشعارش را نیز خود سروده است:

(شماره ۱۰۲) تقی دانشور (اعلم السلطان)

دوش گفتم مر خرد را ، ای که در آموزگاری هم نخستین اوستادی ، هم یگانه غمگساری

سوختم ز اندوه ابناء وطن ، کاین مستمندان از چه باید قرنها باشند ، اندر رنج و خواری ؟

وحشیان ربع مسکون ، آدمی گشتند و ایشان همچنان هستند ، از علم و ادب ، محروم و عاری

روزگار تیره ای دارند ، این شوریده بختان کز غم ایشان بگرید سنگ ، چون ابر بهاری

حل زینسان مشکلی ، از تو به باد جست و شاید کز برای چاره ی این کار، همت بر گماری

گفت ز اخلاق نکوهیده ، چنان خوار و زبونند ورنه ضنت نیست هرگز، در عطا و فیض باری

می کند اخلاق نیک و بد ، بهر اقلیم و شهری در همه مردم سرایت ، از صفات شهریاری

pdf.tarikhema.ir

خاص و عام اندر جهان ، پیوسته بردین ملو کند انست ، اندر خلق ، ساری	زانکه خوی شهر یار
چون نکوهیده بود ، اخلاق شاه و خاصگانش نکوهیده ، نیابد شرمساری	کس ز اخلاق
ملک ، با کفر و عفاف و معدلت ، بس دیر پاید جور و دین ، نیابد پایداری	وین عجب با ظلم و
از برای نظم ملک و دین ، به جز اندرز **اعلم** بود تخمی که اندر شوره کاری	هر چه اندیشی ،

pdf.tarikhema.ir

این نغمه که اشعار آن برخلاف آهنگهای دیگر، جنبه ی اخلاقی و تربیتی دارد ، در ۳۹ سال قبل ساخته شده ولی شهرت نیافته است.دانشور هنر موسیقی را همواره یکی از کارهای تفریحی خود دانسته زیرا خدمات و مشاغل اداری به او فرصت نداده است که درین قسمت کار فوق العاده ای کند.چه دوران جوانی وارد گمرگ شد ، بعد به وزارت تجارت منتقل گردید و سپس به خدمت معارف درآمد و تا سال ۱۳۱۲ که بازنشسته شد ، در آن وزارت خانه ، سمت های مهمی داشت.

وی مردیست اهل ادب و دانش و داستانهای مشغول کننده ای از دوران عمر خود و دربار پادشاهان قاجار به یاد دارد و چندیست این حکایات شیرین را در مجله ی روشنفکر می نویسد که اهل ذوق خوانده و شنیده اند.دردوره ای که او ویولن می زد ، بیش از دو سه نفر به این ساز آشنا نبودند ، امروز که عده ی زیادی به این ساز سرو کار دارند باید به اصطلاح اهل هنر ، رعایت ادب را نسبت به پیش کسوتان بکنند و به همین جهت ، بردن نام وی در این سرگذشت کمال لزوم را داشت.

(شماره ۱۰۳) تقی دانشور

****

جهانگیر مراد پدر بزرگش حسام السلطنه ی معروف فاتح هرات فرزند فتحعلیشاه و پدرش ابونصر میرزای حسام السلطنه و مادرش ابتهاج السلطنه دختر عمادالدوله است که به تار آشنائی داشت و نزد خواهر آقا حسینقلی تعلیم موسیقی می گرفت و زن بسیار با ذوقی بود ؛ خوب نقاشی می کرد و انواع خط را بسیار خوش می نوشت.من خطی را که به یادگار برای فرزندش نوشته است دیده ام که با مهارت کامل از عهده برآمده است و هرگز تصور نمی کردم در میان زنان ، کسی به این خوش خطی باشد.الحق مثل مرد خوش نویسی تحریر کرده است.

جهانگیر در سال ۱۲۶۰ تولد شد.از کودکی به هنر های زیبا علاقه داشت.وقتی تار را می دید

pdf.tarikhema.ir

آرزو داشت آنرا بنوازد.به زحمت توفیق یافت که این اجازه را حاصل نماید و روزی یک ساعت با آن خود را مشغول دارد.بعد از کمی تمرین ، دو تصنیف که در آن زمان معمول بود یکی (لیلی جان دستم گردنت) و دیگر (نرگس مستی به رویت همچو ماه) را با تار می نواخت.شبی پدرش گفت شنیده ام تار می زنی.جهانگیر خجالت کشید ولی به اصرار پدر ، همان دو تصنیف را نواخت و یک اشرفی جائزه گرفت.در این موقع ماموریت پدرش که حاکم بروجرد بود سر آمد و به تهران بازگشت و پس از چندی هم فوت کرد.

pdf.tarikhema.ir

جهانگیر در منزل دائی خود ، مشکوة الدوله برای اولین دفعه **پیانو** دید و به نواختن آن علاقه مند شد.شوهر همشیره اش مجلل الدوله **ویولن** داشت.جهانگیر در مدرسه ی دارالفنون هم این ساز را مشاهده کرده بود تا اینکه شبی با جمعی از دوستان در منزل اتابک صدر اعظم مهمان بود ، ویولن زدن سیاوش خان را در آنجا شنید و به این ساز دلبستگی یافت.شبی آقا بالا خان سردار، عمو و دائی او را به سرداریه نزدیک باغ جمشید دعوت کرد.جهانگیر هم با آنها رفت و در این مهمانی برای اول بار ، ویولن زدن تقی دانشور (اعلم السلطان) را شنید و از او خواهش کرد که به وی تعلیم دهد.

در این موقع جهانگیر میرزا لقب **حسام السلطنه** داشت و جزء دستگاه مظفرالدین شاه بود.اعلم السلطان به باغ کاشانک که محل ییلاقی حسام السلطنه بود می آمد و شاگرد و استاد باهم کار می کردند به ردیف آشنائی یافت.از همین موقعست که حسام السلطنه که دوستانش او را **حسام** می گفتند علاقه ی فوق العاده ای به ویولن پیدا کرد و همواره با یاران نزدیک ، مجالس ساز و آواز تشکیل می داد و به نواختن می پرداخت.ضمناً هروقت فرصتی می یافت **سه تار** وپیانوهم می زد.رفته رفته بدگوئی بد اندیشان موجبات دلسردی

(شماره ۱۰٤) جهانگیر مراد (حسام السلطنه)

او را فراهم می کرد زیرا در آن زمان رسم نبود کسی که از خانواده ی محترمی بود در مجالس دوستان ، ساز بزند.حتی برخی از اعضای خانواده به وی گفتند : نوه ی فاتح هرات را چه به ساز زدن ولی او به این کار ذوق داشت ، جوانان را دور خود گرد می آورد و مجلس انسی ترتیب می داد.اطرافیان هم آرزو داشتند به محفل او که همه چیز در آن فراهم بود راه یابند.

حسام در این هنگام با چند تن از مردم اهل ذوق و موسیقی آشنائی یافت و درمیان آنها مخصوصاً به عارف و سید حسین طاهر زاده و سید عزیز ملک ، خوانندگان آن زمان و درویش خان و میرزا غلامرضا نوازندگان تار دلبستگی پیدا کرد.

pdf.tarikhema.ir

حسام در آخرین سفر همراه مظفرالدین شاه به اروپا رفت.چند سال بعد نیز در زمان محمد علی شاه سفری به فرنگستان کرد و مجدداً به تهران برگشت.بعدها هم مسافرتی به تفلیس و برلن کرد.دردوره ی احمد شاه چندی مغضوب بود که علتش بعد گفته خواهد شد ولی باز به دربار راه یافت و طرف محبت شاه واقع شد.وی با ملک الشعرای بهار دوستی داشت و آهنگهائی می ساخت که **بهار** اشعارش را می سرود از جمله **تصنیف دشتی** را در سال قحطی ۱۲۹۶ ساخته است:

pdf.tarikhema.ir

ای شهنشه ، شهنشه ، زما باخبر باش با فقیران ، ضعیفان ، ازین خوبتر باش

کشوری سر به سر ، برای بی نامی دختران وطن ، به چنگ نصرانی

آفت گوسفندانی قحطی و پریشانی

شها ، جهان سرورا ، میرسی چرا؟ تو از حال کشور دارا

که گر این کشور به خواری رفت چه می شود ما را ؟

کجا ایرانی به آسانی رود ، از دست ایرانی که تاریخ نورانی ، گرفته دنیا را

بیا ای نادر شه ثانی برون کن ، اعدا را

******

ای پری رو ، پری رو ، به یاران نظر کن از رقیبان ، ضعیفان ، خدا را حذر کن

گر کنی قصد جان ، به تیغ ابرو کن ورکنی عزم دل ، به چشم جادو کن

یا بتاب گیسو کن یا بخال هندو کن

بتا ، به کشور ری ، مکش جام می که لذت نمی دهد باده

که از بد خواهان ، به جان خلق ، شراره افتاده

کجا ایران به آسانی رود از دست ایرانی .....

****

از سازنده ی آهنگ پرسیدم که منظور از این تصنیف چه بود؟ گفت من آهنگی ساختم و بهار به شیوه ی دیرین با شعار آن جنبه ی سیاسی و انتقادی داد و همین کار باعث شد که پادشاه از من رنجیده خاطر شد بعدها که احمد شاه موضوع را به زبان آورد ، : گفتم من آهنگ را ساختم ، کلمات از شاعر است.اعلیحضرت که مردی نیک فطرت بود و به اخلاق گوینده ی شعر هم

pdf.tarikhema.ir

کاملاً آشنایی داشت ، مرا بی گناه داشت و برسر لطف آمد.

آنچه به یاد دارم در همین سال قحطی ، مخالفین احمد شاه تبلیغات ناروائی بر ضد او می کردند از جمله انتشار می دادند که پادشاه ، نان مردم را با احتکار گندم ، گران کرده است اما عاقلان دانند که این انتشارات از سرچشمه ی افکار خارجیان که خیالات دیگری در سر داشتند ، آب می خورد و بهار، شاعر انقلابی زود باور هم ، تحت تأثیر همان رؤیاهای شیرین ، این گونه اشعار می سرود.

بعدها معلوم شد که این حملات ناروا به یک شاه دمکرات شایستگی نداشت ولی موقع گذشته بود و دیگر جبران نمی شد.به هر حال اشعار تصنیف انتشار یافت و سازنده ی آهنگ هم که روزگارش به شادکامی و عیش و سرور می گذشت مردی بود تنها اهل ذوق که از جریان سیاست خبر نداشت.

pdf.tarikhema.ir

باری موضوع آهنگ سازی حسام السلطنه بود. نامبرده تصنیف دیگری ساخته است که باز هم ملک در اشعار آن به طبقه ی حاکمه حمله نموده است منتها دراینجا صحبتی از شاه به میان نیاورده و به وزرا تاخته است.این تصنیف در **ابوعطا** است:

ای شکسته دل ، عاشقی ز سر بدر کن خون
شدی ازین رهگذر، بیا حذر کن

لب ببند و زین یک فسانه مختصر کن

زآنکه دلفریبان ری ، وفا ندارند ، صفا ندارد
خوشگلند و زیبا ، ولی حیا ندارند

چاره ی خود ای تو از ره
دگرگون

گلرخان ری ، بی شمارند چون
وزیرانش ، کهنه کارند

جز خیانت ، کاری ندارند همه زیر
بارند

این جفا کشی مردم آزاری کشته ما
را (جانم) کشته ما را

(به بم) کشته ما را

کی شود باری کین سیه کاری حال ما
را کند آشکارا

در دوره ی بعد وقتی خواستند این تصنیف را در صفحه ضبط کنند چون اشعارش مناسب اوضاع روز نبود ، شعرهای آنرا ملک عوض کرد که توسط خواننده ای به نام ج.ص.در صفحه خوانده شده است و کلمات آن چنین است:

ای کبوتر از آشیان کناره کردی بی
سبب چرا ترک آشیانه کردی؟

یادی از رفیقان آشنا نکردی!

زین مکان که باعاشقان در آن چمیدی از آن چه
دیدی؟

ناگهان چرا سوی دیگران پریدی؟ ترک یار

pdf.tarikhema.ir

نالان و ترک خانه کردی!

بد گمان گشتم برتو باری بی وفا
نبودی بیاری

در کف بازان شکاری به صد
زخم کاری همانا دو چاری

از فراقت من می کنم شیون دلبر من
نگارین پر من نگارین پرمن

کی بود جانا کز وفا گردی همسر من
نشینی برمن!

******

pdf.tarikhema.ir

تصنیف دیگر در شوشتری است که این بار ملک اشعار را به سبک غزل سروده و کلمات را طوری انتخاب کرده است که ظاهراً به کسی برنخورد:

باد صبا بر گل گذر کن از
حال گل ما را خبر کن

ای نازنین ، ای مه جبین با
مدعی کمتر نشین

بیچاره عاشق ناله تا کی یا دل
مده یا ترک سر کن

شد خون فشانم چشم ترمن
پرخون دل شد ساغر من

ای یار عزیز مطبوع و تمیز در
فصل بهار با ما مستیز

آخر گذشت آب از سرمن ببین
چشم تر من

****

گل چاک غم بر پیرهن زد از
غیرت آتش بر چمن زد

بلبل چومن شد در چمن دستان
سرا بهر وطن

دیدی که ظالم تیشه اش را آخربه
پای خویشتن زد خویشتن زد

****

از حسام پرسیدم ساز و آواز کدام موسیقی دان در او تأثیر فوق العاده داشته است؟ گفت آواز طاهرزاده و سید عزیز ملک و تار درویش.از کمانچه کشیدن جواد خان قزوینی هم خیلی تحسین کرد ، چنانکه گفت او کمانچه ی کوچکی داشت که روی زانو می گذاشت و می نواخت و غزلیات حافظ وسعدی را با صدای دو دانگ ملیح خود می خواند و لطفش در این بود که نغمه ی ساز، در همان موقع به گوش می رسید که الفاظ شعر از دهان خواننده خارج می شد.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۰۵) حسام السلطنه

این مطلب بسیار مهمی است زیرا معمولاً در جواب دادن ساز، همیشه نوازنده چند لحظه از خواننده عقب تر است و علتش اینست که نوازنده نمی داند خواننده چه خوا هد خواند.در صورتی که اگر آهنگی برای خواننده ساخته شده و به نت درآمده باشد ، این عیب مرتفع می شود چنانکه بعدها درین موضوع شرحی خواهم نگاشت.

pdf.tarikhema.ir

موقعی که حسام السلطنه ویولن می زد ؛ دو سه نوازنده ی دیگر بیشتر در تهران نبودند که به این ساز آشنائی داشتند ، به همین جهت وی شهرت بسزائی یافت.البته امروز برخی مسلط ترند ولی با در نظر گرفتن زمان ، باید او را در ردیف بهترین نوازندگان عصر خود به شمار آورد.قوه ی تشخیص ضربش خوب است و سوت هم بسیار خوش می زند.به پیانو ، عود ، سه تار نیز آشناست.مخصوصاً عودی دارد که از لحاظ زیبائی ساختمان شایسته ی اینست که در موزه باشد زیرا کاسه اش خاتم نگاری و دسته اش صدفکاری است.

علاوه بر موسیقی ذوق نقاشی و گل کاری نیز دارد و ازین دو جهت مخصوصاً از لحاظ عشق به پرورش گل ، معروفیت بسیار دارد.مردیست که همواره روزگار را به خوشی گذرانده و هنوز که بیش از هفتاد سال دارد قیافه اش پر از لطف و ذوق است.در جلسه ای که راجع به این کتاب با او گفتگو می کردم همین که صحبت موسیقی به میان آمد ، ویولنش را برداشت ، تصنیفهایش را نواخت و اشعارش را خواند و از گذشته ی شیرینش که پر از داستانهای شور انگیز عاشقی بود حکایت ها گفت.کلامش بانمک و هنوز دلش پر از عشق و شور و ذوق و محبت است.نه تنها در جوانی به حسن صورت شهره ی آفاق بود امروز هم نیکی سیرتش شایسته ی تذکار است.

****

برمکی - شهباز برمکی فرزند ناصر همایون در سال ۱۲۷۵ تولد شد.ذوق موسیقی را از پدر خود ارث برد و از سن ۱۵ سالگی نزد ابراهیم آژنگ به فرا گرفتن موسیقی آغاز کرد.پس از آشنائی با خط موسیقی برای فرا گرفتن ردیف موسیقی ایرانی به کلاس حسین خان اسمعیل زاده رفت و دستگاهها را آموخت.بعدها با پدر خود به تبریز عزیمت نمود و پیشخدمت مخصوص محمد حسن میرزای ولیعهد شد.در همین موقع بود که برای تکمیل اطلاعات موسیقی ، شاگرد لئون گریگوریان (پدر روبیک گریگوریان) شد و نواختن متدهای اروپائی را نزد او آغاز کرد.درین هنگام بنا به خواهش اهالی تبریز در کنسرتی با اقبال آذر (اقبال السلطان) شرکت نمود.وقتی احمد شاه قصد مسافرت اروپا کرد و ولیعهد را به پایتخت خواست ، اقبال السلطان و برمکی در خدمت محمد حسن میرزا به تهران آمدند.

در کنسرتی که زمان ریاست وزرائی محمد ولیخان سپهدار رشتی (سپهسالار اعظم) از طرف عارف به اسم شرکت در امور خیریه برای تاسیس مدرسه ی احمدیه در پارک ظل السلطان داده شد و محمود مفخم و ابراهیم آژنگ هم شرکت داشتند ، شهبازخان نیز جزء نوازندگان بود و به قراری که عارف در دیوانش نوشته و برمکی هم موضوع را تأیید می کند ، چون در غزلی که مطلع آن چنین است:

خواب غفلت ، هر آن دیده ای که بیداراست بدین گناه ، اگر کور شد ، سزاواراست

بگو به عقل ، منه پا بر آستانه ی عشق که عشق در صف دیوانگان ، سپهدار است.

pdf.tarikhema.ir

نوکران سپهسالار بعد از کنسرت ، عارف را کتک زدند چنانکه می نویسد در اثر این ضربات مدت دو ماه در رختخواب خوابیدم.خوانندگان می دانند که محمد ولیخان سپهدار در دوره ی انقلاب مشروطیت و فتح تهران خدمات شایانی کرد.گویند وقتی سپهسالار از واقعه خبردار شد ، ازین پیش درآمد اظهار تأثر نمود و گفت که گماشتگانش از روی تعصب و نادانی به این عمل زشت مبادرت کرده اند و هرگز وی چنین دستوری نداده بود چنانکه حاضر شد همه گونه جبران خسارت نماید که عارف راضی و خشنود شود.

(شماره ۱۰۶) شهباز برمکی

باری شهباز خان که تا حدود سی سالگی در نواختن ویولن شهرت داشت بعدها به واسطه ی مشاغل اداری از صف نوازندگان کناره گرفت و ساز را فقط مونس خود دانست و برای نواختن آن در اجتماع تظاهر نکرد چنانکه جوانان امروز، او را نمی شناسند ولی هنوز هم تنها به خاطر خود نه برای دیگران ویولن می زند.

****

نوازندگان فلوت - درمیان سازهای بادی چوبی ، فلوت از همه خوش صداتر و صوت آن به طبیعت نزدیکتر و به واسطه ی شباهتی که به نی داشته بیشتر طرف توجه واقع شده است.اجرای نغمه های ایرانی نیز با آن عملی تر است و هر چند ، پرده های مخصوص موسیقی ما را ندارد ولی با کمی تغییر لب و فوت ، می توان به خوبی آهنگهای ایرانی را در آن نواخت.

pdf.tarikhema.ir

از کسانی که با این ساز آشنا شده و در اجرای الحان ایرانی با این آلت موسیقی هنر نمائی کرده اند می توان **اکبر فلوتی** را نام برد.وی از شاگردان شعبه ی موزیک دارالفنون بود که در آن مدرسه به فلوت آشنا شد و چون ذوق موسیقی ملی داشت و در خانواده ای پرورش یافته بود که موسیقی ایرانی طرف توجه بود ، زیرا پدرش **عبدالله خان** در تار و برادرش حسن هنگ آفرین در سه تار، از شاگردان میرزا عبدالله بود ، در نواختن نغمه های ایرانی با فلوت ، کار کرد وکاملا از عهده ی آن برآمد.نامبرده بعدها از خدمت ارتش استعفا داد و به رشت رفت و مقیم آن شهر گردید.از وی صفحاتی باقیست که نمونه ی کاملی از هنرمندی او می باشد.

اکبر خان شاگرد ی داشته است به نام یعقوب خان رشتی که وی نیز فلوت می زده و چند صفحه هم دارد.

****

نوازندگان قرنی - از میان نوازندگان دسته های موزیک ، آنها که به این ساز آشنا شده اند ، کمتر به نواختن آهنگهای ایرانی آشنائی کامل یافته اند ، تنها یک تن به نام **شاه یدی** بوده است که بعدها به جای قرنی شروع به نواختن نی هفت بند کرده و در نی زدن ذوقی به خرج داده است.

دیگر قلی خان یاور است که افسر موزیک بوده و چند صفحه از او یادگار مانده است که از جمله آواز همایون را به تنهائی با قرنی نواخته و خوب از عهده برآمده است.

pdf.tarikhema.ir

بازگشت

منزل به منزل - در دو فصل گذشته مطالب دیگری مرا از ادامه ی سرگذشت بازداشت.اینک داستان خود را دنبال می کنم:

دراواخر تابستان سال ۱۲۹۹ به دنبال والی معزول به تهران حرکت کردیم.بعد از یک ماه که مقدمات این سفر فراهم گردید به خارج شهر منتقل شدیم.این بار، اردوئی که به اصفهان برمی گشت جاه و جلال بسیاری داشت.شرح حرکت ما ، هر چند با موسیقی بی ارتباط است اما خود قصه ایست که شنیدنش بی مزه نیست و از لحاظ اطلاع به اوضاع اجتماعی آن زمان هم چندان بی فائده نخواهد بود.

در هر منزل قریب دویست چادر زده می شد.همراهان حاکم عبارت بودند از دویست سوار کرد و لر و مراغه ای و عراقی با لباسهای محلی خودشان که پیش سینه و کمرشان پر از قطار های فشنگ بود و هر کدام تفنگی از انواع مختلف مانند پنج تیر روسی و ده تیر انگلیسی و غیره حمایل می کردند.دو عراده ی توپ هم با تمام لوازم آن ، روی چرخ گذارده بودند که با اسب کشیده می شد.عده ی زیادی شتر و قاطر، لوازم مسافرت را حمل می کرد.چندین کالسکه و درشکه نیز مخصوص خانمها بود.یک اتومبیل مشکی رنگ هم بدون اینکه کسی سوارش باشد طی طریق می نمود.مرد ها حتی بچه هائی که به ده سال رسیده بودند سوار اسب حرکت می کردند.

قبل از طلوع آفتاب فراشها چادرها را پائین می آوردند و بار قاطرها می نمودند و پیشاپیش اردو حرکت می کردند.بعد لوازم مسافرت از قبیل تخت های سفری و رختخوابها را توی کیسه های بزرگ که مفرش می نامیدند می گذاردند و دور آنها را با تسمه ی چرمی می بستند و قاطر های باروبنه به راه می افتادند.سپس علیق چهارپایان را بار شترها می کردند و روانه می شدند.اسلحه و مهمات این قشون که شخصی بود و افراد آن از دهات فرمانفرما آمده بودند ، همواره در گاریها جای داشت.اسباب و لوازم بسیار دیگری هم ، مخصوص (حضرت والا) بود که بیشتر آنها پیشکشی های مسافرت یا چیزهائی بود که با پول حلال مداخل حکومتی تهیه شده بود!از قبیل قالیچه های کار قشقائی و لوازم غذا خوری طلا و نقره ی کار دست صنعتگران هنرمند شیرازی و بقچه های ترمه و پارچه های زربفت و طاق شالهای نفیس که روزی در صندوقخانه ی مخصوص حکومتی دیده بودم و صندوقدار باشی آنها را در جعبه های محکم گذارده و بسته بود.چند صندوق آهنی هم آنجا بود که می گفتند از طرف طائفه ی از ما بهتران که یک وقتی با کلاههای لگنی از راههای دور به سروقت حاکم آمده بودند ، به پاس خدمات وطن پرستانه به والی فارس جائزه داده بودند!

pdf.tarikhema.ir

می گفتند که این حضرت والی از طرف رئیس الوزرائی که عاقد قرارداد معروف بوده پشتیبانی می شد و این ایام مصادف همان زمانی بود که قشون جنوب در فارس و کرمان نفوذ کامل داشت.نصرت الدوله پسر والی هم که وزیر خارجه بود همراه شاه به لندن رفته بود ولی کارها به مراد آنها سر نگرفت و احمد شاه زیر بار قرارداد نرفت و با تجلیل تمام به تهران وارد شد.وثوق الدوله استعفا داد ، مشیرالدوله رئیس الوزرا شد ، قرار داد را رد کرد و فرمانفرما ما هم معزول گردید.

هر چادری مستخدم مخصوص داشت که صبحانه را حاضر می کرد و قاطر را آبداری را بار می نمود.روی این قاطر، خرجینی می انداخت و لوازمی را که در تمام روز مورد حاجت بود در آن می گذاشت.این اشیاء عبارت بود از یک فرش نازک ، جعبه ای به نام هزاربیشه که محتویان آن استکان و نعلبکی و قوری و قندان و چای دان و قاشق و چنگال بود ؛ سماور که در جعبه ی مخصوص چوبی قرار داشت ، با آتش گردان و دود کش و کیسه ی جای ز غال ؛ قابلمه های نهار که معمولا یک رنگ پلو بود که از شب قبل پخته و حاضر می شد ؛ چند بشقاب نشکن که از آلومینیوم یا مس بود و زیردستی نامیده می شد ؛ چند بالش کوچک برای خواب بعدازظهر با دو سه پتوی نازک و شمد ؛ کوزه قلیان و میانه و نی و سرقلیان و تنباکو.بعد نوکری که نامش آبدار بود روی قاطر می نشست و آماده ی حرکت می شد.

همین که حضرت والا سوار اسب می شد طبالی که بر اسب سوار بود و دو نقاره کوچک در طرفین قاچ زرین مرکوبش داشت ، طبل ها را به صدا می آورد و این کار، علامت کوچ بود که دیگران سوار می شدند و از اردوگاه به طرف منزل بعد رهسپار می گردیدند.

خانمهای اندرون هم که در چادرهای مخصوص خود بودند که با تجیر از اردوگاه فاصله داشت و جلوی در این دیوار چادری ، همواره یکی دو خواجه ی سیاه لب کلفت کشیک می دادند ، سوار کالسکه ها می شدند و با مقداری فاصله از اردو حرکت می کردند که چشم نامحرمی به آنها نیفتد.

نزدیک ظهر همین که به آبادی می رسیدیم ، پیاده می شدیم و آبدارها نهار را گرم می کردند و در سفره می چیدند.بعد از صرف غذا کمی چرت می زدیم و بزرگتر ها هم قلیان می کشیدند و چای می خوردند و دوباره حرکت می کردیم تا غروب به اقامتگاه برسیم.چادرها را با نظم و ترتیب می زدند و چراغها را روشن می کردند و در چادر می گذاردند.آن عده ای که با هم الفت بیشتری داشتند دورهم جمع می شدند و صحبت می کردند ولی متاسفانه از موسیقی خبری نبود.پس شرح این مسافرت برای چیست؟

pdf.tarikhema.ir

خواستم آنها که امروز با وسائل تندرو سفر می کنند ، این دو نوع مسافرت را با هم مقایسه نمایند و ببینند گذشتگان چه می کشیدند! البته از لحاظ زود به مقصد رسیدن ، مسافرتهای امروز بهتر است ولی مثل اینکه سفرهای منزل به منزل هم برای مردم بیکار، بی تفریح نبود!

چیزی که در آن مسافرت ، جلب توجه می کرد ، آشنائی و تخصص هر کس در کارش بود : مثلا سیورساتچی که مأمور خرید وسائل خوراک بود به محض رسیدن به منزل ، به ده می رفت و چند گوسفند می خرید و می آورد و به آشپزخانه می داد.آشپزها فوراً چند اجاق با سنگ و گل می بستند و دیگها را آب می کردند و گوسفندها را می کشتند و گوشت غذا را در دیگ می ریختند ؛ یکی مشغول شستن برنج بود ، دیگری سبزی پاک می کرد و طولی نمی کشید که غذای شب و نهار فردا برای لااقل دویست نفر آماده می شد.موقع تقسیم شام ، آبدارها با سینی هایشان می آمدند و برای هر چادری ، یک قابلمه ی پلو برای نهار فردا و یک قاب چلو با دو ظرف خورش برای شام می گرفتند.نانوا باشی هم قبلا آرد به ده برده و در تنور دهاتیان ، نان پخته بود.نان ها را هم توی سینی های غذا می گذاشتند.همچنین چادر دار باشی با چند فراش که به اختیار داشت به قدری به سرعت چادرها را می زدند و جمع می کردند که به خوبی معلوم می شد ، سالیان دراز درین کار تجربه آموخته بودند.همینطور میراخور با عده ای مهتر که جزء ارباب جمعیش بود ، فوراً یک سر طویله ی موقتی با طناب ، برای چهار پایان آماده می کرد و کاه و جو را تقسیم می نمود و در توبره ی اسب ها و قاطرها می ریخت.

قصه ی کوتاه - از ذکر نام فراش ، مطلبی به یادم آمد که مربوط به ایام اقامت شیراز است و درین جا حکایت می کنم:دفتر پدرم در ارگ دولتی سر راه مدرسه بود.بعضی روزها عصر قبل از رفتن به خانه ، به آنجا می رفتم و از پدرم سرمشق می گرفتم و خط می نوشتم.آن ساعت ، اغلب مصادف بود با وقتی که فرمانفرما والی مقتدر فارس در باغ حکومتی قدم می زد و اشخاصی به دیدن او می آمدند.کسانی هم که شکایتی داشتند اجازه ی شرف یابی می خواستند.حوض بزرگی درین باغ بود که همیشه چند دسته ترکه ی انار در کنار پاشویه ی آن جای داشت.یک گلیم کهنه هم با فلک در کنار حوض دیده می شد.فراشها که چماق بلند سفید نقره ای رنگ داشتند گوش تا گوش در یک طرف حوض ایستاده بودند.فراش باشی که چماق بزرگتر و لباسش قشنگتر و یک کمر بند نقره ای هم روی سر داری یقه بسته اش بود ، به دیوار تکه می داد.رئیس نظمیه هم که پیرمرد کوتاه قد عبا به دوشی بود و سوار الاغ می شد و تنها نشانه ی سربازیش این بود که جلودارش به لباس متحد الشکل پاسبان ملبس بود ، اغلب روزها برای زیارت حضرت والا در باغ ایالتی پیاده می شد و با طمأنینه و وقار پیش می آمد.رئیس مالیه ، رئیس عدلیه ، رئیس تلگراف ، کارگزار و رئیس قشون همه تحت امر شخص والی بودند و مستقیماً از او دستور می گرفتند و در حقیقت ، مثل این بود که همه نوکر او هستند زیرا وقتی شاهزاده را می دیدند تا کمر خم می شدند و تعظیم می کردند اما البته رئیس قشون که درجه ی (سرداری) داشت (مثل سپهبد امروز) و فقط دوسیت سیصد سرباز در تحت امر داشت که لباسشان پاره و وصله خورده بود ، خبردار می ایستاد و سلام نظامی می داد.

pdf.tarikhema.ir

مکرر دیدم که والی در حضور رئیس عدلیه و رئیس نظمیه که اجرا کننده ی قانون بودند دستور می داد چوب می آوردند.فراشها چند بار، بله قربان می گفتند و می دویدند و گلیم را پهن می کردند.یک روز فراشباشی ، بی نوائی را که تقصیری داشت ، آورد و روی گلیم پاره خوابانید و پایش را در فلک گذارد و فراشها با همان ترکه های آب خورده ، مشغول زدن شدند.مقصر فریاد می زد: غلط کردم ، به سرحضرت والا دیگر ازین کار ها نمی کنم ، به سر بریده ی حضرت امام حسین قسم که نفهمیدم ، ترا به خدا بگو دیگر نزنند ، ترا به پیر ، ترا به پیغمبر بس است ، آخ مردم ، اما حضرت والا در باغ قدم می زد و اعتنا نمی کرد.فراشها هم چوبها را به پای آن بیچاره ، خرد می کردند و دوباره با چوبهای تازه می زدند.کم کم صدای مقصر ، ضعیف شد مثل اینکه غش کرد.اما آنقدر چوب خورد که دوباره به حال آمد و فریادش به هوا رفت و صدای التماسش دل سنگ را آب کرد.

از پدرم پرسیدم : تاکی می زنند ، آخ بیچاره راستی مثل اینکه مرد ، دیگر نفس ندارد ، ترا به خدا شفاعت کنید - گفت برو خودت را بیانداز روی پای حضرت اقدس - گفتم می ترسم بگوید مرا هم بزنند - گفت : تو بچه ای شاید دلش بسوزد و از تقصیرش بگذرد - دویدم و خود را روی پای شاهزاده انداختم.- نگاهی به زمین کرد و گفت : روح الله چه می خواهی ؟ گفتم قربان این بیچاره را ببخشید - مرا بلند کرد و گفت : کی به تو گفت ازین فضولی ها بکنی ؟ گفتم دلم سوخت ، پدرم گفت راه چاره همین است - صدا زد ، میرزاعبدالله خان ، به این مرد که بگو قول می دهد دیگر از این کارها نکند ؟ پدرم هم دوید و گفت بله قربان قول می دهد.بعد فرمانفرما ، بادی در گلو انداخت و با صدای کلفتی که داشت فریاد زد : آهای بچه ها ، بس است! من هم عقب عقب رفتم و نزدیک بود توی حوض بیفتم که یکی از فراشها دستم را گرفت و گفت آقا پسر چرا پشت سرت را نگاه نمی کنی ؟گفتم حواسم برای این بیچاره پرت بود.گفت می خواست تقصیر نکند تا چوب نخورد ، اما بنازم غیرتت را ، اگر شفاعت نکرده بودی آنقدر چوب می خورد تا می مرد.گفتم خدا کند که زنده باشد.گفت آدمیزاد پوستش خیلی کلفت است ، این که چیزی نبود ، از اول تا آخر بیست ترکه به پایش خرد شد.- پرسیدم مگر بیشتر هم می توان چوب خورد؟ گفت ما یک روز یکی را آنقدر زدیم که دیگر ترکه های دور حوض تمام شد و باز هم زنده بود!

درین ضمن فراشها مقصر چوب خورده را به زندانی که آن طرف حوض بود می بردند.وقتی به من رسیدند فراش باشی رو به او کرد و گفت : اگر این آقا کوچولو شفاعت نمی کرد آنقدر زده بودم که می مردی ؛ برو دعا به او و پدرش بکن که مردمان خوش قلبی هستند.زندان دامن مرا بوسید و با یک نگاه تأثرآوری همین طور که اشک می ریخت گفت : جوان خیر ببینی خدا پیرت کند ، قربان زبانت برم که با دو کلمه حرف ، به دادم رسیدی.ولی فراشها نگذاردند حرفش را تمام کند واو را کشان کشان بردند و به محبس افکندند...

ممکن است شما امروز بگوئید در آن زمان که حاکم ، مقصر را چوب می زد ، دوازده سال از آغاز مشروطیت می گذشت و مملکت قانون داشت؟باید مقصر را محاکم می کردند و اگر تقصیرش ثابت می شد ، جزا می دادند.ولی آن روزها کسی ازین صحبت نمی کرد چنانکه رئیس عدلیه و رئیس نظمیه هم اغلب در موقع کتک خوردن مقصرین حضور داشتند.

بعضی ها می گویند هنوز هم ، همان آش است و همان کاسه ، منتها نوع آش و شکل کاسه

pdf.tarikhema.ir

عوض شده است.امیدوارم چنین نباشد!

pdf.tarikhema.ir

در اصفهان - مسافرت در حدود بیست روز به طول انجامید.به اصفهان رسیدیم و در باغ نو که از ساختمانهای ظل السلطانی بود و عمارتهای متعدد داشت منزل کردیم.می گفتند صاحب این باغ در دوره ی اقتدار خود عمارت هفت دست و نمکدان را که در کنار زاینده رود بوده و به دست سلاطین صفوی بنیاد شده خراب کرده و از مصالح آن ، باغ نو را ساخته است.نمی دانم چرا آنقدر بی سلیقه بود که ساختمانهایش اسلوب صحیحی نداشت ، اگر ذوق و سلیقه ای داشت که آثار تاریخی را خراب نمی کرد.این قبیل اشخاص یک زمانی سرنوشت ملتی را تعیین می کردند!باز هم باید از بخت خود راضی باشیم که در آن دوره نبوده ایم.گرچه اگر هم بودیم ، یا نمی فهمیدیم که بدبختیم یا اگر می فهمیدیم ، چون نمی توانستیم به زبان بیاوریم ، سکوت می کردیم.

بعد از رسیدن به اصفهان چند روزی به رسیدگی امور پرداختند : سوران را مرخص کردند و آنها هم به ولایت خود رفتند.اعضای حکومتی و دفتری نیز به تدریج عازم تهران شدند.شاهزاده هم با مستخدم مخصوص خود با همان اتومبیلی که از شیراز برای روز مبادا آورده بود ، بسوی تهران حرکت کرد و پدرم را سرپرست خانواده ی خود نمود اسباب و اثاثه و لوازم را هم در انبارها گذاردند و مهروموم کردند و صندوقدار باشی در اصفهان ماند که از آنها مراقبت کند.

قرار بر این بود که بعد از دو هفته ما هم به پایتخت برگردیم ولی چون دستوری نرسید ، ما بچه ها را به مدرسه فرستادند و مشغول ادامه ی تحصیل شدیم.

فرمانفرما در تهران بود و بعد از کابینه ی مشیرالدوله می خواست رئیس الوزرا شود ولی سپهدار رشتی روی کار آمد تا از ساده لوحی او استفاده نمایند و حالا که قرار داد از بین رفت ، نقش دیگری بازی کنند و قدرت را به دست گیرند و با نمایش تازه ای بر اسب مراد سوار شوند چنانکه کردند و به نتیجه رسیدند.هنوز هم ریسمان این خیمه شب بازی به دست آنهاست و ما خوابیم ، تا کی بیدار شویم ، خدا آگاهست!

چند ماهی از اقامت ما گذشت شبی زنگ تلفن صدا کرد.پدرم گفت ببین کیست؟ جواب زنگ را دادم و گوشی را برداشت و گفتم : آقا چه خبر است ، این وقت شب چه می خواهید ؟ جواب آمد که می خواهم با پدرت صحبت کنم.گفتم شما کیستید؟ گفت بگو عشقی با شما کار لازمی دارد.من از این اسم تعجب کردم زیرا تا کنون به گوشم نخورده بود.به پدرم گفتم عشقی است.خندید و گفت عشقی شاعر معروف است ، لابد می خواهد با من شوخی و مزاح کند.خوب ، هر چه باشد رفیقمان است ، ببینم چه می گوید ، اگر جوابش را ندهم ، فردا یک هجو نامه هم می سازد.این بگفت و گوشی را برداشت و مشغول صحبت شد.اما مذاکره به طول انجامید و گاهی این کلمات ، جسته جسته به گوش می رسید : سید ضیاء - کودتا - فرمانفرما - حبس - توقیف - ...

همین که پدرم گوشی را زمین گذاشت ، گفتم راستی پدر جان کودتا یعنی چه؟ پدرم ناراحت به نظر می رسید و گفت چه می دانم؟ حالا فردا ، ما هم به آتش اعمال فرمانفرما باید بسوزیم.

شب چهاردهم اسفند ۱۲۲۹ بود.یک روز از کودتا می گذشت.رجال و اعیان و از جمله فرمانفرما توی زندان به عاقبت خود می اندیشیدند.عشقی و عارف هم با دمشان گردو می شکستند که دیگر کارها به سامان رسید!بیچاره ها خبر نداشتند ، اینها همه صورت سازیست و چیزی که در حساب ناید مائیم.

pdf.tarikhema.ir

این تغییر اوضاع ، در زندگانی ما بی تأثیر نبود زیرا رئیس ژاندارمری با یک امریه وارد شد.گاریهای قشونی هم یکی پس از دیگری رسیدند انارها را باز کردند و هر چه بود ، بار کردند و با خود بردند و یک رسید هم به دست پدرم دادند.

از پدرم پرسیدم چه خبر است؟ گفت سید ضیاء مدیر روزنامه ی رعد را وقتی در سفر کرمانشاهان بودم و از بغداد آمد که به تهران برود ، خوب می شناسم ! سید لجوج یک دنده ای بود و از همان وقت حرفهای گنده ای می زد مثلا می گفت: تا کی باید این شاهزاده ها سرکار باشند و مردم را چوب بزنند و مالشان را غارت کنند.بعضی از رفقا می خندیدند و می گفتند ، سید در عراق زیاد آفتاب خورده است.معلوم می شد که حالا همه کاره شده و آنها را که تا کنون همه کاره بوده اند ، گرفته و به حبس انداخته و مالشان را هم توقیف کرده است.مگر ندیدی که گاری ها از صبح تا غروب ، چندین بار آمدند و انبارها را خالی کردند ، فردا هم می آیند.

راست می گفت نه تنها فردا ، بلکه تا یک هفته می آمدند و یکی یکی ، در انبارها را باز می کردند و محتویات آنها را می بردند.روز آخر هم به طویله رفتند و تمام اسبها و کالسکه ها را تصرف کردند.اسب کوچک من هم جزء اموال متصرفی شد.گفتم اسب مرا چرا می برند ؟ گفت تقصیر اسبت اینست که به طویله ی فرمانفرما رفت.حالا دیگر چیزی باقی نیست فردا بناست به اداره ی ژاندارمری بروم ، تو هم بیا ، شاید بتوانم اسبت را پس بگیرم.آن شب از این غصه که اسب نازنین را از دست داده ام ، به سختی گریستم تا فردا صبح که من را صدا کرد و با خود به اداره ی ژاندرمری برد و به ماژور عبدالعلی خان اظهار کرد که این بچه ، ازاینکه اسبش را هم جزء غنائم برده اند شکایت دارد.جناب ماژور دستور داد مرا به طویله ی بزرگی که در آن نزدیکی بود بردند.من اسب خود را شناختم.اسب پدرم را هم پس داد و دو تائی سوار شده به باغ نو مراجعت کردیم.

آیا واقعاً این کودتا به نتیجه رسید؟ شاید می خواست ثمری بدهد ؛ شاید هم سید راستی قصد اصلاح داشت ؛ ولی نهالی که به دست ملت کاشته نشود ثمرش عاید مملکت نمی شود.

در موقع اقامت اصفهان چون پدرم فراغتی داشت مجدداً مشق تار را شروع کرد و شب ها تصنیف های جدید عارف را که به اصفهان رسیده بود با تار می نواخت و من هم اشعار آن را حفظ کرده می خواندم.تصنیف شور:

چه شورها که من به پا ، زشاهناز می کنم در
شکایت از جهان ، به شاه باز می کنم

جهان پر از غم دل از زبان ساز می کنم

و تصنیف سه گاه:

بماندیم ما ، مستقل شد ارمنستان زبردست شد
زیردست زیردستان

اگر ملک جم شد خراب ، گوبه ساقی تو باش
باقی

pdf.tarikhema.ir

صبوحی بده زان شراب شب به مستان

از تصنیفهای بسیار متداول آن دوره بود که عارف از اسلامبول به ارمغان فرستاده بود.بزرگترها اشعار را تفسیر و توجیه کرده نکات سیاسی و اجتماعی آن را شرح می دادند و در اطراف آن بحث ها می کردند.

pdf.tarikhema.ir

نمایش رستاخیز

یکی از خاطرات فراموش نشدنی ایام اقامت اصفهان ، شبی بود که پدرم مرا به نمایش برد.**میرزاده ی عشقی** شاعر آزادی خواه ، جزء دستگاه حکومتی بود و نمایشنامه ی **رستاخیز شهریار یاران ایران** را در آنجا نمایش داد.این نمایشنامه ، بسیار مؤثر و دلنشین و تمام اشعار آن با آهنگ موسیقی توأم بود.

ارکستر کوچکی نغمات را می نواخت و چند تن که صوتی خوش داشتند اشعار را می سرائیدند.موضوع نمایشنامه تجسم خوابی بود که عشقی در عبور از خرابه های مدائن و ایوان کسری دیده بود.همان اثری که چند قرن پیش ، از مشاهده ی این بارگاه در خاقانی پیدا شده و گفته بود:

هان ای دل عبرت بین ، از دیده نظر کن
هان

ایوان مدائن را ، آئینه ی عبرت
دان

در عشقی نیز پدید آمده و این اثر ادبی را به صورت نمایشنامه ای جلوه گر ساخته بود.

دکور، منظره ی خرابه های آثار باستانی را نشان می داد و عشقی به لباس درویش در سن ظاهر شد و با تأسف و حیرتی که از دیدن این آثار خراب به او دست داده بود چند بیت خواند که آغاز آن چنین بود:

این درو دیوار دربار خراب چیست یارب و
ستون بی حساب

زین سفر گر جان بدر بردم دگر شرط کردم
ناورم نام سفر

تا آنجا که می گوید:

ای مدائن ، از تو ای قصر خراب باید ایرانی
زخجلت گردد آب

سپس با آهنگی سوزناک ، غزل معروف خود را خواند که سراپا ناله و اندوه بود:

زدلم دست بدارید ، که خون می ریزد قطره قطره ،
دلم از دیده برون می ریزد

آبروی و شرف و عزت ایران قدیم نکبت و ذلت
ایران کنون می ریزد

pdf.tarikhema.ir

تخـت جمشیـد ، زبـی حسـی مـا ، برسـرجم خشـت ، بـا
سرزنش از سقف و ستون می ریزد

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۰۷) میرازاده ی عشقی

در موقع خواندن این غزل که چند بیت دیگر هم دارد ، رهگذر را خواب درگرفت و در حال رؤیا شروع به خواندن اشعاری کرد که از عراق ماهور شروع می شد:

اکنون که مرا وضع وطن در نظر آم بینم که زنی با کفن از قبر در آمد

سپس آهنگ تغییر کرد و محزون شد و در گوشه ی شکسته و افشاری چنین خواند:

سر از خاک بدر کرد بر اطراف نظر کرد

ناگهان چه گویم که چون شد شیون از درونش برون شد

درین حال دختری سر از قبر بیرون کرد و با حیرت گفت:

این خرابه قبرستان ، نه ایران ماست این خرابه ایران نیست ، ایران کجاست؟

و درین جا بند اول آهنگ ، با فرود ماهور تمام شد.

این دختر، شهزاده ی ایران و دخت خسرو بود که چندین دور دیگر اشعاری به همان آهنگ نخست سرود و اظهار تألم کرد و خود را چنین معرفی نمود:

ای مردم چون مرده ی استاده ی ایران من دختر

pdf.tarikhema.ir

کسرایم و شهزاده ی ایران

ملک زاده ی دیرین جگر گوشه ی شیرین

غصه ی شما قوم رنجور مرده ام برون کرده از گور

این خرابه قبرستان ، نه ایران ماست .....

pdf.tarikhema.ir

سپس چند تن از شهریاران هخامنشی و ساسانی مانند کوروش و داریوش و انوشیروان و خسرو پرویز به نوبت نمودار شدند و با همان آهنگ ، هر کدام یک بند شعر سرائیدند و از افتخاراتی که برای ایران فراهم کرده و از ویرانی آن که به دست اولاد ناخلف پدید آمده سخن ها گفتند.بعد شیرین با لباس سیاه به حال عزاداران ظاهر شد و با آهنگی سوزان ، ابیاتی سرائید که یک بند آن چنین است:

ای خاک پاک ایران زمین ایران ، ای حجله گاه شیرین

کو تاج و تخت و کونگین! در بارگه شوهر من

ایران ای خاک عالمی بر سر من

شاید محتاج به تذکر باشد که در آن زمان زنها در حجاب بودند و مردان نقش آنها را بازی می کردند ، چنانکه پسری که صوتی بسیار حزین و مطلوب داشت و نامش را به یاد ندارم نقش شیرین را به قدری خوب بازی کرد که سالن نمایش به عزاخانه تبدیل شد و همه به سختی گریستند.

هنگامی کمه زاری و فغان شیرین به سر رسید ، همه ی پادشاهان سوگواری را پایان دادند و درودی به روان زرتشت فرستادند.سپس روح زردشت تجلی کرد و با بیرق سه رنگ ایران ، زندگانی نوینی را بشارت داد و گفت:

من ابر اهریمن ایرانیان ، غالب شدم حافظ ایران بود یزدان و من غائب شدم

آنگاه عشقی از خواب برخاست و گفت :

آنچه من دیدم درین قصر خراب بد به بیداری خدایا یا به خواب؟

پادشاهان را همه اندوهگین دیدم اندر ماتم ایران زمین!

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۰۸) با مادرم در اصفهان

pdf.tarikhema.ir

ننـگ خـود داننـدمان ، اجـدادمان ای خـدا دیگـر
برس بر دادمان

وعده ی زرتشت را تقدیر کن دید عشقی خواب
و تو تعبیر کن

شاعر ناکام :

شاید اینجا مقام مناسبی برای شرح و توصیف افکار شاعر شوریده ای چون عشقی نباشد زیرا او گوینده ایست که بیشتر گفته هایش جنبه های سیاسی و اجتماعی دارد و اهل موسیقی نبوده است که موضوع گفتار من باشد ولی چون نمایشنامه اش با آهنگ خوانده می شد و چیزی شبیه به (اپرا) بود و شاید هم اولین اثری است که درین زمینه در ادبیات فارسی ظهور کرده است ، با موضوع این کتاب بی ارتباط نیست.ازین گذشته اشعار این نمایشنامه مدتها در زبان مردم بود ، زیرا آهنگ داشت و مرا با آن انس و الفتی تمام بود.

معلم تار پدرم که در ارکستر رستاخیز شرکت داشت آهنگها را به وی آموخت و من به همراه تار او ، مکررآنها را می خواندم.مادرم می گفت این نمایشنامه یک درس بزرگ وطن پرستی است ، برماست که وطن خود را دوست بداریم و در راه ترقی آن از هیچ کوششی نهراسیم و از هیچ مانعی سست نشویم.آری اندرز مادر، چنان در لوح سینه ام نقش بست که هرگز فراموشم نمی شود.

عشقی در راه آزادی بسی کوشید.او مردی بود وطن دوست و برای راهنمائی افکار هم میهنان خود زبانی سرخ داشت که معمولا سر را به باد می دهد.عشقی شاعر دوره ی بیداری ایرانست و در سالهای آخر عمرش که مقدمات از دست رفتن آزادی فراهم می شد و تظاهراتی جمهوری خواهانه به ظهور می رسید ، به خوبی می دانست که این ظاهر سازیها مقدمه ی سیاستهای دیگریست ولی چون جوان احساساتی کم تجربه ای بود ناگفتنی ها را آنچنان تند و بی پروا گفت که دست ناسازگار زمانه ، زبانش را بست و حیاتش را پایان داد.

عشقی در آغاز تجدد ادبی ایران دست به سرودن اشعار نوی زد.اگر فرصت می یافت و در کار شاعری ورزیده تر می شد ، شاید یکی از برگزیدگان ادب جدید ایران جلوه می نمود!با وجود این صرف نظر از بعضی لغزشهای ادبی ، او شاعریست که مخصوصاً افکار آزادی خواهانه اش هواخواه زیاد دارد.هر چند روزگارش به ناکامی رسید و در سن جوانی به سرنوشتی شوم دچار شد که در دفتر تاریخ ایام ثبت است ! ولی گفته هایش بر دل آیندگان نوشته شد.برجائی که هرگز محو و نابود نمی شود.

****

نتیجه - حالا ببینیم چه پیش آمدهائی شد : کودتای سه ماه به پایان رسید.سید به فرنگستان رفت.رجال و اعیان از حبس درآمدند.دوره ی آقائی امثال فرمانفرما به سر رسید و دسته ی دیگری علمدار معرکه شدند.هر کسی چند روزه نوبت اوست.

pdf.tarikhema.ir

داستان نی زدن

طاق نصرت - خاطره ی دیگر سفر اصفهان ، عروسی معتمدالدوله است.عروس ، دختر یکی از رجال تهران بود که با جاه و جلال بسیار به اصفهان وارد شد.من هم با پدرم همراه داماد و جمعی دیگر تا یک فرسخی به استقبال رفتیم.در بین راه ، طاق نصرت به پا کرده بودند.نمی دانم داماد چه فتحی کرده و چه گلی به سر مردم زده بود که با لباس سورمه ای غرق در نشانها و شمشیر مرصع سوار اسب شده بود و از زیر طاق نصرت می گذشت!هر چه فکر می کنم در آن موقع معتمدالدوله شغلی نداشت ، نه حاکم بود نه رئیس قشون زیرا معمولا مردم برای این اشخاص احترام قائلند.اما او پسر ظل السلطان بود.پدرش فرزند ناصرالدین شاه بود که یک عمر جنایت کرد و مال ملت را غارت نمود.شاید این پسر هم نشانهای پدرش را که در اثر خدمات صادقانه به دست آورده به سینه زده بود یا اینکه چون از خانواده ی سلطنت بود.به هر حال پول داشت ، عمارات متعدد در باغ نو داشت ، دهات بسیار در اطراف شهر اصفهان داشت و همه را بی زحمت به دست آورده بود.مردم هم بنده ی کسی هستند که صاحب مال و جاه و مقامست.تازه می گفتند به او چیزی نرسیده ، برادر بزرگتر بعد از فوت پدرش تمام اموال را خود برداشته و به هریک از برادران هم چیزکی داده بود.

در هر صورت ، داماد جوان و زیبا بود ، لباسش هم که قشنگ و قیمتی بود ؛ طاق نصرت هم که برایش بسته بودند ، البته مورد پسند عروس که او هم از یکی از همین خانواده های خوشبخت بود واقع می شد.من هم آن وقت مثل حالا فکر نمی کردم ؛ هم از لباس زیبای غرق در نشان هم از خبر عروسی ، هم از تماشای طاق نصرت که با چراغهای رنگارنگ تزئین شده بود ، هم از گردش و اسب سواری خوشم می آمد ؛ وقتی می دیدم همه به داماد تعظیم می کنند ، من هم سر فرود می آوردم ، ولی آنچه یادم هست ، داماد مرد متواضعی بود چنانکه جواب سلام مرا هم که بچه ای بودم با کمال خوشروئی می داد و همه می گفتند واقعاً او آقای به تمام معنی است ، تکبر و خودفروشی امثال و اقران خود را ندارد.

باری عروس را به کالسکه ی مزینی نشاندند که چهار اسب قوی هیکل آن را می کشید.داماد و تمام همراهان هم سوار اسب به دنبال کالسکه ولی چون چادر ابریشمی به سر داشت و تور سفیدی به سر و صورت افکنده بود ، آن همه لطف و ملاحت را در پرده ی مستوری پوشانیده بود.

جشن عروسی - شب ، مجلس جشن بزرگی در باغ نو به پا کردند چندین دسته نوازنده و خواننده و رقاص و مقلد در گوشه های باغ ، میهمانان را سرگرم می کردند.همه جا میزها پر از شیرینی و میوه بود ، چیزی که درین قبیل شبها موجبات خوشی همه به خصوص بچه ها را فراهم می کند.میز بزرگی هم در کنار حوض که آبی زلال در آن جریان داشت ، گذارده بودند و مملو از انواع مختلف خوراکی بود.از یک گوشه ی باغ دودی به هوا می رفت و چندین آشپز ، گوشت های بره را روی زغالهای سرخ ، کباب می کردند و دسته دسته پیشخدمتها ، سینی های کباب را دور می گرداندند.اطراف حوض ، صدها تنگ های زیبا پر از مایعات رنگارنگ بود که هنوز خالی نشده از کپ های بزرگی که درهمان نزدیکی بود پر می شد.در طرف دیگر، شیشه های دربسته ای بود که با کاغذ چاپ شده به خطوط فرنگی چیز هائی رویش نوشته شده بود و می گفتند از عهد شاه بابا به یادگار مانده است.یکی از بچه ها گفت این شربتها چه خوشرنگ است!

pdf.tarikhema.ir

آن یکی گفت نقش سه ستاره دارد ، معلوم می شود سلطان بطریهاست ، دیگری گفت به رنگش نگاه نکنید ، تلخ است ، نمی بینید وقتی بعضی می آشامند گره بر ابرو می آورند.پیشخدمتی که نزدیک ما ایستاده بود با یک سینی پر از لیوانهای شربت به لیمو نزد ما آمد و گفت : بچه شربت واقعی اینهاست ، بخورید و ببینید چقدر شیرین است ، آن شربت های دور حوض به درد شما نمی خورد ، اگر بخورید خوابتان می گیرد.- ما همگی گفتیم امشب و خواب!مگر به این زودی چنین شبها دیده می شود!

pdf.tarikhema.ir

درین گفتگو بودیم که خمپاره ای شروع به آتش بازی را اعلام کرد تیرهای رنگارنگ به هوا می رفت ، می ترکید و پخش می شد و فرود می آمد و وقتی به نزدیک زمین می رسید محو می شد.گاهی به تماشای حرکات رقاصها ، ساعتی به شنیدن آهنگهای نشاط انگیز موزیک و زمانی به گوش دادن ساز و ضرب نوازندگان مشغول بودیم.

آهنگ نی - در زیر چادر پوش بزرگی جمعی نشسته بودند ، پدرم هم آنجا بود.به سوی او رفتم ؛ پیرمردی نی می زد و همه خاموش بودند مثل اینکه آهنگ سازش جذبه ای داشت که همه را ساکت کرده بود.انگشت های او روی سوراخهای نی به تندی در حرکت بود و نوائی آسمانی به گوش می رسید.وقتی آهنگ را تمام کرده همه به احترام کف زدند و تبسمی ملیح بر گوشه ی لب پیرمرد نقش بست.آهسته از پدرم پرسیدم: این پیرمرد کیست ؟ گفت : **نایب اسدالله** خداوند نی .

من همانجا نشستم ، مثل اینکه مرا مجذوب کرده بود و تا مجلس به هم خورد از او دور نشدم.سازش در دل زیبا پسند من چنان اثر کرد که دیگر زیبائیها را قدر و قیمتی نبود.

نایب اسدالله - نی زن بسیار ماهری بود.با آن ساز ساده که تنها چند سوراخ بیشتر نداشت و مانند آلات بادی امروز دارای ساختمان منظم و کلیدهای متعدد نبود ، تمام اصواتی را که اراده می کرد از نی بیرون می آورد.آنچه یادم هست علاوه بر دستگاهها و نغمات موسیقی خودمان ، بعضی آهنگهای فرنگی را هم که آن وقت معمول بود و از موزیک نظامی شنیده می شد ، با نی می نواخت.

از کسانیکه هم عصر او بوده اند و نظرشان در موسیقی کاملا مورد اعتماد است مکرر شنیده ام که او را در فن خود با استادان بزرگی چون سماع حضور و آقا حسینقلی در یک ردیف گذارده اند و می گویند در کار خود بسیار مهارت داشته است.در اهمیت مقام نایب اسداله همین بس که گفته بود: من نی را از آغل گوسفندان به دربار پادشاه بردم.

یکی از دوستان که نی او را زیاد شنیده است می گفت : به عکس بعضی نوازندگان که برای نواختن یک آهنگ باید از آنها خواهشها کرد ، نایب وقتی در مجلسی حضور داشت ، انتظار درخواست و تمنا از کسی نداشت و بی ریا ساز می زد و همه را مستفیض می کرد.پیر مردی بود برخلاف بعضی امثال و اقران خود ، بسیار متواضع و بی تکبر و درویش و خوش طینت که همه را فریفته ی اخلاق خویش می کرد.در آخرهای شب که جلسه های دوستانه از رونق می افتاد و هر کس به فکر خواب بود ، او در گوشه ای می نشست و برای خود ساعتها نی می زد و همه با نوای آرام و مطبوع نی او به خواب می رفتند.همین روش و خصلت پسندیده است که هنوز همه از او به نیکی یاد می کنند.

به راستی هنرهم باید همین اثرات را داشته باشد.هنرمندی را می توان به تمام معنی شایسته ی این مقام دانست که خود ازمزایای

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۰۹) نایب اسداله نی زن

pdf.tarikhema.ir

اخلاقی بهرمند باشد زیرا اگر هنر نتواند صاحب هنر را اصلاح کند و به کمال معنوی رساند ، چگونه می توان انتظار داشت که در دلهای دیگران اثر کند و کینه ها را بزداید و روح را صفا بخشد.

نایب اسداله مظهر پاکی و خلوص نیت بود و هر چه می دانست به رایگان در دسترس همه می گذارد.حالا اگر حوصله و پشتکار و دقت او را نداشت و به مقام او نرسید ، تقصیر از استاد نبود زیرا نی ، هر چند ساز بسیار ساده ای به نظر می آید و تصور می شود که نواختنش آسان است ولی اهل فن دانند ، کسی که بتواند حق آنرا درست ادا کند ، باید استعداد فوق العاده داشته باشد و مخصوصاً از لحاظ قوه ی شنوائی بسیار حساس باشد که بتواند با همین چند سوراخ ، تمام اصوات را به وسیله ی کم و زیاد کردن صدا ، با فوت به درستی ادا نماید.

درین جا نمی توان از گفتن این حقیقت خود داری کرد که بسیاری از استادان قدیم موسیقی ما درمقام تربیت شاگرد ، از حسادت و بخل دور نبوده اند و به آسانی هنر خود را به کسی نمی آموختند و درین باب ، داستانها شنیده ام اما بهتر است چیزی را که شایسته ی مقام استادی هنر نیست بازگو نکنم و تا جائی که بتوانم از نیکی ها یاد نمایم ، چه بدیها می گذرند و همان به ، که فراموش شوند.آنچه باید سرمشق قرار گیرد ، فضایل اخلاقی و خوبیهاست.نام هنرمندان را با ذکر عیوبی که داشته اند نباید در اذهان به بدی جلوه گر ساخت.من نیکی ها را می نویسم و ستایش می کنم و آرزومندم که استادان هنر هم جز خوبی نداشته باشد.اما حقیقتی شنیده ام که باید نگاشت تا سرمشق جوانان هنر دوست قرار گیرد: درمیان موسیقی دانهای دوره ای که سرگذشتش را می نویسم ، در حسن خلق و سرشت پاک و عاری بودن از حسادت ، **میرزاعبدالله** که قبلا وصفش را نوشتم و **نایب اسدالله** که درین جا داستانش را شنیدید ، ضرب المثلند.

*****

چند نی زن - به قراری که شنیده ام قبل از نایب اسداله شخصی به نام **سلیمان اصفهانی** در نواختن نی بسیار مهارت داشته است و حتی برخی او را بر نایب هم ترجیح داده اند.

دیگر از نی زنها **ابراهیم آقاباشی** است که استاد نایب اسداله و خواننده ی زبردستی بوده است.

یدالله میرزا معروف به **شاه یدی** که از شاگردان (لومر) و صاحب منصب موزیک نظام بود ، در نواختن نی مهارت داشت و گویند علاوه بر نغمات ایرانی ، آهنگهای اروپائی را هم در نی به خوبی می نواخته است.

قلی خان تعزیه خوان که بعد به ذکرش خواهم پرداخت همچنین **علی خان** معروف به نایب السلطنه که خواننده ی معروفی بوده و شرح حالش در جای خود گفته خواهد شد ، هر دو ، نی هم می زده اند.

از قراری که می گویند **سرمست عراقی** که در نواختن ضرب و خواندن تصنیف دست داشته ، نی زن بوده است.

نایب اسداله دو شاگرد داشته است : یکی **عبدالخالق اصفهانی** که از سرگذشتش بی خبرم و دیگر نوائی که سازش را چند بار شنیده ام و با اینکه مقیم اصفهان بود ، گاهی به تهران می آمد و حتی

pdf.tarikhema.ir

چند بار هم نوای سازش از رادیو تهران به گوش دوستداران موسیقی رسید.

شنیده ام از نوائی شاگرد خوبی به یادگار مانده است و با اینکه هنوز جوانست ، نی را خوش می زند.امیدوارم توفیقی دست دهد که سازش را بشنوم و در موقع خود او را نیز به خوانندگان عزیز معرفی کنم.

*****

pdf.tarikhema.ir

نی چیست ؟ - نی قدیمترین آلت موسیقی است که از قرنها قبل ، در ممالک مختلف روی زمین ، به اشکال مختلف ساخته شده است و در ایران نیز سابقه ی تاریخی کهن دارد.اعراب ساز بادی شبیه به نی داشتند که آنرا **قصابه** می نامیدند و آلت ناقصی بود ولی بعد از آمیزش عربها با ایرانیان ، جای خود را به نی دادند.نی طبیعی ترین ساز بشر است که آن را ساز چوپانان نیز گویند.آهنگ نی بسی مطلوب و شیرین و دلپذیر و پخته و گرم است.نی ، یادگار خاطرات گذشته است چنانکه مولوی بزرگترین اثر عرفانی خود ، را با حکایت آن آغاز می کند :

بشنو از نی چون حکایت می کند
وز جدائیها شکیت می کند

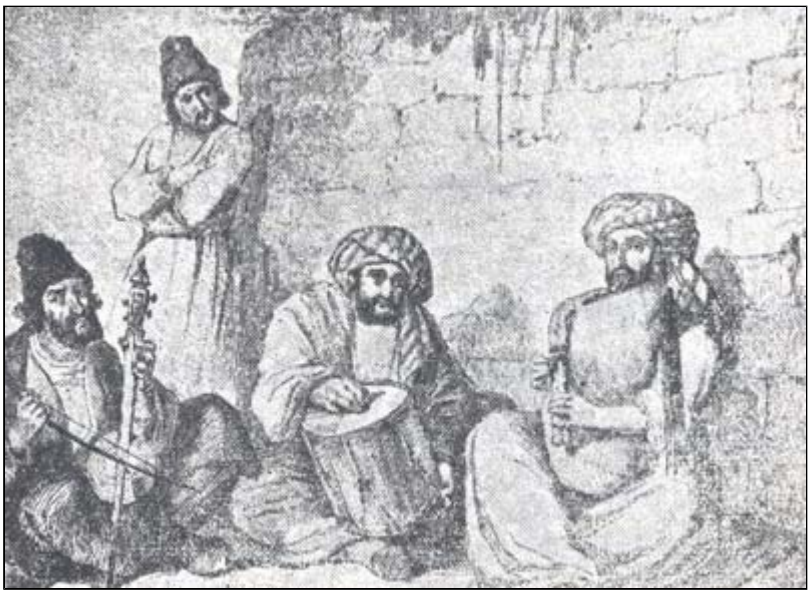

نوازندگان در بوشهر (از کتاب Perse تالیف Louis Dubeaux 1841 میلادی)

کامل ترین نوع نی را در ایران **نی هفت بند** گویند که در عین سادگی ، عالمی از لطف و زیبائیست.

اروپائیها این ساز را کامل کرده به صورت دیگری در آورده اند که فلوت می نامند و در میان آلات بادی چوبی ، از همه خوش آهنگتر است.با فلوت می توان به سهولت ، صداهای مختلف را اجرا کرد ولی چون فاقد پرده های مخصوص موسیقی ماست ، برای نواختن نغمات ملی در روی این ساز ، به اشکال بر می خوریم اما اگر نوازنده ، با ذوق و ماهر باشد ، می تواند با کم و زیاد کردن صدا و تغییر لب و فوت ، اصوات مورد نظر را اجرا کند.

نوع دیگری از نی در قدیم بوده که آلت دمیدن داشته و **نی انبان** نامیده شده است.چنانکه ذکر آن در کتابهای قدیم موسیقی ما نیز به میان آمده و از جمله در رساله ی موسیقی **اخوان الصفا** هم به آن اشاره شده است.شاید هنوز هم اثری از آن پیدا شود و در نقاط دور افتاده وجود داشته باشد.

حکایت نی زن را با چند بیت از مثنوی مولوی پایان می دهم:

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت
بدحالان و خوش حالان شدم

pdf.tarikhema.ir

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون
من نجست اسرار من

سر من از ناله ی من دور نیست لیک چشم
و گوش را آن نور نیست

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این
آتش نداد ، نیست باد!

pdf.tarikhema.ir

یا پیر جان

هنوز تابستان ۱۳۰۰ به پایان نرسیده بود که به تهران برگشتم و از دیدار نزدیکان و دوستان شادیها کردیم.اما افسوس که میرزا غلامرضای شیرازی ، آن هنرمند نیک سیرت با ذوق و یار دیرین ما ، یک سال قبل دیده از جهان بربسته و ما را در فراق ابدی خود بسی اندوهگین کرده بود.خاطرات آن روزگاران خوشی که با او داشتیم هرگز از یاد نمی رود!آری مردم نیک سرشت ، هیچ گاه از خاطر دوستان دور نمی مانند ، چنانکه حالا هم که ۳۵ سال از آخرین دیدار آن هنرمند می گذرد ، همواره محبتش دردل من و تمام کسانی که با او آشنائی داشته اند به یادگار مانده است.

هنر اکنون زدل خاک طلب باید کرد زآنکه اندر
دل خاکند همه پرهنران

اما اگر دوستی مانند او را از دست دادیم با هنرمندی بزرگ و موسیقی دانی آشنا شدیم که دست زمانه کمتر این همه ذوق و هنر و خوی و خلق پسندیده را در یک تن جمع می کند.

او که بود که مرا این چنین فریفته ی خود ساخت؟ صبر کنید ، شما هم به زودی وی را خواهید شناخت:

پدرم از هنرمندی و مکارم اخلاقی او که چندی هم از تعلیماتش برخوردار شده بود ، حکایت ها می کرد.من آرزو داشتم وی را ببینم و سازش را از نزدیک بشنوم ، تا اینکه برحسب دعوت پدرم شبی به باغ ما آمد.محفل آراسته ای به پاس احترام او ترتیب دادند و حضار که اهل ذوق و دوستدار موسیقی بودند ، مقدم استاد را گرامی داشتند.اطراف حوض دائره شکلی را که در حاشیه اش شمعدانیهای گل قرمز کاشته بودند ، فرش انداختند و همه با محبت و بی ریا چهار زانو دور هم نشستند.ماه از پشت درختان ، دلربائی می کرد و با شکوهی تمام به بالا می خرامید.نسیم ملایم شهریور می وزید و حرکت شاخه ها ، زمین را سایه روشن می کرد.نوای لطیف سرانگشت گهربار **درویش خان** هم رونق خاصی به محفل انس داده بود.

مضراب زیر صاف پی درپی و نرمی و پختگی پنجه و حالت خوش سازش ، همه را ساکت وخاموش کرد.

دفعه ی دیگر، استاد تار را زمین گذارد و سه تار را دست گرفت و شور بالا دسته را با کوک مخصوص خود نواخت که آیتی از لطف و زیبائی بود و هرگز اثرش با اینکه سالها ازین داستان می گذرد از خاطرم محو نشده است.

درویش خان با آن قیافه ی مهربان ، به همه یا پیرجان می گفت.تکیه کلام عجیبی بود.هنگامی که این سه کلمه را ادا می کرد ، یک بار شکر از دهانش می ریخت.

وقتی مجلس تمام شد ، پدرم میرزا رحیم خان گفت: روح الله خیلی به موسیقی علاقه دارد ، خوب است حالا دیگر درس ساز را نزد شما آغاز کند.مجلس درویش خان که بشارت نواختن ساز را به من داد ، خاطره ای بس دل انگیز در نگارنده گذارد.

pdf.tarikhema.ir

برگشت به فهرست

صفحه بعد

pdf.tarikhema.ir

حکایت او را قبلا نوشته ام ، حال وقت آنست که داستان درویش را آغاز کنم.

کودکی درویش - در سال ۱۲۵۱ در یکی از خانواده های متوسط تهران ، پسری به دنیا آمد که نامش را **غلامحسین** نهادند.پدرش موسوم به حاجی بشیر اهل طالقان بود که به موسیقی هم کمی آشنائی داشت و اندکی سه تار می نواخت.چون به این هنر علاقمند بود ، فرزندش را به موزیک درالفنون سپرد.غلامحسین به فرا گرفتن خط موسیقی و نواختن شیپور و طبل کوچک مشغول شد.

تکیه کلام حاجی بشیر در موقع اسم بردن دوستان ، کلمه ی **درویش** بود ؛ چنانکه هر وقت پسرش را هم می خواست صدا کند می گفت : درویش.غلامحسین نمی دانست که این کلمه روزی ضمیمه ی نام او خواهد شد.بارها از دوستان خواست که او را به نام خود بخوانند ولی کلمه ی درویش ، چنان بر زبانها افتاد که مکمل اسم او و حتی بعدها هم نام خانوادگیش شد و به **درویش خان** یا **غلامحسین خان درویش** معروف گردید.

موزیک ملیجک - تعجب نکنید چرا می خواهم شمه ای از داستان ملیجک را بنویسم.چنانکه خواهید دید با حکایت درویش بی ارتباط نیست.

در دربار ناصرالدین شاه ، مردی بود به نام میرزا محمد خان (برادر امینه اقدس زن شاه) که بعدها لقب امین خاقان گرفت و معروف به ملیجک شد.هر چند طبیعت از لحاظ ظاهر با او سر لطف نداشت زیرا کوتاه قد و بد ترکیب بود ولی طرف مهر و عنایت شاه گردید.گویند وقتی طفل بود ، گنجشکی دید و آنرا به زبان کردی (ملوچ) یا (ملوچک) خواند وبه همان نام موسوم شد.

از ملیجک ها بعدها پسری به دنیا آمد که هر چند مانند پدر از تناسب اندام و زیبائی صورت بهره ای نداشت ولی بخت به او روی خوش نشان داد و پادشاه چنان خاطر او را عزیز داشت که این طفل که در آغاز ، ملیجک ثانی خوانده می شد ، لقب عزیزالسلطان گرفت.

یکی از روزها که ملیجک ، موزیکچی ها را دید ، علاقه ای به ساز پیدا کرد.یکی از ندیمان شاه ، شیپور بچه گانه ای به دستش داد.ملیجک هم به بارگاه پادشاه وارد شد ، مثل سربازها راه رفت و شیپور زد.شاه را این حالت خوش آمد و دستور داد که یک دسته ی موزیک مخصوص برای او ترتیب دهند.مراتب به اطلاع رئیس موزیک رسید و از میان بچه هائی که در موزیک و اندرون بودند دسته ی مخصوصی به نام عزیزالسلطان تشکیل شد.درین جا بود که اقبال غلامحسین هم یاری کرد و طبال این دسته ی موزیک شد.

در یادداشتهای اعتمادالسلطنه مکرر از علاقه ی فوق العاده ی پادشاه به ملیجک ثانی اشاره شده است ، مرا کاری با علت این مهر و التفات شاهانه نیست زیرا موضوع خواست و تمنای دل است اما چند جمله ای که مربوط به تشکیل این دسته ی موزیک است از کتاب مزبور می نگارم:

صبح درب خانه رفتم.شاه سوار شدند.در سر ناهار روزنامه خواندم.تا عصر ما را نگاه داشتند که درس بخوانند.امروز دو سه مرتبه پسر ملیجک بیرون آمد.موزیک زد.قرار شد یک دسته ی موزیکچی به اسم او بگیرند.

pdf.tarikhema.ir

pdf.tarikhema.ir

در جای دیگر می نویسد: تفصیلی از پولتیک دول عرض می شد که شنیدنی و خالی از اهمیت نبود.اول فرمودند که یک جعبه ی سازفرنگی که تازه ابتیاع فرموده اند آوردند کوک کردند.مدتی خلط مبحث شد.من ساکت شدم.بعد ملیجک پیدا شد با یک عدد دایره و تنبک و یک دستگاه سنتور و چهار پنج غلام بچه.مدتی ملیجک ثانی با غلام بچه ها ساز زدند و شاه محفوظ بودند که ملیجک از ساز ، خوش دارد.حکیم الممالک هم تملقات می کرد و ماشاءالله می گفت.یک وقت ملتفت شدم که در اطاق همایون چهل پنجاه نفر بچه و فراش خلوت چهارده پانزده ساله که سابق غلام بوده اند به تماشای بازی ملیجک آمده اند.

در چند صفحه ی دیگر می نگارد: امروز عصر شاه به مدرسه ی دارالفنون تشریف برده بودند.از قرار گفته ی (پروسکی) زیاد خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه شاگردها که برای ملیجک مشق می کنند.این کار مخبرالدوله وزیر علوم پسندیده تر شد از تمام اعمالش.

بعد می نویسد: آنچه معلوم شد بندگان همایونی به واسطه ی ذات پاک و قلب خوش که دارند ، روزها سوار می شوند که ملیجک آسوده بتواند در دیوان خانه مشغول بازی وساز زنی شود.

معیر الممالک چنین می نگارد: عزیز السلطان دو خواجه مخصوص ، دو پرستار زن ، ۳۰ غلام بچه ، ۱۲ فراش قرمز پوش از سن ۹ الی ۱۲ سال داشت و یک دسته موزیک که نوازندگان آن از ۱۰ الی ١٤ سال داشتند و ۲۰ نفر و نوکر خدمتش می کردند.

این بود داستان جاه و جلال این (عزیز بی جهت) که داماد شاه هم شد و در سفر سوم فرنگ نیز همراه پادشاه بود و در سفرنامه ، اسم او همواره بعد از نام امین السلطان صدر اعظم آمده است اما پس از کشته شدن ناصرالدین شاه ، زنش را رها کرد و خانه و ده و اموالی را هم که به او داده شده بود از دست داد و در اواخر عمر به تنگدستی افتاد!آیا از حکومتی که غیر از خود پرستی سودی به بار نیاورد ، جز این افراط و تفریطها می توان انتظار داشت ؟ همان است که گوبینوی فرانسوی می نویسد:وزارت و امپراطوری و فرمانروائی با ناشایستگان و ستمکاران است و راستی اگر تیری بر سر یا سینه ی آنان زده شود ، کاری بس نیکو و بجا خواهد بود ولی چه سودی دارد؟ هر یک را از اسب خودخواهی و مردم آزاری به زیر آوریم ، دیوی سیاهکارتر و درنده خوتر جایش را می گیرد.گوئیا خداوند توانا به سببی که ما نمی دانیم ، می خواهد ستمکاران بر کرسی فرمانروائی دنیا بنشینند و نادانی و دیو منشی و تباهی همه جا را در برگیرد.

پیش بینی گوبینو درست بود و تیر هم از طپانچه ی میرزا رضای کرمانی بیرون جست و به هدف هم خورد ولی آیا به راستی همه ی کارها اصلاح شد؟

به هر جهت به گفته ی بعضی ، غلامحسین درویش در موزیک ملیجک بود و به گفته ی برخی دیگر در موزیک دیگری که در همان زمان به تقلید موزیک ملیجک ، برای کامران میرزا نایب السلطنه تشکیل شده بود ، نوازندگی طبل کوچک را برعهده داشت و آشنائی او با مقدمات موسیقی از همین جا شروع شد.

شاگردی آقا حسینقلی - چنانکه می دانیم نوازندگان معروف در زمان ، در دربار رفت و آمد

pdf.tarikhema.ir

داشتند.غلامحسین خان هم البته ساز و آواز عمله ی طرب خاصه ی همایونی را شنید و نظر به سابقه ی آشنائی ، به موسیقی و مخصوصاً تار علاقمند شد.وقتی موضوع را با پدرش در میان گذارد ، پدرش سه تاری را برای او تهیه کرد و مقدمات را شخصاً به وی آموخت.

pdf.tarikhema.ir

درویش خان پس از کمی آشنائی به این ساز، به مجلس درس **آقا حسینقلی** راه یافت و سمت شاگردی آن استاد را پذیرفت و مشغول نواختن تار شد و بعد از سالها تمرین و ممارست ، در نواختن این ساز مهارت یافت و بهترین شاگرد او به شمار آمد.

درویش و شعاع السلطنه- درویش با **کمال السلطنه** (پدر ابوالحسن صبا) دوستی داشت.این مرد ازنزدیکان شعاع السلطنه پسر

(شماره ۱۱۲) غلامحسین درویش (استاد تار و سه تار)

مظفرالدین شاه بود و دوست خود را به فرزند شاه معرفی کرد.شبی آقا حسینقلی در حضور شاهزاده نوازندگی می کرد و از او رخصت طلبید تا شاگردش غلامحسین خان هم که در مجلس حاضر بود بقیه ی دستگاهی را که استاد شروع کرده و ناتمام گذارده بود ، بنوازد.درویش به خوبی از عهده برآمد و مورد توجه واقع شد.ازین پس غلام حسین خان جزء نوازندگان مخصوص شعاع السلطنه شد و هنگامیکه شاهزاده به ایالت فارس منصوب گردید ، درویش خان هم جزء همراهان والی به شیراز رفت.غلامحسین خان در این سفر با یک خانواده ی شیرازی ازدواج کرد و حاصل این پیوند ، دختری است که به نام قمر مرسوم شد.

مستمری دستگاه شعاع السلطنه کفاف مخارج درویش را نمی داد.او هم دعوت بزرگان را پذیرفت تا ازین راه درآمد بیشتری تهیه کند.

شعاع السلطنه بر آشفت که چرا نوازنده ی خاص او در مجالس بزم اشخاص دیگر، حضور یافته است.درویش را احضار کرد و امر داد انگشتان او را ببرد ولی کمال السلطنه شفاعت کرد و درویش از بدبختی هولناکی رهائی یافت!

پس از مراجعت به تهران درویش خان کلاس موسیقی در منزل خود دایر کرد و موجبات استفاده ی هنرجویانی که به تار و سه تار علاقه داشتند فراهم شد.درویش ازین قید که همواره در پناه

pdf.tarikhema.ir

دستگاه شعاع السلطنه باشد ناراحت بود و طبع آزاده اش خلاصی ازین بند را آرزو داشت.چند از تن از دوستان ارباب خود را برانگیخت که برات آزادیش را بگیرند ولی شاهزاده خشمگین شد و فراشی را فرستاد که وی را به حضور بطلبد.هنگامیکه درویش در کلاس خود مشغول بود ، فراش وارد شد و مأموریت خود را به او رسانید.درویش به فراست دریافت که موضوع از چه قراراست خوش و بشی با مأمور کرد و گفت:

یا پیر جان شما چند دقیقه اینجا بنشینید تا من لباس بپوشم.از دری که میان اطاق درس بود به اندرون رفت و از پلکانی که اندرون را به بیرونی وصل می کرد خارج شد و در حیات را از بیرون چفت کرد و به طرف منزل یکی از دوستانش عباس قلی خان که سرایدار باشی سفارت انگلیس بود ، روان شد و شرح حال را به وی گفت و در سفارت مأوا گزید.در بین راه هم یکی از شاگردانش را دید و مطلب را به او بیان کرد و گفت : یا پیرجان برو چفت را باز کن و به شاگردان بگو چند روز کلاس تعطیل است ، به مردی سبیل کلفت هم که آنجا در انتظار نشسته است بگو اگر مرا می خواهد ، به سفارت بیاید.

pdf.tarikhema.ir

عباس قلیخان موافقت کرد که درویش چند روزی آنجا بماند تا در موقع مناسب به سفیر معرفیش کند.بعدها خود درویش حکایت می کرد که فراش باشی شعاع السلطنه هر روز می آمد دم در سفارت و از دور موچ می کشید ، خیال می کرد من گنجشگم.بعد از چندی سفیر، پناهنده را به حضور طلبید.

درویش به سفیر گفت : درست است که من سیاه چرده هستم ولی برده نیستم ، ازین گذشته مدتیست که برده فروشی ممنوع شده است.خانم سفیر از درویش خواهش کرد که برایش ساز بزند.نوازنده که به چند نغمه ی اروپائی هم آشنائی داشت ، یکی از آنها را نواخت و به طوری مورد پسند واقع شد که خانم سفیر پشت پیانو نشست تا او را همراهی کند.بعد قرار شد منشی سفارت ، نامه ای به شعاع السلطنه بنویسد که درویش را آزاد کند.با این ترتیب درویش خان از ملازمت و مزاحمت شاهزاده خلاصی یافت.

در همین اوقات است که برای اولین بار شبی عارف و درویش یکدیگر را در **گلندوک** ملک ییلاقی نظام السلطان ملاقات می کنند که داستان آن شب را عارف به قلم خود در دیوانش نوشته و خواندنیست.

درویش خان ازین پس با علاقه ی بیشتری به کار تدریس پرداخت و چون نامی با مسما داشت ، در سلک اخوان صفائی درآمد و به ظهیرالدوله سر سپرد.چنانکه قبلا گفته شد در کنسرتهای آن زمان که در انجمن اخوت داده می شد شرکت می کرد و همواره سمت ریاست ارکستر را داشت.

موسیقی ضربی زمان درویش - موسیقی معمول آن دوره در درجه ی اهمیت ، ردیف آوازها بود که نوازنده ای می نواخت و آواز خوان ، همان را می سرائید و از ساز، جواب می شنید.این قسمتی بود که به تنهائی نواخته می شد زیرا در همه جا ، وزن مرتب منظم نداشت که چند نوازنده بتوانند با هم بزنند.

بعضی از خوانندگان یعنی آنها که ضرب می گرفتند و به آهنگهای ضربی آشنائی داشتند ، یک نوع آوازی می خواندند که وزن داشت و آنرا **آواز ضربی** می نامیدند به این ترتیب که وزن معینی را در نظر می گرفتند و غزلی را در یک دستگاه می خواندند و گوشه های مهم ردیف را نشان می دادند.وزن آواز ضربی چنانکه حالا هم معمول است شش هشتم ۸/٦ بود.در موقع تحریر و غلت دادن و کشیدن اصوات هم ، گرچه خواننده ، خود را از قید وزن آزاد می کرد ولی چون تمبک می زد ، در ضمن خواندن ، وزن ۸/٦ را از دست نمی داد ، تا اینکه بالاخره آواز را دوباره با آن موزون می کرد.

قسمت های ضربی که چند نوازنده می توانستند با هم بنوازند ، تصنیف و رنگ بود.تصنیف های معمول آن وقت از شیدا بود که بیشتر لطف و معنی داشت زیرا آنچه قبل از او متداول بود از لحاظ شعر و مفهوم و معنی و آهنگ کمتر در خور توجه بمشار می آمد و حتی اشعارش دارای کلمات مبتذل و رکیک بود.

اما رنگ ها هم محدود بود و هر دستگاه ، رنگ خاصی داشت مانند **ضرب اصول** شور، حربی ماهور، رنگ **دلگشا** (در سه گاه) **لزگی و حاشیه** (درچهارگاه) رنگ **فرح** (درهمایون) **فرح انگیز** (در اصفهان) رنگ **شهرآشوب** (در چهارگاه وشور).

pdf.tarikhema.ir

بنابراین آنچه به نظر می آید ، ساختن آهنگ ، کمتر معمول بود و نوازندگان ، به تمرین و تکرار آهنگهائی که از قدیم مانده بود ، وقت می گذارندند و چون زیاد ممارست داشتند و عمر خود را برعکس نوازندگان امروزی ، بی جهت به نغمه سازی و ترکیب کردن آهنگهای بی سرو ته تلف نمی کردند ، سازشان مطلوب و دست و پنجه و مضرابشان راه بود و صدائی که از ساز بیرون می آوردند شنیدن داشت.در صورتی که در چند ساله ی اخیر، مطلب به کلی به عکس سابق شده است ، چه ساز نوازنده ها در اثر آهنگ سازی ، پس رفته و چون به روش نغمه پردازی هم وارد نیستند ، اکثر ترکیباتی که می کنند ، بی معنی و تکرار مکررات و خالی از لطف و زیبائیست.

pdf.tarikhema.ir

قبلا گفتم که آوازها مانند امروز از قید وزن آزاد بود ولی تصور نشود که در آوازهائی که نواخته می شد هیچ وقت قطعات ضربی وجود نداشت.البته بعضی گوشه ها چنانکه اکنون هم معمولست ضربی بود.چنانکه با یک مراجعه ی مختصر به ردیف ، نغمه های ضربی هم دیده می شود مانند : **کراوغلی** که درمقدمه ی ماهور نواخته می شود و ۸/٦ تند است.**ساقی نامه ی ماهور** و**صوفی نامه ی** اصفهان (دو ضرب سنگین) آهنگ نستوری نوا که سه ضرب سنگین است.گریلی در شور (دو ضرب متوسط) کرشمه که یک قطعه کوچک سه ضربی است و در اغلب آوازها به کار می رود.**زنگوله** و **نغمه ی** راست پنجگاه و **چهار پاره ی** حجاز که در ماهور هم نواخته می شود.

گذشته از نغمات فوق ، قطعات دیگری هم به نام **چهار مضراب** معمول بوده که زمینه ی آن از یک **برداشت** کوچک به نام پایه شروع می شده و در پرده های مختلف آواز پرورش می یافته و به زیر و بم می رفته است.با این ترتیب غیر از تصنیف ها و رنگها ، این گونه قطعات ضربی آوازها هم در مورد لزوم به وسیله ی چند ساز با هم قابل اجرا بوده است.منتها این نغمات ، کوچک بوده و زیاد طول نمی کشیده است ، تنها ساقی نامه و گریلی چون با شعر توأم بوده در صورت حضور آواز خوان ، گاه طولانی می شده و جای یک قطعه ی موسیقی را می گرفته است.

پس از ذکر مقدمات فوق به این نتیجه می رسیم که وقتی از ارکستر از چند نوازنده تشکیل می شد و می خواستند نواخته دسته جمعی را با یک مقدمه ی مفصل تری آغاز نماید ، آهنگ های کمی در دسترس داشتند.به همین مناسبت موسیقی یک ارکستر چند نفری هم ، از آواز شروع می شد که نوازنده ، چهار مضراب یا درآمدی می زد و خواننده ، غزل را آغاز می کرد.این نکته را هم باید گفت که موسیقی ، مخصوص مجالس بزم بود و ارکستر از پنج شش نوازنده تجاوز نمی کرد و این عده هم نه به اسم ارکستر بلکه به نام **رامشگر** ، **خنایگر**، **اهل طرب** ، **نوازندگان** ، **عمله ی طرب** و غیره در یک اطاق به نواختن مشغول می شدند و شنوندگان عم عده ی زیادی نبودند.

داستان پیش درآمد - پس از مشروطیت و آزاد شدن اجتماعات و تشکیل انجمن ها چنانکه قبلا اشاره شد ارکستر با عده ی بیشتری تشکیل گردید و اولین کنسرتها به تشویق ظهیرالدوله در مجالس بزرگی که عده ی بیشتری شنونده داشت به گوش مردم رسید ، بنابراین برای شروع کنسرت ، آهنگهای دیگری لازم بود که مفصل تر باشد و چند دقیقه ای به طول انجامد تا مردم را برای شنیدن ساز و آواز تنها ، آماده کند.پس احتیاج ، موجب به وجود آمدن **پیش درآمد** شد.

ممکن است پیش درآمد ، سابقه ی قدیمتری داشته باشد منتها مختصر و خلاصه بوده و از حدود درآمدهای اولیه ی آواز تجاوز نمی کرده است.چنانکه در ردیف موسیقی که مخبر السلطنه از روی سه تار منتظم الحکما نوشته در قسمت همایون ، قطعه ایست به نام **پیش درآمد محمد صادقخانی** این قطعه سه ضربیست و به آواز بیشتر شباهت دارد و شاید از گوشه هائی است که محمد صادق خان می زده و امروز هم ، آهنگ آن در آوازها متداول است.

آقا حسینقلی هم بعد از محمد صادق خان پیش درآمدی به وزن ٤/٢ در ماهور ساخته است ولی چنانکه نوشتم تا قبل از درویش خان این پیش درآمدها قطعات مستقلی نبوده و جزء ردیف به شمار می رفته.آنچه مسلم است مبتکر پیش درآمد به سبک امروز ، درویش خان است.

pdf.tarikhema.ir

حال ببینیم پیش درآمدهای درویش وهم دروه های او چه بوده است؟ تا قبل ازوی پیش درآمد ، آهنگ کوچکی بوده که از درآمد

(شماره ۱۱۳) از راست نفر اول باقر لبو - نفر دوم باقر خان رامشگر

آواز تجاوز نمی کرده.درویش خان پیش درآمد را توسعه داده و در تمام گوشه های آواز، پرورانده و به این ترتیب ، آن را قطعه ی مستقلی کرده است.

می گویند در موقعی که بنا شد کنسرتی داده شود ، در هنگام تمرین **رکن الدین** خان پیشنهاد کرد خوب است اول ، قطعه ای را با هم بنوازیم و بعد از آن به آواز بپردازیم.سؤال شد کدام قطعه را ؟پیشنهاد دهنده گفت من آهنگی به این سبک دارم.حضار میل به شنیدن آن پیدا کردند و سازنده ی آهنگ ، آن قطعه را نواخت و مورد پسند واقع شد.بنا به پیشنهاد **مشیرهمایون** ، به مناسبت اینکه پیش از درآمد آواز زده می شود به **پیش درآمد** موسوم شد.این وجه تسمیه کاملا صحیح است ولی اگر هم درآن موقع این نامگذاری به نظر مشیرهمایون رسیده است شاید سابقه ی قبلی داشته و ذهن نوازندگان به این کلمه از پیش آشنا بوده است.

داستان دیگری ابوالحسن صبا از گفته ی پدرش نقل می کرد که آن هم یک موجب دیگری برای ظهور آهنگ های مستقلی به نام پیش درآمد شده است:

کمپانی (هیزماسترزویس) به خواجه ها مبارتسوم مأموریت می دهد که در تهران با موسیقی دانهای مشهور برای پرکردن صفحه مذاکره کند و عده ای را با خود به لندن بیاورد تا صفحاتی از موسیقی ایشان تهیه شود.هامبارتسوم به ملاقات آقا حسینقلی می رود و می گوید برای اینکه نام شما و موسیقی ایران از میان نرود خوبست به اتفاق چند تن دیگر به انگلستان سفر کنیم و صفحاتی تهیه نمائیم ، خرج سفر را هم ، من می پردازم.استاد پیشنهاد را می پذیرد که حرکت کنند.درویش باخبر شد و به ملاقات استاد رفت و گفت : شما با این کار، اعتبار موسیقی و موسیقی دان را در ایران پائین می آورید.وقتی شما که استاد مسلم هستید ، هنر خود را به هیچ به فروش بگذارید ، فردا شاگردان شما چه اعتباری خواهند داشت!میرزا این عقیده را می پسندد ولی نماینده ی کمپانی ، ذهن استاد را مشوب و وانمود می کند که درویش از راه حسد و

pdf.tarikhema.ir

کارشکنی این مطالب را گفته است.

با این حال آقا حسینقلی در اثر سخنان درویش از نماینده ، مطالبه ی دستمزد می کند و بالاخره معامله با چند متر پارچه ی ماهوت انگلیسی ختم می شود و هیئت نوازندگان به لندن مسافرت می کنند.درویش وقتی از شرط حقارت آمیز معامله آگاه می شود ، تصمیم به مارزه می گیرد و شروع به ساختن قطعاتی به نام پیش درآمد می کند.استقبال عموم از پیش درآمدهای درویش طوری بود که وقتی صفحات ، به تهران رسید مواجه با شکست شد زیرا مردم ، صفحه ی پیش درآمد درویش را می خواستند و کمپانی جز آواز و برخی تصانیف ، چیز دیگر نداشت که عرضه بدارد.

اگر این داستان درست باشد پس چرا در سفرهائی که خود به لندن و تفلیس کرد ، از پیش درآمدهایش صفحه ای ضبط نکرد؟ زیرا بیشتر این صفحات ساز و آواز تصنیف است.شاید هم بوده و به دست ما نرسیده چه صفحات زیادی پرکرده اند که بیش از چند تای آنها امروز موجود نیست.

pdf.tarikhema.ir

آثار درویش - آثار درویش خان تا آنجا که نوشته شده و من دیده ام ازین قرار است:

پیش درآمدها - پیش درامدها ماهوربه وزن ٤/٣ دوپیش درآمد در ابوعطا که هر دو به وزن ٣/ ۴ است - پیش درآمد سه گاه به وزن سنگین ٤/٣- پیش درآمد شوشتری به وزن ٤/٣- پیش درآمد افشاری به وزن ٤/٣ که در آخرین کنسرت درویش در سالن گراند هتل نواخته شد - پیش درآمد راک که قسمتی ٤/٣ و قسمت دیگر ٨/٦ است.

رنگ ها - دو قطعه رنگ در ماهور یکی به نام قهر و آشتی و دیگری رنگ دوم ماهور که قسمت آخرش تند می شود - رنگ ابوعطا - رنگ سه گاه - رنگ شوشتری - رنگ همایون که قسمت آخرش سریع تر از قسمت اول اجرا می شود.رنگ افشاری که دارای سه قسمت است : ١ - به وزن ٤/٣ سنگین ٢- به وزن ٨/٦ متوسط ٣- به وزن ٨/٦ تند.دو رنگ اصفهان : اولی به نام پریچهر و پریزاد که برای اپرتی به همین نام ساخته شده و دومی موسومست به رنگ اصفهان غنی و فقیر که قسمت آخرش تند می شود.

تصنیف ها - ١- تصنیف ماهور، سه ضرب متوسط که آهنگی مطلوب و سنگین و باوقار دارد:

دائم مه من ، برمن دلریش کند ناز چون خواجه ی منعم که به درویش کند ناز

عاشق طلبی بین که چو معشوق نبیند در آینه بیند رخ و برخویش کند ناز

مردم به لب چشمه ی حیوان دهانش چون تشنگیم بیش شود ، بیش کند ناز

ای کاش که از خوبیش آگه نشود یار ترسم که به اندازه ی خوبیش کند ناز

دانست که من عاشق دیوانه ی اویم هرروز به من بیشتر از پیش کند ناز

از پیش و پسش طنطنه ی حسن جمالش از پشت کند غمزه و از پیش کند ناز

٢- تصنیف ابوعطا : شش هشتم متوسط که دارای آهنگی شوخ و دلرباست.

بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد از آنکه دل بردیم به فکر ما نباشد

درین بهار ای صنم بیا آشتی کن که جنگ و کین با من حزین روانباشد

صبحدم بلبل بردرخت گل

pdf.tarikhema.ir

بخنده می گفت

مـــــــــــــه جبینـــــــــــــان را نازنینـــــــــــــان را وفا نباشد

اگر که با این دل حزین تو عهد بستی حبیب من بـا رقیب من چرا نشستی

چرا عزیزم دل مرا از کینه خستی

بیـا در بـرم ازوفـا یـک شـب ای مـه نخشـب تازه کن عهدی که برشکستی

pdf.tarikhema.ir

۳- تصنیف دوم ماهور: شش هشتم سنگین که شامل نغماتی متنوع و دلکش است:

زمن نگارم خبر ندارد به
حال زارم نظر ندارد

خبر ندارم ، من از دل خود دل
من از من ، خبر ندارد

کجا رود دل که دلبریش نیست کجا
پرد مرغ که پر ندارد

فغان ازین عشق ، اما ازین عشق که
غیرخون جگر ندارد

همه سیاهی همه تباهی مگر
شب ما ، سحر ندارد

بهار مضطر ، منال دیگر که آه
و زاری ، اثر ندارد

جز انتظام و جز استقامت وطن
علاج دگر ندارد

زهر دو سر برسرش بکوبند کسی
که تیغ دو سر ندارد

۴- تصنیف سه گاه شش ضرب:

صبحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن بزم ما منور
ز مویت گل فشان کن

ملک دل مسخر زرویت ناگهان کن

صنم شاهی تو مرا جانم فدایت تاجم ما هی
تو مرا مردم برایت

حبیبم ملیحم صبیحم شمع مجلسم
سرو نورسم

مه رخشانم توئی تو آرام جانم
توئی تو

۵- تصنیف سه گاه ، شش هشتم معمولی که برای رفع حجاب نسوان ساخته شده است:

pdf.tarikhema.ir

عروس گل از باد صبا گشا	شده در چمن چهره
الا ای صنم بهر خدا کن	ز پرده تو رخ بدر
ندیده بود چهر پری	نهفته کند جلوه گری
تو چون از پری زیبا تری	هر آینه جلوه سر کن
دیده کسی هرگز بود پیچه زدن خوی گل پرده نشین روی گل	پرده برافکن تا شود
آه ! نهان چرا چهره ی دلجوی تو تو و موی تو	یار ، گشاده به روی

pdf.tarikhema.ir

۶- تصنیف افشاری : شش ضرب است و آهنگ آن بسیار جذاب و مؤثر می باشد.

باد خزان وزان شد چهره ی گل نهان شد

طلایه ی لشگر خزان از دو طرف عیان شد

چو ابر بهمن زچشم من چشمه ی خون روان شد

ناله ها مرغ سحر از غم آشیان زد آشیان سوخته بین مشعله در جهان زد

درین زمستان ، بهر شبستان توانگران راحت و شادوخندان

فتاده گریان ، فقیر و عریان گرسنه در بستر برف و بوران

کشور خراب ، فغان و زاری ظلم بی حساب ، سیاهکاری

وه چه کنم از غم بی قراری تا به کی کشیم ذلت و بیماری

بیا مه من ، رویم ازین ورطه ی جانسپاری

تمام تصنیفهای درویش خان را نوشتم زیرا نمونه های بسیار خوبی ازین نوع موسیقی زمان وی می باشد که هم در ساختن آهنگ و هم در سرودن شعر آنها کمال ذوق به کار رفته است.

اشعار تصنیف فوق از ملک اشعرای بهار **است ، به استثنای تصنیف سه گاه (صبحدم زمشرق) که گویا از حاجب می باشد.**

قطعات متفرقه - ازین نوع تا کنون دو قطعه از درویش دیده ام : اول سرودی است که به نام مارش جمهوری ساخته است.

دوم آهنگی است در مایه ی فای بزرگ به نام **پولکای درویش** به وزن سریع ٤/٢ خوشحال و بشاش که به چهار گاه می رود و چندین تغییر مقامی در آن زمان معمول ذبوده است.این آهنگ اثر پرمایه ای از ذوق و ابتکار درویش به شمار می رود.

pdf.tarikhema.ir

پر کردن صفحه - درویش خان دو سفر برای پر کردن صفحه به خارج از ایران مسافرت کرده است.همراهان سفر اول ازین قرارند: حبیب الله شهردار، سید حسین طاهرزاده ، رضا قلی خان ، حسین هنگ آفرین ، باقرخان رامشگر و اسدالله خان.

وقتی این عده به رشت رسیدند **اکبر خان فلوتی** برادر حسین هنگ آفرین هم که در آنجا اقامت داشت با آنها همسفر شد و همه از راه روسیه به لندن رفتند و در موقعی که کارخانه ی (هیزماسترزویس) جشنی گرفته بود و از ممالک دیگر نیز نوازندگانی برای پرکردن صفحه به آن شهر آمده بودند ، مقداری صفحات مختلف پرکردند که بعضی از آنها هنوز موجود است.از جمله صفحه ی تار سولوی درویش که **بیداد همایون** را نواخته است ، بسیار خوب و معرف پنجه ی شیرین و مضراب روان آن استاد می باشد.

در سفر دیگر، همراهان درویش خان ، چهار نوازنده و خواننده بودند : باقر خان ، طاهرزاده ، اقبال السلطان و عبدالله دوامی (معروف به دو دانک).عکسی را که یادگار سفر مزبور است ، در صفحه ی بعد ملاحظه می نمائید.این دفعه به تفلیس رفتند و

(شماره ۱۱٤) از راست نفر اول : طاهر زاده ۲- باقرخان ۳- درویش خان

۴- عبدالله خان دوامی ٥- اقبال السلطان

صفحه هائی ضبط کردند که بعداً به برلن فرستاده شد و چند نمونه از آنها به تهران رسید ولی به مناسبت پیش آمدن جنگ بین الملل اول (۱۹۱٤ م) بقیه ی صفحات به تهران نرسید.این عده به هنگام اقامت تفلیس ، دو شب سالن تأتر گرجی ها را اجاره کردند و کنسرتهائی دادند و ایرانیانی که در آنجا بودند از نوازندگان ، تشویق بسیار نمودند.

کنسرتها - گذشته از کنسرتهای انجمن اخوت که در آنها همواره درویش سمت ریاست ارکستر را داشته ، وی چند کنسرت هم درسالن گراند هتل داده است.همچنین به موجب نامه ی شماره ی ۴۵۴ مورخ برج ثور(اردیبهشت ۳۰۱) وزارت جنگ که جزء

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۱۵) ردیف نشسته از راست : ۱- باقر خان (کمانچه) ۲- طاهرزاده (آواز) ۳- درویش خان (تار) ردیف ایستاده از راست :

۱- عبدالله دوامی (تصنیف و ضرب) ۲- اقبال السلطان (آواز)

نامه های درویش خان به دست آمده ، کمیسیونی برای جمع آوری اعانه به منفعت قحطی زدگان روسیه تشکیل شده و از نامبرده خواهش کرده اند که به این منظور کنسرتی که در سفارت روس بدهد و او هم این کار را پذیرفته و ازین راه درآمدی به نفع آسیب دیدگان جمع آوری شده است.

pdf.tarikhema.ir

خصوصیات هنری - درویش تار و سه تار هر دورا نیکو می نواخت.مضراب و ناخنش ، ریز مسلسل نرم خوش آهنگ داشت و پنجه اش لطیف و تند و مخصوصاً ذوق و سلیقه اش بسیار خوب و نوای سازش گرم و پخته بود.قبل از او ، تار پنج سیم داشت: دو سیم سفید ، دو سیم زرد و یک سیم بم. درویش یک سیم سفید هم بین زرد و بم اضافه کرد و آن را **سیم شش** نامید و این کار را از سه تار که دارای آن سیم بود تقلید کرد و با این ترتیب بر صداداری تار، بسی افزود و از لحاظ کوک های مختلف ایجاد تنوع جدیدی نمود.

ساخته های درویش از لحاظ ملودی ، بسیار روان و سلیس و از جهت سازندگی و علم ترکیب اصوات موسیقی ، مطابق قواعد و اصول می باشد و با اینکه ازین علم سررشته نداشته ، به یاری ذوق سلیم به خوبی از عهده ی این کار بر آمده است.او مثل آهنگ سازان این دوره نبوده است که بنشینند و روزی چند آهنگ بسازند.تمام ساخته های او از ۲۲ شماره تجاوز نمی کند و پیداست که با کمال دقت می ساخته و مکرر می نواخته و به کمک ذوق لطیف ، به تدریج حشو و زوائد را حذف می کرده و باصطلاح اهل فن ، آهنگها را شسته و رفته از کار در می آورده است.

پیش درآمدهایش اغلب به وزن ٤/٣ نوشته شده ولی در حقیقت شش ضرب است که پایه ی آنها را از یکی از اوزان معروف به ضرب گیر ها اقتباس کرده و بهترین نمونه ی پیش درآمد می باشد که به وسیله ی دیگران تقلید شده است.

تصنیفهای درویش که اشعارش قبلا نوشته شد از لحاظ نغمه کاملا شیرین و جذاب می باشد.

رنگهای درویش بهترین ساخته های اوست ، مخصوصاً ازین نظر که با مخلوط کردن وزنهای ٦ /٨ و ٤/٣ زمینه های خوبی به دست داده و اغلب آنها بسیار متنوع است چنانکه از ابتدا سنگین شروع می شود و بتدریج در قسمت های بعد ، سریع می گردد.مخصوصاً رنگ افشاری و رنگ دوم ماهور و رنگهای اصفهانش بی نهایت زیبا و دلچسب جلوه می کند که هنوز هم بهترین نمونه ی رنگهای ایرانیست.

خواص اخلاقی - درویش طبعی لطیف و حساس و ذوقی سرشار داشت.هنرمندی متجدد و بی تکلف ، بسیار متواضع و فروتن ، بی آزار و بردبار، انسان دوست و زیردست نواز، خوش معاشرت و رفیق دوست بود.از هیچکس بدگوئی نمی کرد یعنی عارف به تمام معنی که فقط نیکی می دید و همه را خوب می پنداشت.

مردی بود نکته سنج و با نمک و خوش بیان و ظریف و رند و شوخ چنانکه وقتی کلام گوشه داری می شنید ، به وضعی دلپسند و مؤدب ، جواب مناسب می داد ، اما نه آن طور که خاطری را آزرده سازد.هنر را بسیار محترم می داشت و وضع رفتارش چنان بود که مورد احترام و تکریم همه واقع می شد.نسبت به استادان خود ، حق شناس و سپاسگزار بود و با شاگردانش به کمال ملاطفت و مهربانی رفتار می نمود و آنها را مانند برادر و فرزند خود دوست می داشت.تکیه کلامش **یاپیر** و **یا پیرجان** بود به همین جهت به این نام معروف شد و همه او را یاپیرجان خطاب می کردند.

شعار کلاس موسیقش مدالی بود از طلا به شکل تبرزین که علامت درویشی است و به

pdf.tarikhema.ir

شاگردانی که فارغ التحصیل می شدند مدال مزبور را هدیه می کرد.روی هم رفته باید گفت نامی بامسما داشت و درویش و عارف و پیر طریقتی به تمام معنی بود.

pdf.tarikhema.ir

مرگ درویش - این استاد در شب چهارشنبه دوم آذرماه سال ۱۳۰۵ موقعی که از منزل یکی از دوستان به خانه می رفت ، درشکه اش به اتومبیلی تصادف کرد و بر اثر ضربتی که به سر او وارد آمد ، چنان به سختی صدمه دید که جان سپرد.چند روز بعد مدیر ناهید ، مقاله ی شیوانی به یاد او نوشت و اظهار تأسف کرد.محمد هاشم میرزای متخلص به افسر، در مدح استاد و درویش دیگری که مبتکر خط شکسته ی فارسی بوده این دو بیت را سروده است :

درویش زمان ما و درویش نخست هریک برهی ، رسم تجدد می جست

آن یک ، خط راست را شکسته بنوشت وین ، موسیقی شکسته را ، کرد درست

استاد را در جوار مزار ظهیرالدوله که قبرستان درویشان صفائی است به خاک سپردند.او در زمان حیات ، شیفته ی گل بود و در صحن خانه اش گلهای رنگارنگ داشت که همه را به دست خود پرورش می داد و اوقات فراغت را با نباتات خوش رنگ و بوقرین وهمدم بود.اکنون نیز اگر راهگذاری از تجریش به دربند برود و در نیمه ی راه ، به دست راست بپیچد و سری به مقبره ی ظهیرالدوله بزند ، قبری کوچک می بیند که شاخه ای نسترن کوهی بر آن سایه افکنده است.اگر شاخه ها را پس زنید این اشعار را روی سنگ مزار او می خوانید.

درویش ، اگر ازین جهات رفت مشنو که فقیر ناتوان رفت

درویش ، هنرور زمان بود استاد هنرور.زمان رفت

فریاد ، ز بوستان بر آمد کان بلبل خوش ، ز بوستان رفت

چون دید چنین مدیر ناهید کان چشم چراغ دوستان رفت

تاریخ وفات او زمن خواست تا سرکنم آنچه داستان رفت

من نیز بگفتم ای شکوهی **درویش یگانه ی جهان رفت**

(۱۳۴۵ قمری)

pdf.tarikhema.ir

به یاد درویش - به پاس خدمات درویش خان به عالم موسیقی ایران چند شب بعد (دوشنبه هفتم آذر ۱۳۵۰) کلنل علینقی خان وزیری در مدرسه ی عالی موسیقی جلسه ی یادبودی تشکیل داد که جمعی از اهل هنر و ذوق و موسیقی در آن شرکت کردند.عکس بزرگ درویش و تار دست وی را در گوشه ی سالن گذاردند و نواری سیاه به دور آن افکندند و با گل که مورد علاقه او بود زینتش دادند. کلنل راجع به درویش صحبت کرد و خدمات او را ستود.سپس برای اولین مرتبه در تاریخ موسیقی ایران ، جلسه ی تذکر با نوای موسیقی آغاز شد. پیش درآمد افشاری و تصنیف (باد خزان وزان شد) از ساخته های درویش توسط ارکستر که خود وزیری هم درنواختن شرکت می کرد به یاد استاد درگذشته نواخته شد.سپس وزیری تار زد و احساسات خود را با نوای ساز ابراز داشت و چنان مؤثر و جذاب جلوه نمود که اشک تأثر از دیده ی یاران درویش جاری شد.حسین گل کلاب کاغذی به دست گرفت واین شعر را با خط خوش خود در بالای آن نوشت:

چون اشک شمع تا مژه بر یکدیگر زدیم داغ تو از سر آمد و از پای ما گذشت

حضار، ذیل ورقه را به یاد آن شب امضا کردند.این بود داستان یاپیرجان استاد معروف آن زمان که قلوب دوستانش همواره از مهرومحبت وی سرشار و لبریز است.همان استادی که ایرج میرزا شاعر همزمان و دوست مهربانش درباره ی او در منظومه ی زهره و منوچهر چنین سروده است :

تار دهم در کف درویش خان تا بدمد بر بدن مرده جان

pdf.tarikhema.ir

گفتگوئی درباره ی یک آهنگساز

چنانکه قبلا اشاره شد نوازندگان قدیم توجهی به آهنگ سازی نداشتند و به نواختن آنچه پیشینیان در دسترس آنها گذارده بودند ، اکتفا می کردند.البته هر نوازنده ای در طرز اجرای نغمات ردیف ، سبکی خاص داشت و هر که هنر و ذوقش بیشتر بود ، سازش هم بیشتر جلوه می نمود و اگر ابتکاری می کرد مطلوبتر واقع می شد .در حقیقت می توان گفت که کار اساسی استادانی مانند محمد صادقخان و میرزا عبدالله و آقا حسینقلی و امثال آنها ، منظم کردن ردیف و سپردن آن ، به دست شاگردان بود.ولی هنگامی که این الحان تثبیت و مرتب شد و شاگردان به سبک نواختن آنها به خوبی واقف شدند ، بتدریج احساس شد که اجرای آهنگ های آوازی ممکن است ایجاد خستگی کند.بخصوص که نشاط جوانی همواره انسان را به نغمه های ضربی مایل می نماید و شنیدن گوشه های طولانی و شاید یکنواخت ردیف ، برای ناآشنایان خالی از دشواری نیست.از طرف دیگر ایجاد ارکستر و پیدایش کنسرت ، موجب لزوم آهنگهای ضربی شد و به طوری که سابقاً اشاره نمودم ، درویش خان را به فکر ساختن پیش درآمد انداخت و چون او خود کلاس تعلیم موسیقی داشت و این آهنگها را به شاگردانش یاد می داد ، به زودی باعث رواج آنها شد.

اولین کسی که در همان هنگام به ساختن این قبیل آهنگها آغاز کرد ، یک نوازنده ی معروف ویلن بود که درین روش با درویش خان همکاری بسیار نزدیک داشت و پیش درآمدهای او را هم نه تنها درویش خان شخصاً می نواخت بلکه به شاگردان خود نیز تعلیم می داد و همین کار وسیله ی انتشار و رواج آنها گردید.گرچه در همین اوان معاصرین آنها نیز شروع به ساختن این نوع قطعات کردند ولی چون در آن موقع هنوز شاگرد نداشتند ، پیش درآمدهایشان منتشر نگردید.

*****

اکنون موقع آن رسیده است که از آن دوست نزدیک درویش که با او همواره در ساختن آهنگ های جدید موسیقی همکاری داشته و کسیست که روش درویش را در ترکیب قطعات تازه تعقیب کرده است ، نام برم.مرا به جهاتی به زندگانی خصوصی و اجتماعی وی کاری نیست زیرا باید وارد جزئیات شوم که از حوصله ی این کتاب خارج وقضاوت درباره ی آنها کاری بس مشکل است.

پس تنها از این نظر که در ساختن آهنگ های نو ، مخصوصاً پیش درآمدهای عالی ، روش بسیار پسندیده و ذوقی سرشار داشته است گفتگو می کنم:

وی یکی از بهترین شاگردان حسین خان اسمعیل زاده ی کمانچه کش بود که نزد آن استاد ویولن زد و به ردیف موسیقی ایرانی به خوبی آشنا و مسلط شد و در زمان خود همیشه به عنوان بهترین ویولن زن شهرت داشت و به نظر نگارنده پیش درآمدهایش در نوع خود بی نظیر است.با اینکه به موسیقی اروپائی آشنائی نداشت و حتی به خط موسیقی هم آشنا نبود ولی در ساختن این قسم آهنگ ، ذوق و سلیقه و ابتکار مخصوص به کار برد ، چنانکه هنوز هم پیش درآمدهای قدیمش با این که بسیار مورد تقلید موسیقی دانهای دیگر واقع شده است ، بر ساخته های دیگران ترجیح و مزیت دارد.

pdf.tarikhema.ir

از جمله ی بهترین آهنگ هایش **یکی پیش درآمد ماهور**است که نخست با وزن ٤/٣ بسیار سنگین که به وضعی خاص شبیه درآمد ماهور است شروع می شود.بعد این مقدمه ی کوتاه به وزن ٤/٢ متوسط تبدیل می یابد و ملودی بسیار زیبائی که چهار میزان است به وضع مطلوبی پرورش می کند و با یک فرود خیلی قشنگ به پرده ی ماهور فرود می آید.سپس کرشمه ی ماهور در میزان ٤/٣ تند ، جلوه گر می شود و پس از فرود ، مجدداً وزن تغییر کرده ، ملودی دیگر با وزن ٤/٣ سنگین تر، خودنمائی می کند و روی پرده ی دوم ماهور توقف می نماید.این نغمه در میزانهای بعد به طرز مطلوبی پرورش یافته گوشه ی دلکش را هم نشان می دهد و بعد از گردش در قسمت های مختلف آواز ، فرود می آید.برای خاتمه ی آهنگ نیز وزن ٤/٢ تند انتخاب شده است که عراق را با حالتی سریع و بشاش نشان می دهد و با فرود کاملا دلپسندی خاتمه می یابد.در حقیقت می توان گفت که اولین پیش درآمدیست که با وزنهای مختلف ساخته شده که نه تنها سی سال قبل کاملا تازگی داشت بلکه امروز هم بسیار تازه و نو جلوه می کند این همان پیش درآمدیست که در مدرسه ی موزیک به ارکستر گذارده شده بود و قبلا به آن اشاره کردم حتی دستجات موزیک ارتش هم مدتها آن را می نواختند.

پیش درآمدهای دیگر او همه سرشار از ملودیهای زیباست که اغلب گوشه های آواز را به وضع زیبائی نشان می دهد و بهترین آنها ازین قرار است:

پیش درآمد همایون - شور- اصفهان - ترک - دشتی و سه گاه که همه سه ضربی و شش ضربیست و با همان وضعی که پیش درآمدهای درویش خان شروع می شود ، آغاز می گردد.درمیان آنها درآمدهای همایون و شور بسیار مفصل و بقیه کوتاهتر است.پیش درآمد همایونش به قدری نغمه های زیبا دارد که زمانی اشعاری برای آن ساخته بودند و قسمتی از آن ، مانند تصنیف خوانده می شد و بخشی از آن هم توسط **قمرالملوک** در صفحه ضبط شده و نام آن را **عاشقم من** گذارده بودند زیرا مصراع اول ، با این دو کلمه شروع می شد.

دوپیش درآمد دو ضربی هم که یکی در سه گاه و دیگری در چهار گاه دارد که قطعه ی دوم را **چهارگاه ضربی** می نامیدند و یکی از زیباترین ساخته های او به شمار می رود.از رنگهای خوبی که ساخته است باید رنگ همایون و شور و ترک و سه گاه را نام برد که همه به وزن ٦/٨ است و قطعه ی اخیر در قسمت آخر تندتر می شود.

ازین هنرمند تصنیفی به یادگار مانده است که آهنگش را او ساخته و اشعارش را ملک الشعرای بهار سروده و درمایه ی بیات ترک است:

pdf.tarikhema.ir

گر رقیب آید ، بر دلبر من جوشد از غیرت ، دل اندر برمن

مکر و شیادی ، بود لشگر او عشق و آزادی ، بود لشگر من

من بی پروا را ، چه هراس از دشمن خدا خدا ، دهد بر دشمن ، ظفری مارا

با که من از خون او ، رنگ کنم بستر او (جانم) یا که او از خون من ، رنگ کند بستر من

دست ازین قبضه ی شمشیر که در دست من است (جانم) نکشم تا نکشد دست ، رقیب از سرمن

ای جوانان وطن ، به کجا به کجا خانه ی ماست اندکی دورترک ، که نه انی که نه این جای شماست

برچین بر چین دام ، که دامن ندهیم برو ای ابله ، که ما تن ندهیم

ساخته های او به قدری مورد توجه بود که همه فرا می گرفتند و تا سی سال قبل ، نظیر ساخته های درویش خان همواره در ارکستر نواخته می شد.همچنین بهترین آهنگهائی بود که در مجالس انس اهل موسیقی می رسید ولی متأسفانه به تدریج از مد افتاد و حالا نغماتی که جانشین آنها شده است هیچ گاه به پای آن آهنگهای زیبا نمی رسد.

جای آنست گفته شود که موسیقی دانهای امروزی ما ، در آهنگ سازی بسیار تنزل کرده اند و چقدر مناسب بود که دست ازین خودنمائی بردارند و به جای آهنگهای بی سر و ته مبتذل ، امثال همان نغمه های قدیم را بنوازند که به مراتب بهتر و قشنگتر و در ساختن آنها ذوق و مهارت و ابتکار به خرج رفته است و اطمینان داشته باشند که چون مدتی است به گوش نرسیده ، اکنون هم کاملا نو و تازه است و مشتاق زیادی پیدا خواهد کرد.

اما راجع به معرفی این هنرمند : او همان کسی است که در این کتاب در فصل **ویولن همسایه** در دوران طفولیت شبها با نغمه ی سازش به خواب می رفتم و در چند جای دیگر به نام رکن الدین خان از او یاد شده است.ای کاش همواره چون آغاز عمرش ، وقت خود را صرف موسیقی نموده بود تا مشاغل دیگرش برای پایان زندگانی ، ثمراتی تلخ به بار نمی آورد.

در هر حال من از آن آهنگسازی گفتگو کردم که تا سی سال قبل مشهورترین ویلن زن و نغمه پرداز بود و به نظر نگارنده ، درویش خان و رکن الدین خان گوی سبقت را از نظر ابتکار و سلیقه ی آهنگ سازی از همگان خود ، در آن دوره ربوده اند.به همین جهت است که ازین پس از روش این دو هنرمند به نام **سبک درویش** و **رکنی** نام خوهد برد:همان سبکی که بعدها مورد تقلید و اقتباس نغمه پردازان دیگر واقع شده است.

pdf.tarikhema.ir

موسیقی مذهبی

هنگام کودکی در ایام عزاداری ماههای محرم و صفر گاهی مرا به بعضی تکیه ها که **تعزیه** می خواندند ، برده بودند.همچنین دسته هائی که با جلال و شکوه تمام ، در خیابانها راه می افتاد و در آن نغماتی به نام نوحه خوانده می شد ، دیده بودم.اشخاص سالخورده از تعزیه های تکیه دولت تهران و ابهت و عظمت آن ، داستانها می گفتند و از علاقه ی مخصوصی که ناصرالدین شاه به این رسم عزاداری داشت صحبت می کردند ولی من تعزیه خوانی را به وضعی ساده تر در بعضی تکایای کوچک دیده بودم.وقتی دقت می کردم ، به خوبی درمی یافتم که در این نمایشهای مذهبی ، موسیقی اهمیت شایانی داشت و چون به این فن علاقمند بودم ، هر وقت فرصتی دست می داد ، در ایام عزا به مجالس تعزیه و **روضه** می رفتم و از تماشای دسته های سینه زن و زنجیرزن و سنگ زن غفلت نمی کردم.آنچه مردم را متأثر می کرد و اشک از دیدگانشان جاری می ساخت ، شنیدن نغمات حزن انگیزی بود که خوانندگان خوش صوت ادا می نمودند.هر چند این نمایشها سالها تقریباً موقوف شد ولی دوباره مدتیست جلوه گری آغاز کرده منتها معنی و حقیقت خود را از دست داده و ظاهر سازی و خود نمائی شده است.به عبارت دیگر وسیله ایست که مردم را مشغول کند و افکار خرافی را قوت دهد و از نتائج آن ، کسانی را که می خواهند ملت ایران همواره پای بند موهومات باشد ، بهرمند سازد.البته حالا دیگر کمتر از لحاظ موسیقی شایسته ی ذکر است ولی در گذشته این نوع عزاداری به خصوص تعزیه ، یکی از بزرگترین موجبات حفظ آهنگهای ملی ما بوده است و جای آن دارد که درین سرگذشت ، فصلی به آن اختصاص داده شود.

مذهب و موسیقی - من نام این فصل را موسیقی مذهبی گذاردم.تعجب نکنید که مذهب ، با موسیقی مخالف بوده است.تصور می کنم علاقمندان به موسیقی ، چون فهمیده اند با این هنر بهتر می توانند مردم را تحت تأثیر قرار دهند ، کم کم آن را در عزاداری وارد کرده و اهل مذهب هم وقتی به این وسیله نتیجه ی بهتری گرفته اند ، ممانعت نکرده اند.به طور کلی صدای خوشی که از حنجره ی آدمی بیرون بیاید در نظر علمای شروع هم پسندیده است.آنها ساز نمی شنوند ولی آواز خوش را گوش می دهند و لذت می برند.پس خواندن آواز مانعی نداشته است ولی کم کم نقاره خانه هم وارد این دستگاه شده و به تدریج کاربه جائی رسید که چندین دسته موزیک نظامی هم جزء لوازم کار گردید تا رونق و جلال تعزیه را تکمیل کند و در دسته ها هم آلاتی از قبیل قرنی و شیپور و طبل کوچک و بزرگ به کار برده شد و موسیقی که درجای دیگر مقامی نداشت درین معرکه راهی برای جلوه گری باز کرد.

موسیقی مذهبی یکی از قدیمترین انواع این هنر است که در همه ی ممالک کم وبیش به کار می رفته و مخصوصاً در اروپا مقامی بزرگ یافته است چنانکه بزرگترین موسیقی دانهای قدیم مانند باخ و هندل از کلیسا بیرون آمدند. کلیسای عیسویان مهمترین مشوق و بهترین وسیله ی ترقی و پیشرفت موسیقی اروپائیست.صنعت نواختن ارگ و خواندن آواز جمعی و پیدایش موسیقی چند صوتی مانند کنترپوان و فوک و هم آهنگی از کلیساست ولی تنها نمونه ای که مسجد اسلامی از موسیقی انتخاب کرده است ، **اذان** و **مناجات** می باشد که البته اگر با صوتی خوش گفته شود ، در دل اهل ایمان تأثیری بسزا دارد.اگر موسیقی اروپائی به آن عظمت شگرف رسیده است ، پشتیبانی بس قوی چون کلیسا داشته است و موسیقی ما که ترقی نکرده ، ازین مشوق بزرگ بی نصیب بوده سهل است اهل مذهب ، با آن از در مخالفت بیرون آمده اند.پس باید شکر گزار

pdf.tarikhema.ir

تعزیه و نوحه بود که بعضی نغمات موسیقی ملی را نگاهداری نموده و در ضمن ردیف دستگاهها به ما تحویل داده است.

pdf.tarikhema.ir

ایرانیان قبل از اسلام از موسیقی مذهبی بی بهره نبودند.(گاتها) یا سرودهای مذهبی زرتشت با آهنگ موسیقی در موقع عبادت خوانده می شده است.موسیقی ایران بود که به عربستان رفت و حتی به اندلس رسید و در موسیقی اسپانی و اروپا اثراتی از خود گذارد.ولی چون در به کار بردن آن ، رعایت اعتدال نشد و شاید انواع مبتذلی هم پیدا کرد ، اهل مذهب را به مخالفت وا داشت و غنا تحریم گردید.تا اینکه اهل موسیقی از گوشه و کنار در انتظار فرصت بودند و همین که موقع را مناسب دیدند نخست به عنوان اذان و مناجات و بعد در لباس نوحه و در این اواخر برای مؤثر کردن اشعار تعزیه ، نوعی از ین موسیقی را در بعضی از تشریفات مذهبی به کار بردند : همان که آن را موسیقی مذهبی نام نهاده اند و می خواهم از آن گفتگو کنم.

شروع عزاداری - غیر از اذان ومناجات که در مساجد اسلامی اعم از شیعه و سنی بکار می رود ، نوع دیگر موسیقی مذهبی یعنی نوحه و تعزیه ، مخصوص شیعیان است واین کار از وقتی رواج یافته است که ایرانیان برای خاندان پیغمبر شروع به عزا داری کرده اند.اولین مقدمات این سوگواری از نیمه ی قرن چهارم هجری در زمان سلطنت آل بویه است اینک چند سطر از کتاب ادوارد براون را که مؤید مطلب است می نگارم:

گویند معزالدوله احمد بن بویه در دهه اول محرم امر کرد تمامی بازارهای بغداد را ببندند و مردم لباس عزا بپوشند و به تعزیه ی سیدالشهدا بپردازند.چون این قاعده در بغداد رسم نبود علمای اهل سنت آن را بدعتی بزرگ دانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند ، چاره جز تسلیم نتوانستند و چون بر معزالدوله دستی نداشتند ، چاره جز تسلیم نتوانستند.بعد از آن ، هرساله تا انقراض دولت دیالمه ، شیعیان در دهه ی اول محرم در جمیع بلاد ، رسم تعزیه به جا می آوردند و در بغداد تا اوائل سلطنت طغرل سلجوقی برقرار بود.

دوره ی صفویه - این نوع عزاداری مرسوم شد ولی چون سلاطین سلسله های دیگر توجهی به آن نداشتند کم وبیش به کار می رفت تا اینکه از دوره ی صفویه رونق بیشتری یافت اما تعزیه هنوز رسم نشده بود.چنانکه ادوارد براون در دنباله ی همان مطلب می نویسد :

نمایش در صحنه ها و مجالس هیجان انگیزی که به تعزیه خوانی موسومست در اوائل دوره ی صفویه معمول نبوده و در ازمنه ی بعد مرسوم شده.چنانکه یکی از مورخین اروپائی به نام (اولیاریوس) که در زمان سلطنت شاه صفی ، در اردبیل و جوار مرقد شیخ صفی الدین به سر برده است شرح مبسوطی از مشهودات خود داده و ترتیب عزاداری ، شیون و نوحه گری و تیغ زنی ایام عاشورا یا روز قتل را ذکر نموده است ولی هیچ اشاره به نمایش و تعزیه نمی کند.

دروه ی قاجاریه - بنابراین آنچه مسلم است تعزیه در دوره های بعد مرسوم شده و مخصوصاً در سلطنت قاجاریه رونق بیشتری یافته است.اوژن فلاندن در موقع اقامت تهران همراه یکی از برادران محمد شاه با سایر هیئت فرانسویان به یک مجلس تعزیه رفته که شرحش را چنین می نویسد:

pdf.tarikhema.ir

این تعزیه ها نوعی از همان نمایشات مذهبی قرون وسطی است که در اروپا داده می شد.به زیر چادرهائی که در معابر عمومی ، حیاط مسجد یا درون قصور بزرگ برپا می سازند ، دایر می شود.در وسط چادر ، تختی می گذارند که اعمال در آنجا به جا آورده می شود.به روی تخت منبریست که پیش از هر نمایش ، ملائی بالای آن رفته مردم را وعظ می کند و برای درام حزن انگیز بعد ، حاضرشان می سازد.این تعزیه ها به شعر نوشته شده که بازیگران ، با ملاحت و آهنگ و ژستی مخصوص می خوانند و در مردم ایجاد شوری می نمایند.از پرتو فرنگی که به حمایت اولاد پیغمبر در آمده در مدت عزاداری ، فرنگی ها محترم هستند.به عکس ترکها و سنیان که در اثر کوچکترین پیش آمدی ، آنها را به مرگ خواهند رسانید.به یاد وفات حسن و حسین ، شیعیان همه چیز را فراموش می کنند وتنها علاقه دارند که از اهل سنت انتقام بکشند.اگر چه تعزیه ها با ایمان و خلوص انجام می پذیرد معهذا ایرانیان به من گفتند بیشتر ملاها با این روحیه مخالفند و بد می دانند که امام هایشان را بر روی تخت نمایش ببینند.شاید در اثر حسادت باشد که این اعمال بیش از مواعظ آنها تأثیر می بخشد.تقریباً باید این طور باشد زیرا دستی بازیگران و رقابتهای آنها ، برخطابه برتری دارد.

تعزیه هنر می شود - نمایش تعزیه در زمان ناصرالدین شاه اهمیت بسیار پیدا کرد.عبدالله مستوفی می نویسد : ناصرالدین شاه که از همه چیز وسیله ی تفریح می تراشید ، دراین کار هم سعی فراوانی به خرج داد و شبیه خوانی را وسیله ی اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد و آن را به مقام صنعت رسانید.در استبداد ، رفتار پادشاه برای رجال ، سرمشق است.شاهزاده ها و رجال هم به شاه تأسی می کردند و آنها هم تعزیه خوانی راه می انداختند.کم کم تکیه های سرمحل که سابقاً تعزیه های عامیانه ی قدیمی خود را می خواندند ، از حیث نسخه و تجمل ، به بزرگان تأسی جسته هر یک به فراخور توانائی اهل محل ، بیش و کم تجمل و شکوه را دراین عزاداری وارد کردند.در اواخر ناصرالدین شاه ، تعزیه خوانی تجمل و تفریحش بیش از عزاداری شد و هرجا تعزیه ای برپا می شد ، جمعیت زیادی به خصوص زنها در آن حاضر می شدند به طوری که صاحب مجلس مجبور بود همین که مجلس پرمی شد درخانه را ببندد که از ازدحام ، مجلس برهم نخورد.همین که اعیانیت در تعزیه وارد شد نسخه های تعزیه هم اصلاح شد و پاره ای چیزها که هیچ مربوط به عزاداری نبود مانند تعزیه ی درة الصدف و تعزیه ی امیرتیمور و تعزیه ی حضرت یوسف و عروسی دختر قریش نیز در آن وارد گردید و برای اینکه جنبه ی عزاداری آن هم ، بالمره از بین نرود ، در مقدمه ، یکی ازین حکایات نیمه تفریحی و نیمه اخلاقی و در آخر یکی از واقعات یوم الطف به نمایش گذارده می شد.در وقعه ها هم خیلی پاپی صحت مطالب نبودند و بیشتر ، جذبه های حزن آور قضیه را رعایت کرده و در آنها صنعت شعری و بدیعی به کار می بستند.بازیگر نقش خود را که با شعر نوشته شده بود از روی نسخه ای که در دست داشتند به آواز می خواندند و هر نقشی آواز خود را داشت: حضرت عباس باید **چهارگاه** بخواند ؛ حر، عراق می خواند ؛ شبیه عبدالله بن حسن که در دامن حضرت شاه شهیدان به درجه ی شهادت رسیده دست قطع شده ی خود را به دست گرفته ، گوشه ای از آواز راک را می خواند که به همین جهت ، آن گوشه به **راک عبدالله** معروف است.زینب ، کبری ، می خواند.اگر در ضمن تعزیه ، اذانی باید بگویند ، حکماً به آواز کردی بود.در سئوال و جواب ها هم رعایت تناسب آواز ها با یکدیگر شده : مثلا اگر امام با عباس سؤال و جوابی داشت ، اما شور می خواند ، عباس هم باید جواب خود را در زمینه ی شور بدهد.فقط **مخالف خوانها** (مقصود قوم دشمن است) اعم از سرلشگران و افراد و امراء و اتباع با صدای بلند و بدون تحریر ، شعرهای خود را با آهنگ اشتلم و پرخاش ادا می کردند.در جواب و سئوال با

pdf.tarikhema.ir

مظلومین هم همین رویه را داشتند و به وجود این ، اشعار مخالف خوان و **مظلوم خوان** ، در سؤال و جواب باید از حیث بحر وقافیه ، جور باشد ولی تمام قافیه و بحر اشعار یک تعزیه ، غیر از موارد سئوال و جواب یکی نبود.

pdf.tarikhema.ir

شبیه ها متناسب بودند - راجع به آرایش سروصورت تعزیه خوانها عبدالله مستوفی می نویسد: چون شبیه ها چهره آرائی نداشتند ، ناگزیر بایستی شمایل آنها بانقشی که بازی می کردند متناسب باشد : مثلا شبیه اما باید خوش صورت بوده و ریشی به قدر یک قبضه داشته از حیث قامت متوسط و حضرت عباس..بلند قامت وشانه پهن و سینه فراخ و میان باریک و شبیه علی اکبر، جوان هیجده نوزده ساله ی خوش قیافه و خوش قد و قامت و شبیه قاسم از حیث صورت مثل علی اکبر و از حیث سن از او کوچکتر باشد.گذشته از شمایل ، باید آواز هم داشته و بتوانند نقش خود را چه در هنگام مبارزه ی جنگی و چه در محاوره و خواندن اشعار، خوب عهده کنند.دختر بچه ها و پسربچه ها هم باید با صوت بوده و به قدری هوش داشته باشند که بتوانند از عهده ی انجام نقش خود برآیند و به همین جهات هر آوازه خوانی تعزیه خوان نمی شد و تعزیه خوان خوب ، خیلی کم و طرف توجه بود و باز به همین جهت بود که گاهی قافیه تنگ می شد کسی که در تعزیه نقش حضرت عباس را بازی می کرد، می توانست حر شده و قاسم هم در موقع لزوم ، یوسف می شد... حارث هم می توانست بشود آنکه یزید می شد نقش ابن زیاد و ابن سعد را هم بازی می کرد ولی گاهی اتفاق می افتاد که وجود هر دو دسته شبیه ، در یک تعزیه لازم بود ، در این صورت باید برای هر یک ، یک نفر خاص را داشته باشند زیرا چنانکه گفتیم ، چهره آرائی (گریماژور) در کار نبوده و نمی شد یک نفر که مثلا نقش ابن زیاد را بازی کرده ، نقش ابن سعد را هم در همان تعزیه بازی کند.

تعزیه گردان - در قسمت اداره ی این دستگاه و نقش بزرگ تعزیه گردان (معین البکا) عبدالله مستوفی می نویسد: این اپرای تراژیک رژیسوری هم داشت که کار رئیس ارکستر را هم می کرد.لباس اشخاص را برای نقش های مختلف او تعیین می کرد.ترتیبات مقدماتی یا به عبارت اروپائی (میزان سن) هم از مشاغل او بود.درین وقت این کارها را شربت دار باشی که یکی از اعضای دارالنظاره (خوانسالاری) و به لقب **معین البکاء** هم سرافراز بد ، اداره می نمود.سلف او که گویا پدرش هم بوده ، **میرزا محمد تقی** تعزیه گردان بوده و نمایشنامه ها را او ترتیب داده و به وسیله ی شاخ و برگ دادن به وقایع ، تعزیه را از حالت عوامانه ی قبل ، بیرون آورده و جنبه ی اعیانیت به آن داده است.تربیت کردن تعزیه خوانها و آموختن رویه ی (ژست) مناسب هر یک از آنها تا به حدی که در حضور شاه... بتوانند نقش خود را ایفا کنند ، نیز از کارهای مشکل میرزا محمد تقی بوده است.در هر جای کشور شخص بااستعدادی سراغ می کرده ، سروقت او می رفته و به وعده وعید و تطمیع و تهدید او را برای کار حاضر می کرده است.مثلا حاجی ملاحسین اهل زرنده ساوه چون نقش زنانه را خوب عهده می کرده است هر سال قبل از محرم ، خانه و زراعت خود را باید سر داده به تهران بیاید و در دسته ی تکیه دولتی شبیه خوانی کند.یا مثلا فلان شخص همدانی نقش مخالف مسلح مانند شمر و حارث را خوب ایفا می کرده است و فلان جوان خراسانی برای شبیه علی اکبر مناسب بوده و همینطور برای سایر نقشها که هر یک ، اهل محلی بوده و همگی قبل از محرم می آمد و دو ماهه ی ایام عزاداری را در تهران می مانده و بعد هر کس به محل خود بازمی گشته و بعضی از آنها شاه شناس هم بوده و مستمری و مقرری دیوانی هم برای آنها برقرار می شده یا مالیات آب و ملک آنها به تخفیف مقرر می گشته است.اهالی کاشان و اصفهان چون اکثر، صوت را که اساس کار است دارا هستند ، بیشتر از اهالی سایر بلاد ایران طرف توجه بوده اند.

pdf.tarikhema.ir

تشریفات تعزیه - اینک تشریفات مخصوص شروع تعزیه ی تکیه دولت را بنابر آنچه عبدالله مستوفی و معیرالممالک نوشته اند به طور خلاصه عیناً نقل می نماید: تعزیه خوانها که بالغ بریکصد تن بودند در یکی از دالانهای وسیع تکیه دولت ، گرد می آمدند و جوانان نابالغ خوش آوازی که بچه خوان نامیده می شدند ، اندکی جلوتر از آنها ایستاده به صوت رسا و مؤثری چند بیت از بندهای معروف محتشم را می خواندند سپس نوحه ی اجتماعی را سر داده آهسته به راه می افتادند و یک دور ، دور تخت گردیده برآن برمی شدند و به ردیف می ایستادند ، معین البکاء تعزیه گردان با کلاهی از پوست بخارای گل درشت و جبه ی سیاهی در بر و شالی عریض برکمر، میان عصای بلندی را که جای چوب رئیس ارکستر هم کار می کرد ، گرفته مقدم برهمه می ایستاد و معاون او که ناظم البکاء نامیده می شد ، پشت سرش قرار می گرفت.تعزیه گردان نسخه های نقش تمام شبیه خوانها را همراه داشت که به شکل یک دسته کاغذ لوله کرده با ترتیب صحیح جلوی شال خود جا داده بود.این کار محض احتیاط بود که اگر یکی از شبیه خوانها نسخه ی خود را گم کند ، عوضش حاضر باشد.این مرد شغل خود را بسیار خوب اداره می کرد.اوامر او نسبت به تمام شبیه خوانها و دسته ی موزیک بی چون و چرا و بی اندک وقفه ای اجرا می شد و معاونش هم در فرماندهی به او کمک می کرد.فرمانهای به تعزیه خوانها با اشاره ی دست و نسبت به دسته موزیک ، برای نواختن یا ساکت کردن آن ، با بلند کردن عصا بود که بدون هیچ دست پاچگی با متانت و وقار خاصی تمام کارها را اداره می کرد حتی با حرکات تند و ملایم عصا ، به دسته موزیک نشان می داد که چه نوع آهنگی نواخته شود:حزن انگیز یا هیجان آور.

علاوه بردسته های موزیک و نقاره چیان که در حین اجرای تعزیه وظیفه ی نوازندگی را داشتند و در تمام مدت تعزیه در تکیه باقی می ماندند دسته های دیگری هم به شرح زیر وارد تکیه می شدند که وظائف مقدماتی خود را انجام داده بیرون بروند و کار اصلی نمایش را به تعزیه گردانها واگذار کنند:

۱- فراشان قرمزپوش شاهی که هر یک صندلی مطلائی دردست داشتند و صندلیها را روی تخت برای تعزیه خوانه می چیدند.

۲- فراشباشی به همراهی نایب های فراشخانه بالباس سیاه که بعد از این که دوری می زدند ، یک آهنگ (یا حسین) کشیده سینه زنان از تکیه خارج می شدند.

۳- دسته ی زنبور کچیان که هر یک بر یک شتر سوار و زنبورک او در جلو نصب بود.اینها هریک دو تخته ی گرد و پهن بر دست داشتند و هنگام نوحه خوانی تخته ها را به ترتیب خاصی برهم زده به هوا می بردند.

۴- دسته ی سواران نیزه دار ، بانی های دسته قرمز که بر بهترین اسبهای شاهی سوار بودند.

۵- سواران یساول با فراشهای سوار که چماق های طلا بر دوش داشتند.

۶- یخدانهای مخمل و مفرشهای قالیچه ای ، بار قاطرهای شاهی همراه با آبداری های خرجین مخمل زر دوزی و قبل منقل ، با یراق های نقره ای.

۷- جلوداران شاهی با یدکهای زیاد که زین و یراق آنها مرصع و زین پوشها گلدوزی و

pdf.tarikhema.ir

زردوزی بود.مخصوصاً اسب سواری شاه که دم آن را ارغوانی کرده بودند با زین و قاب طپانچه ی مرصع ویراق طلای دانه نشان از همه جالبتر به نظر می رسید.

۸- کالسکه ی لاکی شبکه مطلای شاه که هشت اسب سفید بسیار زیبا آن را می کشید در حالی که عده ی زیادی سواران زرین کمر و غلامان کشیک خانه جلو و عقب آن بودند.

این تجملات سلطنتی هر یک به نوبت خود دور تخت تکیه گشته خارج می شدند.

pdf.tarikhema.ir

سپس چند دسته ی موزیک نظامی وارد تکیه می شد.دسته ی اول حامل موزیک مخصوص نقره ای رنگ بود که در یکی از سفرهای ناصرالدین شاه از طرف ملکه ی انگلستان هدیه شده بود و میرزا علی اکبرخان نقاش باشی که در دوره ی بعد مزین الدوله لقب گرفت پیشاپیش آن در حرکت بود.دسته ی دوم موزیک قزاق که غلامرضا خان سالار معزز (مین باشیان) رئیس کل موزیک جلوی آن حرکت می کرد.چند دسته ی موزیک دیگر هم دنبال آنها می آمدند و همه در جاهای خود می ایستادند.دسته های موزیک ، با نواختن مارش وارد می شدند و تا قبل از شروع تعزیه به نوبت ، نوازندگی می کردند.

آخر همه شترهای نقاره خانه ی شاهی قدم در تکیه می گذارند.گورگه های بزرگ ، برحیوانها بسته و سرناچیان با لباسهای قرمز با سرنا و کرنا و طبل و دهل به نوازندگی مشغول بودند.گاهی هم بنا به اقتضای مجلس ، کرناچیان از طبقه های بالا زیر طاق چادر تکیه ، باد در کرناها می نمودند.

پس از سان این دسته ها اندکی سکوت می شد و به اشاره ی تعزیه گردان ، تعزیه ای که مخصوص روز ، قبلا آماده شده بود شروع می گردید.لباس شبیه ها نیز با کمال دقت تهیه شده بود و در موارد لزوم ، به جواهری های سلطنتی نیز مزین بود.

این بود بساط تعزیه ی روز که مجدداً پاسی از شب شروع می شد ، با این تفاوت که چندین هزار چراغ و شمع افروخته می شد و به مراتب به جلال و شکوه مجلس افزوده می گشت.

علم شاه - روز سوم محرم هم علم شاه را که پنجه ی بزرگی از زرناب بر سرش نصب بود به اندرون می بردند.انیس الدوله زن سوگلی شاه متصدی بستن و زینت دادن آن بود.پس از اینکه علم را به انواع جواهر و پارچه های گرانبها می آراست آن را کنار حوض بزرگ قرار می داد.زنهای شاه و تمام اهل اندرون که بالغ بر سه هزار نفر می شدند به دور علم حلقه می زدند و انیس الدوله شربت می داد.سپس یکی از دخترهای فتحعلیشاه نوحه سرائی آغاز می نمود و حضار به سینه زنی مشغول می شدند.بعد نایب السلطنه پسر شاه به اندورن آمده علم را حرکت می داد.اعتماد الحرم رئیس خواجه سرایان و دیگر خواجه ها به دنبالش می افتادند و علم را با این تشریفات به تکیه برده در جای مخصوص قرار می دادند.خانمها از اندرون به تکیه رفته در طاق نماهای خود می نشستند و برای تماشای تعزیه آماده می شدند.

خلعت و پیشکش - روز هفتم محرم خلعت های شاهانه که در حدود دویست طالق شال بود ، بین سزان تعزیه تقسیم می شد.در همین شب ، شاه طاق نما گردشی می نمود: وقتی تعزیه تمام می شد و همه می رفتند از طاق نمای خود پائین می آمد و درمقابل طاق نماها به تماشا می ایستاد و صاحبان هر طاق نما که از اعیان و اشراف و رجال و درباریها بودند ، به فراخور حال ، پیشکشهائی تقدیم می نمودند (این بود نوشته های مستوفی و معیر)

*****

pdf.tarikhema.ir

نقش تعزیه در موسیقی ما - چنانکه قبلا نوشتم با اینکه مذهب ما بزرگترین سد و مانع پیشرفت موسیقی بوده است ، اهمیت یافتن مقام تعزیه ، یکی از موجبات حفظ نغمات ملی به شمار آمده و مخصوصاً نقش بزرگی را در تربیت آواز خوانها به عهده گرفته است چنانکه بهترین خوانندگان ما ، در مکتب تعزیه پرورش یافته اند.اینکه گفتم مذهب ما و ننوشتم مذهب اسلام ، ازین جهت است که در ایران ، دین محمدی هم به جهات تاریخی به وضع خاص تغییر شکل یافته است.در میان مسلمانان ، این ما هستیم که موسیقی را حرام دانسته ایم.ترکها هم مسلمانند ولی دین آنها با گریه و روضه و عزا توأم نیست.عربها هم مسلمانند ولی علمای تسنن ، موسیقی را حرام نمی دانند به همین جهت در بین آنها بخصوص در نزد مصریان ، راه پیشرفت موسیقی باز شده است.کنگره ای که در سال ۱۹۳۲م.از موسیقی دانهای بزرگ و نمایندگان ملل اروپائی در قاهره تشکیل شد و تکلیف وزارت معارف مصر را برای طرز ترقی موسیقی تعیین کرد ، نمونه ی آنست که هنوز ما به چنین فکرها نیفتاده ایم.متأسفانه در بین ما خرافات و اوهام جای حقایق را گرفته و هنوز هم موسیقی ، از نظر علمای شیعه ، حرام به شمار می آید و رادیوی ما در ایام عزا که بیش از جشن و شادی داریم در سکوت و خاموشی است.(جیمز موریه) در کتاب حاجی بابا در مقایسه ی دو کشور اسلامی یعنی ایران و عثمانی می نویسد:اینجا دارالصفا ، آنجا دارالعزا ؛ اینجا تماشاخانه ، آنجا تکیه خانه ؛ اینجا بازی ، آنجا شبیه ، اینجا عیش ، آنجا تعزیه ؛ اینجا آوازه ، آنجا روضه!

خوب توجه کنید این کتاب در دوره ی فتحعلی شاه در حدود یکصد و سی سال قبل نوشته شده و این مقایسه از ایران و عثمانی آن روز ، به عمل آمده و ما خود می دانیم که ترکیه ی امروز چقدر از آن ایام جلوتر رفته است ولی ما هنوز سالی چند ماه بر سرو سینه ی خود می زنیم.

آیا نمی دانیم که مردم متمدن به ما می خندند؟ اگر خود را به نادانی بزنیم بسیار عجیب است! رضا شاه پهلوی این رسم را برانداخت و ما در دوره ی دموکراسی دوباره آن را تجدید کردیم و سال به سال بر رونق این باز می افزائیم.علمای بزرگ اسلام با این نوع عزاداری مخالفند.من درین باره نظر چند روحانی دانا را پرسیدم.گفتند دینی که برای ما ساخته اند بسیار از حقیقت خود به دور افتاده است.

آری ما فروع را چسبیده واصول را کنار گذارده ایم.ایمان حقیقی که هادی افکار مردمست ، سالیان دراز است که از میان ما رخت بربسته و تنها خود را به ظواهر پوچ که مایه ی تیره بختی است مشغول می داریم.

آیا تصور نمی کنید آنها که به کشور ما نظر دارند و بهره ی خود را طالبند ، ما را در حفظ این روش ناستوده تشویق می کنند؟آیا دولت های ما بیدار نیستند این رسم را موقوف دارند و براندازند و روحانیون حقیقی را وادار کنند که مردم جاهل را از حقیقت دین آگاه سازند؟ تعزیه را که جنبه ی هنری داشت از بین بردند ولی دسته بندی و سینه زنی دوباره رواج یافته است!

pdf.tarikhema.ir

از مطلب کمی دور افتادم مقصود اینست که تعزیه یکی از بهترین وسائلی بود که موجب حمایت و حفظ قسمتی از نغمات ملی ما گردید. درین جا موسیقی از راه آواز ، نقش بزرگی بر عهده داشت زیرا خواننده ی خوش آواز ، بهتر می توانست در دل تماشاچیان و عزاداران رخنه کند. بنابرین جوانهائی که صدای گرم خوش آهنگ داشتند ، برای نقش های تعزیه انتخاب می شدند و مدتی نزد تعزیه خوانهای استاد که دستگاه دان بودند و از ردیف و گوشه های آواز به خوبی اطلاع داشتند ، طرز خواندن صحیح را مشق و تمرین می کردند تا بتوانند اشعار را به ترتیب درست و باغلت های مناسب ادا کنند ، به همین جهت خوانندگانی از مکتب تعزیه درآمدند که در فن آواز خوانی به مقام هنرمندی رسیدند.

تعزیه خوانهای خوش آواز که شهرت یافته اند - اگر کسی در گذشته به این فکر بود که نام کسانی را که درین فن شهرت داشتند جمع آوری کند ، شاید امروز نام اشخاص بسیاری به نظر خوانندگان می رسید.درین قسمت نباید تنها به کسانی که در تهران تعزیه خوانده و تربیت شده اند توجه داشت زیرا در تمام شهرها و دهات ایران تعزیه می خواندند و همه جا تعزیه خوان خوش آواز داشتند.نگارنده برای نمونه نام چند تن از مشهورترین آنها را که از موسیقی نیز اطلاع کافی داشته و اسامی آنان را از کسانی که صوتشان را شنیده اند به دست آورده ام درین جا می نویسم تا نامشان درین دفتر باقی بماند و مثل بسی دیگر که از خاطرها رفته اند فراموش نشوند:

سید زین العابدین قراب کاشی و **رضا قلی تجریشی** که جزء خوانندگان درباری بوده است.

سید عبدالباقی بختیاری که معین البکای اصفهان و بختیاری و شیراز بوده و دسته ی تعزیه ی مفصلی داشته و تعزیه خوانها را تربیت می کرده و مجالس تعزیه ی اصفهان و بختیاری را می گردانیده حتی با دسته ی تعزیه ی خود به شیراز هم می رفته و خودش هم شبیه حضرت عباس می شده است.وی شاگردی داشته است به نام سید حسن شبیه (اصفهانی) که به قول طاهرزاده استاد آواز ، مثل کتاب موسیقی بود و از ردیف اطلاع کامل داشت و تحریر صدایش بسیار متنوع بود.

ملاحسین امام خوان و **میرزا غلامحسین** عباس خوان و **جهانگیر** مسلم خوان که مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) از آنها نام برده است.

سید احمد خان که در تعزیه نقش حر و عباس را مخصوصاً خوب از عهده برمی آمده است.نامبرده اولین خواننده ایست که صفحات موسیقی او به یاد گار مانده است.

میرزا رحیم (کمانچه کش) که در فصول قبل وصفش گذشت و اولین استاد نگارنده بوده است.

قلی خان شاهی که صدای نازکی داشت و خیل مؤثر می خواند ، مخصوصاً آواز دشتی را در نقش زینب خوب از عهده برمی آمد.ازین گذشته خواننده ی مجلسی هم بود و آهنگهای ضربی و تصنیف هم می خواند و چند صفحه ی موسیقی از او به یادگار مانده است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۱۶) ایستاده از راست : ۱- احمد تفرشی ۲- حاج بارک الله ۳- سید احمد خان ۵- شیخ حسن قاجار

۷- میرزا رحیم (کمانچه کش) ۸- محمد سولقانی

حاج بارک الله که صدای پرطنین و بلندی داشت و در نقش عباس و حر هنرنمائی می کرد.

حبیب الله اسب به مردی و **ملا داداش طالقانی** و **بلال صمغ آبادی** و میرزا **حسینعلی شهریاری** که موسیقی شناس و خواننده ی کنونی ابراهیم نوذری آنها را دیده و صدایشان را شنیده و هنرشان را ستوده است.

حاجی ملا رجبعلی که نقش امام خوانی را بسیار خوب در عهده داشته وچون مرد باایمان با اخلاص پاکی بوده ، آوازش هم درین نقش تأثیر به سزا می کرده است.

ابوالحسن اقبال آذر (اقبال السلطان)

پدرش ملاموسی با اینکه اهل علم بود ، نمی خواست سربار جامعه باشد. بیل به دست می گرفت ودر دهی نزدیک قزوین زراعتی می کرد و از دسترنج خود زندگانی خانواده اش را تامین می نمود.هنوز هفت سال از تولد **ابوالحسن** نگذشته بود که پدرش مرد و فرزند را تنها گذارد و خانواده ی ملا موسی به قزوین منتقل شدند.ابوالحسن چون صوتی خوش داشت به دنبال استادی می گشت تا به درک محضر **حاجی ملا کریم جناب قزوینی** استاد معروف آواز نائل آمد.جناب قزوینی به استعداد ابوالحسن خان پی برد و در تربیت او همت گماشت.**اقبال آذر** در جوانی راه تبریز پیش گرفت و در مدتی کم ، شهرت یافت و به دربار محمد علی میزا (ولیعهد) معرفی شد.**اقبال** پس از فوت مظفرالدین شاه به همراهی ولیعهد تهران آمد و در تعزیه و تکیه دولتی خواننده ی معروفی شد.وی پس از عزل محمد علی میرزا به دستور ستارخان سردار ملی دوباره به تبریز برگشت.بعد در دوره ی احمد شاه به لقب **اقبال السلطان** نائل شد و مجدداً به تهران آمد.سپس خواننده ی مخصوص محمد حسن میرزای قاجار (ولیعهد) شد و با وی مجدداً به تبریز رفت و بعدها در همان شهر مشغول خدمات دولتی شد.

وی را تنها تعزیه خوان نباید دانست زیرا خواننده ی مجلسی هم بود و پس از آشنائی با درویش خان وسایر نوازندگان مشهور یک سفر هم برای پر کردن صفحه همراه آنها به تفلیس رفت.در

pdf.tarikhema.ir

سالهای بعد با علی اکبر شهنازی دوستی یافت و با او نیز صفحاتی ضبط کرد.نگارنده یک بار در سال ۱۳۱۷ از محضر او در تبریز استفاده کرد.در سال ۱۳۳٤ هم که هیئت ارکستر انجمن موسیقی ملی به تبریز رفت ، وی شهردار بود و برای پیشرفت کنسرتهای انجمن کمکهای شایسته نمود.آخرین بار هم در

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۱۷) ابوالحسن اقبال آذر (اقبال السلطان)

سال ۱۳۲۶ که برای بازدید مرکز پخش صدای تبریز مأموریتی در آن شهر داشتم ، صدایش را شنیدم که هنوز هم خوب می خواند.روش اقبال در خواندن آواز از سبک تعزیه بهره داشت یعنی بلند می خواند و با تحریر و مانند تعزیه خوانها توجه زیادی به کیفیت ادای شعر نداشت.از آهنگ های ضربی به تصنیف چه شورهای عارف و تصنیف قدیمی دیگری در اصفهان علاقه ی فوق العاده داشت و جز این دو آهنگ نغمه ی ضربی دیگری نمی خواند.

رضا قلی میرزای **ظلی** و ابراهیم **بوذری** هر دو از شاگردان اقبال هستند که از تعلیمات او بهرمند شده اند.

شهریار شاعر معاصر غزلی در وصف اقبال ساخته است که چند شعر آن درین جا نگاشته می شود:

گرفت رونق از اقبال ، کار موسیقی شکفت از گل رویش ، بهار موسیقی

نه صوت اوست به گوشم که گیسو افشاند به کوهسار هنر ، آبشار موسیقی

درین خزان فضیلت ، هزار دستانیست فکنده غلغله بر شاخسار موسیقی

صفای سینه ی او جلوه داده آینه وار جمال شاهد لاله عذار موسیقی

pdf.tarikhema.ir

به شوق زمزمه ی چشمه سار سینه ی اوست که لاله بشکفد از لاله زار موسیقی

بس افتخار کنم زین غزل که بسرودم به افتخار تو ، ای افتخار موسیقی

روضه خوانی - ذکر مصائب و اراده ی بر امام حسین علیه السلام موجب پیدایش آثاری از نظم و نثر فارسی شده است که صرف نظر از مراثی عامیانه، برخی از آنها مانند ترکیب بند محتشم کاشانی که قبلا ذکر شد از لحاظ ادبی نیز خالی از اهمیت نیست.همچنین گذشته از تعزیه یا نمایشهای مذهبی که شرحش گذشت ، موضوع روضه خوانی یعنی ذکر وقایع حزن انگیز کربلا هم خالی از اهمیت نمی باشد زیرا درین قسمت نیز موسیقی نقش مهمی داشته است.

ادوارد براون می نویسد:وجه تسمیه ی روضه خوانی آنست که قدیمترین و معروفترین کتابی ازین نسخ ، روضة الشهداء نام داشته است و تألیف حسین واعظی کاشفی (متوفی اوائل قرن دهم هجری) است.سابقاً قرائت این کتاب را **روضه خوانی** می گفته اند.بعدها این اصطلاح ، برخواندن کتب دیگر از قبیل (طوفان البکاء) یا (اسرارالشهاده) نیز اطلاق شده است.

روضه خوانی یا قرائت کتاب روضة الشهداء و سایر کتابهای متشابه از بالای منبر، از دوره ی صفویه شروع شد و چنانکه قبلا اشاره نمود بر تعزیه خوانی مقدم است.چون این نوع عزاداری اکنون هم معمول است ضرورتی نیست که درباب آن سخنی گفته شود ، همین قدراشاره می کنم که معمولا اهل منبر دو طبقه بودند: یکی واعظین که بعد ازخطبه ی افتتاحیه و طرح کردن یکی از آیات قرآن ، وارد تحقیق دراطراف آیه می شدند وبا ذکرامثال وحکم ، مطالب عالی اخلاقی ومذهبی را تشریح و توضیح

pdf.tarikhema.ir

می نمودند و باخواندن اشعار مناسب ، موضوع را دلنشین می ساختند و در آخر هم به ذکر مصیبت می پرداختند.دسته ی دوم **روضه خوان** به معنی اخص که منبر را به سلام سیدالشهداء شروع می کردند و بی فاصله وارد ذکرمصیبت می شدند.برای این دسته که آنها را **ذاکرین** می گفتند ، آواز خوش و اطلاع از موسیقی جزء لوازم کار بود زیرا هر کدام بهتر می توانستند اشعار را به کمک نغمات ، بهتر جلوه دهند ، منبرشان مستمع زیادتری پیدا می کرد.حتی اغلب ذاکرین ، مردمان باسوادی بودند و از عهده ی موعظه هم که اطلاعات بیشتری لازم داشت ، به خوبی برمی آمدند.

روضه خوانهای خوش آواز

در میان اهل منبر کسانی بودند که از لحاظ اطلاعات موسیقی و آگاهی از ردیف و آواز به مقام استادی رسیدند.حتی برخی از آنها در مجالس انس نیز به خوبی از عهده ی خواندن آواز بر می آمدند.از جمله می توان اشخاص زیر را که استادان معمر امروز محضرشان را درک کرده و استادیشان را قبول دارند ، ذکر کرد.هر چند قبل از آنها هم بسیاری بوده اند که چون نامشان ثبت نشده است از یاد رفته اند.

سه تن از برگزیدگان این طبقه **حاج تاج نیشابوری** (تاج الواعظین) و **حاج میرزا لطف الله اصفهانی** (معروف به دسته بنفشه) و **شیخ علی زرگر** هستند.مخصوصاً اهل موسیقی حاج تاج را هنرمند بزرگی می دانند و از تأثیر مجلس روضه ی او ، داستانها نقل می کنند.از جمله شنیده ام وی روزی در تکیه سادات اخوی ، همه را مجذوب صوت غراء و دلنشین و مؤثر خود کرده است.شرح حکایت ازین قرار است که حاج میرزا لطف الله بالای منبر بوده است و با صدای دلکش خود به قدری خوب مجلس را اداره نموده که همه تصور کرده اند بعد از او دیگر کسی از عهده ی جلب توجه حضار برنخواهد آمد.به همین جهت صاحب مجلس دستور چای و قلیان می دهد.درین موقع حاج تاج وارد مجلس روضه می شود و شیخ علی زرگر که او هم استاد ماهری بوده است مطلب را به اطلاع او می رساند و به وی می گوید: تصور نمی کنم بعد از هنرنمائی حاجی میرزا لطف الله ، بتوانی شوری در دلها برافکنی.حاج تاج فکری می کند و می گوید: من فقط سه شعر با آواز می خوانم و امیدوارم که از عهده برآیم. پس از صرف چای ، در موقعی که مجلس روضه پر از همهمه بوده است ، حاج تاج به منبر می رود و اولین شعر را چنان با صوت جذاب دل انگیز خود می خواند که همه ی اهل مجلس ساکت می شوند و پس از دو شعر دیگر که آنها را با کمال مهارت به سبک خوانندگان نامی با تحریرات و غلت های مناسب می سراید ، از منبر پائین می آید و به شیخ علی زرگر می گوید: حرف حساب دو کلمه بیشتر نیست و او هم استادی تاج را ستایش می کند.گویند به قدری مردم ، مجذوب آواز وی بودند که همین که از منبر پائین می آمد ، اکثر حضار به پا می خاستند تا خود را به مجلس دیگری که او بنا بود بخواند برسانند و از صوت دلنشین وی استفاده کنند.

شنیده ام که حاج تاج مرد سخندان موقع شناسی بوده است ، حتی یک بار گفته بود : اکثر شنوندگان نادانند و نمی دانند واعظ چه می گوید زیرا اهل منبر به زبان آنها سخن نمی گویند و فضل فروشی می کنند.آنگاه شرط بسته بود که در سرمنبر اباطیلی ببافد و چنان کلمات مهمل را با آواز خوش بسراید که کسی ملتفت نشود و همین کار را کرده و شرط را برده است.باید گفت درین جا هم آواز خوش موجب موفقیت او شده است.

pdf.tarikhema.ir

دیگری می گفت : جمعی از دوستان تاج در باغ سالاریه ی رشت مجلس بزمی داشتند ، اتفاقاً او هم می رسد و بی خبر وارد می شود.ضرب را به دست می گیرد و با وضعی چنان مطلوب و دلنشین شعر مصیبت می خواند که همه را مجذوب می کند سپس با آهنگی مناسب و اشعاری جان گداز، وضع بردن اهل بیت پیغمبر را از کربلا به شام به طوری دل فریب ادا می کند که همه به گریه می افتند و مجلس سرور و شادی به محفل عزاداران شبیه می شود.این حکایت ذکر شمه ای از تأثیر صوت دل انگیز حاج تاج بود.شاید بسیاری دیگر از اهل منبر در فن خود از او مهارت بیشتری داشتند ولی تأثیر صوت تاج واطلاعات وسیعی که در موسیقی داشت وی را در زمان خود ، سرآمد دیگر وعاظ و اهل منبر قرار داده بود.

گویند حاج تاج در اواخر عمر جنون پیدا کرد و به لباس اهل فقر درآمد و به سیدی وحدی نام که کیمیاگر بود و از علم اعداد اطلاع داشت دلبسته شد و مرید او گردید ولی بعد از چندی حالش منقلب شد و از کرده ی خود پشیمان گردید.

******

از خانواده ی ملک تفرشی نیز چهار تن به خوش صوتی شهرت داشته اند:

۱- سید حبیب الله تفرشی (ملک الواعظین) که پدر این خاندانست.

۲- **سید عزیزالله** (ملک الذاکرین) که از قضاوت تمیز بود و اطلاعات موسیقی و صدای دلپذیر او را کسانیکه شنیده اند بسیار تحسین نموده اند.نامبرده در حدود سال ۱۲۹۳ فوت کرد.

۳- فرزند دیگر سید حبیب الله ، سید محمد (سراج الذاکرین) نیز اهل منبر و خوش آواز بود (تاریخ وفات ۱۲۸۹)

۴- از همین خانواده شخص دیگریست به نام (سید عباس معاون) ولی در مقام هنری ، از سید عزیز ملک پائین تر است.

از خانواده ی سیف نیز سه تن را نام می برند:

سیف الذاکرین تبریزی و دو فرزندش مجد سیف و ناصرسیف.دیگر از اهل منبر که اهل موسیقی بوده اند شیخ حبیب الله شمس الذاکرین کاشی است که استاد ابراهیم بوذری بوده وشیخ عبدالحسین تبریزی که شاگرد اقبال السلطان است.

سید محمود واعظی و لسان طالقانی و اعتماد شیرازی و شیخ اسدالله (امین الواعظین) نیز شایسته ی ذکر می باشند.

خانواده ی **رسائی** نیز همه اهل منبر و خوش آواز بوده اند چنانکه میرزا طاهر ضیاء رسائی (ضیاء الذاکرین) در خواندن آواز و تصنیف و گرفتن ضرب نیز مهارت داشته است و تصنیفهای قدیمی معروف به **کارعمل** را نیز بسیار خوب می خوانده و عمر دراز هم یافته است.غلامحسین بنان خواننده ی امروز ، از شاگردان اوست.

*****

pdf.tarikhema.ir

دیگر از کسانیکه اهل منبر بوده و صوتی خوب داشته سید محمد رضای بدیع معروف به بدیع المتکلمین کاشی است که در حدود سن بیست سالگی با پدرش سید حسن سلطان الواعظین به تهران آمد و با خانواده ی سید علی اکبر شمس الواعظین کاشی که از اساتید منبر بود و صدائی خوش داشت وصلت کرد. سید علی اکبر فرزندی داشت به نام سید یحیی (سعید الواعظین) که بهترین صدا را دشات و مردی ملا و دانشمند بود و در انتخاب اشعار و مضامین مناسب هنگام منبر رفتن شهرتی به سزا داشت ، صدایش رسا و به رموز موسیقی کاملا واقف بود و در حدود ده سال پیش فوت کرد.

pdf.tarikhema.ir

سید محمد رضای بدیع دستگاه دان کاملیست و هنوز حیات دارد.سید جواد بدیع زاده که از وی بعدها سخن گفته خواهد شد فرزند اوست.محمد رضا که از جوانی خوش آواز بود ، سبک درست خواندن را از منسوبین خود مانند شمس الواعظین و سعید الواعظین همچنین حسین حاج غفار کاشی که خواننده و استاد شیخ حبیب الله شمس الذاکرین بود ، فرا گرفت و در زمره ی ملا های متجدد و آزادی خواه بود که در اوائل دوره ی مشروطیه با حسن صوت و گفتار گرم خود هواخواهانی یافت و مخصوصاً در استبداد صغیر به موجب نامه ای که از آیت الله وقت یعنی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (پدر کفائی ها) از نجف دریافت کرد ، علم مخالفت با محمد علیشاه برافراشت و از طرف انجمن فاطمیه که در تهران برای اعاده ی مشروطیت اقدام می کرد ، مأموریت یافت که به هر طریقی بتواند در تحریک احساسات مردم پیشقدم شود.وی بعد ها در دوره ی ناصرالملک نایب السلطنه فکری عجیب به خاطرش رسید : انار بارالاغ کرد و در خیابانها اشعار مناسبی را که پسر عمویش سید احمد خاوری درین موضوع ساخته بود با آواز بخواند : به همین جهت به **سید اناری** معروف شد:

ای ز بودت ، قدرت یزدان پدیدار ، ای انار ای زجودت ، برنهال فیض حق بار، ای انار

ای درونت ، چون دل مشروطه خواهان غیور هست از فضل خدا ، پردر شهوار ، ای انار

گر که الکاسب حبیب الله بود ، قول رسول مفت خوار ، از کسب دارد پس چرا؟ ای انار

مردم به دور او گرد آمدند و تاثیر موسیقی چنان آنها را مجذوب کرد که همه یاران او شدند و حامی مشروطه خواهان گردیدند.در دفعه ی دیگر هم که از طرف دولت وقت (نمک) به انحصار درآمده بود که برخلاف میل مردم بود ، قصیده ی دیگری را به همین شیوه خواند که یک بیت آن چنین است :

گشت تا از دفتر مالیه نامش حک ، نمک برفقیران کرد عیش افزون و غم اندک ، نمک

شعر فوق نیز از خاوری است که در آن زمان روزنامه می نوشت و نامه هایش در اثر مخالفت دولت وقت توقیف می شد.در حقیقت می توان گفت تنها دفعه ایست که شعر و موسیقی و آواز خوش از لحاظ تبلیغات به کار برده شده و حسن تأثیر داشته است.متأسفانه ما از اثر شگرف این دو هنر مخصوصاً از جنبه ی ارشاد و تبلیغ غافلیم ، در صورتیکه می بینیم ملل دیگر چه استفاده های شایانی ازین راه می کنند و ما انتظار داریم با تبلیغاتی که جز تظاهر و حرف بی عمل چیزی نیست ، همان اثر را به دست آوریم و توفیق نمی یابیم.تبلیغ صحیح چیز دیگریست و آنچه ما برآن نام ارشاد گذارده ایم به گزافه سرائی و ظاهرسازی بیشتر شباهت دارد ، به همین جهت اثر مطلوب و نتیجه ی مفیدی هم از آن مشهود نمی گردد.

*****

نوحه خوانی - دسته های عزاداران حسینی که سابقاً در خیابانها راه می افتاد و چندی متروک

pdf.tarikhema.ir

شد و دوباره مدتیست این رسم عزاداری تجدید شده است ، از لحاظ نوحه خوانی با موسیقی ارتباط دارد منتها در گذشته نوحه خوانهای خوب پیدا می شدند که به نغمات موسیقی هم آشنائی داشتند و آهنگهای نوحه را به سینه زنها و پا منبری خوانها می آموختند ولی حالا نوحه ها بازاری شده و کمتر نغمه ی دل فریبی دارد.

pdf.tarikhema.ir

عبدالله مستوفی در تاریخ این شیوه ی عزاداری می نویسد:

این عزاداری از عرب به اسلام و ایران آمده است.پادشاهان شیعی مذهب ، تظاهر به شعارهای این مذهب را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود که از بین بردن راه و رسم خلافت بود ، وسیله قرار داده بودند.از جمله دسته گردانی روز عاشورا بود که از زمان عضدالدوله ی دیلمی شیوع یافته است.بعد از دیالمه ، هر وقت تشیع در ایران رواجی می گرفت ، دسته گردانی هم به راه می افتاد تا بالاخره از مراسم عزاداری محسوب شد.شاید در زمان دیلمیها به جهت نمایش عده ی شیعه ها در مقابل اهل سنت و جماعت ، این کار، لازم و ممکن بود یکی از شعائر مذهب شیعه به شمار بیاید ولی در دوره های بعد اکثریت و بالاخره تمام مردم ایران شیعه شده بودند ، پیروی این شعائر البته کار لازمی نبود ولی چون عادت شده بود و ضرری هم به جائی نمی رساند یکی از ارکان عزاداری محسوب گردید ...بالاخره در دوره ی مظفرالدین شاه ، کار بالا گرفت و شبیه های وقعه ی طف را از مخالف و مؤالف ، ساخته بر اسب و شتر سوار می کردند و همراه این دسته ها می گرداندند و حتی در دوره ی مشروطه ، این دسته گردانی برای انتشار اسم وکیل و وزیر، سهل است برای نیل به مقام سلطنت هم وسیله گردید.البته همین که کار به اینجا رسید ، حشو و زوائد ، بیشتر از اصل مقصود ، خود نمائی می کند و موضوع رقابت اهل این محله با محله ی دیگر هم در کار آمده است.

اشعار نوحه - گذشته از اشعار بازاری که معمولا در نوحه خوانی به کار می رود ، بعضی از شعرای معروف ، اشعار خاصی هم برای نوحه سرائی گفته اند که از جمله ی بهترین آنها باید مرثیه های مذهبی یغمای جندقی شاعر معروف را ذکر کرد.وی ظاهراً مبتکر سبکی است در مرثیه سازی که آن را نوحه ی سینه زنی می گویند و به واسطه ی کوتاهی وبلندی مصراعها ، برای آهنگ موسیقی متناسب می باشد و به همین جهت به طور نوحه با نغمه های مخصوص خوانده شده است.اینک برای نمونه چند بیت از گفته های یغما را ذکر می کند و به طوری که ملاحظه می شود ، این اشعار، به منظور نوحه خوانی در نوع خود بی نظیر است:

می رسد خشک لب ازشط فرات اکبر من
نوجوان اکبر من

سیلانی بکن ای چشمه ی چشم تر من
نوجوان اکبر من

تا ابد داغ تو ای زاده ی آزاده نهاد
نتوان برد ز یاد

از ازل کاش نمی زاد مرا مادر من
نوجوان اکبر من

*****

شکوه از چرخ ستمگر چه کنم گر نکنم چه کنم
گر نکنم

pdf.tarikhema.ir

گله از گردش اختر چه کنم گر نکنم چه کنم
گر نکنم

غم عباس بلا کش چه کشم گر نکشم چه کشم
گر نکشم

ناله بر حسرت اکبر چه کنم گر نکنم چه کنم
گر نکنم

کوه و صحرا خصم و شاه کم سپه تنها دریغ وادریغ ،
نصرت اعدا دریغ

قلب ایمان را شکست و نصرت اعدا دریغ وادریغ ،
نصرت اعدا دریغ

آه کز بی دولتان دین به دنیا باخته تاخته ،
گشت کارش ساخته

پادشاه کشور دین خسرو دنیا دریغ وادریغ ،
نصرت اعدا دریغ

*****

pdf.tarikhema.ir

محشری بینم عیان در هفت کشور، آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان

شام عاشورا ست این یا صبح محشر، آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان

آفتابی شد ز دورت تیره اختر ، آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان

با چنین دوران نگردی کاش دیگر، آسمان
آسمان شرمی آخر آسمان

*****

از جمله کسانیکه معلم این فن بوده اند از میرزا محمد مکتب دار اصفهانی نام می برند.در زمان او پامنبریها که قبل از واعظ در پائین منبر نوحه می خواندند همچنین اشخاصی که می خواستند آهنگهای نوحه ی سینه زنی را خوب فرا گیرند ، نزد او می رفتند و طرز صحیح خواندن اشعار نوحه را فرا می گرفتند.چنانکه ملاحظه می شود به این ترتیب ، خواندن نوحه ، فنی به شمار می آمده است و باید این کار را از اشخاصی که اهل اطلاع بودند یاد بگیرند و البته نوحه هائی که با این روش خوانده می شد ، اثر مطلوبتری داشت.

اذان و مناجات - چون اذان مقدمه ی نماز است ، بنابراین از صدر اسلام ، گفتن آن معمول بوده است و برای اینکه در دل اهل ایمان تأثیر بیشتری داشته باشد و مؤمنین را برای اجرای فریضه ی دینی باخبر کند ، از قدیم رسم چنین بود که اذان گو ، خوش آواز باشد و از جای مرتفعی مثل گلدسته ی مساجد با صدائی بلند و صوتی خوش اذان بگوید اذان اغلب در آواز ترک و شور و شهناز گفته می شود و اذان گوی ماهر اگر به موسیقی آشنا باشد ، البته شنوندگان بیشتری خواهد داشت و کلامش مؤثرتر خواهد بود.در دوره های اخیر **حاج قربان خان** تعزیه خوان ، اذان گوی دربار بوده است معروفست که سید حبیب الله چاله حصاری برای انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدین شاه اذان می گفته.شاه صدایش را شنیده و پسندیده و به او گفته است که از عهده ی خواندن آواز هم برمی آید؟سید حبیب الله جواب داده است که اهل موسیقی هستم ولی نمی توانم زیاد بلند بخوانم.بعد به دستور پادشاه ، شروع به خواندن آواز می کند و شاه او را (ملایم حضور) خطاب می کند و بعدها هم لقب ضیاء خلوت می گیرد.

اما مناجات که یک نوع اظهار عبودیت و شکرگزاری به درگاه پروردگار است ، راز و نیازیست که مردم خداشناس در خلوت با کردگار خود می کنند و بهترین نمونه ی آن مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری است که به نثر فصیح فارسی نوشته شده و در نوع خود بی نظیر است.ولی مناجات خوانها وقتی در نیمه های شب از نقاط مرتفع و بالای گلدسته های مسجد اسلامی می خوانند معمولا اشعاری در خداشناسی و اندرز و نصیحت را می سرایند و آنها که صدای خوش دارند ، آهنگ و الفاظشان در دل شنوندگان تأثیر به سزا دارد.به راستی وقتی کسی که با سبک مطلوب دلپذیری مناجات می کند و صوتش آدمی را از خواب غفلت به هوش می آورد ، بهترین وسیله ی تزکیه ی نفس و بیداری روانست.به خصوص مناجات کننده ای که به

pdf.tarikhema.ir

رموز موسیقی واقف باشد و اشعار را در گوشه های مختلف و متنوع دستگاهها بخواند : مانند **سید حسین عندلیب اصفهانی** که درین فن مهارتی بسزا داشت و هنگامیکه در گلدسته ی مسجد سپهسالار تهران در شبهای ماه رمضان مناجات می کرد ، همه ی خفتگان را به هوش می آورد و مجذوب می کرد.

pdf.tarikhema.ir

آواز خوانی

شعر و موسیقی - موسیقی و شعر از دیر باز با یکدیگر توأم بوده اند. هر چه فن موسیقی ترقی کند ، احتیاجش به شعر کمتر می شود تا وقتی که بتواند بی کمک آن از عهده ی بیان منظوری برآید ولی هیچگاه از آن بی نیاز نخواهد بود ، بخصوص در کشور ما که هنوز هم شعر جزء لاینفک موسیقی است و همواره کلمه ی ساز و آواز با هم به کار برده می شود.در اینکه کدام از دو هنر شعر و موسیقی به هم محتاج تر می باشند ، قدما زیاد بحث کرده و به این نتیجه رسیده اند که شعر بی آهنگ ، کامل ولی موسیقی بدون شعر از بیان مطلب عاجز است ، چنانکه امیرخسرو دهلوی شعر را به عروس تشبیه کرده و نغمه را زیور آن دانسته است:

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش نیست بی عیب ار عروس خوب ، بی زیور بود

این طرز تفکر برای آنست که موسیقی ما یک صدائی بوده و کاملا از عهده ی بیان مقصود برنمی آمده است.به این جهت شعر را به کمک گرفته است تا در پرتو آن بهتر جلوه گری کند.اما چنانکه نوشتم هر چه فن موسیقی ترقی کند این نیازمندی کمتر می شود چنانکه موسیقی سنفنیک اروپائی هیچ احتیاجی به شعر ندارد و کسانیکه این نوع موسیقی را خوب درک می کنند ، می توانند ساعتها خاموش بنشینند و تنها به نواهای ارکستر گوش دهند و هزاران مناظر زیبا و حکایت شیرین از خلال زیروبمهای آن بشنوند و بینند.اما موسیقی وقتی فقط از یک نغمه تشکیل شود و هنر نوازندگی هم در اثر کمی جنبه های علمی ، محدود باشد ، زودتر شنونده را خسته می کند و تنها شعر، می تواند جبران این نقص را بنماید به خصوص اشعار غزل که رابطه ی بسیار نزدیک با نغمات ملی ما دارد و اوزان آن را با ضربهای موسیقی ما ، بستگی و الفت قدیم می باشد.به همین مناسبت مهمترین رکن موسیقی ایران را باید آواز دانست که هنوز هم این پیوستگی دیرین برقرار است.

آواز - شنوندگان موسیقی ایرانی وقتی آواز را می شنوند ، توجه کامل به شعر دارند که معنی و مفهموم آنرا درست درک کنند و گوئی این تفاهم وقتی شعر با نغمه ی موسیقی خوانده می شود ، به حد کمال می رسد ولی تعجب می کنم با این حال چرا اکثر خوانندگان قدیم ، آنقدر که توجه به چهچه و غلت و تحریر داشتند ، متوجه صحیح ادا کردن الفاظ نبودند چنانکه صفحاتی که از آواز آنها در دسترس می باشد بهترین شاهد این مطلب است.شیاد بی سوادی اغلب خوانندگان خود به درستی که معنی شعر را نمی فهمیدند ؛ یا هنر بلند خواندن که رسم زمانه بود و خواننده کمتر می تواند در اوج ، کلمات را درست ادا کند ، یکی از موجبات این سبک شده است.برعکس در میان آواز خوانهای گذشته هر کدام سواد بیشتر داشته و مقصود شعر را بهتر درک کرده و کمتر فریاد کشیده اند ، آوازشان هم مطلوبتر است.به طور کلی می توان گفت : آنها که در مکتب تعزیه تربیت شده اند ، بیشتر علاقه به بلند خواندن داشته اند و سبک خواندنشان هم امروز مطلوب ما نمی باشد.به همین سبب تعزیه خوانها را هر چند بسیاری از آنها کاملا به موسیقی وارد بوده و جزء آواز خوانها بشمار می آیند ، در فصل گذشته نام بردم و درین جا می خواهم از آوازخوانهائی گفتگو کنم که پیرو سبک شبیه خوانی نبوده و غزل ها را در مجالس انس ، همراه با ساز خوانده اند.

pdf.tarikhema.ir

خوانندگان قدیم - موسیقی دانها و مخصوصاً خوانندگان مسن امروز ، نام بسیاری از آواز خوانهای قدیم را می برند که در موسیقی استاد بوده اند.یا آنها را دیده و صدایشان را شنیده و یا چون در دوره ی جوانی آنها نمی زیسته اند.وصف آنها را از استادان خود شنیده اند.به هر حال آنها نگارنده نام آن عده ای را ذکر می کند که موسیقی شناسان طرف اطمینان ، اسم آنها را به خاطر داشته و برایم نقل کرده اند.

pdf.tarikhema.ir

از خوانندگانی که قدیمتر بوده و موسیقی دانهای معمر امروز نیز آنها را ندیده اند اشخاص زیر را نام می برند که در آواز مهارت داشته اند:

از اصفهانیها درویش حسن که شاید گوشه ی **حاجی حسنی** که در اغلب دستگاهها نواخته می شود از او باشد.همچنین میرزا حسن خاکی بزرگ و میرزا ابراهیم خاکی کوچک و رحیم زری باف که خواجه ی سفید بوده و رحیم خواجوئی که در اواخر عمر گوشش سنگین شده است.همچنین **ابراهیم آقاباشی** که سید رحیم و نایب اسدالله نی زن و علیخان دهکی (پسرحسین دهکی بازیگر) شاگرد او بوده اند.

از شهرهای دیگر خدامراد که می گویند همایون را کسی به آن خوبی نخوانده و مولا موسی مرد رشتی و حسین درشکه چی رشتی و حسن فکلی و آقا جان ساوه ای استادحاجی ملاکریم **جناب قزوینی** وحاج حکیم تهرانی و صادق خان نواب که نخست از غلام بچه های عزیز السلطان بوده است.

متأخرین - ازین طبقه سید عسگر کردستانی و شهاب اصفهانی را نام می برند.دیگر میرزا حسین ساعت ساز اصفهانی و اسدالله خان خازن الممالکی که با منتظم الحکما (نوازنده ی سه تار) مأنوس بوده و صدای بم گیرنده ای داشته و میرزا شکرالله خمسه ای خواننده ی میرزاغلام رضای شیرازی (نوازنده ی تار) .

همچنین سید رحیم دیگر معاصر سیدعبدالرحیم اصفهانی و زمان برادر عیسی آقاباشی و **میرزا حبیب اصفهانی** (معروف به حبیب شاطر حاجی) که در جوانی بیمار و صدایش خراب شد ، ولی قبلا صوت دلنشینن داشته است.وی باعارف نیز مأنوس

(شماره ۱۱۹) زمان (برادر عیسی آقا باشی)

بوده واستاد علینقی وزیری او را پنجاه سال قبل در اصفهان دیده و از حسن سلیقه اش تحسین می

pdf.tarikhema.ir

کند همچنین **جناب دماوندی** که چند صفحه از او به یادگار مانده و **حسن قصاب** لحنی که عکسش را در صفحات آتی مشاهده خواهید کرد و **حسینعلی نکیسا** که تعزیه خوان بود و در آواز خوانی به سبک بزم نیز مهارت دارد و چند صفحه از او موجود است.از استادان معروف آواز سه تن را ذکر می کنند که اینک جداگانه از هر یک نام می برم:

pdf.tarikhema.ir

۱- **شیخ محمود خزانه** که طاهر زاده او را در منزل عمادالکتاب در حدود ٤٥ سال قبل دیده است.عماد سنتور می زد و شیخ محمود با این که پیرمرد بود با صدای پست ، افشاری خوانده و بسیار خوب از عهده برآمده است.گویند مردی بود مستقنی و دارای عفت نفس.موسی معروفی از قول مقبل دیوان چنین حکایت می کند که ناصرالدینشاه وصف شیخ محمود خزانه را شنید و به استماع آواز او اظهار اشتیاق کرد و به حاجب الدوله گفت موجبات این کار را فراهم آورد.حاجب الدوله ، نامبرده را دعوت کرد.ایام ماه رمضان بود و از او خواهش شد که چند شعری به سبک مناجات بخواند.شیخ محمود نخواند.آواز خوانی از اهل کاشان حضور داشت و گفت : معلوم می شود ایشان از عهده ی خواندن بر نمی آیند زیرا اگر می توانستند ، این همه اکراه نداشتند و خود شروع به خواندن کرد.پس از اتمام اشعار، شیخ محمود نتوانست ساکت بماند و در مایه ی بلند ، شروع به خواندن کرد که همه را مفتون و مجذوب ساخت شاه که در آن نزدیکی بود ، آوازش را شنید و یک نعلبکی پر از پول زرد برای او هدیه فرستاد.شیخ محمود که مرد متعین بی نیازی بود ، یکی برداشت و گفت : همین یک اشرفی به عنوان دست لاف ، کافیست و به باقی آن ، مرا احتیاجی نیست.اگر این داستان درست باشد ، باید گفت این مرد ، هنرمند واقعی بوده و قصد هنر فروشی نداشته است.می گویند بعدها ناصرالدینشاه به او گفته بود در ایام ماه رمضان در یکی از مساجد مناجات کند و این پیشنهاد ، موجب آزردگی خاطر او شد چنانکه شهرت دارد دندانهای خود را کشید تا مجبور به انجام تقاضای پادشاه نشود.در هر حال نامبرده به نام یکی از بزرگترین استادان فن آواز شهرت یافت و از احاطه ی او در علم موسیقی نیز گفته های بسیار شنیده ام.

۲- **سید عبدالرحیم اصفهانی** - که شرحی از داستان او را بعد خواهم نوشت.طاهرزاده میگوید : او سواد حسابی نداشت ولی بنان الملک که اهل ذوق و شعر شناس بود ، غزلهای خوب را نخبه کرده باو داده بود و او هم بخوبی آنها را حفظ داشت و این خود برایش مزیتی بشمار میرفت.وی تنها خواننده ایست که طاهرزاده روش او را قابل اقتباس دانسته است.

۳- **علی خان** معروف به نایب السلطنه که او را علیخان عضد الملکی یا عیلخان حنجر دریده هم میگویند.وسعت صدایش زیاد بود و از بم تا زیر را پر طنین و خوب میخواند.بدستگاههای موسیقی کاملا احاطه داشت.میگویند آقا حسینقلی بسیار باو احترام میگذارد و او را استاد کامل میدانست.در میان خوانندگان گذشته ، تنوع تحریرش از همه بیشتر بود.آهنگهای ضربی میخواند و در آواز ضربی خواندن هم خوش سلیقه بود.کمی نی میزد ولی سواد شعری نداشت.چند صفحه از او باقیست و عکسش را با معاصرین خود ، بعد خواهید دید.فرزندش موسوم به **اصغرتجلی** نیز خوش آواز بود.

ازین سه تن که بگذریم استادی که در سبک خواندن بسیار سلیقه بخرج داده و ابتکاراتی کرده سید حسین طاهرزاده ی اصفهانیست که اینک داستان او را مینگارم:

طاهرزاده - در سال ۱۲٦۱ (۱۳۰۰ هـ.ق.) در اصفهان متولد شد.اینکه میگویند صدا ارثیست در مورد او این طور نبوده زیرا پدرش صوت نداشته و خواننده نبوده است.سید حسین میدانست که صدا دارد.روزهای جمعه باهمدرسان خود بکنار زاینده رود میرفت.مردم اهل ذوق در گوشه و کنار ساز و آواز داشتند.وی آهنگها را از خوانندگان اقتباس کرده میخواند و چون صوتی ملیح داشت و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود ، زنها بدورش گرد میامدند و او را بخواندن تشویق میکردند

pdf.tarikhema.ir

و این خود وسیله ای بود که او درک کند حنجره اش گرم و آوازش در شنوندگان مؤثر است.

pdf.tarikhema.ir

آمدن به تهران - در سن هفده سالگی به تهران آمد.در آن موقع اهل طهران روزهای جمعه به شهر ری (حضرت عبدالعظیم) می رفتند که هم زیارت کنند و هم در مزارع اطراف که در فصل بهار با صفا و طربناک بود گردش نمایند.در آن زمان چند باغ در آنجا بود که همه کس می توانست به تفریح خاطر بپردازد.مردم دسته دسته در چمن زارها و باغها و کنار نهرها و حوالی چشمه علی ، بساط خود را پهن می کردند و می نشستند و اگر با خود غذائی از شهر نبرده بودند از نان و ماست و کباب شاهزاده عبدالعظیم که شهرت بسزا داشت و در بازار آنجا به وفور در دسترس همه بود استفاده می کردند.

من خود به خوبی به یاد دارم که هر کس شب به خانه می آمد کوزه ای ماست هم همراه داشت و گردش در حومه ی شهر ری بخصوص در فصل بهار و پائیز و سوار شدن ماشین دودی یکی از تفریحات آن ایام مردم تهران بود.به هر حال آن روز که سید حسین به گردش رفته بود تنها ماند.از اطراف ، آوازهائی شنید و بر سر ذوق آمد و به خواندن شروع کرد همینکه یکی دو شعر خواند چند تن کم کم به او نزدیک شدند و یکی از آنها جلو آمده سلام کرد.در ضمن صحبت معلوم شد او هم اصفهانیست و خود را از خانواده ی صدری معرفی کرد.سید حسین با او آشنا شد و یکی دو مرتبه هم به منزلش رفت.

یکی از روزها که به خانه ی او رفت جوان برازنده ی خوش چهره ای آنجا بود که معلوم شد **حسام السلطنه** است و ویولن هم می زند.این دو جوان که هر دو سری پرشور داشتند به زودی با هم مأنوس شدند و اوقات فراغت را با هم می گذراندند.طاهرزاده در آن موقع آوازها را می خواند ولی به دستگاهها درست وارد نبود.حسام السلطنه که ردیف را مشق کرده بود ،ویولن می زد و سید حسین فرا می گرفت.در آن زمان یک نوع دستگاه به ایران آمده بود که آنرا (فونوگراف) می نامیدند.صدا را روی لوله های آن ضبط می کردند و همان را می توانستند دوباره بشنوند.حسام السلطنه یکی ازین دستگاهها هم داشت.روزها دو به دو می نشستند ، می زدند و می خواندند و لوله می گرفتند.طاهر زاده می گوید: این دستگاه بهترین معلم من بود زیرا صدای خود را می شنیدم و هر جا نقصی به نظرم می رسید اصلاح می کردم.در حقیقت موفقیت او در مصاحبت حسام السلطنه و لوله پر کردن بوده زیرا کمتر برای سایر خوانندگان چنین پیش آمدی شده است یا اگر هم شده ، حس تشخیص خوب از بد را نداشته اند زیرا آدمی اصولا خودپسند و خود خواه است.معلوم می شود این صفت در او نبوده و قوه ی استنباط هم داشته که به تدریج خودش منتقد و ممیز خود شده است.پس تا این جا می توان حسام السلطنه و مخصوصاً دستگاه فونوگراف را استادان اولیه ی سید حسین طاهر زاده دانست.

حسام السلطنه از شاهزادگان با ذوق خوش گذران ثروتمند بود.هر چند جزء اطرافیان مظفرالدین شاه به شمار می آمد ولی به طوری

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۲۰) سید حسین طاهرزاده

pdf.tarikhema.ir

خود می گوید علاقه ای به رفتن دربار نداشت یعنی اگر بخواهم حقیقت را بگویم گردش و تفریح و شب زنده داری و مجالس انس اهل ذوق و دوستان مجالی به او نمی داد.وی رفقای صاحب ذوق بسیار داشت که همه گرد شمع محبتش پروانه وار می سوختند.شب ها دورهم جمع می شدند و با ساز و آواز و شعر و رقص ، دل خوش می داشتند چنانکه گاه این مجالس شبانه از اطاق به گلخانه یا فضای باغ و گلزار و چمن و کنار رودخانه کشیده می شده و یاران یک دل و یک زبان ، آنقدر در نور ماه می نشستند تا روشنی صبح درآید.پس پیداست که روز را باید بخوابند تا خمار دوشین را از سر بدر کنند.طاهر زاده درین جلسات با مردم صاحب هنری چون میرزا عبدالله و سماع حضور و مجلل الدوله و ناصر همایون آشنا شد و از هر خرمنی خوشه ای چید تا درکار خود ورزیده و ماهر گردید.

نام **مجلل الدوله** را بردم.باید این نکته را نیز بگویم که او مرد درویش صاحب ذوقی بود که همواره منزلش محل اجتماع برگزیدگان هنر به شمار می رفت.چه خوب مرد آداب دان خوش معاشرت دست و دل بازی بود و به قول حسام السلطنه پیانو را با نمک می زد وضرب هم خوب می گرفت.طاهر زاده با بیشتر موسیقی دانهای معاصر خود در خانه ی او آشنا شد و از آنها کسب فیض کرد.

داستان سید رحیم - اما داستان خواننده ای که معروفست استاد طاهر زاده بوده است و قبلا وعده کردم که درین باره نیز شرحی بنگارم:

دوستان طاهر زاده گفتند سیدعبدالرحیم اصفهانی استاد قابلیست و شایسته است که طاهر زاده مجلس او را درک کند.خطیب الممالک موجب آشنائی آنها شد و شبی آن دو را با هم روبرو کرد.سید رحیم خواند و طاهرزاده دریافت که او تنها کسیست که می تواند استادش باشد.طاهر زاده می گوید: درآن شب میرزا غلامرضای شیرازی تار می زد.به اشاره ی دوستان ، من هم خواندم و سید رحیم خاموش شد.نه اینکه تصور کنید آواز طاهرزاده او را از خواندن باز داشت.سید رحیم مضایقه کرد زیرا فهمید که این خواننده بسیار با استعداد است و نخواست او را به فیض رساند.این همان حس حسادت دیرین اهل هنر است که می خواهند هنرشان با رفتن خودشان خاک شود و دیگری را نوائی نرسد.من از این خلق ناشایست حکایتها شنیده ام که تا ممکن شده از بازگوئی آن احتراز جسته ام ولی در چند مورد نتوانسته ام سکوت کنم چنانکه درین جا نیز مهار قلم از دستم رها شد.باری آن شب گذشت ولی طاهرزاده از پای ننشست و به دوستان گفت من نمی توانم از سید رحیم بگذرم زیرا او تنها کسیست که مرا به مقصود می رساند.عاقبت راهی پیدا شد که سید رحیم را به دفعات دعوت کنند و او را بر سر ذوق آورند که بخواند و طاهرزاده هم در اطاق مجاور پشت پرده بنشیند و کسب فیض کند.این کار عملی شد و این مجلسها مکرر اتفاق افتاد تا طاهرزاده به رموز کار واقف شد و از هنر استاد به طور غیرمستقیم برخوردار گردید.

حال مشاهده کنید که هنرمندان قدیم با چه نیرنگها از استادان حسود زمانه کسب کمال می کردند.متأسفانه امروز این شوقها دیده نمی شود و هنرجویان همین که چند به به و آفرین شنیدند قانع می شوند و مایه ی کافی نمی اندوزند و تصور می کنند استاد به دنبال شاگرد بیاید.حتی در مدرسه هم که موجبات کسب هنر فراهم است ، اشتیاق هنرجو به آن پایه نمی رسد که استاد را برسرشوق آورد.نتیجه همین است که از رادیوی تهران صداها می شنویم که این حالت را سعدی

pdf.tarikhema.ir

هم قرنها پیش به مضمونی خوش سروده است:

زیبقم در گوش کن تا نشنوم
یادرم بگشای تا بیرون روم

قبلا اشاره کردم که به قصد اصلاح وضع بی سر و سامان موسیقی رادیو از اهل هنر مشورت کردند.آنها هم نظر دادند که این کاریست فنی و باید از سیاست دور باشد.باری نزدیک بود که مطلب به جائی برسد ولی نمی دانم چه شد که ورق برگشت و موضوع به سکوت گذشت.می گویند : تا پریشان نشود کار به سامان نرسد ؛ آیا باید بیش ازین انتظار پریشانی داشت ؟

pdf.tarikhema.ir

مسافرتها - درین هنگام دوره ی مشروطه در رسید و طاهرزاده که به انجمن اخوت پیوسته بود اولین بار در خانه ی ظهیرالدوله به فیض دیدار درویش خان نائل شد و با او دوست صمیمی گردید.چنانکه با وی همسفر شد و برای پرکردن صفحه به لندن رفت.این مسافرت در زمان استبداد صغیر (دوره ی سلطنت محمد علیشاه) بود.درین موقع مجاهدین در رشت بودند.به خواهش آنها این هئیت سه شب در آن شهر کنسرت دادند.در مراجعت وقتی به کرج رسیدند علینقی خان وزیری که آن موقع افسر قزاق و مأمور کرج بود آنها را به چادر خود دعوت کرد و روزی را به خوشی گذراندند.وقتی طاهرزاده و یارانش به تهران رسیدند مقدمات فتح تهران فراهم شده بود و چند هفته بیشتر طول نکشید که مجاهدین به تهران رسیدند و دوران استبداد صغیر به سر رسید.

طاهر زاده در تمام کنسرت های انجمن اخوت شرکت داشت همچنین در کنسرتهائی که به نفع امور خیریه برپا می شد و در کنسرتی که به منفعت درویش خان داده شد حضور یافت و با آواز دلنشین خود موجب لطف و رونق کنسرتها را فراهم کرد و هیچگاه منظورش از موسیقی و شرکت در کنسرت ، جلب نفع مادی نبود.

قبل از شروع جنگ بین الملل اول مجدداً همراه درویش و سه تن دیگر برای پرکردن صفحه مسافرتی به تفلیس کرد.این هیئت به تشویق ایرانیاین که در تفلیس بودند کنسرتی هم دادند که بسیار جلب توجه نمود.

صفحات سفر لندن را کمپاین (هیزمسترزویس) و سفر دوم را کمپانی (داویداوف) پر کرد.بعداً این صفحه ها به برلن فرستاده شد که چاپ شود ولی به واسطه پیش آمد جنگ ، مقدار کمی از آنها رسید.طاهرزاده معتقد است که این صفحه بهتر از صفحات سفر اول است زیرا می گوید هوای لندن و مخصوصاً دود زغال که همواره سینه ی مرا ناراحت می داشت موجب شد که صفحات آن سفر خوب نشود.

سبک طاهرزاده - تنها کسیست که درمیان خوانندگان قدیم سبک ممتازی دارد.تحریرهایش متنوع و توجه کامل درست ادا کردن شعر به کار برده است.شخصاً ذوق و قریحه داشته و چون مرد با سوادی بوده در انتخاب اشعار و بیان آن دقت نموده است.هرگز به تکرار نغمات علاقه نداشته چنانکه وقتی یک مصراع را دوباره خوانده ، هر دفعه آن را به طرزی دیگر ادا کرده است که مستمع را کاملا مجذوب می کند.کلمات زائد بی معنی مانند (خدادلم) و (هارا دلی دلی) و ازین قبیل که شیوه ی دیرین آواز خوانها بوده در شیوه ی او متروک گردیده است.از همه ی اینها گذشته حنجره اش هم گرمی و لطف خاصی داشته است.اکنون که بیش از هفتاد سال دارد و صوتی برایش باقی نمانده است که بخواند ولی وقتی با همان صدای گرفته ، زمزمه می کند در ادای الفاظ و کلمات و اشعار و سبک خواندن کاملا ممتاز است ، بهترین آواز خوانهای معاصر، او را به استادی قبول دارند و حتی سعی می کنند از روش او تقلید نمایند.صفحاتی از او در دسترس است که هر چند کهنه شده ولی هنوز هم به خوبی معرف سبک او می باشد بخصوص که با تار خوش آهنگ درویش و کمانچه ی با حالت باقرخان همراه می باشد.

از طاهرزاده پرسیدم که این سبک را از کجا به دست آورد ؟ فکری کرد و درین جمله ، پرسش مرا پاسخ داد:گذشتگان دو تحریر بیشتر نداشتند ، من سعی کردم تنوع تحریر پیدا کنم.بعد گفت پند لقمان حکیم را که سعدی از زبانش گفته است:

pdf.tarikhema.ir

(ادب را از که آموختی ، از بی ادبان) به کار بستم و هر چه دیگران بد خوانده بودند ، تشخیص دادم که بد است و تقلید نکردم.همچنین سعی کردم جنبه ی خبری و استفهامی اشعار در موقع خواندن مراعات شود و از همه مهمتر چون با فونوگراف سروکار داشتم و صدای خود را می شنیدم ، در صدد اصلاح نواقص آن برآمدم.

(شماره ۱۲۱) طاهرزاده

pdf.tarikhema.ir

متأسفانه این استاد شاگردی نداشته است.می گفت به دختری دستگاه شور را تعلیم دادم که مثل خودم می خواند ولی ادامه نداد و برای کسی هم نخواند.**ابراهیم بوذری** چندی از من تعلیم گرفت ولی نتوانست سبک استاد اولش اقبال آذر را ترک گوید.به عقیده ی خودش **قمرالملوک** با این که شاگرد او نبوده ولی مثل اینکه غیر مستقیم از روش او تقلید کرده است چنانکه می گفت وقتی صحنه اش را شنیدم خیال کردم خودم می خوانم.همین تعریف استاد برای درک اهمیت مقام هنری قمر کافیست تا در موقع خود به داستان او برسم.زنی که در میان تمام زنهای معاصر خود و حتی خوانندگان امروز از همه برتر و والاتر است.

بهترین خاطره - خاطرات گذشته ی یک پیرمرد هنرمند شنیدنیست بخصوص از زبان گویا و گرم طاهر زاده که مطالب را با آب و تاب مخصوص حکایت می کند.

در ضمن صحبت چنین گفت : وقتی دوازده ساله بودم روزی به اتفاق یکی از منسوبین با چند تن از طلبه های مدرسه به خارج شهر اصفهان رفتیم و خواستیم به باغ (کلادون) وارد شویم ولی چون پسران ظل السلطان آنجا بودند میسر نشد.باری تا عصر در مزارع اطراف به گشت و تفریح مشغول بودیم.وقتی شاهزاده ها رفتند ، وارد باغ شدیم و به عمارتی که رو به فضای زیبای باغ نگاه می کرد وارد شدیم و نشستیم.یکی از همراهان ما شیخ احمد نامی بود که صدای ملیح بسیار گرمی داشت.ما به خلاف کسانی که چند لحظه پیش در اطاق بودند و انواع وسائل زندگانی برایشان آماده بود ، هیچ نوع تفریح خاطری نداشتیم ، نه خوردنی ، نه نوشیدنی ، نه بزم و عیش و طرب ، اما همراهان ، جرگه ی با محبت بی ریائی داشتند و تنها به دوستی و هم نشینی و صحبت یکدیگر خاطرشان را خوش می کردند.**شیخ احمد** کنار ارسی بزرگی که به طرف باغ بود نشست و ابوعطا خواند : آوازی که هیچ گاه کیف و لذت آن از خاطرم محو نمی شود.

دوستی دارم بسیار با ذوق که عاشق موسیقی ایرانیست و همواره اوقات خود را با اهل ساز و آواز می گذراند.محفلی دارد گرم و بی ریا و دلی پرشور و با صفا که هنرمندان را به جانب خود می کشاند.نوای سنتور و آهنگ سه تار و صدای ضربش شیفتگان بی شمار دارد.هر گاه به خانه اش رفته ام ، نوازندگانی با ذوق و خوانندگانی خوش صوت دورش نشسته بودند.می زدند و می خواندند و سخن از شعر و موسیقی می گفتند.نام او را در صفحات قبل به اشاره برده ام و از او بعدها به تفصیل بیشتری سخن به میان خواهم آورد.نامش نور علی برومند است که برای گرد آوردن اطلاعات لازم ، جهت نگارش این کتاب ، مرا کمکهای بسیار نمود و با هر یک از اهل فن که با آنها شناسائی نداشتم ، آشنایم کرد.اکنون هم مقصود معرفی او نیست تا موقع آن فرا رسد.

یکی از روزها که به خانه اش رفتم چند تن از نخبه ی موسیقی دانان اطرافش نشسته بودند که همه را می شناختم ولی با یکی از آنها سابقه ی آشنائی نداشتم.دوستی دیگر عکس وی را قبلا به من داده بود.خوب که در چهره اش دقت کردم ، شناختمش.از برومند پرسیدم این مرد همان موسیقی شناسی نیست که عکسش را دارم ؟ گفت چرا ، **سلیمان امیر قاسمی** است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۲۲) سلیمان امیرقاسمی

pdf.tarikhema.ir

آهسته از برومند پرسیدم ، آیا این مرد هفتاد ساله هنوز هم شوق خواندن دارد ؟ گفت جایت خالی بود ، پیش ازینکه به اینجا بیائی یک دستگاه ماهور خواند و بسیار خوب از عهده برآمد.سه تار را دست نورعلی دادم و او هم درآمد سه گاه را در پرده ی چپ کوک آغاز کرد.به برومند گفتم آیا این مایه برای او زیاد نیست؟ گفت کمی صبر کن و با گوشه ی چشم به میرقاسمی اشاره کرد.وی نخست در بم و سپس در اوج غزلی از سعدی را با این شعر شروع کرد:

دیده از دیدار خوبان بر گرفتن مشکل است

وقتی به مخالف رسید و فرود آمد ، گفت خواندم ولی این مایه ی جوانی من بود.الحق خوب از عهده برآمد ، جای جوانان پر ادعای امروز خالی بود که بینند پیرمردی هفتاد ساله چگونه می خواند!

طاهرزاده در مجلس حضور داشت و مایه ی مخالف را در بم ، دنبال کرد و آنرا تبدیل به اصفهان نمود و چند بیت ازین غزل سعدی بخواند :

آسوده خاطرم که تو در خاطر منی گر تاج می فرستی و گر تیغ میزنی

این عشق را زوال نباشد ، به حکم آنک ما پاک دیده ایم و تو پاکیزه دامنی

استاد با سبکی ماهرانه از مایه ی اصفهان دوباره فرودی مناسب به سه گاه داد و گفت : امیر قاسمی مرا بر سر شوق آورد ولی افسوس که صدایم دیگر یاری نمی کند! شوق خواندن هست ولی سینه ام توانائی ندارد.سعدی هم در پایان همین غزل ، چنین وصف حال می کند:

با مدعی بگوی ، که ما خود شکسته ایم محتاج پنجه نیست که با ما در افکنی

باری اگر صدای کنونی طاهرزاده از عهده ی ابراز احساسات درونی او بر نمی آید ، صفحه هایش که با تار درویش همراهست و خوشبختانه چند نمونه از آنها هنوز موجود می باشد ، بهترین شاهد حسن سلیقه و سبک شیوای اوست.شاید برخی بگویند این صفحه ها کجاست و چرا از رادیو شنیده نمی شود؟ مگر آن دستگاه جوینده ی این آثار نیست؟ جوابش با من نیست ، از خودشان بپرسید.یکی می گفت در آنجا به مصداق این شعر حافظ عمل می کنند:

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو گیرو دار و حاجب و دربان درین درگاه نیست

pdf.tarikhema.ir

سخنی از تصنیف ها

تا اینجا چند بار به مناسبت صحبت از تصنیف شده است.اکنون سابقه ی این ترانه ها را یادآور می شوم:

کلمات تألیف و تصنیف ، علاوه بر معنای خاصی که در جمع آوری مطالب و نگارش کتب داشته ، در مورد ترکیب کردن و ساختن آهنگها نیز به کار رفته است.در موسیقی ، تصنیف عبارت از آهنگهای کوتاهیست که همواره با شعر توام بوده و کلمات آن روی مضامین خاصی ساخته شده و گاهی هم از حوادث و اتفاقات زمانه بحثی مختصر کرده و جنبه ی انتقادی داشته است.

آهنگ های محلی نیز نوعی از همین تصنیف های ابتدائیست که اروپائیها ریشه ی موسیقی ما را در آن جستجو می کنند و موسیقی دانهای تحصیل کرده ی اروپا رفته هم تصور می نمایند این نواها طبیعی ترین و دست نخورده ترین نغمات موسیقی ایران را تشکیل می دهد.اگر در ممالک اروپا چنین باشد ، در ایران فکر چندان صحیح به نظر نمی رسد زیرا ما علاوه براین نغمه های عامیانه ، ردیفی داریم که اساس موسیقی ماست و وقتی خوب دقت کنیم می بینیم که این ترانه ها فقط در بعضی پرده های ردیف ما ساخته شده که ساده تر یا به اصطلاح دیگر عوامانه و بازاری بوده است.چنانکه اغلب آهنگهای محلی در پرده ی (دشتی) است ؛ بعضی از آنها هم در پرده ی ابوعطا و ترک و افشاری می باشد و اهل فن می دانند که تمام این آوازها در مایه ی شور است.ما وقتی ردیف دستگاه شور و متعلقات آنرا می نوازیم ، همه ی این نواها را در بردارد.

شک نیست که آهنگهای محلی چون نواهای ساده ی ضربیست ، بسیار زود رائج و متداول می شود و زود هم از رونق می افتد و نوای دیگر جانشین آنها می شود.تصنیف ها هم همین حال را دارد ، همان طور که به سرعت انتشار می یابد و دهان به دهان می گردد و در کوچه و بازار خوانده می شود ، زود هم از بین می رود.

ما کتابی نداریم که کلمات و آهنگ های این تصنیف ها را از قدیم ضبط کرد باشد تا در اطراف این منبع طبیعی موسیقی خودمان بحث و گفتگو کنم.

اولین دفعه ، نگارنده قسمتی از آهنگ های محلی ساحل دریای مازندران را در جزوه ای انتشار داد و از آن به بعد نیز چند جزوه ی دیگر به سعی دیگران منتشر شد اکنون می خواهم نمونه ای از قدیمترین تصنیف های ایرانی را که به دست آمده بنگارم.

برخی از موسیقی دانها مشغول جمع آوری این تصانیف می باشند و امیدوارم هنگامی که مطالعاتشان کامل شد ، موضوعات قابل توجهی در دسترس اهل ذوق بگذارند.

درین جا فقط اشعار را می نگارم زیرا نمی خواهم این کتاب جنبه ی فنی پیدا کند و خطوط نت داشته باشد.آهنگ تصنیف ها را باید در کتابی جداگانه نوشت که مورد استفاده ی اهل فن قرار گیرد.اینک چند تصنیف را به طور نمونه ذکر می کنم و متذکر می شوم که اینها مربوط به هشتاد ساله ی اخیر است و چیزی قبل از آن هنوز در کتابها نیافته ام.

ادوارد براون می نویسد : ایرانیها فقط اشعار سعدی و حافظ و قاآنی را به سه تار و زیر سایه ی

pdf.tarikhema.ir

درختها نمی خوانند ، بلکه هنگامی که در باغها به تفریح مشغول می باشند اشعار دیگری را هم می خوانند ... غیراز اشعار بزرگ و بلند و فصیح و محکم ، ایرانیها اشعاری سبک دارند که وزن آن نیز غیر از اوزان شعری معمولیست که درکتابها دیده می شود و این اشعار همانا تصنیف است که در جاده ها و باغها و گاهی با آهنگ سه تار می خوانند و تا آنجا که من تحقیق کرده ام ، سرایندگان آنها هم معلوم نیست و کسانی که تصنیف می سرایند ترجیح می دهند که گمنام باشند...

pdf.tarikhema.ir

نمونه ی تصنیفهائی که آهنگشان را نمی دانم

در موقعی که ادوارد براون در شیراز بوده است یکی از این تصنیف ها را که مردم در سرزنش (صاحب دیوان) ساخته بودند به شرح زیر می خوانده اند:

دلگشا را ساخت ، زیر سرسرک دلگشا
را ساخت ، باچوب و فلک

حیف ای دلگشا حیف
ای دلگشا

صاحب دیوان حاکم شیراز بوده که با مردم خوب رفتار نکرده و همین که معزول شده و به تهران عزیمت نموده است ، این شعر انتقادی را درباره ی او گفتند و با آهنگ مخصوص در کوی و برزن خواندند و از عزل او شادی کردند.

درکتابی که عبدالله مستوفی راجع به اوضاع سیاسی و اداری دوره ی قاجاریه نوشته و از هر دری سخن گفته است ، چند شعری از این نوع تصنیف ها را با واقعه ای که موجب ساختن آنها شد در ضمن سایر مطالب نگاشته است و درین مورد باید ذوق او را تحسین کرد زیرا تا آنجا که اطلاع دارم تنها نویسنده ی ایرانیست که وارد این بحث شده و علاقمندان به این موضوع را رهین منت خود ساخته است.

اینک اشعاری که او ازین تصنیف ها ثبت کرده است:

به طوری که می نویسید ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷ هـ.ق با اردوی مفصلی به قصد زیارت ، عازم عتبات شد و درین موقع که به واسطه ی کمی بارندگی قحطی شده ، مردم پایتخت این اشعار را ساخته به طور تصنیف می خواندند:

شاه کج کلا رفته
کربلا گشته بی بلا

نان شده گران یک من یک
قران یک من یک قران

ما شدیم اسیر از دست
وزیر از دست وزیر

در سال ۱۲۹۹ هـ.ق. آفتاب گرفته و کسوف کلی شده و در وسط ظهر به قدری تاریک بوده که ستارگان در آسمان دیده شده و این اشعار عامیانه مدتی در زبان مردم بوده است:

خورشیدا دیدی ؟ واخ واخ !
نترسیدی؟ واخ واخ !

عالم سیا شد ، واخ واخ !

pdf.tarikhema.ir

کوکب پیدا شد ، واخ واخ !

در سال ۱۳۰٤ هـ.ق.حکومتهای فارس ، خوزستان ، کردستان ، کرمانشاهان ، یزد ، عراق ، بروجرد ، نهاوند ملایر را که جزء ابوالجمعی ظال السلطان پسر شاه بود ، از او منتزع کردند و فقط اصفهان را برایش باقی گذاردند و درموقعی که شاهزاده به تهران آمده در عمارت مسعودیه متوقف بود ، دست خط شاه به او رسید.مردم این اشعار را ساختند و به آهنگ خواندند:

ستاره کوره ماه نمیشه
شاهزاده لوچه شاه نمیشه

تو بودی که پارک می ساختی؟
سر در ولاک می ساختی؟

پشتتا دادی به پشتی
صارم الدوله را تو کشتی

کفشاتا گیوه کردی
خواهرتا بیوه کردی !

pdf.tarikhema.ir

این اشعار را مردم زمانه در وصف دختری به نام (ربابه) ساخته اند که شاه او را ندیده صیغه کرده و چون نپسندیده طلاقش داده و به خانه ی پدر فرستاده است:

یـل زری نداشـتی ؟
تنبان مرواری نداشتی؟

شوهر شاه می خواستی؟

رو رو رو ربابـــه
دلم واست کبابه

این تصنیف موقعی ساخته شد که عبدالعلی میرزا حاکم خمسه در اثر توهینی که از طرف جهانشاه خان افشار خمسه ای به او شد ، مجبور گردید مقر حکومت خود را ترک کرده به تهران بیاید:

عبدی جان خوب کردی رفتی
قاش زینا بگیر، نیفتی

شاید دلیل اینکه مستوفی به این موضوع توجه داشته و این چند شعر به خاطرش مانده ، این بوده است که به موسیقی آشنائی داشته زیرا می نویسد:

یکی دو نفر از رفقای شب ما ، مشق تار می کنند. شب هائی که به منزل آنها می رویم مشق های روز خود را با ذکر اسم گوشه های هر آواز ، تحویل ما می دهند واین وسیله ی آشنائی گوش من به موسیقی ایرانیست.ازین گذشته چنانکه قبلا ذکر شد برادرش میرزا محمود وزیر و برادر زاده اش محمد علی خان مستوفی هر دو به نواختن تار آشنا بوده اند.

عارف در شرح تصنیف سازی خود می نویسد:

آنچه عارف ذکر می کند

نه تنها فراموشم نخواهد شد بلکه معاصرین دوره ی انقلاب نیز هیچ وقت از خاطر دور نخواهند داشت که وقتی من شروع به تصنیف ساختن و سرودهای ملی و وطنی کردم ، مردم خیال می کردند که باید تصنیف برای (ببری خان) گربه ی شاه شهید ساخته شود:

گربـــــه دارم الجـــــه   مــــــی رود بـــــالای باجه   می آرد کله پاچه

گربه مرا پیشتش مکن   بدش می آد

یا تصنیفی از زبان گناهکاری ، به گناهکاری در مضمون:

شــــــــــه زاده ظــــــــــــل السلطـــانم   چشــم و

pdf.tarikhema.ir

چراغ ایرانم

شاه بابا گناه من چه بود؟

همچنین تصنیفهای معمولی دیگر مانند:

ای خانــم
فرانسوی رونق
دین عیسوی

و تصنیف :

لیـلا را بردنـد چـال سـیلابی ، لیـلا بـراش
آوردند سیب و گلابی ، لیلا

لیـلا گـل اسـت ، لیـلا خیلـی
خوشگل است لیلا

*****

pdf.tarikhema.ir

ما شیخ و زاهد هلالی زمزمه کمتر
شناسیم دلا ، هلالی زمزمه

*****

آسمان پر ستاره نیزه بازی میکند پسرعمو
دخترعمو ، نامزد بازی میکند

*****

قافله از شیر و شکر بارش است خانم منور،
جلو دارش است

نمونه ی تصنیفهای قدیمی که آهنگش را می دانم

هر چند قلم عارف بسیار تند و بی پرواست و کلمات مبتذل و قبیح این تصانیف را هم ذکر کرده که من حذف نمودم ولی مقصود او شرح این نکته است که تصنیفهای آن زمان از لحاظ شعر ، انواع بسیار پستی بوده که نماینده ی اوضاع اجتماعی آن دوره است.اما به نظر نگارنده چنین می رسد که عارف برای اینکه ارزش سخن خود را بیشتر کند به تصنیفهای مبتذل اشاره کرده است در صورتیکه قبل از او ، بسی آهنگهای دلنشین ، به نام تصنیف معمول بوده است که کلمات آنها هم چندان سست و بی رویه نیست.پس او خواسته است بدینوسیله خود را یکه تاز میدان و از همه برتر و والا تر جلوه دهد ، در صورتیکه مطلب چنین نیست.اینک برای نمونه ، اشعار چند تصنیف زمان وی را که دارای آهنگهای بسیار زیبائی هم می باشد ، می نگارم که موضوع بهتر روشن شود.ضمناً این نکته را هم تذکر می دهم که گوینده ی شعر و سازنده ی آهنگ این تصنیفها معلوم نیست.

۱- تصنیف در پرده ی بیداد به وزن سه ضربی سنگین:

عقرب زلف کجت ، با قمر قرین است تا قمر در عقربه ،
کار ما چنین است

کیه کیه در می زنه ، من دلم می شنگه در را با لنگر
می زنه ، من دلم می شنگه

آی می ترسم ، های می لرزم گرکه مست است و با خنجر
می زنه ، من دلم می شنگه

۲- تصنیف درمایه ی اصفهان به وزن سه ضربی سنگین:

امشب ببر من است ، آن مایه ی ناز یا رب تو کلید
صبح ، در چاه انداز

امشب شب مهتابه ، حبیبم را میخام حبیبم اگر خوابه ،

pdf.tarikhema.ir

طبیبم را میخام

خوابست و بیدارش کنید مست است و هشیارش کنید

گوئید فلانی آمده آن یار جانی آمده

آمده حال تو ، احوال تو ، سیه خال تو ، ببیند برود

امشب شب مهتابه ....

۳- تصنیف ماهور به وزن ۸/٦ سنگین:

نرگس مستی به رویت همچو ماه ، چشم بدت دور ابرو پیوستی ، دو چشمانت سیاه ، رشگ رخ حور

آفت جانی خبر دارت کنم باشد تا روزی گرفتارت کنم

درین جا وزن تندتر می شود:

بلبل زار خسته ، دل به کسی بسته مرغ قفس شکسته ، از کمند خلق جسته

ای دو صد بنده گرفتار کمند مویت عاشق آنست که پامی نکشد از کویت(دو مرتبه)

pdf.tarikhema.ir

۴- تصنیف بسیار زیبای با وقار ذیل به وزن سه ضربی سنگین در چهارگاه :

ای آیتی ز رویت (حبیبم ز رویت) تاراج دین و آئین (حبیبم باز آئین)

تاری زتار مویت خراج چین و ماچین

تا برتو بر گشودم ، جانا دو چشم حق بین یکسر گذشتم ای دوست ، از حق پرستی و دین

شوخ دلبر، یار مه لقا دل ربود ، مبر دین خدا را

حیرتم جانا ، کاین دل سختت آهن است این و یا سنگ خارا

ای لعبت تتاری ، تا چند بی قراری عمریست کزدوچشمم ، باشد سرشک جاری

این بود نمونه ای از تصنیفهای آن زمان

*****

علی اکبر شیدا - تنها شاعر تصنیف سازیست که قبل از عارف می شناسیم و عارف هم او را بر خود مقدم دانسته و به نیکی ذکر خیرش گفته است.شیدا مردی درویش و وارسته بود.مختصر سه تاری می زد و خط نستعلیق را هم خوش می نوشت.آهنگها و اشعارش بسیار مطلوب و دلنشین است.بیچاره روئی داشت نازیبا و قلبی پر از مهر و وفا که همواره به کمند عشق مه رویان گرفتار بود و این نغمه ها آثار راز ونیاز دل شیدائی اوست که شبها در عالم تنهائی با خود زمزمه می کرد: با اینکه اکنون در حدود پنجاه سال از تاریخ سرودن این آهنگها می گذرد ، لطف و زیبائی آنها هنوز چنان پابرجاست که هر کس بشنود ، بی اختیار مجذوب و مفتون می شود.اینست نمونه ی شعر و نغمه ای که از دل برآید.

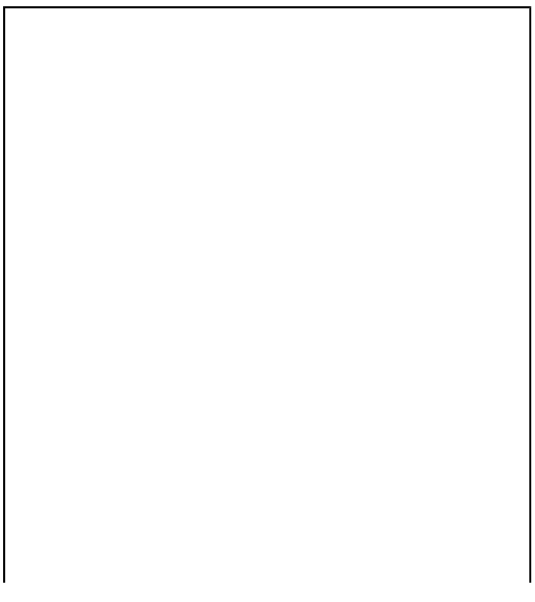

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۲۳) علی اکبر شیدا (شاعر تصنیف ساز)

برخی ازین ترانه ها داستانی دارد و در وصف معشوقی ساخته شده چنانکه این تصنیف را برای مرضیه ی زیبای خوش آواز سروده است که وزن شاد نشاط آور شوخ و شنگی داد و گوئی آهنگ آن از رنگ شهراشوب شور اقتباس شده است:

بدو بدو بدو بدو بدو بدو ای بت رعنا به
قلب شیدا بده تسلا

دلم را بردی ملک ری غم نخوردی
مرضیه

ز مهوشان ملک ری دل من از تو
راضیه

مرضیه قشنگه ، چه شوخ و شنگه مست و ملنگه ،
دستهاش قشنگه

بدو بدو بدو بدو بدو بدو نازت کنم من ، ای
شوخ ارمن ، دلم تو مشکن

با من بجنگی مرضیه ، چقدر قشنگی مرضیه ، مست و ملنگی مرضیه

pdf.tarikhema.ir

تصنیف ابوعطا را در وصف **اسمعیل** فرزند داود شیرازی سروده است.اسمعیل را **ساقی** می نامیدند و تار را بس شیرین و دلچسب می زد و همواره با شیدا مأنوس و همدم بود.او به خرید و فروش اجناس عتیقه اشتغال داشت و کوزه ی گلی پر ارزشی بدست آورد و آنرا برای فروش به اروپا برد و به بهای کمی از دست داد.وقتی خبر یافت که چیز نفیسی را از کف داده که به قیمت گران از دست دوم خریده شده است از شدت تأثر خود کشی کرد.اینک اشعار تصنیف:

الا ساقیا زراه وفا به شیدای خود جفا کم نما

که سلطان زلطف ، ترحم کند به حال گدا

چو اردی بهشت جهان گشت باز تو ای سروناز به بستان خرام به صد عزوناز

که شد چهره ات چمن را طراز

ای که به پیش قامتت سرو چمن خجل شده (ای جانم ای ببم)

سوسن و گل به پیش تو غنچه ی منفعل شده (ای جانم ای ببم)

تا به کی از غمت گدازم سوزم و سازم و بسازم

حبیبم طبیبم می سوزم و می سازم از عشقت در گدازم

قسمت اول تصنیف فوق سه ضربی است و در نیمه ی دوم به وزن ۸/٦ تبدیل می شود.

تصنیف شور با وزن سنگین سه ضربی :

چشم بی سرمه (آی بی سرمه) سیاهش نگرید (سیاهش نگرید)

روی نا شسته (آی نا شسته) چو ماهش نگرید (چو ماهش نگرید)

گفتم که غمخوارم شوی (شوی) در روز جدائی شمع شب تارم شوی (شوی) ترسم که نیائی

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۲٤) علی اکبر شیدا (در ایوان انجمن اخوت)

نـــه دلـــم بـــردی تـــو نـــه غـــم خـــوردی تو دلم آزردی

نا دیدن رویت می کشدم آن سنبل مویت می کشدم

*****

تصنیف افشاری به وزن ۸/٦ :

دوش دوش دوش ، که آن مه لقا ، با وفا ، خوش ادا ، با صفا

از درم آمـد و بنشسـت بـرده دیـن و دلـم از دست

آتش اندر دلم سر زد (جانم سر زد ببم سرزد) ز آن رخ همچو آذر زد (جانم سر زد ببم سرزد)

سـوخت همـه خـرمنم یکسـره جـان و تنم کشته ی عشقت منم

ای صنم بد مکن بیش از این ظلم بی حد مکن

*****

مقصود نگارنده ذکر نمونه ای از تصنیفهای شیدا بود.زیرا چنان که اشاره شد تمام آنها را باید

pdf.tarikhema.ir

جداگانه با نت آهنگهایش نوشت و به چاپ رسانید که خود موضوع تألیف علیحده ایست.

pdf.tarikhema.ir

خوانندگان تصنیف

در موسیقی ایرانی چنان معمول بوده است که آنهائیکه صدایشان بلند بوده و تحریر داشته است ، آوزا می خوانده و خوانندگان نامی **تصنیف خواندن** و اجرای آهنگهای ضربی را امری ساده تصور کرده و دون مقام خود دانسته اند ولی گاه اتفاق افتاده است که نغمه ای ضربی هم خوانده اند چنانکه صفحاتی ازین قبیل دیده ام که آواز خوانی معروف ، در یک روی صفحه آواز و در روی دیگر آن تصنیف خوانده و شاید برای این بوده است که نگویند فلان آواز خوان ، از عهده ی اجرای تصنیف برنمی آید.ولی نگارنده تصور می کند آهنگ ضربی و تصنیف خواندن هم ، مثل آواز خوانی تخصص و مهارت می خواهد و از همه مهمتر باید تصنیف خوان ، قوه ی تشخیص ضرب داشته باشد که در موقع خواندن ، وزن را از دست ندهد و به اصطلاح معروف ، از ضرب خارج نشود.

به همین جهت خوانندگانی که استعداد این کار را داشته اند اول به نواختن تمبک آشنا شده اند که در موسیقی ما پایه ی وزن است و آهنگهای ضربی را با کمک این آلت موسیقی تمرین کرده اند تا بتدریج به وزنهای مختلف آشنا شده و از عهده ی خواندن نغمه های وزن دار ، ضمن نواختن **تمبک** برآمده اند.برخی از آنها هم درین کار مهارت یافته ، استاد فن ضرب و تصنیف شده اند.

آواز خوانها که صوت خدا داد داشته ، نخواسته اند برای این کار که در مقام خود اهمیت بسیار دارد ، ارزش مخصوص قائل شوند ، در صورتیکه این خود فن به خصوصی است و اگر آواز خوانی توانست هم خوب آواز بخواند و هم به درستی از عهده ی اجرای آهنگهای ضربی برآید باید مقام مهمتری برای او در نظر گرفت.

هر چند در میان صفحاتی که از قدما شنیده ام ازین نظر چیز قابل اهمیتی ندارم ولی می گویند برخی از خوانندگان قدیم مانند علی خان نایب السلطنه و ضیاء رسائی که قبلا نامشان گذشت این تخصص را در هر دو قسمت داشته اند ولی در میان خوانندگان سی ساله ی اخیر که سرگذشت واقعی هنر آنها مربوط به جلد دوم این کتاب خواهد بود ازین قبیل خوانندگان داریم که به موقع خود از هنر آنها سخن خواهد رفت.

معلوم شد که اولین وظیفه ی تصنیف خوان ، تشخیص دادن ضرب و نواختن تمبک است.اما هر کس ضرب را به دامان گذارد و دستی روی آن کشید ، ضرب گیر نیست چنانکه هنوز هم برخی آنرا جزء آلات موسیقی بشمار نمی آورند و وقتی نام تمبک به میان می آید نه برای خود آلت و نه برای نوازنده ی آن ، قدر وارزشی قائل نیستند و حتی بعضی نواختن آن را سبک می شمارند و چیزی را در بغل لوطیان سر گذر و مطربان بی هنر دیده اند شایسته ی مقام هنری نمی دانند.از ملتی که برای آداب و رسوم و فرهنگ ملی خود ارزشی قائل نیست نباید جز این انتظاری داشت اما اگر ما خود برای آن اهمیتی نمی شناسیم اروپائیانی که به ایران آمده اند قدر آن را به خوبی شناخته اند.

pdf.tarikhema.ir

اهمیت تنبک - فردریک روزن می نویسد : همیشه با سه تارشان یک اسباب که از نظر صنعتی خیلی مهم است همراه می باشد و این همان تنبک است و وزنهائی که با این آلت نواخته می شود بسیار متنوع و مختلف است و یک اروپائی باید خیلی دقت کند تا آن را درک نماید و تقلید آن هم کار مشکلی است.

وقتی در سال ۱۳۲۱ معاون اداره ی موسیقی کشور بودم و آهنگ ساز نامی شوروی (لئون کنیپر) به تهران آمد و با شرکت استادان و هنرجویان هنرستان موسیقی کنسرتی داد ، اظهار علاقه ی بسیار به شنیدن سازهای ایرانی کرد ولی چون فرصت نداشت توفیق زیادی در ین باره نیافت اما در سفر دوم که مجدداً به تهران آمد (اردی بهشت ۱۳۲۳) ارکستر موسیقی ملی که پیش آهنگ انجمن موسیقی ملی بود برای اولین بار کنسرتی داد که کنیپر هم حضور داشت.در ین کنسرت ، علینقی وزیری سولوی تار و حبیب سماعی سولوی سنتور زد.روز بعد که کنیپر به اداره ی موسیقی آمد مجذوب هنر این دو استاد بود و درباره ی آنها از هیچ تحسین و آفرین مضایقه نکرد.بعد گفت در ارکستر شما یک نوع آلت ضربی هست که نوازنده ی آن توجه مرا بسیار جلب کرد و میل نمود آنرا به تنهائی بشنود.روز دیگر **حسین تهرانی** حضور یافت و وزنهای مختلف را به تنهائی نواخت که آهنگساز معروف شوروی ، سراپا گوش بود.سپس گفت : شما بی جهت نام این آلت را ضرب گذارده اید ، من آن را ساز می دانم چه در عین سادگی کاملترین آلت ضربیست که تاکنون ساخته شده است ؛ می دانید چرا نام آن را ساز گذاردم ؟ علتش اینست که سایر آلات ضربی را با چوب می نوازند و این یکی ، با دو دست و انگشتان نواخته می شود به همین جهت احساسات نوازنده به وسیله ی سر انگشت و کف دست ، در آهنگ آن تأثیر می کند.ضمناً گفت من در مقام خود ، هنر حسین تهرانی را با مقام هنری بزرگترین استادان شما برابر می دانم.

اکنون موقع آن نیست که از منظور مسافرت کنیپر و کار های او چیزی بنویسم و درجای خود وارد بحث این مطلب نیز خواهم شد همین قدر خواستم ارزشی را که یک استاد بزرگ موسیقی روس برای تمبک قائل بود و ما ایرانیان عادت داریم که برای اظهار نظرهای اروپائیان قدر و ارج بیشتری می شناسیم ، شاهد مثال آورم.آیا هر کس تار و سنتور و ضرب زده بود همین اثر را در یک موسیقی دان خارجی داشت ؟ شک نیست که جواب منفی است! هنر این استادان فن بود که او را مجذوب کرد و با زبانی ساده و بی ریا تحسین نمود و آفرین گفت.آری هر سازی را هر چه هم ساده باشد وقتی خوب نواختند این اثر را دارد.در میان نوازندگان تهران کسان دیگری هم بودند که آن استاد روسی فرصت دیدار یا مشاهده ی کار آنها را نداشت ؛ از ایران رفت و این سه نام را در دفتر خاطرات خود با تکریم بسیار یادداشت کرد:

وزیری - سماعی - تهرانی.

اکنون که این داستان را می نویسم سماعی سالهاست دیده از دنیا بسته است! آیا ما قدر او را دانستیم و آیا قدر وزیری و تهرانی را که خوشبختانه در قید حیاتند می دانیم؟ با کمال تأسف باید اعتراف کرد که هرگز!شاید تنها به این وسیله بتوان نام این هنرمندان را که از هنر هر یک به موقع خود سخن خواهم گفت پایدار ساخت و لااقل شرح و وصفشان را در کتاب باقی گذارد تا آیندگان بدانند چه نوابغی داشته و داریم و مردم هنرناشناس ایران هنوز غافلند که قدر آنها را بدانند و ازین برگزیدگان هنر تجلیل و احترام کنند!

pdf.tarikhema.ir

سلیقه ی تمبک زن - باری مقصود ، اهمیت مقام تمبک و ارزشی است که وزن در موسیقی دارد.در عالم موسیقی اهمیت بسیار برای وزن در نظر می گیرند حتی مورخین به این نتیجه رسیده انند که وزن ، اولین موسیقی بشر است.در ارکسترهای کلاسیک نوزانده ی تمبال یا تیمپانی نقش مهمی دارد.در ارکستر جاز، مهمترین عضو ارکستر کسیست که جاز می زند ، ولی ما وقتی می گوئیم (دنبک زن) مثل اینست که ناسزا گفته ایم و غافلیم که تمبک چه اثر شگرف و چه اهمیت شایانی در ارکستر های معمولی ما که فاقد هم آهنگیست ، داشته است زیرا تنها آن بوده که قرنها جای اصوات فرعی را حفظ کرده و به نغمات ما جان بخشیده است.وقتی یک نوازنده ، آهنگی ضربی می نوازد اگر هماهنگی در کار نباشد ، همانا همراهی تنبک است که وی را بر سر شوق می آورد و درک وزن را برای شنونده واضحتر و خوبتر میسر می سازد و نغمه ی ساز را خوش آهنگ و با طنین جلوه گر می کند.درین جا نیز ذوق و سلیقه ی ضرب گیر دخالت تام دارد.بعضی نوازندگان ضرب غافلند که ساز را پشتیبانی می کنند و خود نمائی بی مورد آنها نغمه ی ساز را خراب می کند ، چنانکه برخی از صفحه های قدیم را که می شنوم بسیار ناراحت می شوم زیرا می خواهم آهنگ ساز را گوش دهم و صدای ضرب ، مخصوصاً تلنگرهای زیادی که ضرب گیر بلبله ی تمبک زده است یا مواردی که خواسته است نغمه را بی کم و کاست تقلید کند ، بسیار زننده است و تعجب می کنم چرا نوازندگان ، این روش را ملامت نکرده و ضرب گیر را به وظیفه ی خود آشنا نساخته اند که مقصود شنونده ، درک نغمه و کار ضرب ، پشتیبانی ساز است نه پوشانیدن صدای آن. شاید مهندسین ضبط صوت نیز بی تقصیر نباشند که ضرب گیر را دورتر ننشانده اند و در نتیجه ، این عیب پیدا شده است.خلاصه اینکه ضرب گرفتن و خوب از عهده برآمدن و خود نمائی نکردن و صدای ساز را نپوشاندن ، هنریست که از همه کس برنمی آید و وقتی تمام این جهات ، مراعات شد و هر چیز به جای خویش نیکو افتاد ، اثری بزرگ خواهد داشت.

ضرب و تصنیف - چنانکه قبلا اشاره شده کسانی که خوب تصنیف می خواندند و آهنگهای ضربی را به شیوه ای خوش اجرا می کردند.از عهده ی نواختن ضرب نیز به خوبی برمی آمدند و در میان نوازندگان ضرب ، استاد این فن را **حبیب سماع حضور** گفته اند که سالها ضرب گیر محمد صادقخان بوده و پای ساز استاد ، ضرب گرفته و بعدها در نواختن سنتور هم استادی و مهارت یافته است.نوازندگان قابل ضرب ، کسانی بوده اند که از فیض تعلیمات آن استاد به مقامی رسیده اند.از شاگردان او سه تن را نام می برند:

۱- **آقا جان** که در ضرب گرفتن و خواندن آهنگ های ضربی ، تسلط داشته است و برای این که با آقاجان دیگر اشتباه نشود ، او را **آقاجان اول** نامیدم.

۲- **تقی خان** که چون همواره با نسقچی باشی بوده ، به نام تقی نسقچی شهرت یافته است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۲۵) نشسته سماع حضور استاد ضرب و سنتور.ایستاده از راست : ۱- حاجی خان عین الدوله ای

۲- تقی خان ۳- حسن سنتوری ٤- آقاجان (این عکس در بغداد گرفته شده است)

pdf.tarikhema.ir

۳- حاجی خان که چون پیشخدمت مخصوص عین الدوله بوده ، به حاجی خان عین الدوله ای معروف شده است.

(شماره ۱۲۶) عیسی آقا باشی

داود شیرازی نوازنده ی معروف تار که قبلا درباره ی او شرحی نوشته ام ، پسری داشته است به نام آقاجان که او هم در ضرب مهارت داشته است.وی را **آقاجان دوم** می گویم.

بالا خان پدر مرتضی نی داود ضرب گیر خوبیست که همواره با ساز فرزندش ضرب می گرفت وهنوز هم حیات دارد.وی شاگرد آقاجان دوم است.

از کسان دیگر که در خواندن تصنیف و نواختن ضرب شهرت داشته اند سید حسن نوزانده ی سه تار که قبلا نامش گذشت همچنین (رضا قلیخان) و (رضا روان بخش) فرزند آقاجان دوم و (اسمعیل غدیری) و (اصغر آکمپانیمان) قابل ذکر می باشند.از آواز رضاقلی خان چند صفحه باقیست که چیز فوق العاده ای به نظر نمی رسد.رضا روان بخش و اصغر اکمپانیمان را هم دیده بودم که بد نبودند.اما به طوری که شنیده ام **عیسی آقاباشی** که یکی دو مرتبه هم قبلا از او گفتگو به میان آمده است درین فن از دیگران برتر بوده است مخصوصاً می گویند دستگاه دان بوده و به تمام گوشه ها حتی خواندن آواز نیز تسلط داشته است.

حاجی خان - گویند درویشخان او را (مترونم) ارکستر می گفته است و چون در ذوق و سلیقه ی آن استاد تردیدی نیست معلوم می شود حاجی خان به مقام هنرمندی رسیده است.حسام السلطنه می گفت شبی با دوستان به باغ رفتیم و چون ساز همراه نداشتیم ، حاجی خان ما را ساعتها با خواندن آهنگهای ضربی و نواختن تمبک مشغول کرد و به قدری در کار خود مهارت داشت که از نبودن ساز نقصی به نظر نرسید.قوام السلطان اظهار می داشت با اینکه حاجی خان سواد حسابی نداشت ولی دوستان با ذوقش غزلیات معروف سعدی و حافظ را خوب به وی آموخته

pdf.tarikhema.ir

بودند و او آنها را به مناسبت می خواند.شبی درخواندن شعری اشتباه کرد و کلمه ای را صحیح ادا نکرد.پدرم گفت:

بزرگش نخواهند اهل خرد
که نام بزرگان به زشتی برد

حاجی گفت چون اشعار را در بزرگی فرا گرفته ام ، شاید به غلط خوانده ام و بیش از ین نباید انتظار داشت.به هر حال آنچه معروف است و همه ی اهل فن تصدیق دارند و او را در زمان خود بهترین تصنیف خوان وضرب گیر دانسته اند.

pdf.tarikhema.ir

عبدالله دوامی - علاقه ی بسیاری به حاجی خان ضرب گیر پیدا کرد و سالیان دراز با او مأنوس بود و موسیقی را از وی آموخت.عبدالله خان مرد با ذوق خوشه چینی بود و هر آهنگ و نغمه ی خوشی می شنید ، فرا می گرفت و آنقدر تکرار و تمرین می کرد تا از عهده ی اجرای آن به خوبی برمی آمد و به این ترتیب در خواندن نواهای ضربی و تصنیف ها مهارت یافت چنانکه هم اکنون استاد برگزیده ی این فن به شمار می رود.نامبرده استعداد خاصی در پروراندن گوشه های آواز دارد چنانکه برخی تکه ها را هم که خواندنش مرسوم نیست و تنها در موقع نواختن ردیف به کار می رود ، به وضع خوشی می سراید.از جمله گوشه ایست درماهور به نام **نیشابورک** که همواره متعلق به ساز بوده است ولی او ، این نغمه را به سبکی دلپسند می خواند.

(شماره ۱۲۸) عبدالله دوامی

دوامی در سفر دوم درویش به تفلیس همراه چهار نوازنده و خواننده ی دیگر که شرحش قبلا گذشت ، درین مسافرت شرکت کرده و نمونه ای از صفحه های وی موجود می باشد.در خواندن آواز ضربی و نواختن ضرب سلیقه و سبکی خوش دارد وتمام تصنیفهای قدیم را به خوبی می داند و در حقیقت لوح محفوظ نغمه های وزن دار قدیم است.استادان موسیقی و علاقمندان به آهنگهای ضربی سابق ، هر وقت در اجرای یکی ازین الحان به اشکالی برخورند به او مراجعه می کنند و اظهار نظر وی را شایسته و قطعی می دانند.

عبدالله خان مردیست گوشه گیر و کم معاشرت و جز در محضر دوستان با ذوق بسیار معدودش آن هم گاه به گاه ، دست سایرین از دامنش کوتاه است و حتی به قدری از تظاهر به دانستن موسیقی هم ابا دارد که شاید میل نداشته باشد این چند سطر هم درین جا از او یادگار بماند در صورتیکه همه ی اهل فن او را در ضربی خواندن ، بی مانند می دانند.باید اقرار و اعتراف کرد که این بد بینی او زائیده ی فکر مردمیست که هنر واقعی را در کشور خود بی اعتبار می دانند و ارزش حقیقی آن را نمی شناسند.

pdf.tarikhema.ir

تصنیف های وطنی

من **عارف** را ندیده بودم ولی تصنیف هایش را که وقتی می ساخت ، دهان به دهان می گشت ، در مجالس دوستانه شنیده بودم.اشعارش را از روی کتابچه ی پدرم استنساخ کرده و از طفولیت خوانده و با این آهنگها انس فراوان داشتم.می گفتند در سالهائی که در شیراز می زیستم کنسرتهائی داده و اولین کنسرتش را هم در زمان طفولیت من داده و پدرم در تهران نبوده است که برود و من را هم با خود ببرد.ولی آنچه می دانستم عارف تنها کسی بود که در آن موقع تصنیف می ساخت و آهنگ و شعرش را خود می سرود و در مجالسی که با دوستانش داشت با صدای دو دانگ ملیح خود می خواند.حتی غزلهائی روی موضوعات سیاسی می ساخت که بسیار معروف بود و از دهان آواز خوانها می شنیدم.از وقتی به تهران برگشته بودم بسیار میل داشتم او را ببینم ولی تصادفی نشده بود.وقتی موضوع را با پدرم در میان گذاردم ، گفت من با او آشنائی دارم و در بعضی محافل دوستانه ، بسیاری از تصنیفهایش را هم از دهان خودش شنیده ام ولی روی هم رفته زندگی و معاشرت با او کار آسانی نیست:آدمی است زود رنج و احساسی اما گویا در صدد دادن کنسرتیست ، اگر مجالی شد خواهیم رفت.

این وعده تحقق یافت و در سال ۱۳۰۱ بود که برای اولین دفعه عارف را در صحنه ی سالن گراند هتل که محل فعلی تماشاخانه ی تهران است دیدم در حالی که چند سبد گل اطرافش گذارده و نوازندگان ، مانند نیم دایره دورش نشسته بودند.

(شماره ۱۲۹) عارف قزوینی (شاعر تصنیف ساز)

این تالار را چند سال قبل که طفل بودم و مرا به یک نمایشی بردند ، دیده بودم وخوب به خاطر دارم که چون در آن ایام زنها حق حضور درین مجالس را نداشتند ، مادر و خواهرم خیلی آرزوی دیدن نمایش را داشتند ، آن شب بدون چادر به اتفاق چند خانم ارمنی در بالکن ظاهر شدند و دل ما دائماً در تشویش بود مبادا شناخته شوند و موجبات زحمت فراهم گردد ولی

pdf.tarikhema.ir

خوشبختانه حادثه ای رخ نداد.به هر حال این سالن تنها محلی بود که در تهران به همت (باقراوف) ساخته شده بود و گاهگاهی در آن نمایشی می دادند.کنسرتهای عارف هم درین محل برگذار می شد و بعد از کنسرهای انجن اخوت که جنبه ی اختصاصی داشت ، این کنسرتها مخصوص طبقه ی خاصی نبود و ورود به کنسرت با خرید بلیط برای عموم آزاد بود.

کنسرت عارف - پرده عقب رفت و کنسرت با پیش درآمدی شروع شد.بعد نوبت آواز رسید.شکری که تارزن مورد علاقه ی عارف بود و ساز را بسیار دلچسب و شیرین می نواخت ، درآمد دشتی را آغاز کرد و عارف غزلی را که با این بیت شروع می شد با آواز جانسوزی بسرائید:

دل هیچگه زجور تو ، دل ناگران نبود بارگران
عشق تو بردل گران نبود

نوبت به تصنیف رسید و عارف ترانه ی معروفی را که به یاد دوست ناکامش کلنل محمد تقی خان پسیان ساخته بود به همراهی ارکستر بخواند.این تصنیف که بهترین نمونه ی ساخته های عارف است با تأثیری بی پایان خوانده شد که در دلها اثری عمیق داشت:

pdf.tarikhema.ir

گریه کن گر سیل خون گری ثمر ندارد ناله ای که ناید زنای دل اثر ندارد

دیده غیر اشک تر ندارد این محرم و صفر ندارد

گر زنیم چاک ، جیب جان چه باک مرد جز هلاک ، هیچ چاره ی دگر ندارد

زندگی دگر ثمر ندارد

صوت مؤثر عارف و ناله های جانکاه آهنگ ، از داستان ملتی غم زده که در راه آزادی کوششها کرده وبه نتیجه نرسیده بود ، حکایتها می کرد.آنها که ازین حکایت باخبر و شریک این داستان بودند ، بیشتر متأثر شدند چنانکه دامان شکیبائی از دست دادند و اشکی از دیده فشاندند ، ولی آنان که از فداکاری دیگران استفاده کرده و به ناحق به مقامی که درخور آن نبودند رسیده بودند ، به مثل معروف ، به ریش ناکامان خندیدند.عارف نیز مانند دوستی که به یادش تصنیف ساخته بود ناکام بود ، با این تفاوت که یارش ، مرده ی در زیر خاک خفته و شاعر ، زنده ای دل مرده و دوست از کف داده

من در آن زمان ، هنوز فکرم به آنجا نمی رسید که علت واقعی تأثرات تصنیف ساز را دریابم ، ولی همین قدر متوجه بودم که بیشتر تماشاچیا ، رازی نهفته در دل داشتند که بی آنکه فاش کنند ، وقتی به دوستان همداستان خود می رسیدند ، تنها با نگاهی ، از آن رازها ، حکایتها می گفتند.همان رازی که در مقابل اغیار برزبان نمی آمد ، ولی درسینه های سوزان ، آتشی فروزان برافروخته بود.

من نیز مانند دیگران با خاطری اندوهناک ، تالار کنسرت را ترک کردم و دنبال پدرم به راه افتادم.در راه چون پدرم را خاموش و غمگین دیدم ، دم فرو بستم ولی او خود به زبان آمد و گفت : این هم عارفی که از کودکی تصنیف هایش را می خواندی و شوق دیدارش را داشتی.گفتم چه تصنیف زیبائی خواند ؛ باید آن را فرا گرفت.گفت با شکری آشنایم و از او خواهم آموخت ؛ به توهم یاد می دهم.سپس آهی کشید و گفت : ولی افسوس!

به چهره اش نگاه کردم اما چون خیابان تاریک بود ، تنها شبی از صورتش دیدم که آثار اندوهش هویدا نبود ولی آن قدر به او نگریستم تا دیدگانم به تاریکی خو گرفت واثر یک غم پنهانی از گذشته های اندوهناکی حکایت می کرد از قیافه اش خوانده می شد.گفتم چرا افسوس خوردید؟ گفت تصنیفهای عارف را فراموش نکن ؛ شاید دیگر مانند آنها نشنوی!گفتم عارف جوان است ؛ از آوازش هم پیداست که دلی پرغوغا و ذوقی پرشور دارد.گفت آری اما خاطری افسرده زیرا ازین پس آنچه بر دلش بگذرد برزبانش جاری نخواهد شد ؟ گفتم چرا؟ تأملی کرد و گفت : شاید زبانش بسته شود ! تعجبم بیشتر شد که چگونه چنین زبانی بسته می شود! با شگفتی گفتم : پدر جان چرا با من به زبانی سخن می گوئید که نفهمم ؟ گفت همه چیز را نمی توان گفت ؛ اگر بعدها خواستی بفهمی ،تجسس می کنی و علت را در می یابی و اگر هم نخواستی درک کنی ، مانند بسیاری از مردم که عمری به نادانی می گذرانند به جستجو نخواهی رفت.گفتم چرا حالا نفهمم ؟

pdf.tarikhema.ir

گفت برای فهم این مطلب مقدماتی لازم است که تو هنوز آنها را نخوانده ای.

pdf.tarikhema.ir

به احترام گفته ی پدرم سکوت کردم ، اما سکوتی که حاکی از عدم رضایت بود.دنباله ی این گفت و شنید هم مانند تمام داستانهای زود گذر دوره ی طفولیت فراموش شد.جلسات دوستانه ی شبانه باز گاهی تشکیل می شد ساز و آواز هم بهترین مونس ما بود.چون به موسیقی آشنا شده بودم ، برخی از تصنیفهای گذشته ای او بهترین مونس ما بود.چون به موسیقی آشنا شده بودم ، برخی از تصنیفهای گذشته ی او را می خواندم و با ساز می زدم ، اما دیگر تصنیفی از آن قبیل نسرود.پدرم درست گفته بود زیرا عارف دم فرو بست.

ازین پس فقط دو خاطره از او باقیست : یکی کنسرتی که به مناسبت پیش آمد حوادث جمهوری در تهران داد و این تصنیف را در ماهور خواند:

روی دلکش موی دیجور روی
اندر موی منشور

دست کزین غرفه این حور کو کشد
جز دست جمهور

و دیگر چند کنسرت که در اسفند ۱۳۰۳ در تبریز داد و تصنیفی را که چند سال قبل برای آذربایجان ساخته بود و با این شعر آغاز می شد ، در اولین کنسرت بخواند.

جان برخی آذربایجان باد این مهد
زردشت ، امن و امان باد

تصنیف دیگری هم به یاد سران آزادی خواه آذربایجان سرود که در یکی از همان کنسرتها بخواند:

باد خزانی ، زد ناگهانی ، کرد آنچه دانی برهم زد ایام نشاط
و روزگار کامرانی

ظلم خزان کرد ، با گلستان کرد ، دانی چسان کرد؟ آنسان که من کردم
، به دور زندگانی با زندگانی

تصنیفهای عارف - هر چند در این زمینه سالها قبل در کتابی بحث کرده ام و اشعار تصانیف نیز در دیوانش به چاپ رسیده است ولی درین جا نیز نمی توان ناگفته گذارد که عارف در حدود بیست تصنیف ساخته است که اشعارش شامل یک دوره ی تاریخ گویای چهارده ساله ی اول مشروطیت ایران است.با تصنیف شور که به مناسبت ورود فاتحین ملت به تهران ، گفته است آغاز می گردد:

ای امان از فراغت مردم
از اشتیاقت

از که گیرم سراغت

مژده ای دل که جانان آمد یوسف

pdf.tarikhema.ir

از چه به کنعان آمد

دور مشروطه خواهان آمد

pdf.tarikhema.ir

و با تصنیف دیگری که بدرقه ی کابینه ی سیاه شده است انجام می پذیرد :

ای دست حق پشت و پناهت بازا چشدمم
آرزومند نگاهت بازا

وی توده ی ملت سپاهت بازا قربان
کابینه ی سیاهت بازا

آنچه معلوم می شود عارف که خاطرات تلخی از دوره ی استبداد داشت ، همین که نسیم جان بخش آزادی وزید ، با دلی پرامید و قدمی استوار ، به پیش آهنگان مشروطیت ایران پیوست و با آنها درین راه همقدم شد ، ولی طولی نکشید که از بسیاری از آنها ناامید گردید ، چه تمام بدبختیهای هموطنان خود را از چشم آنها دید.به این جهت تیغ زبان کشید و در لباس شعر و آهنگ با آنها سخت به مبارزه پرداخت.

گفته های او هر چند بسیار مؤثر بود و همینکه عارف تصنیفی راجع به وضع اجتماعی روز می ساخت و در یکی دو محل می خواند ، دهان به دهان می گشت و به همه جا می رسید حتی شهر به شهر هم می رفت ، ولی در آنها که باید اثر کند ، تأثیر نمی بخشید : گروهی مست باده ی خود کامی بودند و دسته ای در پی جبران ایام ناکامی.

در همین موقع بود که جنگ بین الملل اول آغاز شد و عارف نیز مانند بعضی هم مسلکان خود ، مهاجرت کرد ولی در خارج از میهن نیز بیکار نشست و چند تصنیف به یاد گار فرستاد مانند تصنیف چه شورها و ارمنستان که قبلا ذکرش گذشت و تصنیف دیگری که با این ابیات آغازها می شود:

شانه بر زلف پریشان زده ای ، به به به دست بر
منظره ی جان زده ای ، به به به

آفتاب از چه طرف سر زده امروز ، که سر به من بی سر
و سامان زده ای ، به به به

بالاخره بعد از چند سال دوری از وطن به ایران برگشت و دنباله ی کار خود را گرفت ولی روز به روز ناامیدتر شد ، چنانکه در موقع رفتن به اصفهان در تصنیف بیات ترک برای ابناء بشر از خداوند طلب مرگ کرد:

رحم ای خدای دادگر ، کردی نکردی ای بقا به
فرزند بشر، کردی نکردی

سپس وقتی گفتگوی جمهوری به میان آمد ، شاعر افسرده دوباره نشاطی یافت ، درمان درد مملکت را انقلاب دانست و سرود جمهوری ساخت ولی چون درین آخرین سرود ، جمله ای گفت که کمال مطلوب آن روزش بود و در روزهای بعد اوضاع دگرگون شد و به صورت دیگری جلوه نمود ، او هم خاموشی گزید و باقی عمر را در دره ی مراد بک همدان به انزوا و نامرادی گذرانید.

pdf.tarikhema.ir

تصنیف های عارف مانند دل غمگینش پرسوز بوده و شاید به همین جهت مقام **دشتی** و **افشاری** را که یازده تصنیف درین دو پرده ساخته ، برای ابراز احساسات خود مناسبتر دیده است.او در یکی از تصانیفش که در طوالش در پرده ی سه گاه ساخته ، آروز کرده است که دردش به درمان برسد:

pdf.tarikhema.ir

اگر درد من به درمان رسد ، چه می شه شب هجر
اگر به پایان رسد ، چه می شه

اگر بار دل به منزل رسد ، چه می شه سر من اگر
به سامان رسد ، چه می شه

ولی درد او هم مانند بسی صاحبان درد ، درمانی نیافت چنانکه خودش هم مدتها فراموش شد.اما اگر روزی حسابی در کار باشد ، ملت ایران باید به داشتن تصنیف سازی چون عارف که شعر و آهنگش در بیداری مردم تأثیر بسزا داشته است ، بسی افتخار نماید نه اینکه هنوز هم پس از اینکه بیست و یک سال از مرگش می گذرد سنگی بر روی قبرش نباشد و کسی به آرامگاه ابن سینا می رود بی توجه پا برمزار او گذارد و نداند آنجا کسی خفته است که گفت:

به غیر عشق ، نشان از جهان ، نخواهند ماند بماند عشق ،
ولیکن جهان نخواند ماند

بی جهت نبود که وقتی ناله ی جانسوز عارف را شنیدم که گفت :

صدای ناله ی عارف به گوش هر که رسید چو دف به سر زد
و چون چنگ در خروش آمد

خاموش نماندم و درین سرگذشت که قسمتی از آن مصادف با ایام اوست نامی از عارف شوریده بردم.

مقام عارف - هر چند دیوان عارف با سرگذشتی به قلم خودش و مقدمه ی دلچسبی به خامه ی دکتر رضا زاده ی شفق چاپ شده است و در دسترس همه می باشد ولی باید از اهمیت شاعر تصنیف ساز درین جا نیز سخن گفته شود : عارف اولین تصنیف سازیست که مضامین اجتماعی و افکار سیاسی و انتقاد از اوضاع زمان خود را در لباس شعر و آهنگ مجسم کرده و موسیقی را وسیله ی نشر و تبلیغ عقاید انقلابی و افکار آزادی خواهی خود نموده است.او درین مقام صاحب سلیقه و ابتکار مخصوص است و در حقیقیت می توان وی را در ایران مخترع این سبک دانست.

عارف زاده ی انقلاب مشروطیت است و دوره ی او برای نشر این مرام کاملا مناسب بود ولی همین که اوضاع سیاسی تغییر کرد و دوران کوتاه مشروطه ی ما تنها ظاهرش ماند و معنایش از دست رفت و مقدمات دیکتاتوری فراهم شد ، او چون مرد این میدان نبود ، دفتر شعر و شاعری را پیچید و کنار گذارد.

اهل ادب مایه ی شاعری او را کافی نمی دانند و براو نقادی می کنند ، حق هم دارند ، وی را نمی توان شاعر بزرگی نامید ولی تصنیف ساز ماهریست در کلام و آهنگ او تأثیری بسزاست چنانکه بعضی از تصانیفش هرگز کهنه نخواهد شد.نغمه های زیبا و جمله های قشنگ و روش مطلوبی که در ساختمان این ترانه ها به کار برده ، تراوشی از یک ذوق بسیار لطیف است.

pdf.tarikhema.ir

یکی از خواص آهنگهای عارف ، غم و اندوهیست که سراسر تصنیف های او را فرا گرفته و به خوبی نشان می دهد که این نغمات ، آثار یک دل افسرده و روح پژمرده و فکر بدبین ناراضی است و این افکار را وضع روزگار در او ایجاد کرده بود.احساسات وطن پرستانه ی عارف بسیار شدید و او یکی از مخالفان سرسخت حکومت خود مختاری و طالب جمهوری بود.به همین جهت تصنیف خاصی برای این موضوع ساخت.

تلفیق شعر و موسیقی

اصولا وقتی گوینده ی شعر و سازنده ی آهنگ ، یکی باشد ، باید تصنیف از لحاظ تلفیق شعر و موسیقی بسیار خوب از کار درآید در صورتی که در بعضی موارد ، تصنیفهای عارف ازین نظر ، بی نقص نیست چنانکه در موقع خواندن ، همانطور که در تقطیع شعر مرسوم است ، احتیاج به افزودن ضمه ی اضافی پیدا می شود ، یا در وسط کلمات ، آهنگ بریده می شود ، یا نصف یک کلمه که بخودی خود معنی ندارد تکرار می گردد.همچنین کلماتی مانند امان ، جانم ، خدا ، حبیبم ، طبیبم ، عزیزم زیاد به کار رفته است که ممدوح به نظر نمی رسد.

برای روشن شدن مطلب به اشعار زیر که نمونه ای ازین نکته هاست مراجعه نمائید:

ای امان از فراقت ، امان مردم
از اشتیاقت ، امان

از که گیرم سراغت ، امان (امان
امان امان امان)

ملاحظه کنید در این چهار مصراع ، هشت بار کلمه ی (امان) تکرار شده یا در تصنیف ذیل چند بار کلمات (جانم) و (خدا) مکرر گشته است:

نمی دانم چه در پیمانه کردی (جانم) تو
لیلی وش مرا دیوانه کردی

(جانم دیوانه کردی جانم دیوانه
کردی خدا دیوانه کردی)

چه شد اندر دل من جا گرفتی (جانم) مکان
در خانه ی ویرانه کردی

(جانم ویرانه کردی جانم ویرانه
کردی خدا خدا ویرانه کردی)

همچنین درین تصنیف علاوه بر کلمات خدا و جانم کلمه های **گشت** و **زاغ** و **مرغ** نیز تکرار شده است :

هنگام می و فصل گل و گشت (و جانم گشت و خدا گشت و) چمن شد

pdf.tarikhema.ir

در بار بهاری تهی از زاغ و (جانم زاغ و خدا زاغ و) زغن شد

دلتنگ چو من مرغ (جانم مرغ) قفس بهر وطن شد

یا درین تصنیف که زیباترین آهنگ های اوست چه اندازه مکررات زیاد است :

جهان پر از غم دل از (جهان پر از غم دل از) زبان ساز می کنم (می کنم)...

ز اشک پرس که افشا نمود ، راز درونی (نمود راز درونی ، نمود راز درونی ، نمود راز درونی).

درین تصنیف ، آهنگ طوری خوانده می شود که معنی شعر به کلی دگرگون می شود.یعنی به عوض اینکه بعد از کلمه ی (ما) سکوت شود ، به این ترتیب :

بماندیم ما ، مستقل شد ارمنستان

بعد از کلمه ی (مستقل) مکث می شود و به این صورت ادا می گردد:

بماندیم و ما مستقل شد ، شد ارمنستان ، منستان ، منستان ، شد ارمنستان

ملاحظه می نمائید که علاوه بر واو عطف که قبل از (ما) می آید قسمتی از کلمه ی (ارمنستان) هم که به تنهائی بی معنی است چند بار تکرار می شود.

pdf.tarikhema.ir

البته آنچه امروز به نظر ما نقص می آید ، در آن زمان شاید عیب نداشت زیرا تصنیف هائی هم که قبل از عارف ساخته می شد از ین جهات خالی از نقص نبود و عارف هم سعی داشت که وزن عروضی شعر از دست نرود ، چنانکه وقتی کلمات زائد را که در پرانتز نوشته ام حذف کنید ، نقصی به معنی وارد نمی شود ولی در خواندن آهنگ ، این کلمات را باید تکرار کرد و گرنه نغمه ی تصنیف خراب می شود.

صرف نظر ازین نکته ها ، ترانه های عارف در نوع خود بی نظیر است و بعد از او هم دیگر کسی پیدا نشد که کلام و آهنگش مانند او تأثیرداشته باشد ، هر چند زمانه هم این اقتضا را نداشت که شاعر به ذوق خود شعر بگوید و در گفتن ، آزاد باشد. به همین جهت بود که پس از عارف ، شاعران دیگر، تصنیف وطنی نسرودند و از گل و می و عشق و معشوق که زیانی به جائی نمی رساند سخن گفتند چنانکه هنوز هم بازار این سبک رواج دارد.

بعد از میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی ، کار تصنیف سازی از لحاظ شعر و آهنگ تقسیم شد به این ترتیب که نخست ، موسیقی دانها آهنگ را ساختند و بعد گویندگانی مانند **ملک الشعرای بهار** و **وحید دستگردی** و چند شاعر دیگر ، اشعار را سرودند که نمونه ای از آنها را قبلا نوشته ام بنابراین چون آهنگ سازان تنها متوجه ساختن نغمه بودند و به اوزان شعری توجهی نداشتند و شاعران هم به تدریج از تکرار کلمات خسته شدند ، موضوع وزن عروضی ، در تصنیف سازی از بین رفت و این نوع اشعار از قید اوزان متداول آزاد شد و شاید همین کار سبب ایجاد هجائی (سیلابی) گردید.تنها شاعری که پس از عارف در سرودن تصنیف ، شعر و آهنگ را خود گفت **محمد علی امیر جاهد** است که به موقع خود از او نیز سخن به میان خواهد آمد.بخصوص که دیوان او تازگی با نت آهنگهایش به وضع دلپسندی چاپ شد است و می توان پس از مطالعه ی کافی درباره ی آن اظهار نظر نمود.

(شماره ۱۳۰) محمد علی امیرمجاهد

pdf.tarikhema.ir

باقی ماند یک نکته که ارزش اخلاقی و اجتماعی عارف را مطالعه کنیم.خواننده ی محترم اجازه خواهد داد که ازین بابت چیزی ذنویسم زیرا همه کس با خواندن سرگذشتش که در دیوانش به چاپ رسیده است مطلب را به خوبی درخواهد یافت.ازین گذشته بنا به نوشته ی دکتر شفق ، خود عارف آنچه دشمنی ممکن بود در حق خویش روا داشته و درین خصوص حقی برای دیگران باقی نگذاشته است.پس من هم درین باره سکوت می کنم و با شعری از حافظ ، داستان عارف را به پایان می رسانم:

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی
آن درود عاقبت کار که کشت

pdf.tarikhema.ir

شاگردان درویش

درویش خان شاگردان بسیار داشت که از میان آنها برخی ترقی کرده و شهرت یافته اند و جای آنست که از چند تایشان سخنی گفته شود :

حسینقلی غفاری - از جمله بهترین شاگردان درویش بود که قبلا مکتب آقا حسینقلی را نیز دیده بود.وی را در سه تار از شاگردان دیگر درویش ، برتر دانسته اند و می گویند استاد ، او را جانشین خود می دانست حتی بعضی او را **عصاره ی درویش** گفته اند ولی متأسفانه پنج سال قبل از فوت درویش ، در سن ۲۹ سالگی در ۱۲۹۹ رخت از دنیا بربست.

شکری - نامش شکرالله است که دوستانش به اختصار کوشیده او را شکری نامیده اند.وی از شاگردان شعبه ی موزیک نظام بود و (هوبوا) می نواخت و تعلیمات موسیقی را از برادر بزرگتر خویش اسمعیل قهرمانی فرا گرفت ، سپس شاگردی درویش را پذیرفت.

این نوازنده را با عارف انس و الفتی به سزا بود و شاعر مزبور در دیوانش از او به نیکی یاد می کند.معلوم می شود مردی درویش مسلک و بردبار بوده که تاب معاشرت آن شاعر را داشته است و عارفی که از همه بد گفته و به هنر هیچکس ایمان نداشته از وی تحسین کرده است.البته استادان دیگر که تحمل این رفتار ناستوده را نداشتند ، کمتر با عارف می جوشیدند ولی شکری دم فرو بسته و چیزی مخالف میل شاعر نگفته و به همین جهت عارف هم با او سر ستیز نگرفته است.

(شماره ۱۳۱) نفراول از راست ، شکری نوازنده ی تار، نفردوم حبیب اصفهانی (خواننده)

شکری مردی با احساس بوده و در نتیجه ی سابقه ای که با موزیک داشته آهنگهای ضربی را نیز خوب می نواخته است.پنجه اش در تار لطیف و شیرین و نرم بود و روشی دلنشین داشت.در

pdf.tarikhema.ir

حقیقت باید گفت تابع ذوق بود نه در بند ردیف.

*****

علی محمد صفائی - در سال ۱۲۷۶ به دنیا آمد.در خانواده اش کسی اهل ساز نبود.وی از نغمات موسیقی لذت می برد و در سن پانزده سالگی پیش خود به نواختن سه تار شروع کرد و پس از سه سال که برای تعلیم نزد درویش رفت تا اندازه ای به نواختن آشنا بود.ضمناً به واسطه ی علاقه ای که به سه تار داشت مشغول ساختن این ساز شد و بعد از چندی درین کار مهارت بسیار یافت.مخصوصاً در ساختن کاسه ی ساز ظرافت و سلیقه ی مخصوص به کارمی برد.سه تارهای ساخت او از لحاظ صنعتی دارای

(شماره ۱۳۲) شکری در روزهای آخرزندگانی

pdf.tarikhema.ir

اهمیت بسیار است و لطف ذوق او را به خوبی نشان می دهد.نامبرده چند سه تار ترک نازک ساخته و آنها را با صدف و استخوان تزئین نموده است.یکی از آنها را که برای نصرالدوله اعتمادی ساخته بود در روی صفحه ، دسته گل کوچکی از صدف به کار برده بود ولای ترکهای آن نیز صدف کاری داشت و نام آن را سه تار **برلیان** گذارده بود که در نور چراغ می درخشید.چند سه تار دیگر ترک پهن هم داشته است.

نمونه های بسیار خوبی از سه تارهای وی هم اکنون در دست علاقمندان و هنرمندان موجود می باشد که هر یک در مقام خود زیبا و بهترین اثر یک صنعتگر با ذوق به شمار می رود.

نامبرده وقتی ساختن سه تار را به انجام می رسانید ساعتها در گوشه ی تنهائی به نواختن آن مشغول می شد و چنان سرگرم خیال خود بود که به کسی توجه نداشت و تنها قطرات اشکی که روی گونه هایش می غلتید بهترین تسلای او بود.

(شماره ۱۳۳) علیمحمد صفائی

صفائی اندامی داشت لاغر و چهره ای گندم گون و مردی بود بسیار حساس و عصبانی و گوشه نشین و مردم گریز.در حقیقت صفای باطن داشت و به فکر دنیا و مادیات نبود.برای خود سه تاری ساخت که کاسه اش کتابی بود.آن را در زیر پالتو یا عبا می گرفت و با تنی چند از دوستان صمیمی در کنار سبزه زار در جائی خاموش و آرام و دور از جمعیت می نشست و می نواخت.وقتی ساز می زد چشمانش بسته می شد و سرش روی کاسه ی ساز خم بود.با معشوق بی آزار خود سه تار، رازها می گفت و اشکها می ریخت سازش حالی داشت و به دل می نشست.سعی می کرد پنجه های استاد را تقلید کند.

درویش خان برای کار های صنعتی و سه تارهای زیبائی که ساخته بود ، مدالی به وی داد.در اواخر عمر دچار اختلال حواس شد و کارش به جنون کشید و در سن چهل و دو سالگی در

pdf.tarikhema.ir

۱۳۱۸ بدرود حیات گفت.

*****

pdf.tarikhema.ir

عبدالله دادور (قوام السلطنه)

پدرش میرزا علی خان قوام السلطان اهل دانش و ادب بود که با مردم دانشمند و با ذوق معاشرت داشت مانند:

بنان الدوله (پدر غلامحسین بنان) که آوازی خوش داشت همچنین ناصر سیف و ضیاء رسائی که واعظ و خوش صوت بودند و مهدی صلحی که علاوه بر اطلاعات موسیقی اهل فضل هم بود.یکی از منشی های پدرش فخیم دفتر کمانچه و سه تار می زد ، سید علی خان که فوت می زد و بعدها رئیس موزیک خراسان شد ؛ میرزاعبدالله استاد سه تار نیز هفته ای یک شب به خانه اش می آمد و عزیز تار زن و منشور ضرب گیر هم ماهی یکی دو شب مجلس بزم پدر با ذوق دادور را با حضور خود رونقی به سزا می دادند.

عبدالله در سال ۱۲۷۳ درچنین کانون ذوق و ادب به دنیا آمد و از کودکی با نواهای دلپذیر موسیقی مأنوس شد.وقتی به سن تحصیل رسید ، به مدرسه ی دارالفنون رفت و بعد زبان فرانسه را مخصوصاً درمدرسه ی سن لوئی فرا گرفت.هنگامی که مشغول تحصیل بود علاقه ی بسیاری به فرا گرفتن موسیقی داشت ولی پدرش بیشتر مایل بود که فرزندش تحصیلات خود را دنبال نماید.وقتی شنید عبدالله از مغازه ی (مارکار) سه تاری به قیمت سه تومان خریده و در اوقات فراغت می نوازد ، نخواست عشق هنری فرزند را خاموش کند و وی را به استاد زمانه درویش خان سپرد که با روش صحیح کار کند به این شرط که تحصیلات خود را ادامه دهد.

عبدالله نصیحت پدر را از یاد نبرد ، وقتی در سن ۱۷ سالگی تعلیمات صحیح موسیقی را نزد استاد شروع کرد کار درس و تحصیل را نیز کنار نگذارد.هم مدرسه می رفت و هم سه تار می زد و شوقی بسیار داشت چنانکه پس از پنج سال که تحصیلاتش تمام شد و وارد خدمات دولتی گردید ، دوره ی موسیقی درویش را نیز با موفقیت به اتمام رسانید و نوازنده ی زبر دستی شده بود.مدتی هم برای تکمیل هنر و فراگرفتن آهنگهای ضربی با حاجی خان استاد ضرب کار کرد.هر چند پیانو داشت و گاه به گاه می نواخت ولی عشقش به تار بود و به تمرین و ممارست این ساز علاقه ی بسیار داشت چندی هم نزد منتظم الحکما کار کرد و مایه ی کافی از ردیف موسیقی ایرانی بدست آورد.

در آن موقع رسم جوانان با ذوق چنین بود که جلسات دوستانه ای تشکیل می دادند و با هم به تکرار و تمرین کارهای ذوقی خود می پرداختند عبدالله خان هم با نصرالله نشاط و مجید خان جلسه ی هفتگی داشتند که با حضور استاد خود درویش خان در منزل اسمعیل نشاط تشکیل می یافت.شاگردان ساز می زدند و استاد اظهار نظر می کرد.مخصوصاً دادور این نصیحت درویش خان را هرگز فراموش نکرده است:

اگر بتوانید ساز بزنید ولی از نواختن خودداری کنید ، به خود و دوستانتان بد کرده اید ، اما اگر نتوانید خوب بزنید یعنی استعداد این هنر را نداشته باشید و باز هم بزنید ، به رفقا و خلق خدا بد کرده اید.دادور از کسانی بود که استعداد داشت و پند درویش را هم به کار بست و سه تار را به جائی رسانید که درویش خان بعد از حسینقلی غفاری ، وی را بهترین شاگرد خود دانست.امروز هم هنرمندان واقعی هنر او را ستایش می کنند و وی را استاد سه تار می دانند.

pdf.tarikhema.ir

دادور هیچ گاه قصد استفاده ی مادی از موسیقی نداشته تنها آن را به ذوق طبیعی فرا گرفته و بهترین مونس خود دانسته است.دوستان دوره ی جوانیش که همه اهل ذوق و موسیقی هستند مانند رکن الدین خان و عبدالله اشرفی و علی مبشر و حاج آقا محمد ایرانی مجرد که آنها نیز هر یک به نوبت خود از علاقمندان یا استادان معروف موسیقی هستند هنوز هم با یکدیگر جلسات دوستانه دارند.دور هم می نشینند و با نغمات موسیقی سرگرم و محفوظ می شوند.البته این اشخاص قصد تظاهر ندارند و شاید هم نخواهند مردم آنها را آشنا به این هنر بدانند زیرا متأسفانه هنوز در مملکت ما ارزش واقعی هنر بخصوص موسیقی شناخته نشده است.

من می دانستم که قوام السلطان از سن بیست سالگی وارد مشاغل دولتی شده و چون خوب زبان خارجه می دانسته اولین ماموریتش در گمرک بوده و تا سال ۱۲۹۹ در وزارت دارائی کارکرده سپس در همین موقع که عمویش مهدی دادور (وثوق السلطنه) در کابینه ی مشیرالدوله وزیر جنگ شده برادرزاده را هم به وزارت جنگ منتقل کرده و همواره شغل های مهم اداری و نظامی داشته و دارد.

با این مقدمات تصور می کردم شاید نخواهد از او درین سرگذشت ذکری به میان آید ، چنانکه هستند کسانی که همین طور فکر می کنند ولی دادور برخلاف آنها گفت : یکی از عللی که موسیقی ما عقب مانده است همین بوده که اشخاص بی شخصیت صاحب این هنر شده و نتوانسته اند مقام هنری خود را آن طور که باید حفظ کنند و ذکر نام کسانی که در موسیقی ایرانی صاحب مقامی هستند هر چند مشاغل دیگری داشته و از موسیقی ارتزاق نکرده اند ، برای بالا بردن شئونات موسیقی کمک مؤثریست ، چه این افتخار باقی می ماند و سایر منصب ها فراموش می شود.اینست طرز تفکر صحیح که متاسفانه برخی محافظه کاران ، به خلاف قوام السلطان ، هنوز هم در وادی اندیشه ها و اوهام گذشته سرگردانند ولی او که ترتیب و تحصیلات حسابی داشته و به کشورهای اروپا نیز چند بار مسافرت کرده و قدر و ارزشی را که دیگران برای هنر خود قائلند ، به چشم دیده است ، همانطور فکر می کند که امروزه در ممالک متمدنه ، این نوع مطالب را موشکافی می نمایند.

دادور می گفت چند سال قبل که در اروپا بودم برای یکی از دوستانم که اهل ذوق و شعور بود سه تار زدم. مرد انگلیسی با دقت تمام ساز مرا شنید و گفت :

(اگر از جنبه ی علمی که موسیقی اروپائی ازین جهت به کمال رسیده است ، صرف نظر کنیم ، از لحاظ معنوی و روحی ، موسیقی شرقی) (شایسته ی اهمیت کافیست و اگر بخواهیم درجه بندی کنیم باید بگوئیم:) (اول موسیقی ایرانی .دوم عربی ، سوم ترکی ، چهارم هندی و درمیان ممالک مشرق زمین ، موسیقی ایرانی از همه بیشتر به این مقصود نزدیک است.موسیقی

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۳٤) موسی معروفی

ایرانی را می توان به آبشار ملایمی تشبیه کرد که شنونده با آهنگ آن به خواب رفته باشد.این نواهای دلپذیر ، موجب راحت روان و آسایش جانست و اعصاب خستگان را آرامش می دهد و مخصوصاً آهنگهای محلی که کمتر تحت تأثیر احساسات مردم شهری بوده است این حالات را بیشتر جلوه گر می سازد.)

*****

موسی معروفی - فرزند محمد اسمعیل امین الملک (برادراتابک) است که در سال ۱۲٦۸ در تهران متولد شد.دوران کودکی و جوانی با او تحصیل علوم قدیمه ی معمول آن زمان گذشت.چون خانه ی آنها محل آمد و شد هنرمندان معروف بود ، به زودی با آهنگهای موسیقی مانوس گردید و سه تار آقا یوسف صورتگر هم دراو بی تأثیر نبود.

پارک پدر موسی خان ، باغ زیبا و عمارت مجللی داشت و در سالن های آنجا دو عدد پیانوی خوب بود.موسی خان پیش خود به نواختن پیانو مشغول شد.استادان معروف آن دوره مانند سماع حضور و آقا حسینقلی به خانه ی او زیاد می آمدند و موسی خان از مصاحبت آنها و نوای سازشان برخوردار می شد و به نواختن تار شروع کرد.

عمویش محمد حسن اتابکی استعداد او را دریافت و وی را نزد درویش خان برد و معروفی از سال ۱۲۹۷ نزد آن استاد به فرا گرفتن تار پرداخت و چون فرصت کافی داشت و تمرین زیاد می کرد ، به زودی در نواختن تار مهارت یافت.تمام ردیف موسیقی ایرانی را از استاد به خوبی فرا گرفت و به دریافت مدال طلای تبرزین و تصدیق نامه ی کتبی نائل آمد.

سپس علاقه به فراگرفتن نت پیدا کرد و نزد حسین خان هنگ آفرین شروع به آموختن مقدمات

pdf.tarikhema.ir

موسیقی علمی نبود و در ۱۳۰۲ که علینقی خان وزیری مدرسه ی خود را تأسیس کرد جزء اولین شاگردانی بود که به آن مدرسه آمد و در آنجا بود که برای نخستین بار به دیدار او نائل آمدم.

معروفی مردیست درویش ، با ایمان ، دانشمند ، با حقیقت ، جدی و پشت کاردار.چون خدماتی که به موسیقی ایرانی کرده و آهنگ های بسیاری که ساخته مربوط به سالهای آتیه است باید درین جا به همین مختصر به معرفی او اکتفا کنم و دنباله ی سرگذشت او را در جلد دوم این کتاب مورد بحث قرار دهم.همین قدر به طور اختصار در یک جمله می نویسم :معروفی کسی است که تمام معلومات موسیقی خود را روی کاغذ آورده و بهترین حافظ و نگهبان موسیقی ملی ما بوده است و نتیجه ی زحمات او همواره مورد استفاده ی اهل این هنر خواهد بود.

(شماره ۱۳۵) موسی معروفی

*****

pdf.tarikhema.ir

مرتضی نی داود - در سال ۱۲۸۰ در خانواده ای اهل ذوق و موسیقی به دنیا آمد.پدرش **بالا خان** نوازنده ی ضرب ، و موسیقی شغل خانوادگی آنها بود.مرتضی خان از کودکی با این هنر خو گرفت و شنیدن ساز نوازندگان مختلف که با پدرش آشنائی داشتند ، ذوق موسیقی او را تحریک و تربیت کرد.او اولین نغمات را بدون استاد پیش خود با تار می نواخت و پدرش که استعداد او را دریافت ، فرزند را به رمضان خان ذوالفقاری سپرد که از شاگردان آقا حسینقلی بود.پس از دو سال رمضان خان وی را نزد استاد خود برد و مرتضی خان شاگردی آقا حسینقلی خان استاد تار را به جان و دل خریدار شد.بعد ازآقا حسینقلی ، مرتضی

(شماره ۱۳۶) مرتضی نی داود

خان به مکتب درویش خان روی آورد و از هنر آن استاد نیز فیض ها برد تا موفق به دریافت مدال مخصوص تبرزین گردید.

مرتضی خان نیز مانند پدر خود موسیقی را شغل خویش قرار داد و کلاس مشق تار دائر کرد و سالها به تعلیم این هنر مشغول بود.وی به سبک استاد خود درویش خان آهنگهای بسیاری مانند پیش درآمد و تصنیف و رنگ بساخت و سالها در مجالس انس اهل ذوق به نوازندگی اشتغال داشت.

آهنگ تصنیف مرغ سحر که اشعار آن را ملک الشعرا ی بهار سروده و در ماهور است از او می باشد:

مرغ سحر ناله سر کن داغ مرا
تازه تر کن

ز آه شرربار این قفس را برشکن
و زیرو زبر کن

pdf.tarikhema.ir

بلبل پربسته ز کنج قفس درا نغمه ی آزادی نوع بشر سرا

وزنفس عرصه ی این خاک توده را پر شرر کن

ظلم ظالم ، جور صیاد آشیانم ، داده بر باد

ای خدا ای فلک ای طبیعت شام تاریک ما را سحر کن

نو بهار است ، گل به بار است ابر چشم ، ژاله بار است

این قفس چون دلم تنگ و تار است

شعله فکن در قفس ای آه آتشین دست طبیعت گل عمر مرا مچین

جانب عاشق نگرای تازه گل ازین بیشتر کن بیشتر کن

مرغ بیدل ، شرح هجران ، مختصر کن

pdf.tarikhema.ir

ضمناً با نوازندگانی مانند علی اکبر شهنازی و رضا محجوبی و ابراهیم منصوری و خوانندگانی چون قمرالملوک و ملوک ضرابی مأنوس گردید و صفحات بسیاری از خود به یادگار گذارد. نی داود مردیست خوش محضر و بااخلاق و منظم و مهربان که همواره همه ی دوستداران موسیقی از مجالست او راضی و مجذوب صفای باطن او بوده اند.وی از اولین نوازندگانیست که در رادیو تهران شرکت کرد و اکنون چند سالیست که ساز را فقط برای خود می زند و به کار های تجارتی مشغول است.برادران و خواهران مرتضی همه به موسیقی آشنا بوده اند ولی شهرت به سزائی کسب نکرده اند.

*****

ابوالحسن صبا - پدرش کمال السلطنه مردی ادیب و با ذوق و همواره در مصاحبت هنرمندان زمانه بود و خود به موسیقی آشنائی داشت و سه تار می زد.ابوالحسن در سال ۱۲۸۱ به دنیا آمد و پدرش اولین مشوق فرزند به فراگرفتن موسیقی بود.

خانمی موسوم به ربابه که ندیم عمه اش و تصنیف خوان ماهرو ضرب گیر خوبی بود سبب شد که صبا بیشتر به موسیقی مأنوس گردد.نخستین استاد او میرزاعبدالله است که چندی نواختن سه تار را به وی آموخت.صبا بعدها زدن این ساز را در مکتب درویش خان تکمیل نمود.

پدرش علاقه داشت که صبا به همه ی سازها آشنا شود ، این بود که ابوالحسن هنر دوست از محضر بسیاری از استادان موسیقی استفاده کرد چنانکه سنتور را از علی اکبر شاهی ، ضرب را از حاجی خان ، کمانچه را از حسین اسمعیل زاده و ویولن را از هنگ آفرین فرا گرفت.

وقتی قبل از ۱۲۹۷ به مدرسه ی آمریکائی می رفتم.صبا دو کلاس از من جلوتر و با برادر بزرگم همکلاس بود و از همان وقت درمیان تمام شاگردان مدرسه شهرت داشت که ابوالحسن خان اغلب سازها را به خوبی می نوازد.بعدها که به شیراز رفتم دیگراو را ندیدم تا سال ۱۳۰۲ که وارد مدرسه ی موسیقی وزیری شدم و از مصاحبت آن دوست قدیم که در آن وقت بهترین شاگرد مدرسه بود برخوردار شدم.صبا در آن موقع ویولن را خوب می نواخت و در اثر تعلیمات استادانه ی کلنل وزیری به زودی به مقام اولین سولیست ارکستر رسید.

ازین پس سرگذشت ما دو تن تا چند سال توأم است زیرا هر دو از علاقمندان و پیروان سبک وزیری بودیم.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۳۷) ابوالحسن صبا

من در اینجا از صبائی صحبت کردم که بیش از بیست و یک سال نداشت و ما اورا (گل سر سبد مدرسه) می گفتیم.وی امروز هنرمند بزرگیست.

pdf.tarikhema.ir

درسالهای اخیر در مجله ها چیزهائی درباره ی او نوشته اند ولی هرگز نتوانسته اند حق مطلب را ادا کنند.امیدوارم خداوند مرا توفیق دهد که شرح کارها و خدمات او را چنانکه شایسته ی مقام هنرمندی وی می باشد در بخش دوم این کتاب بنگارم.پس باید خوانندگان عزیز را برای دنباله ی این داستان به آینده حوالت دهم ، این زمان بگذار تا وقت دگر.

*****

حسین سنجری - از جوانی هنر موسیقی را دوست داشت.وقتی از مدرسه ی امریکائی فارغ التحصیل شد نواختن تار را آغاز کرد و درویش خان را به استادی خود انتخاب کرد.مدتها نزد وی کار کرد.سپس چندی به کلاس مرتضی نی داود رفت و دوباره نزد استاد اول برگشت.دوستانی داشت که اهل موسیقی و آشنا به نت بودند.او را به فرا گرفتن قواعد موسیقی تشویق کردند.چندی نزد سلیمان خان افسر موزیک نت خواند و پیانو زد ولی آتش اشتیاقش شعله می کشید و جویای استادی بود که او را بهتر به مقصود برساند.تار و پیانو می زد ، اما آرام نداشت و همواره در صدد تکمیل هنرخود بود.

(شماره ۱۳۷) حسین سنجری

وقتی از افتتاح مدرسه ی عالی موسیقی اطلاع یافت ، بی درنگ نزد وزیری شتافت و از نخستین شاگردان او شد.اواخر سال ۱۳۰۲ بود که وی را در آن مدرسه دیدم که با موسی معروفی و سلیمان سپانلو و چند تن دیگر در کلاس تار به کار مشغول بود.

دیری نگذشت که دوست صمیمی شدیم و با یکدیگر به تمرین ساز و حاضر کردن دروس نظری موسیقی مشغول گشتیم.ما دو تن را با هم مهر و الفتی بسیار بود و سالها خوشه چین خرمن هنر استادمان علینقی وزیری بودیم.داستان زندگی هنر ما دو یار مهربان بسی خاطرات شیرین دارد که هنوز هنگام شرح و بیان آن نرسیده است.اگر توفیق ، یار آمد و بخش دوم این سرگذشت به چاپ رسید ، دین نگارنده هم نسبت به آن دوست قدیم که جمعیت یاران مهربان را نابه هنگام پریشان کرد و ما را به فراق ابدی خود دچار ساخت ، ادا خواهد شد.

*****

pdf.tarikhema.ir

ارسلان درگاهی - در سال ۱۲۸۱ در تهران متولد شد.از کودکی به ساز علاقه داشت و نزد خود سه تار می زد.به مدرسه ی کمال الملک هم می رفت و نقاشی می کرد.بیش از پانزده سال نداشت که به کلاس درویش خان رفت و شاگرد او شد.سالها بعد که صفحات

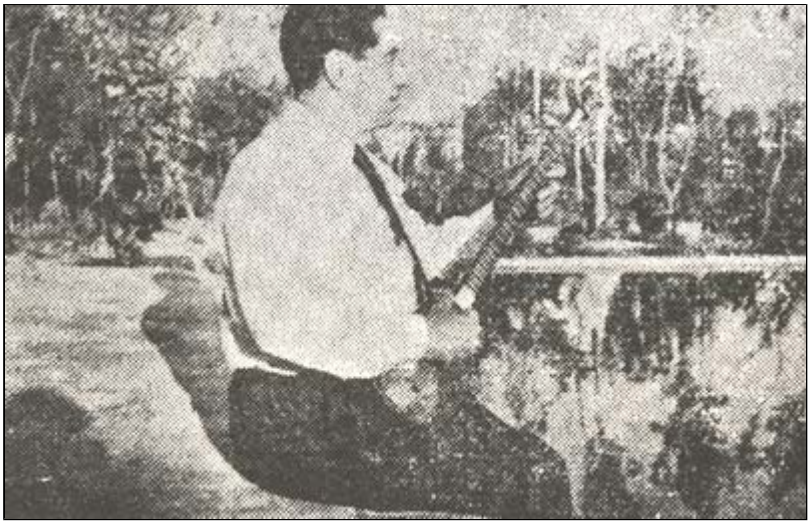

(شماره ۱۳۹) ارسلان درگاهی

pdf.tarikhema.ir

موسیقیش به نام مستعار در دسترس مردم قرار گرفت موجبات شهرت او را فراهم کرد.

ارسلان خان به تدریج تار را کنار گذارد و به سه تار علاقمند شد.مخصوصاً به تارهای پوستی که صدای بیشتری دارد زیادتر دلبستگی یافت.درگاهی امروز یکی از نوازندگان با سلیقه ی سه تار است که دست همه کس به دامانش نمی رسد اما دوستان بسیار دارد که اهل ذوق و دوستدارهنر و شیفته ی سازش می باشند.از آن کسانیست که سعی دارد شخصیت اجتماعی خود را نگاه دارد

(شماره ۱٤۰) ارسلان درگاهی

و ذوق موسیقیش لطمه ای به شغل اداریش نزند.شاید حق با اوست چه نااهلان چنان مقام این هنر را خوار و پست و مبتذل کرده اند که او هم میل ندارد به نام نوازنده شناخته شود.

هر چند در کشور ما هنوز هنر و هنرمند را مقامی نیست اما هنرمند واقعی به خصوص کسانی که مثل درگاهی تنها برای دل خود ساز می زنند و نوای سازشان هم مطلوب مردم صاحب ذوقست ، ارج و ارزش دیگری دارند.مشاغل عالیه که مردم به دنبال آن از همه چیز خود می گذرند ، دوام و ثباتی ندارد.وزیر و امیر و وکیل فراوانست اما ارسلان یکیست.

درگاهی مردیست باذوق ، مؤدب ، لطیفه گو ، خوش محضر و دوست داشتنی. شور و نشاط و ذوق و عشق جوانیش پابرجاست.اهتزاز سیمهای سه تارش، تارهای دل را می لرزاند و نغمه های طربناک سازش شنونده را به نشاط و رقص می آورد.

*****

اینها بودند یادگارهای درویش خان که برخی دیده از زندگانی بسته و بعضی با چشمی نگران به آثار موسیقی دوران که به سراشیبی انحطاط افتاده است می نگرند.جمعی می بینند و خون دل می خورند و به زبان نمی آورند ، دو تن از آنها هم به کار خود مشغول و در حفظ و نگاهداری آثار پیشینیان کوشا هستند.می دانید آنها کیستند ؟ موسی معروفی و ابوالحسن صبا که دنباله ی سرگذشت آنها را انشاالله در بخش دوم خواهم نگاشت.

pdf.tarikhema.ir

نوازندگان دیگر

بعد از درویش خان کسانی که ذوق آهنگسازی داشتند ، دست به کار شدند و شروع به ساختن نغماتی نمودند مانند **حبیب الله شهردار** و **علینقی وزیری** ولی چون کلاس تعلیم موسیقی و شاگرد نداشتند ، نغمات شهردار فقط درخاطر خودش ماند و آهنگهای وزیری چون نت می دانست در دفترش به ثبت رسید وتوسط دیگران نواخته نشد و انتشار نیافت تا اینکه بعدها در دسترس مردم گذارده شد.

نوازندگان دیگر که بعدها ذوق این کار را پیدا کردند ، هنوز جوان بودند و مایه ی کافی نداشتند که به نغمه پردازی دست بزنند.با این ترتیب در حدود ده سال تنها قطعاتی که شهرت داشت و اهل موسیقی می نواختند ، پیش درآمدها و رنگهای درویش خان و رکن الدین خان بود.تا اینکه بتدریج برخی دیگر از نوازندگان در سازهای خود تسلط یافتند و شروع به ساختن قطعاتی نمودند که همه ی آنها را مانند علی اکبر شهنازی ، رضا محجوبی ، مرتضی نی داود و ابراهیم آژنگ می توان از لحاظ آهنگسازی پیروان (سبک درویش و رکنی) نامید و این اشخاص چون کلاس مشق ساز دایر نمودند ، ساخته های خود را به شاگردان آموختند و دسته ی دوم پیش درآمدها و رنگها در اختیار نوازندگان قرار گرفت.

از ابراهیم آژنگ و مرتضی نی داود قبلا سخن گفته ام.درینجا فقط باید این نکته را اضافه کنم که در ساخته های آژنگ ، روش درویش و رکنی حفظ گردید و مخصوصاً پیش درآمدها بیشتر به وزن سه ضرب ساخته شد ولی شهرت زیادی نیافت شاید به این جهت که شاگردان زیادی نداشت و کار اصلی او در موزیک نظام بود.اما آهنگهای نی داود که سهل و آسان و اکثر به وزن دوضربی بود و او خود ، آنها را در مجالس می نواخت و به شاگردانش هم که زیاد بودند می آموخت ، انتشار یافت ولی این آهنگها با نغمات درویش و رکنی قابل مقایسه نیست ، هر چند ساده و دلپذیر است اما لطف و معنای ساخته های قدیم را ندارد.

اکنون هنگام آنست از نوازندگان دیگری هم گفتگو کنم که شهرتشان از حوالی سال ۱۳۰۲ آغاز می شود و آنها را می توان یادگار پیشینان دانست.

*****

علی اکبر شهنازی - از همان خانواده ی مشهوریست که درین کتاب به نام خاندان هنر یاد شده است.خانواده ای که بیش از صد سال در ایران به هنرمندی معروف بوده است.علی اکبر فرزند بزرگ آقا حسینقلی استاد شهیر تار است که داستانش قبلا گذشت.

این پسر در سال ۱۲۷۶ در روز عید قربان تولد شد و کلمه ی حاجی ضمیمه ی نامش گردید چنانکه اکنون هم دوستانش وی را حاجی علی اکبر خان یا حاجی مطلق می خوانند.در سن هفتاد سالگی به مدرسه رفت ولی چنانکه همکلاسانش می گویند ، ذوق فطری موسیقی او بیش از شوق تحصیل و فراگرفتن دروس مدرسه بود.

pdf.tarikhema.ir

در همین اوقات گوش به ساز پدر می داد و از نوای موسیقی لذت می برد.در خانه ای که او زندگانی می کرد ، همواره نغمات موسیقی بلند بود زیرا پدرش شاگردان بسیار داشت که هفته ای سه روز ، از استاد کسب هنر می کردند.از این گذشته سایر اهل خانواده مانند عمویش میرزاعبدالله استاد معروف و دامادهایش باقرخان کمانچه کش و آقا رضاخان تارزن به این خانه زیاد رفت و آمد

(شماره ۱٤۱) حسین خان ملندوق (دائره بدست) و علی اکبر شهنازی هنگام طفولیت

داشتند و از کودکی با سازهای مختلف انس و الفت گرفت.همچنین سایر اهل ذوق و موسیقی به خصوص آوازخوانهای نامی که همه به پدرش علاقه ی بسیار داشتند.با این خانواده درآمد و شد بودند و حاجی آنچه می شنید اصوات خوش موسیقی بود که این نواها در پرورش ذوق او دخالت مؤثر داشت.

علی محمد فخام بهزادی یکی از شاگردان آقا حسینقلی می گفت روزی خدمت استاد رسیدم ، تاری کوچک به دست داشت و آن را آزمایش می کرد - پرسیدم چه شده است که استاد با این تار کوچک می نوازد.استاد گفت این ساز را برای علی اکبر آماده کرده ام که شروع به نواختن کند.آری پدرش بسیار علاقه داشت که فرزندش هر چه زودتر تمرین تار را آغاز کند ، به همین جهت بود که وقتی حاجی در حدود دوازده سال داشت اولین درس تار را از پدر گرفت.

اسمعیل قهرمانی شاگرد میرزاعبدالله می گفت روزی در خدمت آقا حسینقلی بودم.پسرش را صدا کرد که بیاید تار بزند.تارها را برداشتیم و شروع به دوره ی ردیف کردیم.دستگاه شور را نواختیم و تمام نمودیم ، قریب یک ساعت طول کشید ، ولی استاد گفت دستگاه دیگری بزنیم.آنرا هم نواختیم و ساعتی دیگر گذشت.بازهم استاد آرام نگرفت ولی من دیدم علی اکبر خان خسته به نظر می رسد.به صدا درآمدم که هر سنی اقتضائی دارد ، اجازه دهید حاجی برود بازی کند.استاد خندید وگفت راست می گوئی.امروز دیگر برای او بس است ، باقی را خودمان می

pdf.tarikhema.ir

زنیم.قهرمانی می گفت در همان وقت علی اکبرخان بهترین نمونه ی تار پدر بود.مضرابی تند و پنجه ای لطیف داشت.

باری این بود سبک کار کردن طفلی که منظماً از تعالیم پدر خود برخوردار شد و دوره ی ردیف را تمام کرد و نوازنده ی خوبی شد.هنگامی که پدر استادش در سال ۱۲۹٤ رخت از جهان فانی شست و صفای مجلس دوستان هنرشناس را برهم زد ، حاج علی اکبرخان که نوازنده ی ماهری بود بیش از هجده سال نداشت.

pdf.tarikhema.ir

بعد از فوت پدر ، عمویش میرزا عبدالله اغلب او را نزد خود می خواند و علاقه ی بسیاری داشت که با هم ساز بزنند ، ساعتها دو به دو می نشستند و ردیف ها را دوره می کردند ولی عموی مهربان نیز بعد از چند سال درگذشت و علی اکبرخان که جانشین

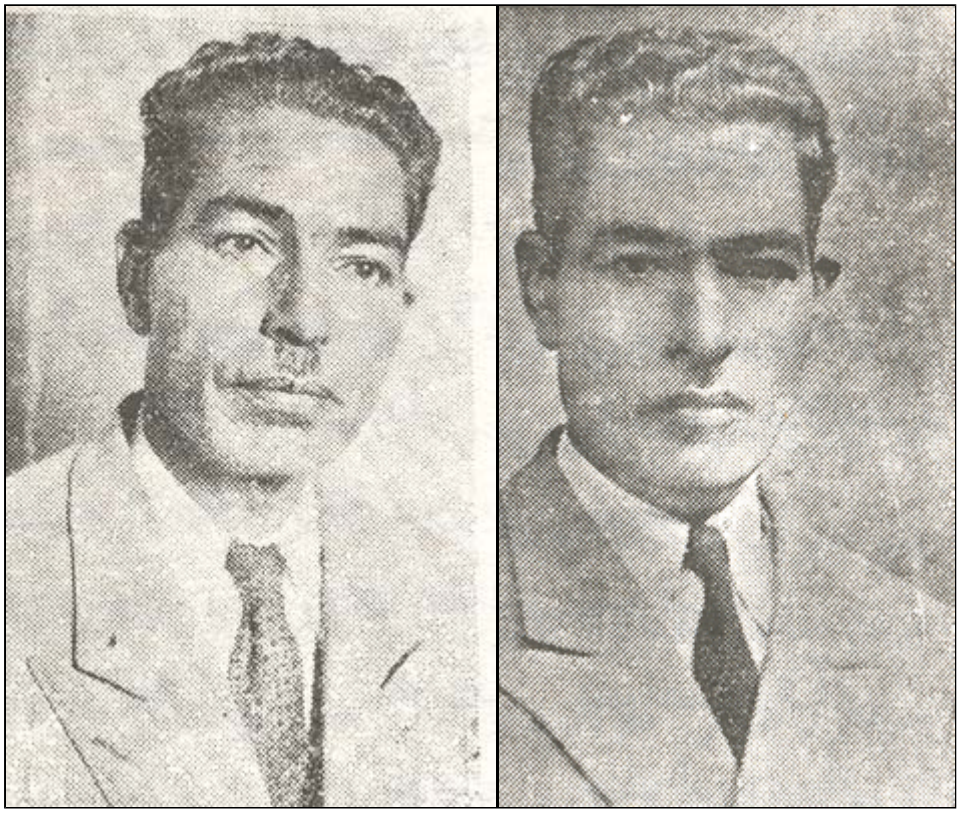

(شماره ۱۴۲) علی اکبر شهنازی (شماره ۱۴۳)

پدر و عمو بود ، کلاس تعلیم موسیقی باز کرد و علاقمندان را از هنر خود فیض رسانید و کم کم شهرت یافت به طوری که در حدود سالهای ۱۳۰۰ معروفترین نوازنده ی تار بود که نامش در تمام محافل هنری به احترام برده می شد.

در همین وقت بود که شروع به ساختن آهنگ کرد و چون ساخته های خود را به شاگردانش می آموخت ، نغماتش انتشار یافت.از جمله بهترین پیش درآمدهائیکه یادگار همان ایام شهنازی است یکی پیش درآمد شور است به وزن ٤/٢ در شور (لا) که بسیار زیباست دیگر پیش درآمد سه گاه که آنهم دو ضربی است و مخصوصاً وقتی خود ، آن را به تندی می نواخت اثر مطلوبی داشت.

شهنازی در تمام دستگاهها پیش در آمد و رنگ دارد که اکثر آنها زیبا و دلنشین است و بیشتر پیش درآمدهایش به وزن دوضربی می باشد.همچنین تصنیفهای خوبی ساخته است که از جمله ی بهترین آنها یکی آهنگی است در چهارگاه که اشعار آن را وحید دستگردی سروده است:

زد لشگر گل خیمه به چمن سنبل
نسرین نرگس سوسن

به بستان صف کشیده با جام
می برطرف جوزجالاله دمیده

دسته دسته گلرخان ، رعنا ، زیبا ، هرجا ، به گلشن چمیده

pdf.tarikhema.ir

به یاد روی یار، یار، یاران به کجاست ، دور ، از دیده چراست

ای بت هر جائی یار رقیب مائی
نخواهمت بازآئی

بارها دیدمت دوست با اعدائی
چند ، این رسوائی

دل از تو بیزار جان ازتو افکار

برو ای بی وفا تو بدخواه منی تو
خصم وطنی

برو ای بی حیا تو با رقیبان یاری تو
همدم اغیاری

pdf.tarikhema.ir

شهنازی در همین اوقات کنسرتهائی در سالن گراند هتل داد که آهنگها و مخصوصاً تار تنهایش بسیار مورد تحسین اهل ذوق قرار گرفت در یکی از کنسرتها ، وحید دستگردی در چند بیت ، مقام شهنازی را در عالم موسیقی به روی کاغذ آورد:

زنده شد باز ، آحسینقلی گرچه
هر کس که رفت ناید باز

خلف صدق او علی اکبر شد
زنو ساز کرد در شهناز

می خرامد عروس موسیقیش
امشب اندر میان حجله ی ناز

وز دمش مرده می شود زنده
بشتابید ، بنگرید اعجاز()

سی سال پیش ، شهنازی در تار نوازنده ی زبردستی بود.بعدها مدرسه ای دائر کرد و شاگردانی تربیت نمود.این آموزشگاه هنوز هم دائر است و آنها که سبکش را طالبند از هنرش فیض می برند.اکنون نیز شهنازی استاد برگزیده ایست.

*****

احمد عبادی - کانون گرم خانوادگی و محفل بی شائبه هنری همچون سرچشمه ی فیاضی است که کودکان استادان هنرمند را با ذوق و عشق به هنر سیراب می کند.خانه ی میرزاعبدالله استاد تار و سه تار که محل اجتماع مردم صاحب هنربود تاثیر به سزائی در پرورش ذوق فرزندانش داشت.پسر بزرگترش **جواد عبادی** از کودکی نزد پدر به نواختن سه تار آغاز کرد اما متاسفانه نقصی که در حین بازی در دست او پیدا شد وی را از ادامه ی کار موسیقی بازداشت.

احمد عبادی در سال ۱۲۸۵ تولد شد و هنگامی که بیش از هشت سال نداشت در این محفل گرم خانوادگی با فرا گرفتن ضرب ، به ترانه های ضربی موسیقی آشنا گردید.احمد شروع به نواختن سه تار کرد که سایه ی پدر از سرش دور شد و میرزاعبدالله بدرود حیات گفت و وی از تعلیمات استاد محروم گردید ولی چون آتش عشق موسیقی در دلش شعله ور بود نزد خواهران خود مولود و ملوک که از تعلیمات پدر برخوردار شده بودند ،اصول نوازندگی را بیاموخت و به جائی رسید که در سن هیجده سالگی سارش شنیدنی شد.

در سال ۱۳۰۳ در کنسرتی که در گراند هتل داده شد شرکت کرد ملوک ضرابی که در همین اوان تازه پا به صحنه ی تاتر گذارده بود با او در خواندن تصنیف شرکت کرد.متاسفانه احتیاج مادی وی را به خدمت دولت کشید و به کارمندی شهربانی که هیچ

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۵٤) احمد عبادی

pdf.tarikhema.ir

تناسبی با ذوقش نداشت درآمد و این خدمت اداری دست مردم صاحب ذوق را از دامان او کوتاه کرد.تنها عده ی معدودی که از دوستان او بودند از هنرش استفاده می کردند.تا اینکه در چند ساله ی اخیر خود را ازین بند رها کرد و این مقارن همان اوقاتیست که نغمه ی شورانگیز سه تارش از بلندگوی رادیو تهران به گوش رسید.

احمد عبادی نه تنها از لحاظ موسیقی و ذوق و قریحه ی نوازندگی جانشین پدر می باشد بلکه از جهت حسن خلق و ادب و مهربانی بهترین یادگار میرزا عبدالله است.خانه ی دل یاران از مهر و محبت وی آکنده است هنگامی که انگشتانش روی پرده های سه تار به گردش می آید و ناخن پر قوتش آهنگ ساز را به گوش می رساند ، قلب آدمی در سینه می طپد و نغمه های دلپذیرش هزاران خاطرات شیرین را از جلوی دیدگان شنونده می گذراند که هیچ هنری را این همه تاثیر شگفت انگیز نمی باشد.

*****

علی اکبر شهنازی و احمد عبادی را می توان بهترین یادگار خاندان هنر (یعنی آقا علی اکبر و فرزندانش میرزاعبدالله و آقاحسینقلی) دانست که اکنون شمه ای از دوتن دیگر می نویسم که شاگرد حسین خان اسمعیل زاده یکی از استادان پیشین می باشند.

*****

رضا محجوبی - در سال ۱۲۷۷ تولد شد و مانند برادر خود مرتضی محجوبی از کودکی به فرا گرفتن موسیقی علاقمند گردید.اولین استاد او حسین هنگ آفرین است.بعد چندی نزد ابراهیم آژنگ کار کرد ولی در فرا گرفتن قواعد علمی موسیقی و نت پشتکار به خرج نداد به همین جهت آژنگ هم دیگر به او درس نداد.

رضا خان که بیشتر مایل بود موسیقی را از راه گوش بیاموزد به کلاس مشق حسین خان اسمعیل زاده شتافت و چند سالی از محضر آن استاد استفاده کرد به طوری که در ۱۶ سالگی سازش کاملا شنیدنی شد.برادرش مرتضی می گوید : او پشتکار عجیبی در کار کردن داشت چنانکه سحر بیدار می شد و لااقل چند ساعت می زد.روزها نیز خیلی تمرین می کرد زیرا حس رقابتی داشت که از من عقب نماند.

رضا محجوبی تا سن ۲۵ سالگی که نگارنده نیز به کلاس او رفته شاگردش شدم جوانی منظمی بود و ویولنش هم شنیدن داشت.درهمین موقع نیز آهنگهائی می ساخت و یکی دو بار با هم کنسرت هائی داد ولی به تدریج تغییر حالی برایش پیدا شد و به بیمارستان رفت و با اینکه مداوا شد ولی کم کم در اثر استعمال مکیفات و افراط در آنها دیوانه شد اما درحالت جنون نیز گاهی به میل خود نزد دوستان نزدیکش ویولن می زد و نواهای خوش حالت غم انگیزی از زیر انگشتانش بیرون می آمد که شنونده را به حال او متأثر می کرد.دوستان از وضع تأثر انگیز او بسیار افسرده بودند ولی کاری از دستشان ساخته نبود و او هم بتدریج با آن زندگانی عادت کرده بود.روزی که در تیرماه ۱۳۳۳ به مجلس ختمش رفتم ، برادرش مرتضی از کسانی که مکرر از ساز رضا لذتها برده بودند گله می کرد که حتی به تسلیت برادر هم نیامدند.این خود درس عبرتیست برای جوانان هنرمند که متوجه باشند و بی تأمل خود را به دامان اجتماع فاسد نیفکنند

pdf.tarikhema.ir

زیرا متاسفانه جامعه ی ما نه تنها هنرپرور نیست بلکه وسائل بی شماری هم برای منحرف کردن هنرمندان در اختیار دارد.

ساخته های رضا به تقلید روش درویش و رکنی است ، منتها پیش درآمدهایش کوتاهتر می باشد.پیش درآمد دشتی او را رضا شهرزاد پسندید و اشعاری برای آن سرود ولی در ملودیها نیز تغییراتی داد که قسمت اول آن چنین است:

یـــک زمـــان چوپـــانی
خواست از نادانی

دسـت از جـان شـوید از
فراز کوهی

برگردان ره جوید

pdf.tarikhema.ir

تصنیف دیگری در ابوعطا دارد که اشعار آن چنین است:

بهارنو رسید ، گل از بستان دمید ای گل عذار ، نه وقت خوابست

به رویت صبح عید ، درین عید سعید باده حلال ، بوسه صوابست

خرابم کن زمی ، به بانگ چنگ ونی که ملک جم ، یکسر خرابست

ما و عشق روی دوست قبله ی ما روی اوست

ما ندهیم دل خود جز به یار ما نکنیم اعتبار به اغیار

مطرب مجلس بزن این نغمه را از پرده بیرون ساقی مهوش بده در کاس جم باده ی گلگون

پاینده بادا درفش کاویان تیغ فریدون

وزن تصنیف فوق سه ضربی متوسط است و در آخر ۸/٦ تند می شود.بهترین شاگرد رضا محجوبی مجید وفادار است که پنجه ای شیرین و با نمک دارد و نوای ویولنش از رادیو به گوش مشتاقان می رسد.شاعر معاصر امیری فیروز کوهی غزلی به نام نوای عشق دارد که در آن از دوست خود رضا نیز یاد کرده است :

ساز رضا و شعر امیر و نوای عشق امشب کجاست سوخته ی دلشکسته ای

سید عبدالله خان اتابکی متخلص به امیر که از مردمان دانشمند عصر خود به شمار می رفت این رباعی را در وصف رضا سروده است:

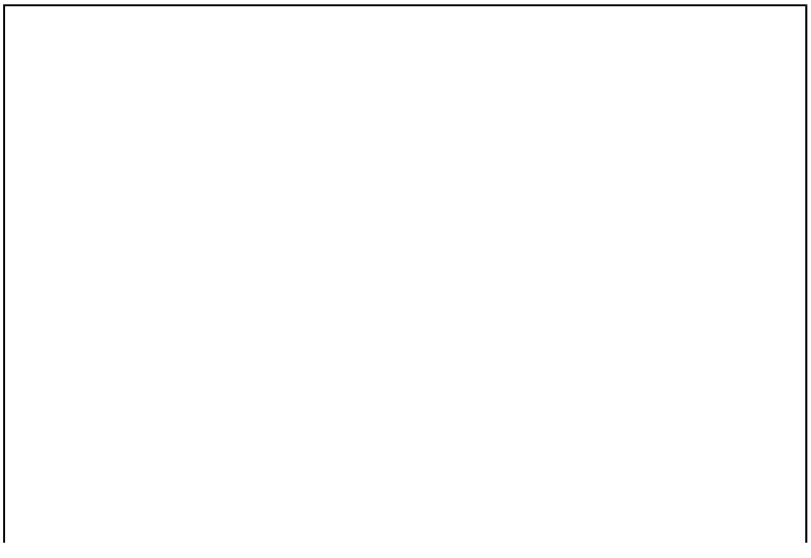

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱٤٦) ردیف پائین از راست : ۱- علی اکبر شهنازی ۲- رضا محجوبی ۳- علی خان (معروف بنایب السلطان)

۴- مرتضی نی داود ٥- ابراهیم منصوری ٦- حسین یاحقی ۸- حسن قصاب لحنی

ماهی است رضاخان چو کند چهره پدید سرویست چو سر فرزاد ، آن قد رشید

در دست چو گیر از پی ساز ، کمان گوئی که بـه برج قوس باشد خورشید

pdf.tarikhema.ir

حسین یا حقی - در سال ۱۲۸۲ در تهران متولد شد.خواهر بزرگش **کشورخانم** ملقب به فرخ لقا زن هنرمندی بود و آوازی خوش داشت این زن در کمانچه شاگرد حسین خان اسمعیل زاده و در سنتور شاگرد سماع حضور بود ولی کمانچه را بهتر می زد.وی همواره در ظل توجه خانم فروغ الدوله دختر ظهیرالدوله که بانوی با ذوقی بود به سر می برد و حسین در طفولیت به این خانه آمد و رفت داشت.

در قدیم معمول بود وقتی کودکی به دنیا می آمد ، نذری برایش معین می کردند.مادر حسین که چند دختر داشت نذر کرد که اگر پسری به دنیا آورد او را ذاکر سیدالشهداء کند.اتفاقاً حسین تولد شد و بعد از چند سالی معلوم شد صدایش دلنشین است.قرار شد نذرش را در دهه ی اول محرم با خواندن تعزیه برآورد.او هم تا موقعی که به بلوغ نرسیده بود آهنگهای تعزیه را زیرنظر میرزا حسین تعزیه گردان فرا می گرفت و در تکیه ی سید اسمعیل یا شاهزاده ابراهیم شبیه فاطمه ی صغری و بلقیس و علی اکبر و قاسم می شد و چون نواختن کمانچه را هم نزد خواهرش شروع کرده و به موسیقی آشنا شده بود و صوتی خوش داشت نقش خود را بسیار خوب از عهده برمی آمد و مورد توجه قرار می گرفت.

پس از چندی خواهرش سفر کرد و حسین نزد استاد کمانچه که همنام خودش بود یعنی حسین اسمعیل زاده به ادامه ی تعلیمات موسیقی مشغول شد.وی با اینکه یازده سال بیشتر نداشت ولی به قدری به موسیقی علاقه داشت که درتمام مدت کلاس در اطاق انتظار می نشست و مشقهائی که تمام شاگردان می گرفتند خوب گوش می داد و علاوه بر درس خود آنها را هم روی ساز می نواخت.بعد از دو سال که در محضر استاد بود روزی شاعر معروف زمان (ایرج) به منزل اسمعیل زاده آمد و استاد ، شاگرد کوچکش را به وی معرفی کرد.حسین درین موقع با ساز خود گاه می خواند و گاه سوت می زد و در زدن سوت نیز سلیقه داشت.

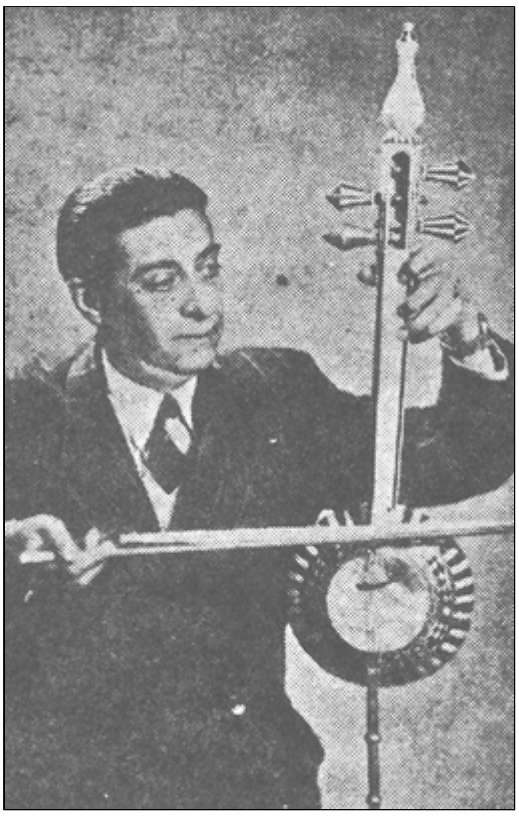

(شماره ۱٤۷) حسین یاحقی

pdf.tarikhema.ir

ایرج میرزا که مرد با ذوقی بود استعداد او را دریافت و وی را بسیار تشویق کرد.استاد هفته ای یک روز با جمعی از اهل ذوق و هنر مانند حاجی خان ضرب و عبدالله دوامی به سلیمانیه و دولاب می رفت و روزی را به خوشی می گذرانیدند.درین ایام حسین شاگردش را هم می برد و او از محضر آن استادان نیز استفاده می کرد.

یا حقی هنوز بیشتر از شانزده سال نداشت که کمانچه اش شنیدنی بود و کلاس مشق دائر کرد و برای اینکه بتواند ویولن هم درس بدهد به نواختن این ساز نیز مشغول شد.

درین موقع با ابوالحسن صبا دوستی پیدا کرد و صبا او را تشویق کرد که نت یاد بگیرد و خود ، تعلیم وی را برعهده گرفت و این کار را در پیشرفت یا حقی تاثیر بسیار کرد.یا حقی می گفت حسین خان استادم ساخت با نت مخالف بود ومن تحت تاثیر حرفهای او نصایح دوستم صبا را پشت گوش می انداختم ولی به تدریج فهمیدم که باید این خط را فرا گرفت و همواره از صبا که مشوق من درین کار بود سپاسگزارم.

pdf.tarikhema.ir

یاحقی در دوره ی جوانی سنتور می زد و مخصوصاً سماع حضور او را بسی تشویق می کرد که اگر روی این ساز کار کنی خیلی ترقی می کنی ولی احتیاجات زندگانی مادی که باید برای اداره ی خود به کلاسش بپردازد وی را از ادامه ی نواختن سنتور باز داشت.

وقتی قرار شد با شرکت سایر استادان صفحه پر کند کمانچه را زمین گذارد و ویولن را برداشت.او در چند صفحه به همراهی آواز تاج اصفهانی و قمرالملوک و ادیب خونساری ویولن زده است.

یاحقی تمام دوره ی زندگانی خود را با موسیقی گذرانیده و اکنون هم کلاس دارد.پنجه ی او ملیح است و مشتاقان زیاد دارد.در ردیف استاد بنا برذوق خود تصرفاتی کرده و نت ردیف خویش را نیز نوشته به شاگردانش تدریس می کند.

وی بعدها چند کنسرت داده و آهنگهائی ساخته و تصنیفائی ترکیب کرده که اشعار آن را با ذوق (رهی معیری) سروده است و ذکر این قسمت از سرگذشت او مربوط به جلد دوم این کتاب خواهد بود.

حسین یاحقی خواهر دیگری دارد که نخست نزد خواهر بزرگتر خود و سپس پیش مرتضی نی داود و موسی معروفی تار زده است ولی بعدها موسیقی را کنار گذارد.**منصوریاحقی** که اکنون سنتور می زند پسر این خانم است.

(شماره ۱٤۸) حسین یاحقی

سالها قبل به یاحقی گفتم چرا کمانچه را کنار گذاردی ؟ ویولن زن بسیار است ولی کمانچه کشها یکی پس از دیگری پیر و ناتوان شدند.سعی کن دوباره این ساز ملی را حیاتی تازه بخشی.گفت شاگرد کمانچه پیدا نمی شود ، همه ی مردم متجدد شده اند و ویولن می زنند.در هر حال از آن پس دوباره کمانچه را سیم انداخت و نواختن را آغاز کرد.حالا هم گاهی صدای کمانچه اش از

pdf.tarikhema.ir

رادیو شنیده می شود.امیدوارم خودش متجدد نشود!

*****

سابقا شرح مختصری از علی اکبر شاهی نوازنده ی سنتور نوشتم اخیراً یکی ازبازماندگانش اطلاعات دیگری با عکسش در اختیار نگارنده گذارد که برای تکمیل مطلب نگاشته می شود.

حسنعلی خان (ملقب به امیرخان) از غلام بچه های محمد شاه قاجار بود که آوازی خوش داشت و سنتور را از شخصی که اهل هندوستان بود و در دربار هم سمت نوازندگی داشت فرا گرفت و بعدها در دوره ی ناصرالدین شاه جزء نوازندگان وی شد.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۴۹) علی اکبر شاهی

امیرخان عمرطولانی کرد و به فرزندش علی اکبر نیز سنتور بیاموخت و خود در سن ۱۰۵ سالگی فوت نمود.

علی اکبرپس از فوت پدر، از تعلیمات استادانه ی محمد صادقخان نیز استفاده کرد و نوازنده ی درباری شد و بعضی شبها ضمن حکایت شیرینی که نقیب الممالک برای شاه می گفت ، علی اکبر هم به نواختن سنتور مشغول می شد و خوشی پادشاه را فراهم می کرد.وی در سن ٦٦ سالگی در سال ۱۳۰۲ بدرود حیات گفت و در دوره ی زندگی شاگردانی هم داشت که از جمله ی آنها دکتر حسین معتمد بود که سالهاست در آمریکا به سر می برد.

گویند علی اکبر شاهی وصیت کرد که این رباعی روی سنگ قبرش نوشته شود :

افسوس که روح در بدن نیست مرا یک بلبل
مست در چمن نیست مرا

یاران و برادران مرا یاد کنید رفتم
سفری که آمدن نیست مرا

این وصیت انجام شد و وی را در چهارده معصوم به خاک سپردند.علی اکبر شاهی علاوه بر سنتور در نواختن تار هم دست داشت.سنتور معمولا دارای نه خرک است و او سه خرک اضافی هم به کار می برد.اینکه امروز بعضی تصور می کنند سنتورهای یازده و دوازده خر که ابتکار جدیدیست اشتباهست ولی به طور کلی استادان سنتور معتقدند که همان نه خرک اصلی کفایت می کند.

pdf.tarikhema.ir

زن و هنر

می گویند زن مظهر زیبائیست وخداوند این موجود لطیف را آفرید تا شوق دیدار او مرد را برسر ذوق آورد و موجب پیدایش آثار بدیع هنری گردد.بی شک تا شوری در سر نباشد وعشقی پدید نیاید ، هنری به وجود نمی آید.این همه زیبائیهای مصنوع انسان که دنیای متمدن را جلوه و رونق بخشید به دست هنرمندانی به وجود آمده است که دلی سرشار از ذوق و اشتیاق داشته اند.شعری که از دل برآید و آهنگی که در دل نشیند همانست که با سوزی گفته شود و از شوری حکایت کند چنانکه وحشی گوید:

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده
خود جز آب و گل نیست

هنرمندترین نویسندگان و شاعران ، بهترین آثار هنری خود را در وصف زن نوشته و سروده اند : همان زنی که آتش عشق در دل آنها زبانه کشیده و خرمن هستیشان را سوخته و از همین سوختگی چه بسیار گوهر آبدار در دفتر روزگار به یادگار گذرانده است.

هنرمندان کوشیده اند که با آثار پر بهای خود ، بر قلب زن رخنه کنند و او را بر سر مهر و محبت آوردند و از شهد لبش کام دل بگیرند و آتش دل بنشانند و هر چه ایام هجران بیشتر و دوران حرمان بیشتر بوده ، آثاری نغزتر و شیواتر پدید آورده است زیرا همه ی این بی تابیها برای درک زمان وصل است ، وقتی کامروا شدند دیگر شوقی در کار نیست که جلوه ای داشته باشد.

اما خود زن که مظهر صنع پروردگار است ، آنقدر که به دنبال خودآرائی رفته تا دلها را به کمند آرد ، کمتر به کسب هنر شتافته تا آثاری ازین قبیل باقی گذارد و شاید به همین جهت است که کتاب روزگار ، پر از نام مردان هنرمند است.ازین گذشته در کشور ما که همواره زن در حجاب می زیسته و از حقوق اجتماعی محروم بوده ، کمتر وسیله ی اظهار وجود داشته است.مثلا اگر موجبات تحصیل برایش فراهم می شده و ذوقی شاعرانه داشته ، به گفتن شعر همت گماشته و شاعر شده است ولی کمتر دیده ایم که در هنرهای دیگر خاصه به مقامی رسیده باشد.چه فرا گرفتن آن برای مردان هم خوش نما و عاقلانه نبود تا چه رسد به زنان که از حیثیت اجتماعی آنها می کاست.

زنان هنرمند - هر چند تجسس کردم شاید بین زنان دوره ای که سرگذشتش را می نویسم کسانی را پیدا کنم که در موسیقی ارزشی داشته باشند کمتر به نتیجه رسیدم.شاید بعضی هم بوده اند که چون برای خود می زده و می خوانده و در اجتماع وارد نشده و هنر نمائی نکرده اند ، فراموش شده اند.اینست که به جز نام همان چند تن که مؤلف تاریخ عضدی از آنها ذکری به میان آورده مانند مینا ، زهره ، شاهوردی خان و یارشاه که در دوره ی فتحعلیشاه و محمد شاه بوده اند یا دلبر، دلپسند ، عالیه ، خاور، زینب و فاطمه معاصر دوره ی ناصری که معیرالممالک در کتاب خود از ایشان نام برده است و چند دختری که در اطراف تصویر آقا علی اکبر ملاحظه شده است و از جمله ی آنها سلطان خانم سازنده ی تصنیف (بتابتا) و همچنین سکینه خانم شاگرد آقاعلی اکبر که یکی از آموزگاران و مشوقین آقا حسینقلی بوده است و نام آنها هر یک قبلا ذکر شد کمتر از زن دیگری یاد شده است.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۵۰) ساز و رقص در اندرون (از کتاب فردریک روزن آلمانی)

گویند اکرام السلطنه دختر صاحب دیوان شیرازی صوتی خوش داشته است.پروانه ی آواز خوان که صدای گرفته ی غم انگیزی داشت و چند صفحه از او باقیست دختر دایئم اکرام السلطنه بوده و از سبک وی تقلید کرده است.

زنی دیگر به نام زینب از محمد صادقخان تعلیم گرفته و خوب سنتور می زده است.

زیور سلطان معروف به عندلیب السلطنه (خواهر سماع حضور) در سنتور دست داشت و خوش می خواند.

دوستعلی معیری (معیرالممالک) می گفت جمیله و ملیحه کنیزان سبزه رو و گلعذار کنیز سفید چهره ی مادرش از موسیقی بهره ای به سزا داشتند جمیله در کمانچه شاگرد اسمعیل خان و ملیحه در تار شاگرد آقاغلامحسین و گلعذار در سنتور از دست پروردگان محمد صادقخان بوده است.

*****

اکنون باید از طبقه ی دیگری سخن به میان آورم که شاید به عقیده ی دیگران این شایستگی را نداشته باشند که به ذکر نامشان بپردازم ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که سرو کار من در اینجا با هنراست و بس.شاید درمیان کسانی که در فصول قبل ذکرشان رفت ، عده ی کمتری احترام هنر را حفظ کرده و علاوه بر جذبه ی هنری ، مقام اخلاقی هم داشته اند.مگر نوازندگان مردی که داشته ایم همه از نواقص تربیتی و اخلاقی برکنار و منزه بوده اند ؟ مرا با خصوصیات زندگانی اجتماعی آنها کاری نیست و اصولا در قسمت زنها هیچگاه در موضوعات هنری به این نکته توجه نمی شود چنانکه امروز هم در مورد ستاره های معروف سینما که هر یک در هنر خود به مقامات عالی رسیده و در سلک هنرمندان شناخته شده اند هرگز کسی به نقطه های ضعف اخلاقی آنها ، اگر خدای نکرده داشته باشند ، توجه نمی کند.از این گذشته وقتی زنی خوب آواز خواند یا خوب

pdf.tarikhema.ir

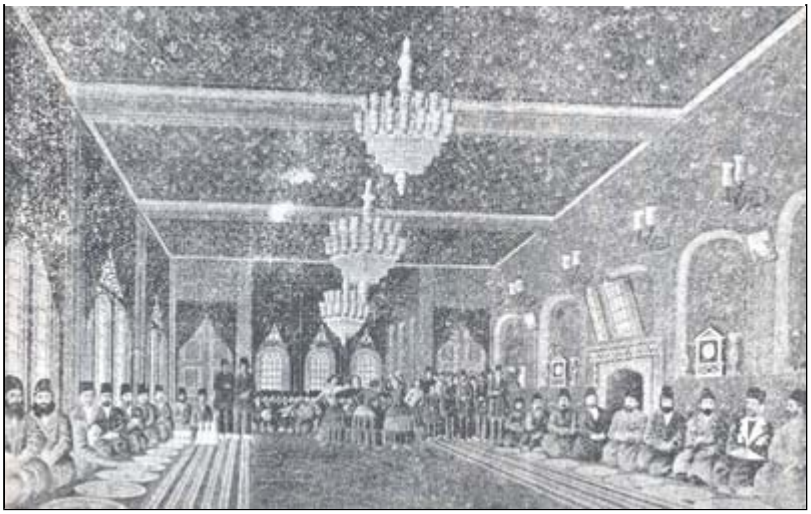

(شماره ۱۵۱) مجلس عروسی درباری - تابلوی نقاشی کار محمود ملک الشعرا که اصل آن در موزه گلستان است (۱۲۹۵ هـ.ق)

رقصید و درین فنون به مقام هنرمندی رسید ، او متعلق به اجتماع است و همه حق دارند هنر او را ببینند و بشنوند و تحسین کنند.به کسی چه مربوط است که اخلاق خصوصی او چیست ؟ مگر من خود که این جملات را می نویسم یا شما که این کتاب را می خوانید یا بالاخره سایر مخلوق خدا همه بی عیب و پاک و منزهیم؟ شاید در میان ما بسیاری سراپا نقصند و بی هنر! چه مانعی دارد که از جمعی هم گفتگو کنم که لااقل هنری داشته اند ؟ اگر هم خدای نخواسته گناهی کرده باشند ، آنرا که در روز حساب به نام ما نمی نویسند.دنیای امروز پر است از امثال کسانی که گناهکارند ولی با کمال شوکت برمسند عزت تکیه کرده و کسی را هم یارای گفتار نیست.اینها خطا کارند یا آنهائیکه من می خواهم از ایشان سخن گویم؟

pdf.tarikhema.ir

زنهای نوزانده - اصولا به طوری که قبلا اشاره کردم در ین قسمت کسی شایسته باشد شناخته نشد.البته در میان مطربها کسانی بوده اند که در نوازندگی کم وبیش مهارتی یافته ولی به مقام که قابل توجه باشد نرسیده اند اما در فن آوازخوانی به خصوص تصنیف خواندن و ضرب گرفتن و از همه مهمتر در رقص کسانی بوده اند که مهارت به سزا داشته و شایسته ی ذکرند.از چند نوازنده هم به نام قدسی که خوب ضرب می گرفته و شاگرد حاجی خان بوده و محترم کلیمی تار زن (شاگرد درویش) و نگار ارگ زن که شهرتی داشته اند نام می برند.

مطربان - در آن موقع مطربها دو نوع بودند.دسته های مردانه که مخصوص مجالس مردان بود و تشکیل می شد از چند نوازنده (تار و کمانچه و سنتور و ضرب) و یک خواننده و یکی دو رقاص وعده ای بازیگر که نمایش هم می دادند و رقاصان ، پسران زیبا صورتی بودند که گاهی هم لباس دختران را می پوشیدند.اما دسته های مطرب زنانه هم که تشکیلاتش همانطور بود ، در مجالس زنانه و مردانه هر دو شرکت می کردند و این دسته معمولا درمجالس عروسی و گاهی هم در میهمانیهای بزرگ دعوت می شدند و بسته به نوع مجلس و تشخص صاحب خانه و حق الزحمه ای که به آنها داده می شد، ممکن بود از دسته های درجه ی اول

(شماره ۱۵۲) دسته ی مطربها (دوره ی مظفرالدین شاه)

یا دوم استفاده شود البته دسته های درجه ی اول تشکیلات مفصل تری داشتند و وقتی دعوت می شدند با چند صندوق محتوی لباسهای مختلف در مجالس حضور می افتند مخصوصاً در دوره ی مظفرالدین شاه دسته های مطرب زنانه ی منور و گلین بسیار شهرت داشتند که علاوه بر نوازندگان و رقاصان خوش صوت ، انواع لباسهای کردی و بختیاری و چوپانی و عربی و غیره داشتند که با پارچه های بسیار زیبا دوخته و به طرزی شایسته یراق دوزی کرده بودند و رقاصه ها آنها را می پوشیدند و خود را به رسم زمان آرایش می کردند و زیور و جواهر می زدند تا بیشتر جلب توجه کنند و رقصهای آنها هم بسیار متنوع بود چنانکه بعد اشاره خواهد شد.این دسته ها به دربار هم دعوت می شدند و به همین مناسبت ، تجمل مخصوص داشت.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۵۳) یکدسته از مطربهای تهران

دسته ی دیگر معروف به دسته ی خانم ارگی بود که رئیس آنها ، ارگ دستی می نواخت و دسته ی (عزیزعطا) که سرپرستشان خواننده و رقاص بود.عده ای دیگر هم به نام دسته ی مطرب قزوینی نامیده می شدند.

pdf.tarikhema.ir

خوانندگان - صوت خوب هدیه ی خداداد است.صدائی از بعضی حنجره ها بیرون می آید مطبوع و دلنواز است و اگر تربیت شود مطلوبتر می گردد.چون خداوند این هدیه را به همه نداده است کسانیکه آواز دارند خواستاران زیاد پیدا می کنند واگرهمت و

(شماره ١٥٤) یکدسته از مطربان زنانه

پشتکارداشته باشند و صدای خود را نزد استاد قابل تربیت کنند و به رموز خوانندگی واقف شوند به پایه ی هنرمندی می رسند.در این قسمت مرد ها بیشتر پشتکار به خرج می دهند به همین جهت باز هم خوانندگان خوب از میان آنها پیدا می شوند.زنها همین که چند بار تحسینشان کردند ، تمرین و تحصیل را ادامه نمی دهند و اصولا چون هر چه باشد زنان در جامعه طرف احترام و محبت مردان هستند به خصوص اگر زیبا هم باشند حسن صورت آنها نواقص آوازشان را از نظر مردم غیر هنرشناس می پوشاند و کم کم کسی از آنها انتقاد نمی کند در نتیجه مطلب به تدریج به خودشان مشتبه می شود و همینکه خود را استاد دانستند ، دیگر دنبال کار و تمرین و ممارست و تحصیل را نمی گیرند و ترقیشان هم محدود می شود.

درمیان خوانندگان آن دوره کسانی که حسن صوت داشته و شهرت یافته اند و هنرمندانی که صدای آنها را شنیده و هنرشان را ستوده اند می توان امیرزاده ، زهرای تهرانی و مرضیه (همانکه شیدا برایش تصنیف ساخته) و آصیه ، بلوچ ، افتخار و انیس را نام برد.همچنین گوهر خماری که می خواند و دائره می زد.ولی درمیان آنها کسی که از همه بهتر می خوانده امیرزاده است.شهنازی استاد تار حکایت می کرد آواز رسا و صوت دل انگیز امیرزاده ، وی را از جعفرآباد شمیران به قصر ملک کشانده و برای اولین بار او را در آنجا دیده و شبی را بالای ایوان قصر تا صبح به نواختن و خواندن گذرانده است و مجلس انس ، آنقدر مطلوب و شیرین بوده که بامداد آن شب را کسی طلب نمی کرده است.

رقاصان - شاید برخی بگویند با اهمیتی که امروزه به فن رقص داده می شود ، جای بحث آن درین کتاب که اختصاص به موسیقی دارد ، نمی باشد.هر چند این نظر از طرفی کاملا صحیح است ولی از جهتی چون رقص و موسیقی را هیچوقت نمی توان از هم به کلی جدا کرد ، درین جا هم می توان ازین مقوله سخنی به میان آورد.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۵۵) امیرزاده (خواننده)

pdf.tarikhema.ir

ما رقص های بسیار زیبا داشته ایم که حالا مثل همه ی هنرهای ملی از مد افتاده است.خانمهای متجدد ، مشتاق رقصهای وحشیان افریقا و امریکای جنوبی شده اند که در صحنه ی دانسینک ها با وضع شهوت انگیز بسیار زننده ای به کار می رود.والس و تانگو که رقصهای زیبای فرنگیست حالا دیگر به نظر مد پرستان ، قدیمی شده است.بندرت هم رقص لزگی قفقازی یا عربی به تنهائی در مجالس عشرت دیده می شود ولی گاه که در عروسیها یا مجالس میهمانی خصوصی ، دختری به سبک

(شماره ١٥٦) دسته ای از رقاصان

ایرانی می رقصد خیلی بیش از تمام رقص ها جلب توجه می کند ، هر چند کمتر کسی پیدا می شود که حالا این رقص را به خوبی ازعهده برآید.

اگر به میان ایلات و دهات دوردست برویم رقص های محلی را که بهترین نوع آن چوبی است و مخصوصاً درکرمانشاهان و کردستان و بختیاری به انواع مختلف به کار می رود مشاهده می کنیم.حق اینست کسانی که در ایران استاد رقص هستند و برای تعلیم این فن مدرسه دارند راجع به انواع رقص های ملی ما مطالعه کنند و روش صحیح آنها را به شاگردان بیاموزند و این هنر زیبای ظریف را که کم کم دارد از بین می رود تجدید و زنده کند.

برای اینکه خاطره ی رقص های ملی در ذهن خوانندگان بماند ، تصویر این رقص ها را که هر یک با حالت و حرکت مخصوص و اصل آنها تابلوهای معروفیست که به دست نقاشان ایرانی از صد سال به این طرف کشیده شده و اغلب هم اکنون در موزه های اروپاست به دست آوردم و در صفحات مختلف این کتاب گذاردم تا برای کسانی که به این فن علاقه دارند یادآوری باشد و شک ندارم که تجدید حیات این رقص ها به هنر ملی ایران خدمتی به سزاست.من درین فن تخصص ندارم که از انواع این رقصها بحث و گفتگو کنم ولی همین قدر اشاره می کنم که رقص دختران در دسته های مطربها به خصوص آنها که وسائل تعلیم داشته اند تاثیرات بسیار مطلوب داشته

pdf.tarikhema.ir

است.چنانکه می گویند (گلین) که دسته ی مطرب زنانه داشت خودش ضرب می گرفت و

(شماره ۱۵۷) رقص با ارگ دستی و تمبک

بسیار خوب می رقصید و رقاصه های خود مانند : ملوس ، جلیس ، توران و صدیقه را شخصاً تعلیم می داد و این زنها در فن رقص ترقی شایان کردند و موجب جلوه و رونق دسته ی گلین شدند.

pdf.tarikhema.ir

دسته ی (ماشاالله) نیز خواهان زیاد داشت.گویند وی در حال رقص کمانچه هم می زد و در حال حرکت ، ساز را روی شکم خود می گذارد.خواهرش گوهر هم می رقصید.دوستعلی معیری این رباعی را در وصف آنها سروده است:

باشد که سال دیگر انشاالله گوهر بزند
طعنه به ماشاالله

بس دل که زدست این دوخواهر خونست لا هول ولا
قوة الا بالله

از رقاصان دیگر ، (مونس) را نام می برند که خواهرش (انیس) هم تصنیف می خواند و دائره می زد.همچنین (غزال) که رخت مردانه می پوشید و (مرال) که بسیار زیبا بود و این هر دو در رقص مهارت بسیار داشتند.

(شماره ۱۵۸) یکی از رقاصان مشهور

رقاصه ی دیگر (قمر سالکی) است که تصنیف خوان بوده است.یکی از دوستان می گفت شبی در مجلس بزمی حضور داشته که علی اکبر شیدا هم آنجا بوده است.زیبائی اندام و قشنگی حرکات و لطف صوت قمر، شیدا را به تحسین واداشت.میزبان گفت : تمجید کافی نیست ، چه بهتر که احساسات خود را در قالب شعر درآوری و خودت بخوانی.شیدا گفت : سعدی در وصف این مجلس سروده است و به طرزی دلنشین چنین خواند:

یک امشبی که در آغوش شاهد شکرم گرم چو
عود بر آتش نهند غم نخورم

ببند یک نفس ای آسمان دریچه ی صبح برآفتاب

pdf.tarikhema.ir

که امشب خوشست با قمرم

(شماره ۱۵۹) رقاص بازنگ (دوره ی فتحعلی شاه) نقاشی از موزه ی کارپنترا در جنوب فرانسه کپیه علی هانیبال

pdf.tarikhema.ir

انواع رقص - تا آنجا که اطلاع یافته ام رقصهای مجلسی چند قسم بوده و هر رقاصه دریک نوع آن مهارت بیشتری داشته است ازین قرار:

۱- رقص با زنگ که رقاصه دو زنگ کوچک به انگشت شست و وسطی خود می بست و در سر ضربها ، زنگها را با باز و بسته کردن انگشتان به صدا می آورد و از زنگها صدای ظریف مناسبی برمی خاست که برملاحت رقص می افزود.از کسانیکه درین نوع رقص مهارت داشته اند عروس واختر زنگی و زهرا دختر(احد) وحشمت را نام می برند.عروس زنگ (چپ چپ) و زهرای

(شماره ۱۶۰) رقاص در حال معلق (دوره ی فتحعلی شاه) کار ژول لوران که در حدود صد سال پیش در ایران کشیده

و اکنون در کتابخانه ی هنرکده ی پاریس موجود است.

احد (زنگ ریز) را خوب می گرفته است.حشمت گیسوان بلند پریشان داشت که برشانه هایش می ریخت و با حرکات سر و زلف و نواختن زنگ ، رقصی دلفریب می کرد.

۲- رقص با گیلاس - پایه ی گیلاس ظریف بلورین را به دندان می گرفتند و در حین رقص از پشت خم می شدند و آنرا با وضعی مطلوب به نزدیک دهان میهمانان می بردند بدون اینکه از گیلاس ، قطره ای به زمین ریخته شود.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۶۱) رقاصه در حال معلق (دوره ی فتحعلیشاه) نقاشی از موزه ی هنرهای زیبای برلن

۳- معلق زدن - این کارگر چه به ورزش و (اکروباسی) بیشتر شباهت داشت ولی چون خود هنری در رقص به شمار می آمد ، ذکرش بی مناسبت نیست.مقصود اینست که رقاص طول تالار را معلق زنان حرکت می کرد و گاهی در حالیکه دو کف دستش بر زمین و پاها در هوا بود ، وارونه راه می رفت و این حرکات نیز با وزن موسیقی تناسب داشت.

pdf.tarikhema.ir

۴- رقاصه با شمعدان و لاله - که ضمن رقص با حرکاتی مناسب چرخ یا معلق می زدند بدون اینکه شمع خاموش شود یا لاله

(شماره ۱۶۲) رقص باشمعدان (دوره ی ناصرالدین شاه) از مجموعه ی شهنواز - کپیه ی علی هانیبال

واژگون گردد و چنانکه می گویند حشمت رقاص درین فن مهارت بسزائی داشته است.

رقصی دیگر که لطفی داشته به این ترتیب بوده است که کف اطاق آرد می پاشیدند و رقاصه با نوک شست پا در حین رقص نقشه می انداخت یا نام شخصی را می نوشت و درین کار (منور شیرازی) استاده بوده است.

اجرای رقص - ترتیب رقص در مجالس بزم این طور بوده است که هئیت نوازندگان ، آهنگهای سنگین آواز مانند می نواختند و رقاصه همانطور که زلف افشان روی زمین نشسته بود ، حرکات نرم ملایم با بالاتنه و سر و گیسوان انجام می داد و چرخهای مناسب به دور کمر می زد تا بتدریج آواز منتهی به رنگ سنگین می شد.رقاص شروع به زدن زنگ می کرد و گاه سر را از جلو و عقب به زمین نزدیک می نمود.بعد کم کم رنگ تندتر می شد و رقاصه از زمین برمی خاست و با آهنگ شروع به رقص می نمود و در آخر که موسیقی به وزنهای تند می رسید حرکات آکروباسی بیشتر می شد.

pdf.tarikhema.ir

(شماره ۱۶۳) رقاص در حال بشکن زدن (دوره ی ناصرالدین شاه) از مجموعه ی شهنواز کیپه ی علی هانیبال

این یک نوع آن بود که به طور مختصر اشاره شد چون در اینکار تخصص ندارم شاید نتوانم به خوبی حق مطلب را ادا کنم.امیدوارم اهل فن با شایستگی بیشتری قدم در این راه گذارند و در اطراف این رقص های محلی و ملی تحقیقات بیشتری نمایند و نتیجه را به اطلاع علاقمندان برسانند.

پایان موضوع - این بود ذکر مختصری از رقص های ایرانی که هنر بسیار زیبائی بود و با کمال تأسف در شرف از بین رفتن است.شاید پیرزنانی هنوز باشند که اطلاع کاملتری داشته و بتوانند انواع آن را دارند ، چه خوب بود که رقصهای ملی خود را فرا گیرند و با رنگهای زیبای ایرانی برقصند.هم فال است هم تماشا.هم هنر ملت خود را زنده کرده اند و هم آرزوی دل زیبا پسند خویش را با این صنعت ظریف برآورده اند.حالا به مثل معروف : این گوی و این میدان.تا چه کند همت والای تو!

pdf.tarikhema.ir

ردیف موسیقی ایرانی

تا اینجا سخن از نوازندگان و خوانندگان و سازها بود.حالا باید دید پایه و اساس موسیقی ما چیست.در این کتاب مکرر نام دستگاه آواز ، گوشه ، مایه و مقام به کار رفته است.امروز هم کلماتی مانند ماهور، اصفهان ، شور و غیره بسیار شنیده می شود که ذکر سابقه ی تاریخی آنها خالی از فایده نیست.هر چند بحثی است فنی که از حدود مطالب این سرگذشت (نظری به موسیقی) سالها پیش نوشته و به چاپ رسانیده است ولی چون آن کتاب تنها به کار اهل فن می خورد و برای دیگران خسته کننده است برای اینکه تا اندازه ای خواننده ی این کتاب را هم به مطلب آشنا کنم ، خلاصه ای ازین نکات را با زبان ساده درین جا ذکر می نمایم تا معلوم شود ردیف که رکن اساسی موسیقی ما را تشکیل می دهد چیست.

در کتابهای قدیم موسیقی ایران ، دوازده مقام را موضوع بحث قرار داده اند :

۱- عشاق ۲- نوا ۳- بوسلیک ٤- راست

۵- عراق ٦- اصفهان ۷- زیرافکند ۸- بزرگ

۹- زنگوله ۱۰- راهوی ۱۱- حسینی ۱۲- حجازی

برخی چند دایره را هم ملایم طبع دانسته و نام آنها را چنین نوشته اند :

زنگبار - گلستان - بهار - بوستان - عذری - وامق - زیرکش حسینی - نهفت حجاز.

علاوه بر دوایر فوق - شش آواز نیز ذکر کرده اند :

گوشت (گواشت) - گردانیا - سلمک - نوروز - مایه - شهناز - اضافه بر آنها ۲٤ شعبه هم تشخیص داده اند:

دوگاه - نوروز بیاتی - اوج - اصفهانک - سه گاه - نوروز عرب - نیریز- نهاوند - چهارگاه - نوروز صبا - مبرقع - محیر- پنجگاه - حصار- ماهور- خوزی - عشیران - نهفت - همایون - رکب - نوروز خارا - عزال - زابلی - روی عراقی

چند نام دیگر هم در کتب پیشینیان آمده است:

مقلوب (مغلوب) ، بسته نگار، نیشابور (نشابورک) و کوچک.

راجع به اینکه هر یک از مقامات و دوایر و شعبه ها و آوازها در چه پرده ای بوده مطالب فنی بسیار در کتابها نوشته شده است که از حوصله ی این خارج است.

این بود آنچه علمای موسیقی ایران یعنی آنها که این فن را از جهت علمی مورد بحث قرار داده

pdf.tarikhema.ir

اند ذکر نموده اند.

اما در دیوان شاعران پارسی گوی نیز نام بسیاری نغمه های موسیقی به میان آمده است که بیشتر آنها در کتب علمی موسیقی یافت نمی شود و چون اغلب آنها فارسی خالص است ، یادگاری از موسیقی قدیم ایران (دوره ی قبل از اسلام) می باشد.هر چند معلوم نیست این نغمه ها چه بوده ولی چون خاطرات تاریخی موسیقی کهن ما را به یاد می آورد ، نگاشته می شود:

pdf.tarikhema.ir

خسروانی - تخت اردشیر- باغ شهریار- کیخسروی - آئین جمشید - کین ایرج - کین سیاوش - باغ شیرین - نوروزبزرگ - نوروزکوچک - شب فرخ - فرخ روز - سروستان - روشن چراغ - نیمروز - گلزار- جامه دران - گنج باد آور- گنج کاو- گنج سوخته - باغ سیاوشان - شادباد - سبزبهار- راه گل - پالیزبان - دل انگیزان - چکاوک - درغم - گل نوش - آزاد وار- سرو- سهی - سروستاره - مشکدانه - مهرگانی - اورنگی - آرایش خورشید - نخجیرکان - کبک دری - اورامن - شادروان مروارید - نوش لبینان - سبزه در سبزه - نوشین باده - دلنواز- نهاوندی - راح روح - هفت گنج - رامش جان - ناقوسی - شیشم - قالوسی - ماه بر کوهان - حلقه ی کاووس - تخت طاقدیس - قفل رومی - زیر قیصران - سیوارتیر- روای نیک - شبدیز- ساز نوروز

حال اگر بعضی نامهای مکرر را حذف کنیم باز هم نواهای قدیم موسیقی ما که لااقل نامش باقی مانده از صد متجاوز است.البته علل بسیاری موجب از بین رفتن یا تغییر شکل دادن این نغمه هاست که می توان مهمترین آنها را دو چیز دانست : حمله ی عرب و نداشتن خط موسیقی.

وقتی هجوم اعراب سلطنت ساسانیان را واژگون کرد ، و چهار قرن اول اسلامی دوره ی فترتی به وجود آورد ، بسیاری از آثار تمدن قدیم ایران از بین رفت که یکی از آن جمله هم موسیقی بود.اما ایرانیان میهن دوست از پای ننشستند تا کم کم علم و هنر خود را به قوم فاتح تحمیل کردند و تمدن درخشان اسلامی را که اساس آن از تمدن ایران قدیم سرچشمه گرفته است بنیاد نهادند.موسیقی شناسان نیزالحان و نغمه های فارسی را به عربها آموختند و هنر جدیدی که مایه ی اصلی آن از موسیقی ایران بود به وجود آوردند.از اوائل قرن چهاردهم هجری دوباره موسیقی ایران جنبه ی علمی یافت و اثر آن در کتابها هویدا شد و این کار تا قرن نهم بعد از هجرت دنبال گردید و درین پانصد سال کتابهائی که سابقاً به آنها اشاره نمودم تألیف شد که هم اکنون مایه ی علمی موسیقی ملل اسلامیست.ولی دوباره دوره ی انحطاط پیش آمد و از قرن نهم هجری به بعد تألیف شایسته ی ذکری نشد.پس با این همه مشکلات و موانع پی در پی باز هم باید شکر گزار حافظه ی اهل این هنر بود که الحان موسیقی را که خط نداشت ، در سینه ها حفظ کردند و به ما تحویل دادند و پر واضحست که با این روش ، از تحریف و تغییر برکنار نمانده است .

*****

اکنون که به اسامی نغمه های قدیم آشنا شدید ، به شرح دستگاهای امروزه ی موسیقی ایران می پردازم.

در حال حاضر موسیقی ما شامل هفت دستگاهست:

۱- شور ۲- سه گاه ۳- چهار گاه ٤- همایون ٥- ماهور ٦- نوا ۷- راست پنجگاه

pdf.tarikhema.ir

هر یک از دستگاههای هفت گانه ، یک مقام اصلی را تشکیل می دهد و هر دستگاه دارای نغماتیست که **گوشه** نامیده می شود.شک نیست که اکثر نوازندگان امروز چون حوصله ی فراگرفتن تمام گوشه هار را ندارند ، به نواختن بعضی از آنها اکتفا می کنند و شاید به گوش برخی از خوانندگان این کتاب نیز نامهائی که ذکر می کنیم نرسیده باشد ولی جای شکر باقیست که اگر نوازندگان بی علاقه ، این گوشه ها را یاد نمی گیرند و با ساز خود نمی نوازند در اثر زحمات چند تن از استادان فن تمام آنها بی کم و کاست با خط موسیقی بین المللی در سالهای اخیرنوشته شده و به این ترتیب از زوال آنها جلوگیری به عمل آمده است.پس می توان گفت آنچه از صد سال به این طرف به روایت به ما رسیده است در دفتر و کتاب مضبوط است و کسانی که بخواهند می توانند به اهل فن که متاسفانه عده ی آنها بسیار کمیاب است مراجعه نمایند و فرا گیرند.

روزی که تقی دانشور(اعلم السلطان) را ملاقات نمودم ، چنین اظهار داشت که در زمان حیات **میرزاعبدالله** که امروز ردیف کامل موسیقی ما به نام او معروفست ، از استاد خواست که نام گوشه های آوازها نوشته شود و به یادگار باقی بماند.

استاد نیز این درخواست را پذیرفت و شرحی در چند صفحه به خط و انشای خود نوشته به ایشان تسلیم کرد.ولی متاسفانه گذشت زمان موجب از میان رفتن آنها شد و تنها اولین ورقش باقی بود که عیناً در اختیار این جانب گذاردند.

این یک صفحه اگر خط استاد بود ، آن را درین جا کلیشه می کردم ولی چون با تحقیقاتی که کردم بر من ثابت شد که اگر هم بیان مطلب ازمیرزاعبدالله باشد ، ممکن است یکی از دوستان یا شاگردان نزدیکش که اهل ادب و دانش بوده آن را نوشته باشد زیرا به طوری که ملاحظه می کنید سبک نگارش ، منشیانه است.

اینک عین مطلب : (بدیهی است موسیقی چه علم دقیق روح نوازی است و در تحریک احساسات تأثرات و تولید شوقها و طربها و هیجانها چه مقام بلند و چه تأثیر ساحرانه ی دارد و اساتید این علم از زمان قدیم تا کنون چه زحمتها کشیده و در نواختن اقسام سازها و آلات موسیقی چه هنرها کرده و با نغمه های لطیف مفرح چه لذایذ روحانی ایجاد نموده اند.در صورتی که اهمیت حفظ آهنگ را که روح آواز است به کناری بگذاریم و به واسطه ی نداشتن (نت) به نگاهداشتن آن موقع نشویم باید لااقل کاری کنیم که اسامی این آوازهای دلپذیر به مرور زمان از میان نرود.

بسیار تأسف انگیز است و البته ارباب اطلاع نیز تصدیق می کنند که از نغمات و سرودهای زمان پیش در عصر حاضر ما اثری باقی نمانده است و آن همه لطائف قیمتی چنان در پرده ی فراموشی متواری شده اند که علامت وجود آنها نیز محو و نابود است.مثلا از گنج کاروان ، شادروان مروارید ، اورنگ ، مشک دانه ، تار نوروز ، راه شبدیز، نوش باده ، نیمروز ، بانگ سبزه ، که از الحان سی گانه ی (باربد) موسیقی شناس بوده و حضرت استاد اجل شیخ نظامی قدس سره در صفت باربد همه ی آنها را شرح داده اند امروز نشانه ی در عالم موسیقی ایرانی یافت نمی شود پر دور نرویم و به قرنهای گذشته رجوع نکنیم شاید آوازهای پنجاه سال قبل هم در خاطر ماها محفوظ نباشد.

درین دوره که اغلب آقایان و متعلمین مدارس به راهنمائی ذوق سلیم به آموختن! این علم مشغول

pdf.tarikhema.ir

شده و هر یک به فراخور جوهر ذاتی به تحصیل آن همت گماشته اند برای پیش بردن کار و سهولت عمل لازم بود به نام آوازها مطلع باشند لهذا این بنده ی فقیر عبدالله که از اول عمر با برادر ارجمند مرحومم آقا حسینقلی در این راه رنجها برده و به مقامی رسیده ام محض خدمت به متعلمین این فن شریف اسامی آوازها را به رشته ی نظم و طبع درآورده با بناء وطن عزیز تقدیم کردم تا در نزد قدردانان یادگاری لایق ازین بنده باقی بماند.)

pdf.tarikhema.ir

از جمله ی آخر چنین به نظر می رسد که قصد داشته اند این جزوه را به چاپ برسانند و متأسفانه توفیق نیافته اند.از طرف دیگر مصادف همان ایام ، فرصت شیرازی مشغول تألیف کتاب بحورالالحان بوده و پس از آشنائی با دکتر مهدی صلحی به تهران آمده و با استادان فن مشورت کرده و چنانکه قبلا اشاره شد کتاب مزبور را به زیور طبع آراسته و در همانجا نام دستگاهها و تمام گوشه ها را هم ثبت کرده است.همچنین مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) نیز این اسامی را در تألیف خود به نام (مجمع الادوار) ضبط نموده و مأخذش همان ردیف میرزاعبدالله است که شاگردش منتظم ، با سه تار نواخته و او هم نوشته است.

نگارنده با مراجعه به مدارک مزبور، اسامی گوشه های هر دستگاه را درین جا می نگارد و ضمناً این نکته را نیز متذکر می شود که بعضی از این نامها در دستگاهای مختلف تکرار می شود بدین معنی که یک گوشه با همان نام خود در دو یا چند دستگاه به کار می آید منتها در هر دستگاه اصل یکیست ولی تغییر پرده می یابد و به تناسب آن مقام جلوه می کند مثلا گوشه ی کرشمه که در اغلب دستگاهها نواخته می شود ، در همه جا وزن و حالت خود را حفظ می کند اما تابع دستگاهیست که جزء آن یکیست مانند عراق که در ماهور و نوا و راست پنجگاه و افشاری نواخته می شود و در همه جا به یک شکل است منتها در ماهور و راست پنجگاه پرده ی اصلی دستگاه را تغییر نمی دهد ولی در نوا و افشاری موجب تغییر مقام می شود.

نکته ی دیگر شایسته ی ذکر اینست که هفت دستگاه موسیقی ما تشکیل پنج مقام مختلف می د هد یعنی به اصطلاح علمی مقام ماهور و راست پنجگاه و همچنین مقام شور و نوا یکیست و ازین پنج مقام تنها دو نوع آن در موسیقی بین المللی بکار می رود به این معنی که ماهور، مقام بزرگ (Mode majeure) و همایون و اصفهان با یک اختلاف کوچک ، مقام کوچک (Mode mineure) است.پس ما دارای سه مقام اضافی هستیم (شور، سه گاه و چهار گاه) که در موسیقی اروپائی وجود ندارد.بنابراین اگر بگوئیم موسیقی ما غنی تراست ، ادعا نیست بلکه عین حقیقت است منتها دست علم با همان دو مقام در موسیقی آنها کاری کرده که از نظر ما شبیه اعجاز است و بی دانشی ما با داشتن چنین بنیان محکم موجب عقب افتادگی موسیقی ملی شده است.

چون بحث درین مطلب کار را به ورود اصطلاحات فنی می کشاند که به شیوه ی این کتاب نیست ، بیش ازین جای سخن باقی نمی ماند.پس همان بهتر که به اصل مطلب یعنی ذکر نام گوشه های هر دستگاه که قبلا وعده کردم بپردازم.ضمنا این نکته را متذکر می شوم که ممکن است نامهائی که در ذیل ملاحظه می کنید از لحاظ پس و پیش بودن با بعضی از منابع مطابق نباشد ، من اکثریت را در نظر گرفته ام ، حال اگر نغمه ای در یک ردیف جلوتر باشد و در ردیف دیگر عقب تر، موضوع مهم به نظر نمی رسد ، عمده ی مطلب حفظ اصل است.

۱- دستگاه شور: درآمدها - گوشه ی رهاب - نغمه - زیرکش سلمک سلمک - گلریز- صفا - بزرگ - دوبیتی - خارا - قجر- ملانازی - حزین - عزال - مجلس افروز- شهناز- قرچه رضوی - عاشق کش

بیات کرد - حاجی حسنی - بسته نگار - قطار- قرائی

بیات ترک - دوگاه فیلی - شکسته - جامه داران - مهدی ضرابی - روح الارواح

pdf.tarikhema.ir

ابوعطا (سارنگ) سیخی - حجاز- چهارپاره (چهارباغ) کبری - دشتی - بیدگانی - گریلی - افشاری - گوشه ی عراق - مثنوی

pdf.tarikhema.ir

۲- دستگاه ماهور: درآمدها - داد - مجلس افروز- خسروانی - دلکش - خاوران - طرب انگیز- نیشابورک - نصیرخانی (یا طوسی) آذربایجانی - فیلی - زیرافکند - ابول - حصارماهور- نیریز- نحیب - عراق - محیر- آشوراوند - اصفهانک - حزین - نغمه - زنگوله - راک کشمیر- راک عبدالله - ساقی نامه - صوفی نامه - کشته مرده

۳- دستگاه چهارگاه : درآمدها - پیش زنگوله - زنگوله - نغمه - زابل - بسته نگار- مویه - حصار- مخالف - مغلوب - حدی پهلوی - رجز (ارجوزه) - منصوری

۴- سه گاه : درآمدها - زابل - مویه - زنگ شتر- رهاب - مسیحی - شاه ختائی - تخت طاقدیس

۵- دستگاه همایون : درآمدها - موالیان - چکاوک - طرز - بیداد - نی داود - باوی - ابوالچپ - لیلی مجنون - راوندی - نوروزعرب - نوروز صبا - نوروزخارا - نفیر- فرنگ - شوشتری - جامه دران - بختیاری - مؤالف - عزال - دناصری - بیات اصفهان - بیات راجع (راجه) - سوز و گداز - راز و نیاز - مثنوی

۶- دستگاه نوا: درآمدها - گردانیه - نغمه - بیات راجع - عشاق - حزین - نهفت - گوشت - عشیران - نشابورک - مجلسی - خجسته - حسین - ملک حسینی - بوسلیک - نیریز

۷- راست پنجگاه : درآمدها - زنگوله - پروانه - نغمه - روح افزا - خسروانی - پنجگاه - سپهر - عشاق - نیریز- بیات عجم - مبرقع - قرچه - بحرنور

ابوالچپ ، لیلی مجنون ، راوندی ، نوروزها ، نفیز، فرنگ و عراق با تمام ملحقاتش نیز در راست پنجگاه نواخته می شود.

این نکته را نیز باید توضیح دهم که در ردیف قدیم ابوعطا ، ترک افشاری و دشتی جزء دستگاه شور نواخته می شده است.بعدها چون دستگاه شور مفصل بوده و برای این آوازهای کوچک هم قطعاتی مانند پیش درآمد ، تصنیف و رنگ ساخته شده است بتدریج جذبه ی استقلالی یافته است چنانکه امروز هم با اینکه جزء شور حساب می شود ، آواز جداگانه ای به شمار می آید.

pdf.tarikhema.ir

پایان سخن

در اوائل تابستان ۱۳۰۲ روزی خانم یمن السلطنه که با مادرم دوست صمیمی بود به خانه ی ما آمد.وقتی دید من هم ساز می زنم ، گفت دیگر از ین بهتر نمی شود ، باید روحی جان را با (نوری جان) آشنا کنم ، این دو برای هم ساخته شده اند - پرسیدم نوری جان کیست ؟ گفت پسرعموئی دارم که یک سال از تو بزرگتر است، منزلش هم چسبیده به خانه ی خودم در همین نزدیکیست ؛ به اخلاق هردوی شما آشنایم و می دانم که به زودی با هم الفت خواهید یافت ؛ اکنون که مدرسه ها تعطیل است ، چه بهتر که با هم ساز بزنید ؛ او شاگرد درویشخان است و تارش خوب پیشرفت کرده و برای تو که استادت به سفر رفته قابل استفاده است.

صبح روز بعد به منزل یمن السلطنه رفتم.چه مرد شریفی بود.هنگام اقامت شیراز با این خانواده انسی به سزا داشتم.پسری هیجده ساله آنجا نشسته بود که معلوم شد نامش نورعلی است.نگاهی به هم کردیم و در سخن باز نمودیم و از ساز و موسیقی گفتگو کردیم.طولی نکشید که با هم خو گرفتیم مثل اینکه سالها با هم دوست بوده ایم.نوری جان دست مرا گرفت و به خانه ی خوب برد ، وارد باغچه ای با صفا شدیم که درکمال ذوق و مهارت گلکاری شده بود ، پدرش توی باغ قدم می زد و گلهائی را که به دست خود کاشته بود تماشا می کرد ، وقتی چشمش به ما افتاد ، گفت نوری ، دوست تازه ای پیدا کرده ای ! نوری گفت آری بابا جان هم اکنون درخانه ی دختر عمو با هم آشنا شدیم ، ساز هم می زند ، می خواهیم ایام تعطیل را با هم کاری کنیم ، سپس مرا معرفی کرد.جواهری ، پدرم را شناخت و گفت : دوستی نو مبارک است.

(شماره ١٦٤) از چپ نفر اول : عبدالوهاب جواهری برومند و طفلی که جلوی او نشسته نورعلی برومند است.

پیرمردی که روبرو نشسته سماع حضور و طفل سمت راستش حبیب سماعی است.

میرزاعبدالوهاب خان عاشق ساز و گل بود ، باغچه اش را خانقاه اهل ذوق و هنر می گفتند ،

pdf.tarikhema.ir

نوای تار درویش و ویولن حسام السلطنه و آواز طاهر زاده و آهنگ ساز بسی هنرمندان معروف آن زمان همواره ازین کانون موسیقی به گوش می رسید.راستی مثل اینکه میراث ذوقی او هم بعد از خودش تقسیم شد چه ذوق موسیقی را به فرزند بزرگتر خود نورعلی داد و عشق به گل را به پسر دومش محمود علی سپرد.اکنون که بیش از سی سال از آن زمان می گذرد ، هنوز هم این خانقاه هنر و ذوق مقام خود را از دست نداده است ، هر کس بخواهد به فیض دیدار موسیقی شناسان نامی قدیم و جدید نائل آید باید راه خانه ی برومند را در پیش گیرد و در آن باغ با صفا و محفل پر از مهر و وفا ، شیواترین نغمه های دل انگیز موسیقی ملی ایران را به گوش جان بشنود و روح را با این نواهای دلپذیر طرب خیز آرامش دهد.

کار مهر و محبت نوری و من به آنجا رسید که همه روزه از بامداد تا شام با هم به سر می بردیم.تا هوا گرم بود ، توی اطاق و همین که رو به خنکی می رفت ، در ایوان خوش منظری که مشرف به باغچه های پراز گل بود می نشستم و آهنگهای ضربی به خصوص ساخته های درویش و رکنی را با یکدیگر می نواختیم و ردیف آواز ها را دوره می کردیم.راستی ما دوتن عاشق ساز و آهنگ بودیم وهر چه می زدیم، خسته نمی شدیم.

pdf.tarikhema.ir

علی محمد خان حیدریان دائی نورعلی خان گاهی به سراغ ما می آمد.وی از شاگردان ممتاز کمال الملک بود و تابلوی زیبائی از چهره ی خواهر زاده ی خود کشیده بود که در صفحه ی مقابل به نظر می رسد.حیدریان نه تنها در نقاشی استاد بود ، تار و ویولن را نیز به خوبی می نواخت.گاهی برای اینکه ما را تشویق کند مضرابی به سیم می زد و آرشه ای به ویولن می کشید و ما را از نوای خوش آهنگ سازخود بهره می رساند.سیمهائی آرام و مهربان برروی تار خم می شد که عالمی از عشق به هنر بود.عاشقی که هنوز هم قلم مو به دست در کارگاه خود تنها و ساکت می نشیند و با فکر وطرح و رنگ زیباترین شاهکارها رابه وجود می آورد.اما بی ریا

(شماره ١٦٥) نورعلی برومند (تابلو نقاشی کار استاد علیمحمد حیدریان)

بی تظاهر یعنی بهترین نمونه ی یک هنرمند زبردست با تقوی که نظیر او دراین روزگار بسیار کمیاب است.

روزی از حیدریان پرسیدم بهترین استاد ویولن کیست که از هنرش کسب فیض کنم.گفت اگر حقیقت را می خواهی باید کار با شیوه ی صحیح علمی باشد و همین ایام وسیله اش فراهم می شود.پرسیدم چطور؟ گفت نام علینقی خان وزیری را شنیده ای ؟ گفتم آری.گفت سالها با موسیقی سروکار داشت ؛ عاقبت عاشق این هنر شد و دست از کارهای دیگرش شست.پنج سال برای تکمیل این فن به اروپا رفت.حالا برگشته است و خیال تأسیس مدرسه ای دارد.وقتی مدرسه اش دائر شد ، نزد او برو و بی جهت عمر خود را پیش این و آن تلف نکن.من هم بیان وعده خوش بودم و در انتظار افتتاح مدرسه ی وزیری روز شماری می کردم.

دوران خوش تابستان سپری شد.نوری را برای تکمیل تحصیل به اروپا فرستادند.پدرش می گفت آنقدر به موسیقی علاقمند شده است که اگر تهران بماند از فکر درس باز می ایستد.باید به اروپا برود و رشته ای بیاموزد که به کار آتیه اش بیاید.

pdf.tarikhema.ir

وقتی برای خداحافظی رفتم ، اتومبیلی حاضر بود.نورعلی اجازه گرفت سه تار کوچکی با خود به اروپا ببرد که گاهی بنوازد و آن سه تار را که (روشنک) می نامید در آستین کتش گذارد و حرکت کرد.

من خود به چشم خویشتن
دیدم که جانم می رود

آری ایام دوستی کوتاه اما پایدار ما برای زمانی طولانی به سرآمد

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

pdf.tarikhema.ir

برومند سالها در آلمان تحصیل طب کرد ولی پیشامد چنان شد که پس از بازگشت به وطن ، دوباره با همان محبوب دیرین خود ساز ، هم آواز شد و اکنون هم مونسی جز آن ندارد.

هزار نقش برآرد زمانه ونبود یکی چنانکه
در آئینه ی تصور ماست

پدر می خواست پسرش داروی درد بیماران و مرحم زخم آزردگان باشد.هر چند به ظاهر به این آرزو نرسید ولی مقصودش از راهی دیگر حاصل آمد زیرا هم اکنون نوای ساز برومند ، شفابخش آلام درونی و آرام دهنده ی دلهای پریشانست.

اما شرح این حکایت بسی طولانیست که اکنون مجال آن نیست امیدوارم موقع آن هم مانند بسیاری مطالب دیگر که ناتمام مانده است برسد و حق سخن درباره ی **نورعلی برومند** و هنرمندان دیگر، در جای خود ادا شود.اما آخرین نکته ای که باید گفته آید اینست :

چنانکه در قبل اشاره شد در نظر داشتم این سرگذشت را به آبان ۱۳۰٤ برسان ولی هم اکنون که به یادداشتهای خود نظر می افکنم نکته های بی شماری می بینم که برای نگارش آن باید لااقل دویست صفحه ی دیگر را سیاه کنم.ازین گذشته در اواخر سال ۱۳۰۲با ورود استاد **علینقی وزیری** به میدان موسیقی ایران تحولی پدیدار می شود که خود موضوع بحث جداگانه ایست.پس درین جا هم آنچه در آغاز کتاب پیش بینی کرده بودم درست از کار درنمی آمد.بنابراین به تصور اینکه مطالب این کتاب برای یک جلد کفایت می کند ، به سبک قصه سرایان می گویم که نیمه ی اول این سرگذشت به پایان رسید.اگر توفیق دست داد و آنچه تا اینجا نوشته ام ، مقبول طبع مردم صاحب نظر افتاد ، مرغ دستان سرای این حکایت هم در بخش دوم ، بر درخت مقصود خواهد نشت.

اگر این نوشته ها به ذوق و سلیقه ی شما نبود، خواهش دل خود را برآورده ام و آنچه درخاطر داشته ام برین ورق پاره ها ریخته ام ، پس امید پوزش دارم و به این آرزو که بخش دوم سرگذشت را هم شاید در آتیه ای نزدیک از نظر شما بگذرانم ، خواننده ی عزیز را به خدا می سپارم.